

THE  
**MAASIRU-L-UMARA**

BY

**NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH  
SHAH NAWAZ KHAN.**

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI 'ABDUR RAHIM

ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI

FIRST PERSIAN TEACHER,

*CALCUTTA MADRASAH.*

---

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI 'ABDUL BARI AT THE URDU GUIDE PRESS  
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,  
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

جلد دوم

از

## مآثر الامرا

تالیف

قزاق مصمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوری - در پی برج هنر پروری - سخن سخن معنی شناس  
نکتہ رس والا تیاس - دور بین عالی خیال - بلند بینش بے مثال  
خلاق بدائع معانی - سباق فوسان سخن رانی - زیب افزای دیستان  
دانش آموزی - چمن پیروی بوستان مضائل اندوزی  
مورد رحمت خدای کریم

مولوی عبدالرحیم

قدرت تصحیح

مولوی مرزا اشرف ملی

مدرسین مدرسه عالیہ کلکتہ

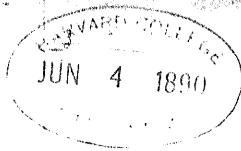
از طرف ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ

در مطبع آرڈر کانید

واقع

کلکتہ

در سال ۱۸۹۰ م از طبع بجامہ نو برآمد



THE  
**MAASIRU-L-UMARA**

BY

**NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH  
SHAH NAWAZ KHAN.**

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI 'ABDUR RAHIM

ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI

FIRST PERSIAN TEACHER,

*CALCUTTA MADRASAH.*

---

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI 'ABDUL BARI AT THE URDU GUIDE PRESS  
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,  
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

## \* آغاز جلد دوم \*

### \* حرف الدال \*

#### \* دربار خان \*

مغایب نام - بهیر تگلو خان قصه خوان است - که در خدمت  
شاه طهماسب صفوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مرز  
انواع مرام شاهي بود - چون پسرش وارن هذد گردید بهمان طریقه  
موروثی در خدمت عرش آشیانی سعادت رزخشاسی اندرخته بدولت  
مصاحب امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار  
خان چهار شاد کامی افزاشت - در سال چهاردهم بعد فتح رنجه  
( که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیر اجبر شد ) دربار  
خان از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه آگره گرفت - و پس  
از رسیدن آنجا جهان فانی را بدرود نمود - چون عرش آشیانی را  
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندرگین گردیده - دربار خان

از فرط وفاکشی و خداوند پرستی وقت مردن وصیت نمود - که بیای  
سگ پادشاهی (۲) که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده مدفون سازند  
چه در سوابق ایام سگ از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی  
متوطن بود - پادشاه هم گاهی بتفقد احوال آدمی پرداخت - چون  
آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تاسف  
فرمود - و دربارخان عمارت اهداث نموده آن سگ را در آن گنبد مدفون  
ساخت - و خود هم حسب وصیت در همان گنبد مدفون گردید \*

سبحان الله تا چه رتبه دنیاداری است - و انهماک دران  
و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات  
و احیان ( که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه  
باید ساخت ) ذکر سگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بخاطر  
گذرانیدن - اگر بتکلف است ای دای که حشر او با سگ نمایند  
و اگر اعتقاد به سب معاذ الله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت  
حق وسیع \*

عرش آشیانی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر  
گفته و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که نیکو  
میدانست - و شوق بقصه امیر خمزه ( که سه صد و شصت داستان  
است ) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خوانان  
میگرفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

(۲) نسخه [ ب ] که در سابق (۳) نسخه [ ج ] شعر موزون گفته -

بر صفحه تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلدی  
مشمول بر یکصد ورق - و هر درت یک ذراع - و آن محتوی بر دو  
مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس خالائ و واتعائ ( که بآن صفحه  
متعلق است ) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله متشی  
قرظینی مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهزان قلم اول باهتلم  
نادر الملک همایون شاهي میر سید علی خدای تبریزی و آخر  
بسرکاری خواجه عبدالصمد شیرازی صورت گری نموده - الحق  
کتابی شده از مختصرات عرش آشیانی که نظیر آن هیچ دیده ندیده  
و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاه نبوده - بالفعل در کتابخانه  
پادشاهی موجود است \*

### \* دهم خان \*

پسرستم ترکستانی از امرای سه هزاره اکبری است - مادرش  
بمیایی بخیه بیگی با ماهم آنکه جهنم مذ بود - در محل پادشاهی  
آمد و رفعت داشت - او در خدمت عرش آشیانی تربیت یافته  
سال نهم همراهِ میر معز الملک بدعانت عبد الله خان اوزبک تعیین  
شده سال هفدهم در کوهکیان خان اعظم کوکه تعینات گجرات  
گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم  
نامرزی افراخت - پس از آن حسب حکم همراه خان اعظم بلامرت

(۲) نسخه [ ج ] جدانی یا جدای باشد (۳) در [ بعضی نسخه ] فرمودی

(۴) در [ بعضی نسخه ] تخته بیگی \*

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار  
زندهجور در قبول از قرار یافته بایالت صوبه اجمیر چهره اعتبار  
افروخت - چندی درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان  
و دلدھی زبردستان جوهر نیکو بندی بر روی کار آورد - تا آنکه سال  
بیست و پنجم ارچلا پسر بامهدهر و موهن و سوز داس و تلوکسی  
برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبه  
لونی<sup>(۲)</sup> ( که وطن اینها بود ) رسیده شیوه بے راه روی پیش گرفتند  
دستم خان مراعات الوش کچهواکه منظور داشته بلوازم اندرزگوئی  
پرداخت - و مدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود  
درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را  
به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند - خان  
مذکور از عجزی سر رشته تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود  
بر سر آنها رفته بچنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل  
بی سپر راه عدم گشتند - ارچلا ( که سر حلقه فتنه سازان بود ) در پناه  
منزعه جوری کین فرصت داشت - دفعه دستم خان گویان بمعرکه  
آوردش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچه رسانید - او با وجود  
چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حال  
بر زمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدھی  
مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان رو به فرار آوردند - و بنگاه

سرکشان بی سپر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه  
( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت هجری رخت هستی بعالم عقبن  
بخت - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت  
عروش آشیانی از فوت او تأسف نموده بتسلی مادرش بر زبان آورد  
که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال  
پس مقارنت او بر ما دشوار تر باشد \*

### \* دولت خان لودی \*

( ۲ )

شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میروزا عزیز کوکه  
بود - چون از گندادری و کار آگهی فزادان بهره داشت در هنگام  
( که همیشه میروزا کوکه بمیروزا عبدالرحیم خلف الصدق بیروم  
خان خانخانان منصوب گردید ) خان اعظم ادرا بمیروزا سپرد - که  
اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواستی این مرد را عزیز نگه دار  
دولت خان مدتها بهمراهی میروزا عبدالرحیم میروزا خان کارهای  
شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات ( که در جلدوی آن میروزا  
و خطاب خانخانانی فایز گشته ) شریک غالب بود - در یورش تقه  
و یقاق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور السنه  
و اقوال - بمنصب هزاره داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده  
سلطان دانیال بخواشن تمام نوکو خود ساخته بمنصب در هزاره  
سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح

اسبیر روانه حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ ( که بهاسبانی آن مرزو بوم نگهداشته بود ) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نهم هجری بازار قولنج در احمد نگر بمطاعتی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شیخان روزگار بود - عرش آشیانی از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرسود - که امروز شیر خان سوز از عالم رفت حکایات غریب از نقل کرده اند \*

گویند شهباز خان کذبو چون در سنه ( ۹۸۶ ) نهم و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب رانا تعیین شد نهایت تورو و ضایعه بکار میبرد - خود با چند پرستار و پیش پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه قور می آمدند - و یسارلان بمرتبه اهتمام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگره سبقت نمیگردد - در نزد خانخانان ( که نیز کمکی بود ) همراه او اسپ سواره میرفت - در آنکس خان ( که از قورج برآمده راه می پیمود - و بمنع یسارلان ممنوع نمیشد ) بشاره شهباز خان ( که سبکسریها بسیار داشت ) <sup>(۲)</sup> عبدال خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبه برپوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر برآورد - چنان بر سافریو اسپش زد که بزمن افتاد - شهباز خان باشکریان گفت بگیرند - گویند در آن روز دولت خان طرفه نیز دستها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان جهت ابرای ذمه خود بر سر دراز شهباز خان تا شام نشست شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد روز درم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید همیشه پیش میرفته باشید \*

گویند وقتی ( که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده آمد ) روزی در <sup>مجاهد</sup> ( که خانخانان هم نشسته بود ) تقریبا شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب مینویسند - ما ندیده ایم دولت خان کنایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی این است - اگر بر سر زخم تا دبر رسد - خانخانان دست او را گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان بالکاح و ابوام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته در آغوش کشید - و قیل و خلعت داده گفت - که هرگز کنایه در خاطر نبوده \*

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورده - که چون شاهزاده دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش یونانی بیک از خلوتیان او باش مذش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بپای نوبت بپناهو تکانش دهد که از قلعه برهانند ( که مشرف بدریای تبتی ست ) پائین افتد - چنانچه روزی این سلوک را با خانخانان

کردند - اتفاقا خودش قائم ماند - اما دستار از سر او افتاد<sup>(۲)</sup>  
شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانانان گرفت  
و معذرت خواست که عالم نشسته بوده - دولت خان دست دراز کرده  
دستار شاهزاده برداشته بر سر خانانان گذاشته بخانه اش آورد  
یا آنکه این درایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمی کند  
چه آنوقت در امت خان در رفاعت شاهزاده بود - نه به همراهی  
خانانان - کما لا یخفی علی اهل الاتباع - از پسرانش محمود  
سودائی گشته کارش بدیوانگی کشید - از چاره گری نجات بی  
پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان  
جدائی گزید - نزدیک قصبه دال با گولیان در آویخته فرو شد - دیگر  
پدرای مخاطب بخانجهان لودی ست - و احوالش بشرح و بسط  
در سالک تحریر مذکور گشته \*

### • دیانت خان قاسم بیگ •

از امرای عهد جنت مکانی ست - در مزاج پادشاه راه برودشاسی  
و حاضر باشی داشت - بعد از آنکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت  
گرفت از چون حرفهای نا لایق نصبت بمومنی الیه در حضور  
پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته او را  
حواله آصف خان ابرو الحسن نمود - که در قلعه گوالیار ( که تعلق  
بخان مزبور داشت ) محبوس سازد - پس از چند ع حصص

(۲) نسخه [ ب ] از سر افتاد

عرض اعتماد الدوله از حبس مسطور رهائی یافت - سال هشتم  
جلوس جنت مکانی بتفویض خدمت عرض مکرر سر بلند گردید  
و سال یازدهم از خدمت مرقوم معزول شده به همراهی پادشاهزاده  
سلطان خرم بهم دکن تعین گشت - دیگر احوال او معلوم نیست \*

### • دلاور خان کاکر •

ابراهیم نام داشت - ابتدا بر فاق میرزا یوسف خان رضوی روزگار  
میگذرانید - از یاروی بخت بیدار در معامله اکبراج<sup>(۲)</sup> و ابراج  
بحضور جنت مکانی در کتو<sup>(۲)</sup> خاص و عام تردد نمایان کرده  
رضایا برداشت - و این خدمت باعث ترقی او گشته بمنصب  
مناسب اختصاص یافت - و در مبادی جلوس جنت مکانی  
بصوبه داری لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت - بقصبه پانی پت  
رسیده بود که بغی سلطان خسرو و آمدنش شگفته ره زان را  
از آب چون گذرانید - و خود بر جناح اسلعال متوجه لاهور شد  
و پیشتر از خسرو بحصار قلعه لاهور درآمده باستحکام برج و باره  
پرداخت - و چون خسرو بحوالی آن شهر پیوست ابواب و در و  
محدود یافت - بلوازم معاصره و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمود  
و از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتغال پذیرفت - و چون  
افواج پادشاهی در تعاقب بود بزودی تسخیر شهر متعذر دانسته  
دست از معاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقدیم

(۲) در [ بعضی نسخه ] کتوره

مواضع حق شناسی و قدریست محفوظ عواطف خهرانی شد  
و در سال هشتم بهمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تعیین  
گشت - و در سال سی و نهم سنه ( ۱۰۲۷ ) هزار و بیست و هفت  
از تغیر احمد بیگ خان کابلی بصاحب صوبگی کشمیر مهابی  
گردید - و از روی کار طلبی و ران مودی در تسخیر لکای کشتوار  
( که از شهر کشمیر تا معمور آن شخص کرده مسافت اسمی )  
مهاجمی بهادرانه بکار برد \*

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلاور  
خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح اندیاز<sup>(۲)</sup>  
پیش نهاد همی ساخت - و چون گریوه و کتل صعب المرور  
واقع شده راه برآمد اسپ نبود بذا بران اسپان سماء را بکشمیر<sup>(۳)</sup>  
برگردانیده معدود را احتیاطا همراه گرفت - جوانان نبرد جو  
پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کذا می رفتند  
بعد پیمودن نشیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بگذار  
دره ای مرعوب نابری قتال بین الفریقین متعصب گردید - و مرزبان آنجا<sup>(۴)</sup>  
از کشته شدن عالی چک - ( که بدوئی وراثت کشمیر در پناه او  
شورش افزائی داشت ) دل بای داده راه فراز پیش گرفت - و از  
پل گذشته در بهدرکوت ( که آن طرف آب واقع است ) توقف

( ۲ ) نسخه [ ب ] ۴۰۰ ریمت آن دیار ( ۳ ) نسخه [ ج ] اسپان را بکشمیر ( ۴ )

نسخه [ ا ب ] مرزبانان آنجا ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] اعان چک \*

گردید - و هر چند بهادران دامن تکلل بر کمر سعی برزدند ( که  
ازان پل درگذرند ) آنها قوی مدافعه و مقابله می پرداختند<sup>(۲)</sup>  
که میسر نمی آمد - چون روزی چند کشید راجه از لابه گری  
و حبله سازی پیغام مصالحت در میان آورد - دلاور خان حرف از  
گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا روزی  
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشفا ازان دریای زخار عبور نموده  
بجنگ در پیوست - مخالف تخت پل را شکسته راه گریز سپرد  
دلاور خان باز پل را استحكام داده لشکر را گذرانید - و در بهدرکوت  
معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب ( که اعتضاد قوی  
آنها بود ) دو تیر انداز مضاف باشد - و کنار آن کوهی است رفیع  
دشوار عبور - بجبهت آمد و رفت پیاده طغابهای سه تله تعبیه  
نموده و میان دو طغاب چوبهای مقدار یک دسمت پهلوی یکدیگر  
مستحكم بسته یکسر طغاب را بر قله کوه و سر دیگر را دران طرف  
آب مضبوط ساخته اند - و دو طغاب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز  
تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طغابهای بالا را  
بهر دو دسمت گرفته از فراز و نشیب می رفته باشند - تا از آب  
بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زبده گویند - آنها هر جا<sup>(۳)</sup>  
مطلعه بستان زبده داشتند به پل در قبی و تیر انداز استحكام داده بودند  
دلاور خان جالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذرانند

( ۲ ) یا مائرا باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] زبده - یا زبده باشد \*

چون آب بنهایت تندی و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت<sup>(۲)</sup>  
و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن<sup>(۳)</sup>  
آب هر تدبیری که میکردند بجائے نمیرسید \*

اتفاقا شب جلال خان پسر رشیدش بوهمنوی زمینداره  
از جائے (که مخالف را گمان گذشتن نبود) بسلامت گذشته  
بر سر راجه رسیده کونای فتح باذن آوازه ساخت - اکثره علف  
تبع خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک یا بیرون بردند - یک  
دراں شورش بر راجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت  
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده  
بمعدل (که حاکم نشین آن ملک است - و سه کوه مسافت داشت)  
درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال بانزدهم بملازمت جنت مکانی  
در نزدیکی باره موله (که دروازه کشمیر می نامند) سعادت  
اندرخت - و بکوناگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزار  
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله  
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد \*

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خواجه بگیرد - بر سر  
هر خانه هر ساله شش سستی (که زرعه است محکوک - که از حکام  
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک رویه است) مقرر دارد  
و در سواد معامله پانزده سستی را (که ده رویه باشد) بیک مهر

(۲) نسخة [ ۱ ] - بسیل فنا (۳) نسخة [ پ ] دوازده روز \*

پادشاهی حساب کند - و زعفران (که بهتر از کشمیر است) از خریدار  
بر سر من (که بوزن دو سیر جهانگیری است) چهار رویه میگیرد  
و عمده حاصل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیر مبلغ  
کلی میستانند - مع هذا همگی مداخل او تخمینا یک لک رویه  
خواهد بود - و آن ولایت بقدر تنخواه هزاره ذات و هزار سوار  
است - چون راجه آنجا خالی از رجاها نبود حکم شد که فرزندان<sup>(۲)</sup>  
خود را (که در ایام جنگ به پناه زمینداران قرب جوار فرستاده)  
بمحضر طلبند - تا از حبس موبد رهائی یافته باسودگی روزگار  
بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید  
دلاور خان پس از زمانه باجل طبعی درگذشت - جمال خان پسر  
کلانش در زمان فردوس آشیانی بهمواهی مهابت خان تعیین بود  
در محامره دولت آباد (وزیر سر دیوان برای مقدمه حرفهای  
تند در میان آمد - مهابت خان گفت - هر که در کار پادشاهی  
مسهله خواهد کرد پایش خواهد خورد - جمال خان شمشیر  
علم نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثانی (که عقب سواد  
نشسته بود) برجسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (که  
خرد سال بود) بیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان  
تیز دستی نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب دیگر  
کار پسرش باغی رسانید - گویند مهابت خان نشسته بود - همین قدر

(۲) در [ بعضی نسخه ] قرب و جوار \*

گفت - که هر دو پسر کار خوب کردند - و درم خلف انصديق از جلال خان است - که ذکر از بزبان خاصه گذشته است \*

### • داراب خان ميرزا داراب •

پسر درم خانخانان ميرزا عبدالرحيم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و يورش کارهای نمایان می نمود - خصوص در جنگ کهرکي (که شهره آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تردد عظیمه گشته باضافه منصب سرافرازي یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیری پیمانه زندگی شاه نواز خان مالمال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری موبه هزار و احمدنگر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عزیز حبشی از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهی را بولایت دور دست کشید قاپو انكاشته دست تصرف بحدود پادشاهی دراز ساخت ) اکثر امرا نهانجات را گذاشته زن داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنگر متحصن گشت - داراب خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برکبان غنبري بر پدر او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ در میداد - و هر مرتبه آن ندره بختی جمع را بکشتن داده راه هزیمت می سپردند \*

در سه داراب خان جوان خوش اسیم همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظیم در بدوستانه لوی فیروزي افراشت

و سالما و غانما بار دو معادرت نمود - پس ازان غنیمت مداخل رسد غله را قسمه میدرد کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید ناچار از گریه روهنگیره فرود آمده ببلا پور معسکر آراست چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائی رسید (که قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بنهب و تاراج محالالت مالیه پرداختند ) شاهزاده شاهجهان کورت ثانی دستوری دکن یافته سال شانزدهم ببلده برهانپور نزول فرمود - افواج قاهره نه آب گدگ در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی نذمود - و کهرکي را (که وفات جای ماک منبر بود - و او یکروز پیشتر از رسول فوج با نظام الماک بقلعه دولت آباد در خزیده ) ویران و بی چراغ ساخت - ناچار ماک منبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده کرد در دام از محالالت متصله ملک قدیم پادشاهی و پنجاه لک روپیه نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده در سال هفدهم (۲) حسب الطامپ پدر بزرگوار برای یساق فندهار با خانخانان و داراب خان از دکن روانه شد \*

چون زمانه نیرنگ ساز بازی دیگر انگیخت (که سنوح ملالت و کدورت فیمابین پادشاه و شاهزاده بجائی کشید که کار بجبال و صف آرایی انجامید) شاهزاده از حق شناسی تقابل فوج پادشاهی بر خود قرار نداده از راه راست عیان بوفات - و راجه

بکرماجیت را ( که عمده دولت شاهی بود ) با داراب خان در برابر لشکر پادشاهی گذاشت - اتفاقاً در هنگام ثلاثی فریقین تفنگی برآجه رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب خان نیازست پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست \*

و چون جناب شاهی باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان با اولاد و احقاد خانخانانی معید گردید - و پس ازان ( که ولایت بنگاله بحوزه تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهی شد ) او را مجدداً مشمول مواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس از همان راه عازم دکن گردید مشهور طایب بدام داراب خان رزم نمود که خود را بسرعت بگداهی ( که درازا بنگاله است ) رسانیده ملازمت در یابد - او از ناراستی صورت حال را طور دیگر دیده در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره دارند - نمی توانم رسید - اگرچه ناسازی و تسلط یومیان هم واقعی بود اما او هم از وفات عمدا به او تهنی ساخته بتقاعد خود را زیان زده عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای رتبت دست از او برداشت

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادرزاده بعدالله خان سپرد - دیوانه را هوئے بش است - او از سفاکی آن دو بے گناه را بقتل آورد - و پس ازان ( که سلطان پرویز و مهابت خان برین ماجرا مطلع شدند ) بزمینداران بنگاله بتاکید برنگاشتند - که دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانه این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز پیوست دران ائذا فرمان جنت مکانی بمهابت خان رسید - که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که زود سر آن سرگشته بادیه فلات را بدرگاه فرستد - مهابت خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته روانه نمود \*

۱۰۳۴ ( ۲ )

\* شهید پاک شد داراب مسکین \*

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خوانی پوشیده مقام تربز پیش خانخانان ( که در قیدش بود ) فرستاد - خانخانان دیده گفت بے تربز شهیدی است - داراب خان جوانی بخوبیها آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادری و تودے ( که از دکن شد ) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش طالع او درست نشست - از جانب شاهی مانده و از طرف پادشاهی رانده مال کارش بخدلان و نکال انجامید \*

## \* دریا خان زوله \*

(۲) داور زئی - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس از آن در ایام شاهزادگی بزندگی اعلی حضرت سعادت اندرخت و در جنگ دهل پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامه بشجاعت بر آورده پایه اعتبار بر افراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبه بنگاله در مقابل شاهزاده بیک کردهی اکبرنکر در مقبره پسر خود محصور گردید از انجا ( که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بکشتی میسر نمیشد ) دریا خان با پانصد افغان برهمنوی تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده درازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بمانعت در رسید - دریا خان پای ثبات درزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان ( که نیز میخواست از همان راه بگذرد ) از مشاهده این حالت غنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعیین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلش نموده مخالف را آواره دشت هزیمت ساخت - و بهسبب پیادگی نتوانست تعاقب نمود \*

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان و پیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگاهی یافت بتسویه مقروض پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت مدمات بهادران جنگ جو غنان تماسک از دست داده گریز پا گشتند ناچار با معدود کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیه و چند زنجیر فیل از جمله غنائم بنگاله دریا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگزشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده درآمد عبد الله خان با دریا خان برسم مغلا باله آباد شتافته اولین بظاهر آن بلده معمر آراسته قلعه را گون گرفت - و درمی بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین غبار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهابت خان با سلطان پرویز بکنار گنگ پیوست - دریا خان نوازه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهی را نگذارد که عبور نماید - عبدالله خان عمدا تقاعد درزید و بناخوشی همدیگر کار آقا برهم خورد - دریا خان ( که بیدمستی غرور فتوحات همان خمر علاه داشت ) شرائط جز و هوشیاری مرعی نموده بضبط گذرها چنانچه باید نپرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دریا خان بعبدالله خان و راجه بهیم ( که در جونپور جمع شده بودند )

ملحق گردید - و از انجا باتفاق در بغارس بدوکمپ شاهي پیوست  
و قرار یافت که در سرزمین کنکیرا ( که خالی از استحکام نیست )  
ناله تونس را پیش داشته عرصه مبارزت باید آراست - پس از  
تلاقی فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت  
نوکران جدید دریا خان ( که از ساوک او آزاده بودند ) بے جنگ  
راه هزیمت سپردند - دریا خان ( که سردار دست راست  
هراول بود ) نیز خود را بگوشه کشید - و پس ازان در جنب  
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانجهان  
لودی ( که صوبه دار دکن بود ) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا  
نکرده سلسله جذبان خیالهای کسد فسد او گشت - و پس از جلوس  
بهزاران فرامعت و استکانمت بملازمت رسیده بمصمص چهار هزار  
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبه بنگاله مقرر گشته  
بهمراهی قاسم خان صاحب صوبه آنجا تعین گردید - و بعد ازان  
هرگنہ بنادر و غیره در صوبه خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن  
مامور شد \*

هنگامی [ که ساهو بهونسله باشارد نظام شاه ( بنابر آنکه  
خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزام تلعہ بیر از تصرف  
سین کمال نظام شاهیه شتافته ) در ولایت خاندیس گرد شورش

( ۲ ) نسخه [ ج ] تولش ( ۳ ) نسخه [ ب ] از شاهزاده ( ۴ ) در بعضی

نسخه [ تاور ]

بر انگیزخت [ دریا خان از محال تیول خود بسرعت برق و باد بساهو  
رسیده مالشے بسزا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال  
سیوم بارادگ استیصال خانجهان لودی بلده برهانپور مورد موکمپ  
اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آستانبوس  
دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائی و هم الوسی بخاطر آردید  
فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان  
صاحب صوبه دکن شکست خورده بدولتآباد شتافته اتامت ورزید  
دریا خان از کتل چالیس گاون بخاندیس آمده آتش نهپ و غارت  
برافروخت - و بسبب تعین شدن عبدالله خان بتادیب او  
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان بارادگ  
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد  
و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشت از انجا  
نیز راهی گشته وقتی ( که بسرزمین بندیله رسید ) بکرماجیم  
پسر راجه ججهار سنگه خود را رسانیده بدریا خان ( که چندارل  
بود ) درآویخت - و آن اجل رسیده از مهتی نشه باده حسابه  
ازو برنگرفته بے محابا تاخت - و دران زد و خورد تانگی بدریا  
خان رسیده کلش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد  
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل  
سراو را در برهانپور بدرگاه پادشاهی آوردند \*

( ۲ ) در بعضی نسخه [ چهار منگوه ]

## \* دیانت خان \*

محمد حسین دشت بدایی - دشت بیاض بلوک سمت از بلوکات نهگانه مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود است - و در تاریخ دانی یکنای روزگار بود - برهنمونی بخت اقباله در جنید داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب و اعتبار فرق عزت برافراخت - و در روز جلوس اعلیٰ حضرت بمنصب دو هزاره ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار رویه کام دل اندر خدمت - چون از خانجهان لودی صاحب صوبه دکن بعد شفقار شدن جانب مکالی حرکتی چند سر زد ( که مشعر بے اخلاصی نسبت باعلیٰ حضرت بل منافعی راه و رسم دولت خواهی و نمک خوارگی بود ) اعلیٰ حضرت اگرچه باقتضای وقت فرمان بحالی صوبه داری و منصب و جاگیر بدستور سابق صادر فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که از مالوه را از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران و سرداران کمی دکن گزیده و ایل او یزد - و نظام شاه بهبیب تسلیم او ولایات بالاگهات را بار موبد و معارن - مبدا سر بیتی و طغیان برافرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را ( که بمقتات عقل و سائی فهم اتصاف داشت ) بواقع نویسی دکن مامور ساخته پنهانی اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

و چگونگی ارضاع او و قوف تمام حامل نموده آگاهی دهد - خان مذکور پس از وصول بخطه برهانپور از کمال فراست و دانایی باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع را رسیده بمبالغه بحضور نوشت - که توقع بغی و شورش ازین مورد محض توهم است در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امور نمیتواند شد - بے وسواس او را طلب حضور نمایند - که احتمال آشوب و فتور ملکی اصلا نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته او رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته بیظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری احمدنکر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی ذات هفتصد سوار بر ثمر و منزلش افزودند - چون سال سیوم خطه برهانپور مطرح رایات پادشاهی گردید خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار سوار فوق افتخار برافراخت - و در همین سال سنه ( ۱۰۶۰ ) هزار و چهارم هجری در احمدنکر جهان فانی را وداع نمود \*

## \* دین دار خان بخاری \*

سید جهره نام - از قراپندیان مرتضیٰ خان بخاری سمت - سال هیزدهم جهانگیری بکومت دهلی سر برافراخت - و پس از آن ( که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرار

نمود ( او را در فوجی ( که بتعاقب او تعیین یافت ) بر نوشتند  
و اینها باجمعی رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنیت مکانی  
بخلاف خرامش نمود - و موکب فردوس آشیانی ببلده مزبور  
پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار و درصت سوار و خطاب دیدار خان  
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب نامیه بخت افروخته  
بتفویض فوجداری میان دو آب کامرانی اندوخت - <sup>(۲)</sup> سال هشتم  
( که از دار السلطنه لاهور بجانب مستقر الخلافه معاودت پادشاهی  
واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنبیه مقصدان میان دو آب  
رخصت یافت ) مشارالیه نیز حصص الحکم همپائی او گزید - پستتر  
در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که  
پیشتر مرغ افواج متعینه بمالش جبهار سنگه بزدیده را به  
عزیمت افراشته بود ) دستوری پذیرفت - و بعد چند مدت مطابق  
سنه ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست \*

<sup>(۲)</sup>  
\* دولت خان منی \*

مشهور بخواص خان - منی شعبه ایست از طوائف بهتی - که  
در موبه پنجاب برسم زمینداری و طاع الطریقی میگذرانند  
مشارالیه در اصل خدمتگار (رمال) بدار شیخ فرید مرتضی خان  
بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فرید داشت هرگاه باشیخ

(۲) نسخه [ ج ] منی - یا منی باشد \*

بعضور جنت مکانی میرفت نگاه گرمی میفرمود - بعد از نوت شیخ  
منظور عاطفت پادشاهی گشته بمنضم درخور استیاز یافت - چون  
در طالع عروج داشت در کمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص  
خان سرافراز گشت - و بدار و غنمی منصبداران جلو ( که خانه زادن  
معتمد می باشند - و این کار جز بیک از معتبران نسزد ) اختصاص  
گرفت - چون نوبت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال  
جلوس بمنصب در هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار  
سر برافراخت <sup>(۳)</sup> - چون خالی از کار طلبی و جلالت نبود در جنگ  
دهول پور با خانجهان لودی از پیش آهنگان و سبقت جوئان سران  
جنود پادشاهی شده و داد شجاعت و دلیری داده در صدمه  
مصاف زخمی افتاد - و این بردای و نیز دستی او دل نشین  
اعلی حضرت شده بیش از پیش در مدد تربیت او گشته پایه  
اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزار و سوار  
کام دل اندوخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال  
بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعه پرنده مامور شد  
چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجربیه مهابت خان سه سال  
با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعیین یافت - که بمالش ساهو  
بهزنهه و تاخمت و طاش چمار کونده بردارد - و در سال هشتم  
محرم سنه ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

(۲) نسخه [ ج ] در مبادی جلوس (۳) نسخه [ ب ] از آیه خالی \*

خان تاشکندی بصوبه دارى تگه رخصت يافت - و در سال نهم  
بايسنقر جعلي را مقيد ساخته روانه حضور نمود - آن فتنه انديش  
يکه از بے سر و پايان بود - که بخيال تباه خود را ببايسنقر<sup>(۴)</sup> که در  
جنگ شهرار سردار لشکر آن تيره روزگار بود - و پس از فراز  
بجانب قلعه کولاس مضاف تلنگانه سرے کشيده باجل طبعي  
درگذشت ( شهرت داد - و ببلخ شتافت - نذر محمد خان والى  
آنجا اراده خوشي نمود - چون دعوى او بصدق نپيوست و ملت  
بوتوع نيامد - بجانب ايران رفت - شاه مفي اگرچه بحضور  
نطلبيد اما لخته تواضع نمود - از آنجا بسمت بغداد و دم آواره  
شد - پس از ديرے کام و نا کام دست اجل گريباناش گرفتند به تگه  
آورد - دوله خان او را مقيد ساخته بحضور فرستاد - و بقتل  
رسيد - خان مذکور مدتها بحکومت آنديار گذرانيد - و در سال  
بيستم بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار مباحات اندوخته  
از تغير سعيد خان بهادر بايالت ندهار دستوري يافت - در آخر  
همين سال بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار چهره بلندنامي  
افروخت - ناکاه روزگار بد انجام بر سر بيمهري آمده اسباب خسرون  
و نکال از آماده ساخت \*

در ذي الحجه سال بيست و دم شاه عباس ثاني دارای ايران  
در عين زمستان ( که از کثرت برف کمک هذوستان متعذر است )

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] که در روز جنگ \*

بحکومت ندهار همت گماشت - قلعه دار هر چند بضبط مداخل  
و مخارج پرداخته شرائط تيقظ و احتياط مرعي داشت ليکن  
از آسيه سري بموتيه سرشته تدبير از دستش رفت که باستحکام  
برجهای قلعه خاني نپرداخت - چه قلعه خان از دور بيني  
و احتياط گزياني در ايام حکومت خود بر فراز کوه چهل زينه  
( که از آنجا توپ و تفنگ بحصار دولابان و مندور ميرسد )  
برجها ساخته بود - تفنگچيان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز  
تفنگ اندازي نمودند - در روز شاه خود سوار شده تخریص  
بر يورش نمود - و تاسه پاس آتش قتال مشتعل ساخت  
معهدا کارے پيش نبرده برگريد - اما جمعه از بيگري خاک  
بيوفائي بر تارک اخلاص بيخته نزد قلعه دار بزيان بچيائي  
برگذازند - که بسبب انهدان طرق از کثرت برف درين نزديکي<sup>(۲)</sup>  
اميد رسيدن کمک نيست - و از جد و کد، قزلباش ظاهر ميشود  
که بزودي حصار مسخر خواهد گشت - بعد از تصدير نيه ما را  
بجانب امان اسم - و نه فرزندان ما را از اسيري - دولت خان  
( که درين رتبه بایسته آتش اين فتنه ياب نيغ فرومي نشاند )  
از بيجهري و بد دلي مضمون \*

\* هر کجا زخم بايدت فرمود \*

\* گرتو مرهم نهي ندان سود \*

( ۳ ) نسخه [ ب ] طريق \*

مخاطر نیارده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم اثری نبخشید - و فایده نداد اما از همه شادی خان ازیفک پیشقدم منبج نمکرامی گشته با شاه راه پیغام و سخن را کرد \*

چون درین اثنا قلعه بست از پردل خان گرفته ادرا بخواری گرفتار ساختند دولت خان همی که نداشت زیاده تر بای داده عبد اللطیف دیوان فندهار را برای گرفتن امان نامه ( که سجل بدنامی او بود ) همراه علی قای خان برادر رستم خان سپه سالار ایران ( که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش ازین در مقام ستیز و آریز نبوده در سفک دم و هتک حرمت خود و دیگران نکوشد ) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از مصیبت قلمب نبود سود نه افتاد \*

اگرچه میگویند ( که آن بی همتا اگر برهنائی توفیق و پیشوائی عزیمت خود با جمعی بران معقل رمین و موئل متین برمی آمد تا رسیدن کمک آسیه بار و رفقای او نمیرسید ) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه ( که شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر با علامی فهامی سعدالله خان دوازدهم جمادی الاول بپای حصار رسید ) مقدور و ممکن نبود - نعم آنچنان از غودلی یاس ناموس ( که مردان سر در سر آن در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند )

نداشت - عار درام نمک هرامی و بیغیرتی ( که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت ) بر خود بستید نهم مقر سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب و همراهان بیرون آمد - و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف ور ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ گنج علی خان مشهور بیاض گنج او را در خدمت شاه برد - و همان ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمساری و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او جای عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید با خاطر پراگنده گوشه خمول برگزید - تا بقیة حیات مستعار باتمام رسانید \*

الحق در ناسرداری و کم همتی او حرفی نیست - که چنین قلعه استوار ( که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد شمشیرزن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و در ساله سامان قلعه داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن ) در محاصره در ماه از نامردی و بیست فطرتی پای همت نیفشوده از دست داد - و زندگانی قانی را بر نیکنامی جاویدانی ترجیح نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کلاه و غلبه نهایت

اضطراب و اضطراب دارد - و دراب او از نایابی علف تلف گشته  
 زمین نزدیکی کمک همد می رسد - اگر یکماه دیگر نبات قدم ورزید  
 مخالف بی نهل مطاب بر می خیزد - معینا آن گم کرده راه عقل  
 و همیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت  
 چندین ساله خود را بر باد داد \*

### ● دانشمند خان ●

ملا شفیعی بزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل  
 و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقلیه  
 و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار ایران  
 بعنوان مضاربیت گرفته بهندوستان فصحیت نشان ( که دارالافتاح  
 اصحاب آمال و ارباب امثالی است ) آمده چندی در اردوی  
 پادشاهی بسر برد - و از مستقر الخلافه اکبر آباد تا دار السلطنه  
 لاهور و از آنجا تا کابل همراه بود - پس از معارفت موکب خسروی  
 از کابل بقصد انصراف وطن بپندر سورت رفت - از آنجا ( که طالعش  
 بر بیداری داشت - و بختش بر سرخاوری بود ) مراتب دانش  
 و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت  
 بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عزامدار یافت - که او را  
 بدرگاه معالی بفرستند - او بقلاوژی سعادت و رهبری اقبال از  
 سورت اهرام هریم جهانبانی بسته نهم ذی الحجه سال بیستم و چهارم  
 بتقیل آستان دولت ابواب بهر روزی بر روی روزگار خود کشود \*

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی  
 مکرر ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز  
 او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاری مد سوار مفتخر  
 گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه  
 انعام مشارالیه وا گذارند - و پستر بافزایش منصب بر نواخته  
 در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیکری درم از تغیر  
 لشکر خان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدی دو مد  
 سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرفراز گشت  
 و در سال سی و یکم بمنصب سه هزار و هشت صد سوار سر  
 برافراخته از تغیر اعتقاد خان بممارج میر بخشیکری مرتقی شد  
 و در همین سال استعفا خدمت مذکور نموده در دارالخلافه  
 شاهجهان آباد منزوی شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو  
 محفوف عواطف خسروانی گشته بمنصب چهار هزار و دو هزار  
 سوار پایه دولت برتر اراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب  
 والای پنج هزار و بلذد پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری  
 و حواس قلع شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال نهم از تغیر  
 محمد امین خان بخدمت جایگاه میر بخشیکری فایز شده بعطای  
 قلندان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویه ظفر طراز  
 عالمگیری بجانب مستقر الخلافه برافراخته گشت نظم دار الخلافه  
 ضمیمه میر بخشیکری قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

سیزدهم دهم ربیع الاول سنه ( ۱۰۸۱ ) هزار و هشتاد و یک هجری  
و دیعت حیات سپرد \*

( ۴ )

آن امیر ستوده شیم از کبار فضایل زمانه بود - یزیدک نفسی  
و نیک اندیشی مشهور - پس ازو تا حال از نوئینان بلند مقدار  
کس ( که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد ) در عمره روزگار  
نیامده - گویند چون بملازمیت پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه  
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی ( که بعلم و دانش  
از اساتذہ باستانی سبقت برد - و به ازو در هذدوستان نشان ندهند  
و حواشی خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانه ست واضح )  
اشاره رفت - میان هر دو فاضل در داد عطف ( ایاک نعبد و ایاک  
نستعین ) گفتگویی طولانی واقع شد - و بزمانه دراز کشید - علامی  
سعد الله خان ( که در علم عالم بود ) همیز گشت - و آخر هر دو  
برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهی گردیده برتبه امارت  
برآمد - و آنچه گویند ( خان مزبور در انجام عمر بعلم اهل فرنگ  
مائل گردید - و اثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود )  
نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد \*

### \* داؤد خان قریشی \*

پسر بهیمن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر  
عمده و معتبر خانجهان اودی بود - در جنگ دهوپور ( که خان

( ۲ ) نسخه [ ج ] به نیک اندیشی مشهور \*

مذکور را با عمار پادشاهی اتفاق افتاد ) داد دلیری و مردانگی  
داده نقد جان برافشاند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلند اقبال  
سلطان دارا شکوه ملقزم گشته بجزهر شجاعت و حسن اخلاق پایه  
قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفرجدارچی متعمر و مهابن  
و جایسر و دیگر برخی محال ( که از انتقال سعدالله خان بتیول  
شاهزاده مقرر شده بود ) و خدمت راهدارچی مابین مستقر الخلافه  
اکبر آباد و دار الخلافه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید  
و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب  
خانی سرفرازی یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق  
راو سترسال مادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد  
و پس ازان ( که دارا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید ) اودا  
برکنار دروای ستلج برگذر تلون ( که معبر متعارف آن آب است )  
گذاشت - و پستر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داد  
و آخر الامر دارا شکوه از همت باخنگی از لاهور بجانب ملتان  
رخت آوارگی بر بهت - داؤد خان بموجب اشاره گشتیها را  
سوخته و غرق نموده خود برخاسته باو پیوست - و همه جا راه  
موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر  
بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کارشناسی و سرگردگی از  
شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری با ارسال خلعت  
عنایت مستمال گردید - بعد معارفت رایات پادشاهی از ملتان

بدار الخلافه بمساعدت بخت جده ساي آستان خلافت گشت  
و بعمای منصب چهار هزارى سه هزار سوار کامياب عزت و دولت  
شده در جنگ شجاع بهر دارى فوج طرح دسمت راسم خلد مكن  
( ۲ ) متعين بود - پس از هزيمت او بممكت بنگاله بهمراهى معظم خان  
مير جمله بتعاقب آن اداره دشم فوار دستوري يافت - و بعد  
از وصول به پتله بر طبق فرمان پادشاهي بصوبه دارى آنجا قيام  
ورزيد - و منصبش باضافه هزار سوار در اسبه سه اسبه افزايش پذيرفت  
و چون معظم خان در استيصال شجاع از سمكت مخصوص آباد  
بجانب اكبر نگر همت گماشته بود مشار اليه مامور شد - كه  
يا تاثيران خود و كمپان موبه از آب گنگ گذشته بر سر تانده  
( كه بنگاله مخالف اسم ) رفته بدفع او پردازد - تا از هردو سو  
كار بران مدبر تگك گردد - خان مذکور برادرزاده خود را بنيايت  
در پتله گذاشته با ساير متعبد راهي گرديد - و پستر ضميمه فوج  
معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت  
و بعد اخراج شجاع از ممالك محروسه پادشاهي داود خان از بنگاله  
مرجع نموده به پتله آمد - و بناديپ مفسدان حوالى پتله  
كم عزيمت بر بسمت - زميندار پلارن ( كه بمسانم چهل كوره  
جنوب ريگ پتله واقع شده - و از بلده مذکور تا سرحد آن ولايت  
بيست و پنج كوره اسم - و همواره زميندار شقاوت آئين آن

سرزمين باستظهار قلاع متين و معويت طرق و مسالك از بسيارى  
جنگلهای انبوه و فزونى گريوه و كوه دم نخوت و استكنار زده خود هر  
مير همت ( درينولا بتازگي عام استبداد بدسمت جصارت اخراج  
و در ادای پيشكش تقاعد ورزيد - خان مذکور بر طبق درود فرمان  
پادشاهي رد بتسخير آن اكا آورد - و نخستين قلاعه ( كه بهرحد  
ملك پادشاهي پيوسته - و بهشت گرمى آن دسمت تعرض ببرخ  
محالات سركار والا دراز مينمود ) بصغي فراوان بر كشود - مرزبان  
آنجا مغارب رتب و هراس گشته هر چند ضعيف نالي نمود ( كه  
پيشه مقرر شود - و از سر تصير او در گذشته به پتله معارفت  
نمايد ) داود خان آنرا نا شنیده انگاشته در سال چهارم با لشكر  
آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزد يكي قلعه پلارن از طرفين  
مورچال قايم گرديده بازار كوشش و آريش گرمي پذيرفت  
از پيشگاه سلطنت امان آن باطل بوسمت و تسليم آن ولايت باد  
واعلان ايمان و قبول اسلام موكل و مشروط شد - آن خلافت كيش  
شقاوت پوزه فطوي اصرار بر طريقه كفر نمود - داود خان بكارزار  
متواتر و نبردهای مردانه آن كوره خاله را بوز داشته بهصار شهر بند  
درآورد - با آنكه از كمال استواري كشايش آن بزردي در مرات  
اندیشه چهره نمي نمود از تائيد غيبي بهادران رخش شجاعت  
برانگيخته بر سر مقهوران بهصار شهر بند رسیده بيورش و آريش  
( ۲ )

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمیندار بوقت شب  
 رهبرای فرار گردید - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بغداد و سمت  
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشه فساد گمراهان  
 تیره درون چندی دیگر دران حدود توقف ورزیده و منکای خان را  
 ( که فوجداری بلادین بر وفق یرایغ حضور بار تفویض یافته بود )  
 آنجا گذاشته به پتقه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور (سیده  
 بهمراهی میرزا راجه جیسنگه بجهت مالش سیوای بهونسله تعیین  
 دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار  
 سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید - و در همان ایام  
 بتفویض صوبه دارى خاندیس مورد عنايت شد - و فرمان رفت که  
 یک از اقارب خویش را با جمع در بلده برهانپور گذاشته خود  
 بهم مرجوعه پردازد - خان شهابت نشان بعد تصحیر قلعه در مال  
 در اثنای محاصره حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت  
 هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شتافته مواضع  
 و قریات هوالی راجگده و مضافات کندانه را آتش زده بسیاری  
 از قصبات را یاهال نهب و غارت ساخته بمعسکر فیروزی معارفت  
 نمود - و پسترسرکردگی فوج یوانغار میرزا راجه در تخریب ولایت  
 بیجاپور کوشیده آریزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در  
 سال نهم از صوبه دارى خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

و در سال دهم بنظم صوبه دار رخصت یافت - پس ازان باز  
 بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهاردهم بملازمت  
 پادشاهی استسعاد یافته بنظم صوبه اله آباد دستوری یافت - تاریخ  
 وفاتش معلوم نشده - حمید خان بهر از بجرات و جسارت مفرط  
 نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهی بود - سال بیست  
 و پنجم عالمگیری درگذشت \*

### • دیانت خان حکیم جمالا کاشی •

سال اول جلوس فردوس آشیانی بخدمت دیوانی سرکار  
 ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب  
 هزارگی ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی صوبه  
 پنجاب از تغیر میر عبدالکریم موثقی گشت - چون آثار دیانت  
 و امانت او در کارها بر روی روز افزاده بود بنابران سال پنجم  
 بخطاب دیانت خان و پسترسر باضافه صد و پنجاه سوار و تقریر  
 دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سپرد از تغیر رای کاسیداس  
 نامور شد - سال نهم باضافه دو صد سوار افتخار اندوخت  
 و سال یازدهم پس ازان ( که قلعه قندهار داخل ملک پادشاهی  
 شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفی دارای  
 ایران دران حدود بکابل تعیین یافت ) از بدیوانی فوج همراهی  
 پادشاهزاده چهره عزت بر افروخت - سال دوازدهم بخدمت داغ  
 و تصحیح منصبداران از تغیر عاقل خان عنایت اله سر بلندی

اندوخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسب و دیوانی  
 موبه خجسته بنیاد و بالاگهات دار و ملک تلنگانه ( که مفتوح  
 گردیده بود ) نامیه بخمت را منور گردانید - سال هفدهم باضافه  
 پانصدی بین الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب در هزاری هفتصد سوار ببلندرتبگی گرانید - سال بیست  
 و یکم چون دیوانی موبجات برای رایان مقرر گشت از احرام عتبه  
 خلافت بسته چپه طالع را نور آگین ساخت - پس ازان ( که پادشاهزاده  
 مراد بخش باظهار ناراضماندی نسبت برای رایان پرداخت )  
 سال بیست و دوم نام برده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار موبه  
 عام افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعقیقه مذکور  
 بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش  
 تقرر پذیرفت - و پس ازان ( که زمانه بکام هواخواهان عالمگیری  
 شد ) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ  
 می پرداخت - سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوتات قامت  
 قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم  
 مطابق سنه ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سه هجری بپروایه هستی را  
 برکند - پسرانش دیوافکن و شیر افکن و دستم بخلاع مائمی سرافراز  
 شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصححه  
 و خطابه معتمد خان چهره عزت برافراخت - و دوی دیگر نیز  
 بمنصب در خور سرافرازی داشتند \*

## \* داراب خان \*

بصر مختار خان سبزواری ست - برادر خرد شمس الدین مختار  
 خان - هنگامی [ که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بقصد انتزاع  
 سلطنت و استیصال داراشکوه ( که بذایب انحراف مزاج اعلی حضرت  
 از جاده اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود )  
 از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود ] مشار الیه در زمره کمکیان  
 دکن رخصت یافت - پس ازان ( که بمشاطگی اقبال عروس  
 مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید ) در اول وهله پیش از  
 نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته بارسال فرمان  
 تفویض قلعه دارمی احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال  
 دوم تغیر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان  
 بخدمت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بذوقخانه  
 خاصه نیز نامزد آرد شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان  
 بداروغگی نعل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله  
 خان بخدمت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت  
 اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احرار  
 ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار  
 بر افراخت - و بمیر ترکی اول نیز قامت قابلیت آراسته - و در  
 سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتانه  
 کهدیه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

خان مذکور هذگامی ( که ساحت اجمیر مضرب خیام پادشاهی بود ) بران مکان شورش نشان ناخته کهدیله و سانوله و سایر مضمکدهای آن نواحی را مهمل و مذهبم ساخت - سه صد و چند کس از راجپوتیه پای جهانم استوار کرده یکے جان بدر نبرد در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه ( ۱۰۹۰ ) هزار و نود هجری و دیمت حیات سپرد - سه بهر و یک دختر داشت نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا سمع ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با صبیغه بهره مند خان بخشی کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی خانی یافته - و در سال چهل و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده خادم مکان او را بسیار دوست میداشت - در زمان خلد منزل بخطاب جد مرادری خود بهره مند خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار شاه چون امر وزارت بذر الفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض و بسط سلطنت باختیار او تعاق گرفت خان مذکور بذابر قربانی که داشت مرتب مرتبه پنجهزاری گشت - و بعضی کارهای وزارت بدر متعلق گردید - پس ازان ( که بدد سودائی کهنه معامل فلک در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخت گردید

( ۲ ) نسخه [ ب ] سانور ( ۳ ) نسخه [ ج ] صد و چند کس ( ۴ ) نسخه

[ ج ] نفی \*

( ۲ )

و مذهب دیگر بروی کار آمد ) خان مذکور بهلمپ مال و منال و عزل مضمب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیرالامرا حسین علی خان ازان چار مرجع بلا رخت سلامت بمامن دکن کشید - و در اورنگ آباد بهویلی سلطان محمود مشرف تالاب غنبری ( که خلد مکان بهره مند خان مرحوم داده بود ) مدتی گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات بزبانی بسیار نمود - و قلعه داری ارک را ( که بجز انزوا حاصل نداشت ) تفویض نمود - پانزده شانزده سال برین منوال بهر برن - الحال بهر ازو مانده چا نشین اوست - و در قلعه ( که ریوانه بیش نیست ) می باشد خان مومی الیه درین حالت هم بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دختره مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بقدر ازدواج حسین علی خان در آمد - اما صبیغه داراب خان مرحوم بمیر لشکری ( که از نیاثر میرزا حیدر صفوی بود ) نسبت شده - پسر کلانش عسکر علی خان از دیر باز قلعه دار دهرپ دکن است - که در رمانیت و متانت ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چندی در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] وصف دیگر ( ۳ ) نسخه [ ب ] خان بهادر ( ۴ )

نسخه [ ج ] هم خوش طعام بود ( ۵ ) نسخه [ ب ] دهرپ \*

و دیوانی خود فرمود - درینولا نیز بعضی کارهای سرکار بدر نامزد است - مرد پیرست است - خدا بیاموزد \*

### ( ۲ ) \* دلیر خان داورزی \*

جلال خان نام - برادر خود بهادر خان رهله است - چو در سال بیستم و یکم - زاج اعلیٰ حضرت از بهادر خان بارصف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلغ و بدخشان از جهت اہمال و تهاونے ( که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداری که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزگ اوزبک سرزده ) منحرف و منزجر گردید سرکار نزوح و سرکار کالپی ( که در تیولش بود - و درازنه ماهه حاصل داشت ) در عوض مطالبه سرکار والا ( که قریب سیلک روپیہ بود ) ضبط شده فوجداری آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات هزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سواران گردید - و بتدریج پایه اعتبار برافراخته در سال سیم بهمراهی معظم خان میر جمله تعیین دکن گشت - که در زکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد اوزنگ زبب بتناخت و تالان ولایت عادلشاهیہ پردازد \*

روزه در اوان محاصره قلعه کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج داده بچنگ اعادی برآمد - پسران بهلول خان میانه ( که هراول

( ۲ ) یا داود زکی باشد ( ۳ ) نشانی [ ب ] اوزنگ زبب بهادر ( ۴ ) در [ بعضی

نسخه ] که در هراول \*

مخالف بودند ) با هراول پادشاهی در آویختند - دلیر خان ( که در مقدمه لشکر انتظام داشت ) بزد و خورد درآمد - با آنکه چند ضرب شمشیر دران دار و گیر باو رسید چون مسلم و اویچی بود آسیبی بر نداشت - پس ازان ( که بطلب افواج حکم رفت ) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نفاذ مباحث اندوخت - و در سلک همراهیان سلیمان شکوه بمقابلہ شاهزاده محمد شجاع ( که از خام خیالی و ثناء اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود ) منسلک گردید - و بعد از تقارب فتنین در حوالی بنارس شجاع ( که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کدکاش روزگار اصلا آگاهی نداشت ) مغلوب و غلب گشته در بنار گزار داشت - و بے آنکه دست و بازو بکارزار برکشاید طفلانہ دست و پای زده کشتی سوار روی فرار بسوی بنگه گذاشت - و سلیمان شکوه بهمغانی ظفر رهگرای تعاقب گردید - دلیر خان در جلدی این فتح باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار چهره عزت بر افروخت و پس ازان ( که سلیمان شکوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از بنگه لوای معارذت افراخته بمحجیل تمامتر راهی گشت ) در نواحی موع کوه خبر هزیمت دارا شکوه و فرار او بجانب لاهور شکیب ربای احوال و تفرقه پرداز جمعیتش گردید

میرزا راجه جیستکه ( که از پیشگاه خلافت اثنالیقی و کار فرمائی لشکر برای رزیدش مفوض بود ) بمقتضای حال از مرافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگی دایر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او مرافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور ( که آباد کرد بهادر و وطن افغانه است ) نموده متعهد گردید - که در اینجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبول این کتکش کرد - ( راجه جیستکه چون برین معنی آگهی یافت و دانست ( که دایر خان از خاصی و بی تجربگی سود خود را از زبان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است ) بمقتضای دوستی و مودت که با او داشت بابلغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاتلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد ( که غیر از خانه خرابی او و قبیلش حاصل نداشت ) باز آورد - و در عزیمت و آوردن بعثت عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بذکر قرار داد مذکور عزم مراجعت بآله آباد نمود دایر خان تمهید نموده با راجه جیستکه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دایر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متھرا بتقبیل عقبه عالمگیری چهاره دولت برافروخته باضافه هزار و هزار سوار بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار والا رتبه گشت

از اینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع ( که بمنصب سه هزار و فایز شده ) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد \*  
و بالجمله دایر خان بهمراهی شیخ میر به عاقبت دارا شکوه از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر ( که دارا شکوه سر قاسم دره دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم در پیش رو داشت - و جابجا توپ و تفنگ و سایر آلات نبرد و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همیت بمداومت و محاربت می گماشت ) جذون عالمگیری را یورش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده غیب بر صفحه شهر جلوه گر گشت - که دارا شکوه برخه مردم را بمداومت و ممانعت کسان راجه راجدرب بسمت کوهله پهای فرستان - این جماعه دایرانه قدم جرات از مورچال بیرون نهاند و با آنها بجنگ در آویختند - دایر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده لروی جرات بجانب آن جسات کیشان برافراخت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده بار پیوست - هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان ( که بهمان سمت بود ) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دایر خان کوششهای مردانه و تالشهای دایران کرده (۲) زخم لیرس بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگی سر کرد و پس از آن بمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت بنگاله مساعی جمیله بر روی کار آورد) تعیین گردید - و در آن هنگامه (که آزمونگاه دلیری و دلادری بود) بذات خود تالشهای مردانه بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است \*

چون در شعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمود آباد یعزم عبور از مهندی (که از انجا در کرده است - و از بگله گهاک<sup>(۳)</sup> پایان تر گذر پایا به بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج مخالف (که آنطرف آب بزرگ و استحکام توپخانه پودخته مستعد مدافعت بود) دست بافداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست دایر خان بمیان هممت و جلادت با سران دیگر فیل سوار بآب زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ در گرفته آتش پیکار برافروختند - برخی از بسالت کیشان هدف نازک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از صدمه پیکار بر گردیدند - و چون هردو طرف گذر غرقاب بود در میان ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرود بودند - که نشان پایاب باشد - درین وقت بهیبت عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریگ

(۲) نسخه [ ب ج ] تیرس (۳) نسخه [ ج ] رگله گهاک \*

زمین بدر رفت - و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیاده بسیار بلطمه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دایر خان در آن میان زخم حیات بسیلاب اجل داد - خان شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دایرانه اعادی را آوارا دشت ادبار ساخته مجموع توپخانه آنها را بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تهنیت مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سغیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر (که از رود خانهای مشهور آن ولایت است) عبور نمود بپای شمله گدازه رسید - آن حصه سمت متین آسمان رفعت - محاسن آن از نیروی قدرت و طاعت ارباب هم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از در جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کرده منتهی میشود بکوه سر بخرخ دیوار کشیده و از شمال تا سه کرده بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هردو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته دوزن و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو در آن فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - (از انجا که محاسن

تمام حصار مقدر نبود ( دلیر خان بهوایدید سپه سالار محاذی  
برجه از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کثائی همت بهم  
و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر تری (که بدرج و باره  
میرسید) از کمال استواری حصار جز گرده ازان بر نمی خاست  
و اثره از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سرزمین  
بود تلب و خطر ناک [ که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای  
عظیم هندوستان ( که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند ) بخدعه  
آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده که جان  
بصلوات ازان ورطه نیارود ] لاجرم سپه سالار بریکه ازان در دیوار  
یورش مقور نمود - و دلیر خان را با برخه سران نبود آئین بدان کار  
معین نمود \*

اتفاقا یک ازان قوم ( که از مدتها در ممالک پادشاهی بهزبده  
و درینولا در آحاد لشکر منظم بود ) بمکراندوزی در مقام کینه توزی  
شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقت این قوم  
در کماهی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج  
فیروزی را بموضع میبرم - که ازانجا یورش باسانی میجو آید  
و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان ( که اصعب  
جوانمپ آنحدود است ) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید  
دلیر خان برهنهونی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تابشیر

صبح بمکان آدرده راه یورش نمود که خندق پر آب داشت  
و معویت طریق و اجتماع مقهوران پیش از دیگر جوانمپ بود  
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ  
و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازی رها کرده روی هوا را از ابرودن  
تیره ساختند - و حقهای بارت از بالای برج و باره شوره ریز  
و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دلیر خان از وفور  
جلالت و تهور رخ نافتن ازان آشوب گاه تجویز نموده فیل سواره  
بآب خندق راند - همراهان چون چنین دلادری از سردار مشاهده  
نمودند عرق جرأت حرکت نموده دران رستخیز بلا ( که پرلان  
روزگار را قدم همت میلغزید ) یورش کردند - و حربه صعب  
در پیوست - اکثره از عساکر اسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمره را  
دزان بذل کوشش نقد جان نثار شد - یزج تیر بدلیر خان رسید  
و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضه آن  
بذ شد - خان دلاور با جوقه بپای حصار رسیده بدستکاری شجاعت  
بپالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال بوزم و قتال در آویخت  
و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل  
حصار شده لوای استیلا بر افراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس  
گشته بدر فرار زدند - و بعد فوت میر جمله خان مشارالیه بحضور  
آمده نایب سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال  
هفتم بهراهی راجه جیستکه به باسببصال سیوا بهونسله ( که ریشه

استقلال در سرزمین دکن فرد برده بتاخمت و تراتی غبار شورش  
پزانگیخته بود ( دستوری یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتراج  
قلاع سیوا همک برکماشت از تصبه بونه بکشایش قلعه پورندهر<sup>(۲)</sup>  
و در سال روانه گردید دلیر خان ( که مقدمه الجیش فیروزی بود )  
از کتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان در مدد نزول بود که<sup>(۳)</sup>  
ناگاه فرچه از اعادی نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحمامه  
بهادرانه ثاب مقارعت نیارده جنگه بگریو کرده بجانب کوه  
( که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود ) کشید - دلیر خان جنگ کذل  
و خصم افکنان بران کوه برآمد - و بسیاری را طعمه شمشیر گردانید  
و معموره ( که در کمر کوه بود - و آنرا مایچی گویند ) آتش زده<sup>(۴)</sup>  
بعزم محاصره پیش رفت \*

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند  
خان مزبور پای همک نکشیده بیداری شهامت و بسالت<sup>(۵)</sup>  
متصل حصن پورندهر رسیده عجله مورچال بر بست - و چون  
چندسه در محاصره هر دو حصار به نبرد آرائی و هنگامه افزائی  
گذشت یک برج قلعه در زمان بصدمات متواتر توپها انهدام  
یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز  
آن برج بر آرد - محافظان بزیهار در آمدند - سیوا بر جهاد

( ۲ ) در [ بعض جا ] پورندهر آمده - و در [ بعض نسخه ] پورنداور ( ۳ ) در  
[ بعض نسخه ] سالور ( ۴ ) نسخه [ ب ] مایچی ( ۵ ) در [ بعض نسخه ] کشیده \*

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پورندهر  
( که بسیاری از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند ) منصر  
خواهد گشت - براجه طرح آشتی انداخته ملاقی گردید - و آن قلعه را  
با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دلیر خان هنوز بیای حاصل  
انعام داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و از بعد  
ملاقات دو صد اسب با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و درغوز  
از نفائس انبشه او را داده رخصت نمود - و پس از انصرام  
این مهم در هراولی راجه بنهیم و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته  
عادل شاهیه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار را پرداخته بنابر  
هنگامه شاه عباس ثانی ( که بعزم سپاه کشی و رزم آزمائی  
داعیه فرستادن لشکر بهرحید هندوستان اظهار میکرد ) باکتر سران  
و سپهداران احکام طامع عز مدور یافت - و خان مذکور نیز  
در سال نهم حسمب الطلب بر جناح سرعت و استعجال روانه گشت  
از دریای نریده گذشته بود که از نیرنگی تقدیر حیات مصتعار  
شاه ایران سپری گردید - و نایب آشوب باطفا گرائید - دلیر خان  
دورمول برلیغ با جمعی از امرای پادشاهی که همراه داشت عطف  
عنان بیجانپ چانده و دیوگده نمود - مانجی ملار زمیندار چانده  
بوسیله عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهی و معامله شناسی  
برسم جرمانه مبلغ یک گروز ( ریبه ) را از نقد و خنس متعهد شد  
و پنج لک ریبه بطریق شکرانه بخان مذکور متقبل گردید - و قرار

یافت که هر ساله در لک روپیه پیشکش بمرکار والا مودی سازد  
و قلعه مانک درک را ( که از حصون متینة سرحد اوست )  
مستار سازد \*

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفتاد یک روپیه وجه پیشکش  
بوصول رسید و ایصال هشت لک روپیه دیگر نیز در مدت دو ماه  
و بیست لک روپیه بانی را بوعده سه سال قرار داد زمیندار را  
( که مریض و عللیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود )  
با رام سنگه که پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون  
کوکب سنگه زمیندار دیوگده ( که پانزده لک روپیه سنوات ماضی  
بر ذمه او جمع بود ) نیز سر بر خط ایلی و انقیاد گذاشت  
سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری  
هر ساله بروی معین نمود - در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب  
عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکز خاطر اسم  
خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند  
که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم  
از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامه‌ای او  
در دیار دکن بر السنه و افواه رضیع و شریف دایر و سایر اسم  
در جنگ ( که خانجهان کوکلتاش را بهراولی دایر خان آنطرف  
لب بهیمره بمساکر بیجاپور واقع شد ) تلاشهای نمایان و ثباتهای

( ۲ ) نسخه [ ج ] و ایصال هشت لک روپیه باقی را \*

پا بر جا ( که ازان رستم زمان ظهور یافت ) موجب تحسین و آفرین  
دوست و دشمن گردید \*

گویند در آن عرصه کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر  
گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان  
دایران بود \*

\* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی \*

\* همه دشت پاشیده چوگان و گوی \*

و پس ازان ( که عرصه پیر فوج پاشاهی تنگ گردید ) ناچار بافروزی  
همه و درستی حواس راه ( که در چهار پنج روز بالای پشمت  
فیلان و اسبان جنگ کفان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند )  
در سه هفته برقرار قهقری رجعت نمودند - و چون قلعه ساله  
مضاف بکلان بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته  
هرچند سعی بکاربرد سودمند نه افتاد - و جانگزا ئی آب و هوای  
آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل  
مقصود برخاست - و در سال هیزدهم باستانبوس خلافت چهره  
دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داری ملتان رخصت  
یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به قبول شاهزاده محمد اعظم شاه  
مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیساق دکن مرخص گردید  
چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معائب شد خبردار

( ۲ ) نسخه [ ب ] عرصه فوج ( ۳ ) نسخه [ ب ] معظم \*

آن دیار بآن سردار نامدار مقوض گشت - که تا تعیین موبه دار  
مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم  
با افواج حیدرآباد در آریخته پیکار سخت دست داد - خدمتگاری  
( که عقیق فیل نشسته بود ) بزخم دهن جان در باخت - و آتش بان  
در گریه دهن خان مزبور افتاده از آب چهل گل فرو نشاند - و بسیاری  
از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن  
ترددش قلعه <sup>(۲)</sup> منگل سرهه از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در  
سال بیست و ششم ( که بلده اوزنگ آباد مطرح الویة عالمگیری  
بود ) او را با سران دیگر بمساق بجایور تعیین نموده تا رسیدن  
محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری  
شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه ( ۱۰۹۴ ) یک هزار  
و نود و چهار بجایور سرا شتافت \*

اگرچه مشهور آنست ( که خلد مکان بعضی آثار خود سری  
و سرکشی از تفرس نموده مسمومش فرمود ) اما آنچه بتحقیق  
پیوسته این حرف برترس از فروغ راستی ندارد - بعضی ثقات  
برانند که برادرزاده اش بتبدیل جبه ( که معتاد داشت ) کارش  
تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت ( که  
سپاهگرمی هیچ یک را بخاطر نمی آورد ) از دلیر خان حساب  
بر میداشت - گویند هنگامی ( که او با شاه عالم در دکن بود ) شاهزاده

( ۲ ) نسخه [ ب ] منگل سرهه - و نسخه [ ج ] منگل سرهه \*

خواست که او را با خود همدستان ساخته عام خودسری برافزاند  
دلیر خان سران بپچید - سوگرانی طرفین دنا خوشی انجامید  
دلیر خان بوسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب  
قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهی گذشت ( که  
پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاقت نموده احرام  
حضور بستم ) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید ( که این  
افغان پوش و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بمالش  
او روانه شدم ) بموصول این عرائض پادشاه را غریب افطرای  
در گرفت - و مکرر بمتموضا شتافت - همت خان چون از سن مبا  
تربیت یافته دوش و کنار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض  
میکرد پادشاه گفت - که اینهمه ندان - چرا حضرت اینقدر افطراب  
میفرمایند - پادشاه تذکره فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست  
مشکل آنست که مبادا باهم ساخته باشند - و فرجه ( که سردارش  
دلیر خان باشد ) در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم - پس  
هرگاه مرا با او سردار افتد جدگ در سر داند \*

بالجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتیهای  
غریب از قوت و اشتباهی او اشتهار تمام دارند - و بر الوس خود  
بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه  
و یاری طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمایی دولت و شوکت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] رفته \*

مانند - هیچگاه سبلی زمانه نخورد - و دلت و خواری نکشید  
پسرانش کمال الدین و فتح معمر - در صوفی در جنگ مورچال  
بیجاپور بکار آمد \*

### • دلیر خان عبدالرؤف میانه •

نیمه زاده بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکانی  
دورگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب در هزار و پانصدی هزار  
سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون  
خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملک  
دکنی پیوسته نوکری او اختیار کرد - و چندس در مقابله افواج  
پادشاهی ساحت کجری پیمود - پستری با عادل خان بیجاپوری  
توسل جست چاکر او شد - سال هفتم در محاصره دولتابان شوخیها  
نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت  
و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداری و خطاب بهلول  
خان نام بر آورد - و چون رالی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها  
بدست دیگران نامبرده با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط  
بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان ( که میرزا راجه  
جیستگاه بتخریب مالک بیجاپور تعین گردید ) نامبرده از سرداران  
فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم ( که  
خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

مدار عایه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیزته  
در گذار بهیمه آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شتافته بهم  
ملاقات کردند - و صبیغه خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش  
مذکور منسوب شده هر دو بجاهای خود برگردیدند ( بهلول  
خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه  
دستگیر سازد - او ازین معنی آگاهی یافته شبشب روانه بیجاپور  
گردید - پستری ( که بهلول خان متصل بلد مذکور رسید ) او سر رشته  
بزرگی از دست نداده باستقبال برآمد - بهلول خان بتقریب او را  
نظر بند ساخت - پس از آن دور دور او شد - و فیما بین دکنیان  
و افغانه نفاق بر ملا گشته کار بزد و خود کشید - بعضی از دکنیان  
بفوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثری بوالی حیدرآباد رجوع  
آوردند - با اجتماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش  
بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بزامکان متعلقه  
بیجاپور آمد - و فیما بین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش  
بسیار کوه بعد اولی بوتوق پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش  
طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضه اقتدار دایر خان در آمد  
بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزیان شده قاصد حیدرآباد  
گردیدند - و با دکنیان ( که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند )  
محاربات ستورگ زدند - درین ضمن بهلول خان به بیماری  
درگذشت - و پورش عبدالرؤف بسرداری سر برافراخت - تا آنکه

سانی بیستم و نهم خلد مکان بمقام بیجاپور پرداخت - سکنند  
عادل خان چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمی پادشاهی  
دریافت - او نیز شرف عثیه بوسی اندوخته بمنصب شش هزار  
شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوی مباحات بر افراشت  
و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت  
و سال چهل و هشتم از امل و اضافه بمنصب هفت هزار  
هزار سوار درجه بلند (تبیگی) پیمود - پس از ارتحال خلد مکان  
بظاهر توسل با محمد کام بخش جهته در تعلقه فوجداری خود  
سانور و بنکاپور ( که سرکاره سمت از صوبه بیجاپور ) رفته فروکش  
نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان فوجداری و جاگیرداری  
سرکار مذکور شادکامی انداخت - و پس از پورش عبد المجید  
خان ( که در صوبه داری نامر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ  
نامور شده ) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکای دکن  
مرهقه تسلط یافت چندین برگنه از تعلقه مذکور در عوض چونهه  
(۲) بدست او رفت - و قلیله باقی ماند - در حالت تحریر پورش  
عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می بود - پسر دوم عبد الرحیم  
میانه عبد الغنی خان اسم - که کرپه و غیره محالات صوبه  
حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پورش  
عبد الغنی خان کور بتعلقه مذکور سواراژی یافت - پس از

(۲) در [ بعضی نسخه ] چونهه \*

برادرش عبد المحسن خان عرف مرجه میان ( که آخر بخطاب  
ارثی سواراژی شده ) بکار مرزور امتیاز یافته سالها ( اتق و فاتق  
مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبد الغنی خان کور ادر  
قصر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهقه جنگ نموده  
خود را بکشتن داد - پسرش عبد الحکیم خان بجای پدر نشست  
مرهقه غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعالت چونهه گرفت - در  
حالت تحریر [ که سنه ( ۱۱۹۳ ) یکهزار و یک صد و نود و سه  
هجری سنه ] حیدر علی خان بو تعلقه او دریده او را دستگیر  
نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود درآورد  
اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمراده  
بهلول خان عبد الکرم اسم - که سال هفتم جلوس خلد مکان  
یفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزار و خطاب  
اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم ( که دارن خان قریشی  
یتعاقب سیوا بهرنسله کام همت برداشت ) او با معدود در هرات  
بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری  
تا سال بیستم و یکم حیات او مستفاد میشود \*

## \* دیانت خان \*

میر عبد القادر - پسرین خلف امانت خان خوافی سمت

(۳) نسخه [ ۱ ] مرجه میان (۳) نسخه [ ب ] عبد الحکیم خان (۴)

نسخه [ ب ] ابواب حیدر ملی خان \*

مستقیم احوال ثابت احوال بزرگ منش سنجیده خصال بود - و بصدق و راستی ممتاز - و بحسن و احتیاط امتیاز داشت - در حین حیات پدر بزرگوار بعهده خاد مکان در بارگاه خلافت سعادت روشناسی اندوخت - و بملکونه کاردانی و رشادت چهره روزگار خویش انورخت - در آن هنگام ( که والد ماجدش بتمشیم مهمات دیوانی دکن می برداخت ) مشارالیه به بیوتاتی بلده اوزنگ آباد قیام می ورزید - چون مرکب عالمگیری ببلده مذکور سایه وصول افکند باحداث شهر یغاه انجا ( که دوره اش هزار ذره که دو کرده پادشاهی سم ) اعمه ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال فوج فیروزی تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعاد چهار ماه بعهده خود گرفته بصرف سه لک رقیبه بانجام آورد - و پس از فوت پدر از انجا ( که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه خاطر پادشاهی ارتسام داشت ) آن شاه قدر شناس تفقد احوال هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور ( که اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود ) باضافه نمایان مورد مرهم گردید - و چون برادر خردش میر عسین ( که بیشتر مطروح انظار الطاف خسروانی بود ) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او بدیانت خانانی فرق عزت بر افراخت - و در سال سی و چهارم بخدمنت دیوانی مریجات دکن از انتقال موسوی خان میرزا معز

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم برادرش اسانت خان ثانی متصدی بندر سورت ازین جهان فانی بنعیم جاربیدانی پیوسته از بایالت بندر مسطور لوی کامرانی افراخت - و بعنائیم اضافه پانصدی بمنصب دو هزاره نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه سلطنت درجه استحسان نیافت - بسرگرانی طلب حضور گردید و پستتر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجو آمد - بعد واقعه ناگزیر خلد مملکت محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته در اوزنگ آباد گذاشت \*

(۲)

از اختیار اعتبار دیوانان آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار دام بدستخط خود تذخواه میکردند - و بهر که می خواستند زیاده بران هم بدفعات تن می نمودند - و چون تذخواه جاگیر بدون دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از انجا ( که غیر خان فیروز جنگ ( که در برابر قیام داشت ) عمده ترس در دکن نبود ) هرگاه ضرورت میشد افراد تذخواهی قبول نزه او میرفت - و آن نویسن بلده مرتبه بهمین رجوع غیر متقرب بصد نموده دستخط میکرد - و پس از آن ( که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو وصل بر مرزو بوم دکن افکند ) دیوانی را بنام مرشدقلی خان مقرر نموده تا رسیدن او از بنگاله موسوی خان میرزا مهدی بنیانت دخیل کار

گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمیت پادشاهی دریافت)  
بعنایت والا سرمایه ایزاز اندوخت - و چون توجه بهیدر آباد  
و استیصال کام بخش پیش نهاد عزیمت پادشاهی بود برتنه اسامی  
محل در قلعه رمینده بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و نوم  
بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت  
فرموده عام معارفت بهندوستان برانراخت خان مذکور (که توطن گزین  
خجسته بنیاد بود) بقلمه داری (۲) قلعه ارک آنجا سر رشته فراغت  
و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله  
بحضور رسید) ازانجا که دل بسته آن دیار بود دل نهاد این کار  
نگرید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود  
که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت \*

چون نویست سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن  
بهیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن  
مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - ظرف از فضل  
و کمال داشت - کتاب مستطاب متنوع معنوی را تبرکات در مجلس او  
میخواندند - بهرش دیانت خان ثانی است - که درین صلیفه  
اهوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگردد - از اولاد دختر (که  
نزد او محبوس تر بود) پسر صبیغه کلان سید امانت خان معروف  
بارجند خان است - که پدرش سید اتائی است میر احمد نام

(۲) نسخه [ ب ] بقلمه داری ارک آنجا \*

والد او از ولایت گوزان آمده - موصی الیه بهمت بلند و ذهن عالی  
متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزی چند بنیابت جد بزرگوار  
پرداخته پس ازان بهیدر علی خان نقش حکمت او درست  
نشسته فوجداری بیدر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور  
حکومت بتیلا میگرد - چندی پیش ازین حسب التجویز  
آمف جاء بهاملی اندر (که از محالات مشهوره صوبه بیدر است)  
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علم نزول ماه  
(که بے عینک تبیین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین  
بیکاری و عطالت شوق بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن  
از کتب معتبره قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (که در خزانه  
غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذلک فضل الله  
یوتیه من یشاء \*

### \* داود خان \*

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده  
ابتدا بشیوه سوداگری بهرمی برد - پستتر در سوار حکام بیجاپور  
نوکری شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبه سرداری  
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بهلول خان  
شریک مصاحبت بود - پس ازان خان مذکور او را بظاهر جهت  
کمک شیخ مزاج (که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب  
(۲) در [ بعض نسخه ] بهیدر قلی خان (۳) نسخه [ ب ] پنداده

سیوا (رانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود. خضر خان پس از ملحق شدن (روزه ضیافت شیخ قرار داده او را طلب داشت. شیخ مزبور چون متصل خیمه (سید خضر خان بنابر استقبال فرآمد. شیخ (که از مضمهر او آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید. بهلول خان باستماع این معنی فوج بر سر دکنیان برده جنگ عظیم (دادن آخر دکنیان دست توسل بوالی حیدر آباد دراز کرده بآن جانب رفتند. داؤد خان دران ایام در قلعه نلدرک بود. خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالات او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلد مکان نوکری پادشاهی نموده بمنصب چهار هزار و خطاب خانی سر بلذد گردید. و برادران و اقربانش بمناسب در خور سر افزای یافتند و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبه برار قرار گرفت \*

سال بیست و ششم بعد از درون مرکب سلطانی بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و رنمست خان عم خود (که عالی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکری پادشاهی و منصب هزار و پانصدی سرفرازی یافته رفته رفته بمنصب پنج هزار و خطاب رنمست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت. و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فساد پروهان مرهقه رخصت پذیرفتند. رنمست خان بخطاب بهادر خان

سرمایه ناموری اندوخت. و باتفاق روح الله خان بمحاصره قلعه واکنیر نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود. پسرش عمر خان. که آخر بخطاب رنمست خان چهارم عزت برافروخته در رنمست پوره اورنگ آباد سکونت داشت. بعد فوتش چند پسر از ماندۀ بودند در حالت تحریر هیچکس نیست. اما داؤد خان بتبعیاتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه چنچی (۲) و محارباتی (که بمقاهیر ردان) مصدر ترددات گردید. و سال چهارم و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد (که امالة بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایه افتخار اندوخت. و سال چهارم و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور امالة ضمیمه شد. سال چهارم و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه داری حیدر آباد چهارم عزت برافروخت. سال چهارم و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعه واکنیر شتافت) او حسب الطلب از چنچی آمده در گرفتن قلعه مذکور خدمات شایسته و جراتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت. و پس از ارتحال خلد مکان در جنگ کام بخش با ذوالفقار خان شریک تردد بود. سال سیوم جلوس خلد منزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانهات معین گشت. و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

(۲) نسخه [ ب ] چنچی. و در [ بعضی نسخه ] چنچی \*

و برار پایانهات اصالة بار مغرض شد - در برهانپور <sup>(۲)</sup> بایزید  
خان همشیره زاده اش نائب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار  
و در برار همشیره زاده دیگر ( که علول خان نام داشت )  
بنیابت می پرداخت \*

و چون امور سلطنت بقبضه افتدار محمد فرخ سیر در آمد  
سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن  
بهمین علی خان امیرالامرا قرار یافت از عزیمت آن آلکا نمود  
درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را  
ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نموده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد  
صورت نبست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قایل  
بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده  
مقها را برهم ساخت - دران آریزو ستیز مطابق سنه ( ۱۱۲۷ )  
هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگوله زنبورک کار او تمام شد  
لاول بود - اما بهادر خان و سلیمان خان ( که هر دو باهم برادر  
حقیقی بودند ) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی  
می پرداختند - درین سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزار  
رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد  
اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان ( که بهادر شاه بر تخت نشست )  
سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بازید خان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تخت سلطنت \*

از رسیدن پادشاه ببرهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند  
معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان  
جسته روز مبارزه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه ( ۱۱۲۳ ) هزار  
و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز صبايا اولاد  
نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود  
بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان  
و عطای نقاره بلند آرازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت  
صوبه داری دکن بداد خان مقرر گردید او نایب حیدرآباد شد  
و در عهد محمد فرخ سیر ( که حیدر علی خان دیوان دکن <sup>(۲)</sup>  
گشت ) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل  
سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان  
آمده در جنگ با نظام الملک آصفجه مطابق سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار  
و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان  
و رندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین  
جاگیر یافته همراه آصف جاه میگردانید - هر دو در گذشتند  
و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی  
بدان کار می پرداخت - شیه ( که بر لشکر ناصر جنگ شهید  
کلاه پوشان بهلچری شهباز آوردند - و ساعده انضباط از دست  
رفت ) شهید مذکور او را از خون تصور نموده بجانب مثلش

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حیدر قلی خان \*

( که دست چپ بود ) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشت و دینار دانهسته مطابق سنه ( ۱۱۶۴ ) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضررب بندوق شهید ساخت و خود با هدایت محی الدین خان ساز صحبت کوک کرده غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای در اندیشی مدارا می نمود اما پس از وصول لشکر برای چوکی متصل کریمه حوصلها بتنگی گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و از بگولگی تنگ در گذشت (۳) و انعم ما قیل \*

\* هر کام که در جهان میسر گردد \*

\* هرگاه بهایان رسد ابر گردد \*

\* دایم نبود هیچ مرادے بکمال \*

\* چون صفحه تمام شد ورق برگردد \*

در حالت تحریر رنمست خان عرف منور خان برادر علائی بهادر خان بفوجداری کرنل نامور و اوقات بسر میبرد - با راتم سطور آشنا است \*

### \* دلاور خان بهادر \*

محمد نعیم سیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] برانچوپی - یا رانچور باشد که جائی مشهور است

( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و نعم ما قیل \*

عبد الحکیم بن میر عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوری است که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق مولانا کمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه ( ۱۰۱۱ ) هزار و یازده هجری در گذشت - مرقد او بیرون بلده مزبور در سرای حاجی سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشگی بهارگاه خلد مکان آردن بنابران شیخ عبد العزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب دلاور خان و بتجویع بمنصب در هزاری ترقی کرده بآخرت سرا شتافت - نامبرده بنابر مصاهره عنایت الله خان بخطاب پدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سیر برفاقت نظام الملک آصفجه ( که بنظم دکن مامور بود ) وارد آن آکا گردید - و پمتر بتجویع حسین علی خان امیر الامرا بفوجداری رانچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراه مبارز خان ( که با وی سلف میشد ) بجنگ آصفجه کمر بست - و بعد کشته شدن از دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مرود آورده پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پنجهازاری متعاضد شد و در سنه ( ۱۱۳۹ ) هزار و یکصد و سی و نه هجری رخت بعالم بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص میکرد - از دست \*

\* بیت \*

\* مژگان بهم نیاید دلدار بی نقاب است \*

\* کی خواب میتوان کرد در خانه افتاب است \*

پسرانش کلانی محمد دلاور خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا می پرداخت از چند سال چون تعلقه مزبور بتمصرف مرهقه رفت پیش نظام الدوله آصف جاه حاضر شده ببخشگیری مویجات دکن مامور است و بر محرر سطور عاطفت دارد - در می دل دلاور خان - که فوجداری بسوابتن مضاف سرا داشت - پسر پیش نظام الملک آصف جاه خود را رسانیده بمیر آتش دکن سزافراز شد - سنه ( ۱۱۶۹ ) هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو صاحب ارلاند \*

### \* دیانت خان \*

میر علی نقی - خلف از جمند میر عبد القادر دیانت خان است - که براستی و دیانت ثانی ائین والد ماجد خرد بود و در درائی سهام سرکار پادشاهی راه مدهنه و مسامحه نمی پیمود از آغاز سن رشد و تمیز بذیابت پدر گرمی قدر ( که بعلاقه دیوانی دکن اقامت گزین معمر سلطانی بود ) دیوانی مویه خجسته بذیاد رو براه می نمود - بیوثانی بلده نیز باصالت انضمام یافت - در اوان شباب نشه انتباه و آگاهی در سرش ریختند شوق ارادت و انابت سر بر زن - برهبری توفیق و قیادت سعادت

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بسوابتن \*

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور ( که در ریشه بود دکان و دستگاه شیخی نهجیده معجزانه و متوکلانه میگذرانید ) پیوست - و عقد قلبی بارادش بر زن - در همان سن و سال بمیامن انفاس آن بزرگ خود را از ملامی و مناهی باز داشته برخه اشغال این طایفه مافیه اشتغال می ورزید - و چون آن پیر نورانی بعالم جاردانی منزل گزید وافی عقیدت صافی اعتقاد مبالغه خطیر برترمیم و تعمیر مقبره او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار رونق دیگر افزود که آن در فذخی شهر نصارت بهر هزاره دیگر ( که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده باشد ) نیست - سوای ایام اعراس او و خلفایش ( رزهای دیگر هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمع و هجوم از وضع و شریف میشود - و چون هر که از غویا بخدمتش می آمد در قیوس بدستش میداد ( که رفته بحمام غسل کند ) ازین زر شاه نور حمامی میگفتند \*

گرفتند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش بهیچ یک اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فداوی کلاش دریافته اند - که دولتمند زاده بود ( از سرزمین پورب - و مریدانش برانند که زیاده بر عمر طبعی زندگی یافته - مجرب تر آنکه ساسله بیعت خود هم ظاهر نکرد بلکه از پیروی و مریدی حرفی بر زبان نمی راند - بمخلصان و محبان قلقلین ذکرے و ارشاد شغله میفرمود

پس از فوتش سلسله او جاری شد - خان صداقت نشان سید شهاب الدین نامی را ( که از مویه بهار بود - و مدتی بخدمتگذارانی و پرستارانی آن کامل الصفات قیام داشت ) بجای نشینی تعیین کرد بعد از همشیره زاده اش سید سعدالله بجای نشیمن - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمیان منجھلی صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجربید و عدم تاهل آماده - بعلم نقای و عقلی شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثری ملکات رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن خلق بیش از پیش پیراسته \*

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی بیدر و پستر بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافرزنی منصب و خطاب خانی اعزاز اندوخت - و دران هنگام ( که خلد منزل بموکب فیروززی امن افزای ساحمت دکن گردید ) باستلام سده خلافت مطرح عواطف پادشاهی گشت - ازانجا ( که جوان توی هیکل نمایان و بحدوث طبع و رسائی ذهن باکثر فزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود ) بیودن حضور ( که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمه افزایش درجات است ) مکلف شد - خان مزبور از وطن دهرستی بحکم جای نپرداخته دل نهان اقامت رکاب نمیشد - برخه کوتاه نظر بکج بینی و غلط حسبی خویش گمان کیمیا سازی بدو برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم ( سید - حال آنکه نه گاهی در دس از زیبق و کبریت بدماغش خورده - و نه

پس از مس و رصاص بمشامش رسیده - مکر گاهی برسم العاب و شگفت نمائی از تردستیها در شکن کاغذ رویه تعبیه میکرد و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و رویه بر می آورد - در بادی الغطر بحضار حیرت می افزود - و همین قدر منشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت مراجعت از دکن ادرا باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین بود - قضا را درین ایام مرشد قلی خان میرزا هادی ( که از بنگاله آمده بدیوانی ککن سرافرازی یافته ) چون دلش پایند آنولایت بود باستغای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی جست - مشار الیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بظام والد خان مزبور ( که بکراسمت قلعه ارک خجسته بنیاد می پرداخت ) مقرر ساخته برغم خانکشان ( که بیشتر باعث توقف بود ) بتقریب فیابت پدر از پیشگاه سلطنت برفضت <sup>(۳)</sup> وطن فالوف فائز و کامیاب فرمود - در ارائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور <sup>(۴)</sup> بسته یکران عزیمت براه نوردی در آورد - حیدر علی خان خزانگاری دیوان منصوب دکن ( که در استقلال ثانی نداشت ) در اکبر آباد دو چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خود برگردانید - کارشهای

(۲) در [ اکثر نسخه ] آس و رصاص (۳) نسخه [ ب ] وطن (۴) در [ بعضی نسخه ] حیدر قلی خان \*

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش و دیعت حیات سپرده بود - ثواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویر قلعه دارمی قلعه ارک بزم خان مومنی الیه ارسال حضور نموده پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد ازان ( که امیر الامرا حسین علی خان <sup>(۲)</sup> ، ماحض برهانپور را مضرب خیام فیروززی گردانید ) بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان مسطور تقریب فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بنواخت - و بعطای خطاب دیانت خانی نام آور ساخت \*

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نورئین عظیم القدر گردید اورا ( که پهای عزل درآمده بود ) طوعا و کرها همراه گرفته پس از خلع و تلع فرخ سیر بعطای دیوانی خائنه و مذنب چهار هزار بلندی رتبه گردانید - [ از آنجا ] که خان مشارالیه از سن مبدا در بخت بسته بنیاد ( که بنابر قرب معسکر پادشاهی حارسه پیش نداشت - و او هم بهاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات می نمود ) بمرجعیت و خود سری گذرانیده خوگر تبعیت و شناسای مزاجدانی نبود [ چار و ناچار در استرضای سردار که گزیر نداشت می کوشید - اما بحواشی مطلق نمی ساخت - راجه رتن چند ( که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود ) غبار آلود کدورت شده کار شکنیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پاره

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] خان بهادر \*

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - در آن اثنا ثواب فتح جنگ عالم علی خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیر الامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از متمولان شهر جبر و قهر را بستاند - برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از ایشاک عامه باز داشته بضبط خانه مشارالیه ( که از دیر باز بخزان و دفائن متهم و مطعون خلأق بود ) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسوکلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالی برداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حای و ادائی خانه او و خویشاوند نزدیکش ( که همگی بهفتاد هزار رپیبه میرسید ) دیگر سواى بدنامی و رسوائی طرزه نبستند - و طرزه آنکه چون امیر الامرا از سو مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت هم دیگر محمول داشت \*

خان مزبور خود نقل میکند - در آن ( که از کشته شدن عالم علی خان آگهی آمد ) با مشارالیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای موافقید خویش عرض کرد - که مثل هندی سم - چون دست بزر سنگ بند بود باهستگی باید کشید - اینجا خون سر نواب بند شده که ناموس آنجا سم - اکنون عجله فرمان مرده داری بنام نظام الملک

فرستاده مستمال باید نمود - و تلافی و انتقام را بر قابو را گذاشت نگاه بجانب راجه رتن چدن کرده زهر خفد نمود - و گفت زرها بپروب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار خواهد بود - درازده هزار مشماچی نگاهداشته دمی از قطره و پیوه نمی آسایم - و شب از روز نمی شناسم - خان مذکور گفت که قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج همراه میبرد - و در اسب و آدم چه طاققت خواهد بود - چنین ابرو شده گفت - کمال سپاهگری مردن است ناچار هرگاه سردارے باین جرأت مثل هوش باختهای بی حوصله حرف زند - خان مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله \*

بالجمله پس از در افتادگی دولت سادات بسر التفاتی اعتماد الدوله از پیشگاه جهانبانی بتقویض دیوانی ارثی رخصت دکن یافت - و بادرارک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول الطاف بیکران آن نوین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر کبیر بمسند آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار ماموره نموده رتی و رفتی محاللات تیول خویش بر رای رزینش مقوض فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسترداد زر مقصوبه خوشدل ساخت - و زبان بامتدار مافات برکشود - خان

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] تلافی انتقام را ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] خبرت - و در

[ بعضی ] بپروت آمده \*

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع تهمت چندین ساله مال داری بوجه و جیه بر روی افتاد - و الا خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابره روزگار سروکار افتاده و بکجا کشیده - و پس از آن چون مزاجش مجبول خود رانی و خود سری بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه دار دکن صحبتها در نگرفت - و بکج دار و مزیز میگذشت \*

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معادوت نمود عزیمت جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور ( که از راستی و درستی در اظهار حرف حق بی اختیار بود - و بزمانه سازی نا آشنا ) بلا تحاشا نسبت بغی و بطلا بجانب خویش و حقیقت طرف ثانی بر زبان می آورد - لهذا باتهام توافق با مخالف شهرت گرفته نزدیک شد که آسیبه سترگ عاید هالش گردد - حلم و گذشت سردار بفریاد رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بستد افتاد مدتی منزوی و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالی تیول و خدمت برنوازد عضدالدوله بکینه دیرینه بمخالفت یا افشوده از پرداخت احوالش بازداشت - اگرچه بدر استغنا و بی نیازی زده سماجت و ابرام شعار خود نساخت اما فکر زنگیهای بیکاری و بطالت آخرها به بیماری انداخت - در شهر رجب سنه ( ۱۱۴۱ ) بکزار و یکصد و چهل و یک هجری بعالم بقا منزل گزید - هر چند بسختی

و در شتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صله رحم و مراعات آشنائی نمی شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلایق کمتر می کشود اما بدیانت و راستی یگانه عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف نداشت<sup>(۲)</sup> - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم دوسیه کمتر در زنده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و سواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می گذاشت - و بمشائخ حال چندان نمی گرائید - بکثرت اشتها زبان زن خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی خورد اما تفکه و تغل بخواه و لبوب بسیار می نمود - توانا هیکل قوی قوت بود - و در برق اندازی و تیراندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکند هیلې (که موضعی سمت سه کرده شهر) مرغزاره از زمین العابدین خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارچیلستانه بر ساخت - زمانه بانداز متمدنیش مساعد نگردید و الا بمخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - آآن وفور نارچیل سبز دران معموره از همان جا سمت - بصر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی همتا و در صحبت درستی بی تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلده خجسته بنیان

(۲) در [ بعضی نسخه ] تکلیف (۳) نسخه [ ب ] کذبانی \*

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عذابت نواب آصفجه گردیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزاره پایة خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شیء منصبدار دیوانه وش تبه اندیش جزون آشفته افلاس زده عن لاشی شمشیر حواله کرد - بسر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورش و سورتی احداث یافت - و عذان بجانب دیگر تافت - مردم خانجنگ نگاه داشته اندیشهای دوز از کار سر بیاد ده پیش گرفت - هر چند کحل رسا و فطانت پا بر جایش مقتضی این خام خیالها نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را بسپه کشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دلم اقباله صاحب فوج شده بجانب دهاور و دهاراسین شتافت - و پا از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رانی سر میکرد - و بقباحث آن نمی رسید - همان ایام در حوالی (نیابور) بملازمیت نواب مغربی الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شانزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری (که شهنشاه معظم نادر شاه بدلهی آمده قتل عام فرمود) سپاهینه اجل گرفته از متعینده بے اعتدالی نموده چند هرت حواله کرد یکم از حضار پیشدستی نموده او را از هم گذرانید - جمعی

(۲) نسخه [ ب ] زیباپور \*

شپاه پدشه بهم قوتی و خویشی مقتول بهر خاش برخواستند - ازان میان شوره پشتی چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زدن بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر ( که تا اینجا گمان نداشت ) بحیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران و سرداران ( که در فوج فراهم بودند ) املاحه و اعانتی سر نزن - گویا همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس که بمرگ او مزه جوششها و خللات محبتها از دل دوستان یکباره بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی خان مرحوم است - صاف دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون دیوانی دکن ببرادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت بیرونائی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهي در سن سی و هفت سالگی ازین حسرت کده آرزو شکن بذه زندگی بر بست - و داغها بر دل اخلاص مذنان گذاشت - در حالت تحریر دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آملجایی است و دیوانی ارثی و دیوانی سرکار آن نوکین عالی جاه سرافراز دیانت را ( که بمیراث یافته ) بکمال دارد \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] غلامان او ( ۳ ) نسخه [ ب ] مرد صاف دل \*

### \* دھیواج راجه جیسنکھه سوانی \*

پدرش بشن سنگه نبیره زاده میرزا راجه جیسنکھه است بجیسنکھه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب راجه جیسنکھه و برادرش بزام بجیسنکھه امتیاز یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سحرانا عرف کهلنا نامزد گردید - و در گرفتن قلعه مذکور رز یورش کارهای دست بسته از بوقوع آمد - در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب در هزاری در هزار سوار ترفع جهت - پس از ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهخدرستان رفت - و رز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ برد - گویند همان رز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنکھه ( که بهمراهی خلد منزل اختصاص داشت ) بمنصب سه هزاری سرافراز گردیده با او بر سر آنبیر بمذاقشه برخاست - پادشاه ( که شیوه خاطر داری همه کس منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست ) آنبیر را در سرکار ضبط نموده سید حسین خان باره را بفرجداری آنجا مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابله کام بخش متوجه دکن گردید

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سوانی ( ۳ ) در [ بعضی جا ] کهلنا آمده ( ۴ )

در [ اکثر نسخه ] گرفتن ریونی قلعه مذکور \*

او از اثنای راه بقریب شکار رفته ضروریات را ههرا گرفته و خیمه  
و بار بردار گذاشته با اتفاق ~~ربیع~~ اجیت سنگه بوطن شتافت  
و با سید حسین خان بارهه مذاقشه برپا کرده مکرر بجنگ  
پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلد منزل  
از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سوارى  
ملازمت کرد - و بعد از اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت  
وطن شد - در عهد فرخ سیر بقطاب دهیراج مخاطب گشته سال  
پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات ( که مکرر مصدر انواع فساد  
گردیده بود ) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی  
قطب الملک و حسین علی خان با فوج علیحدہ نیز باینکار مامور  
گردیدند - و مقدمه چورامن باسنصواب سید خانجهان انفصال  
یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی  
املا را سنصواب و اطلاع راجه در میان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد  
اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی  
و سعایت سادات گشمت - و باشتبار این معنی مقالے که با سادات  
نداشتیم برهم شد - در آخر عهد پادشاه مذکور ( که او در حضور بود )  
سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده  
بر طبق حکم بانبیر رفت - و در قضیه نیکو سیر متهم بجانبداری از  
گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان  
( که مقدمه سادات برهم خورده مانع در میان نماند ) اوائل

سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف  
گردید - و پستر بهم چورامن جات تعیین گردیده باخراج او  
از مسکن و تسخیر تهاجمات پرداخت - و سال ( ۱۱۴۵ ) هزار  
ویکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنگش  
بصوبه دارى مالوه چهره امتیاز برافروخت - و سال ( ۱۱۴۸ )  
هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه دارى  
مزبور بواسطت خاندنران بیاجیوار مرهقه مقرر شد - نامبرده  
مدتها زندگی نموده آخر بهنگ اجل گرفتار گردید \*  
گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل آنبیر  
بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی  
دکاکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده  
مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده  
کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال ( که  
مدت تمام دوره زحل است ) می باید و شمع زندگیش پیش  
ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او  
ایشور سنگه بجای او نشست - و پس از پسرش پرتیپ سنگه  
بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهقه در آمده - برخه اصاکن  
پادشاهی بدست اینها است - در حالت تحریر پرتاب سنگه  
برادر پرتیپ سنگه بر وطن قابض است \*

## \* حرف الذال \*

## \* ذوالقدر خان ترکمان \*

(۲) پیری آقا نام - از مناصبداران متعینه کابل اسم - سال  
 یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی مردان خان قلعه دار  
 قلدهار از رالی ایوان توهم بهم رسانیده گیارگاه سلطنت ملتجی  
 گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه  
 او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا  
 شتافته با عریضه علی مردان خان مصحوب کسان او معارفت نمود  
 و در اکبرآباد بملازمیت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزارپی  
 پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علی مردان  
 خان اہانت کشمیر تعلق بار گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان  
 صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه  
 یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستردر ایامی ( که کشمیر مورد  
 ریاست سلطنت گردید ) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
 هزار سوار و عذایت اسب سرمایه شادکامی اندرخت - سال  
 چهاردهم باضافه دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب در هزارپی هزار و ششصد سوار سرمایه کامرانی براندرخت  
 پستردر هراسم غریب یافته سال هفدهم بعطای علم لوائی امتیاز  
 (۲) در [ بعضی نسخه ] یوی آقا - و در [ بعضی ] پیری آقا .

برافراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش ( که بتسخیر  
 بلخ و بدخشان مقرر شده بود ) بدان صوب شتافت - سال بیستم  
 با خیل و جمال نذر محمد خان معاودت نموده سعادت زمین بوس  
 دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بفکش پایان ضمیمه ضبط بفکش  
 بالا ( که بار از سابق مقرر بود ) و از اصل و اضافه بمنصب  
 دو هزار و پانصدی و مرحمت اسب با زین نقره سر بلندی  
 پذیرفته معه پانزده لک روپیہ روانه بلخ نزد شاهزاده محمد  
 اوزنگ زیب بپادار شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا  
 روانه همدونستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعیین نمود  
 و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانای پای نزاع بمیان آمد  
 او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن  
 بپادار خان روهله ( که چنداول بود ) بسعی او خزانه بکابل رسید  
 و در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری  
 بعالم عقبی خرامش نمود .

## \* ذوالفقار خان قرامانلو \*

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خردفرهاد خان قرامانلو است  
 که از امولای عظیم الشان شاه عباس ماضی بود - فرهاد خان در سنه  
 ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری در جنگ دین محمد خان اوزنگ  
 بهروایی شاه باوجود جلاوت و مردانگی بین الاقوان نهمت زده  
 گریز شد - شاه گمان غدیرت یار بهم رسانید - اگرچه از دانائی

و روزگار خوردگی او بعید می نمود [ که با این همه مرتبت و جاه (که بدر لک شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد ] اما چون بر شاه تحقیق گرفت آلہ دردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت چون خان مزبور بخانه اش رفته دسمت بمیانش زد و خنجر از غلاف کشید از دانست که رنگ چیست - همین قدر بتوکی گفت - که سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد \*

پس ازان ( که فرهاد خان کشته شد ) ذوالفقار خان ( که امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود ) بکمال اضطراب خود را بدر لک خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان نداشت که او را زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت عنایت مرحمت فرمود - از عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مروج نگردید - بعد ازان ( که ذوالفقار خان در بیگلر بیگی گرجی شوران استیلای تمام یافت ) برخه حکام داغستان ازو رسیده خاطر گشتند - در سال ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه هجری شاه ایران از قشلاق تراباغ قرچغا بیگ را ( که از مقر بان آن سلطنت بود ) بشوران فرستاد - که با ذوالفقار خان و امرای آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالک نامها خاطر وحشت گرایان را مطمئن ساخته بر مساک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها ( ۲ ) نسخه [ ۱ ] تربیت و جاه ( ۳ ) نسخه [ ج ] خلعت مرحمت عنایت فرمود ( ۴ ) نسخه [ ج ] قرچغا بیگ \*

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کمارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناکاه حکم قتل ذوالفقار خان بے سبب ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ بیهانه آنکه رقیه از وای نعمت رسیده بخیمه ذوالفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام ( که همراه داشت ) او را از چپ و راست ( ۲ ) ته شمشیر گرفته بقتل آورد \*

آنچه مردم ظاهر بین سبب قتل قفرس نمودند غیر از رضاجوئی حکام داغستان امری دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاری است - شاید بد اخلاصی او هم بورشاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین مغویه مجبول بسفاسی و بیباکی بود خصوص شاه عباس مافی که بسکه بے اعتدالی و شوخی از طوائف تراباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجه عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه ناستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تکریر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه برنوشست - که در آئین سلطنت و قانون نصیحت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که مدار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلسم است بدیع نما - و معائنات سم پس مشکل کشا - بیگ ناخوشی ( که ( ۲ ) یا به شمشیر باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] مرشعی \*

از بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالی نهاد  
(۲)  
جز بدست قدرت ایزدی تعبیر نیابد - بنابراین دانش پیشهای  
انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت  
مستحسن نداشته اند \*

\* که نتوان سر کشته پیوند کرد \*

بالجمله بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای  
از راه یافت و شاه چندان التفات باحوال آنها ننمود خانلر  
از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنم مکانی بهند آمده  
دولت بندگی دریافت - و مبیغه صادق خان یزنه یمین الدوله  
بدر منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موردنی  
سر مباحثات برافراخت - و بمرد ایام بمنصب سه هزاره  
کامیابی افروخت - در آخر عهد آن پادشاه والا جاه برسم گوشه نشینی  
در پتله اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه  
فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای  
سلطان زین الدین مبین خلیف خود خواستگاری نمود - و در  
سال دوم عالمگیری سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بموضع  
مومنه (که علمت انزای او بود) بساط همتی در پیچید  
در نغمه فہمی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام  
داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

(۲) نسخه [ ج ] بدست ایزدی •

می ریون - خلف الصدق او اسد خان امیرالامرا سم - که احوالش  
عالیجده رقم پذیر خامه گشته \*

### \* ذوالفقار خان \*

محمد بیگ - نوکر عمده ایام شاهزادگی خلد مکان اسم  
و بمیر آتشی سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رایست  
عزیمت شاهی بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقر الخلافه  
برافراخته گردید از بخطاب ذوالفقار خان ناموری اندوخت - و در  
جمع معارک و غلغله مهالک هیچ مقدمه الجیش یون - و بهر ادلی  
هرادل رایست مبارزت باوج دلآوری می افراخت - در جنگ مبارجه  
چشونت چون سران عمده راجپوتیه جلو ریز بتوپخانه عالمگیری  
پیوسته گریستیز گشتند از انجا (که هجوم آن جلالت کیشان افزون  
بود) مرشد قلی خان میر اهتمام توپخانه بیامردی و پر دلی  
راه جانفشانی پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلوران ناموس جوی  
هندوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده  
دل بر هلاک می نهند) از اسپ فرود آمده با معدودے پای  
همم استوار ساخت - و گل زخم چند از شاخسار تهور برچید  
آن بیباکان از گذشته بهرادل در آویختند - و از آن جهت از  
از آسیب هلاک ایمن ماند - و در روز صف آرائی دارا شکوه چون از  
بخلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توپخانه  
گذشته پیش آمد یسل جرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

و بسیاری از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیدموندند  
ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسب جلادت برانگیخت  
و با کمال دلادری بر قواش تاخت - بنابر حرارت و حدت ( که  
بر جوهر هوا باقصای اقصای غایت مستولی گشته بود ) بے سعی  
سهم و سنان اکثری جان بهادرم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار  
رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس  
ازان ( که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت )  
بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب  
از جانب اعلیٰ حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها  
ازین طرف پرتو وضوح تافت <sup>(۲)</sup> - که محمد اوزنگ زیب بهادر  
بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمی تواند تراز داد  
اعلیٰ حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و باره  
قلعه پرداخت - و یکباره پره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان  
با بهادر خان باشاره عالمگیری بآهنگ محاصره هنگام شب بهای  
قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرات خیال  
جلوه گر نمی گردید - در بناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند  
و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه  
بجان فشانی و جانپساری کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران  
از غردای و نمکخرامی براه دریچه آب دریا بدر زده داد ناسپاسی

و حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازی زمانه  
دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امری  
( که فوق تصور بود ) در داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت  
نپوشند - و کار منافعی حفظ سلطنت چندین ساله ( که طغنه عظمت  
و شکوه آن در ساحمت زمین و زمان پیچیده ) بعمل نیارند - شاهزاده  
در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جاده عبودیت  
مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه ( که بارادگم لایزال مدور  
یافت ) مغلوب راهم گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد  
اگر مرید نوازی فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من  
اختصاص یابد بجمعیت خاطر باستانبوس می رسم - با آنکه این  
امر دور از مصلحت بود اما بغلبه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول  
فرمود - پانزدهم رمضان سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت  
هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازه  
بضبط خود در آورده مردم پادشاهی را بدر برآوردند - و بیست  
و یکم ماه مذکور ( که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز  
گذشته بود ) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق  
گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان  
( که بافزایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بندهای عالمگیری  
بود ) بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام  
شصت هزار رپیله کامیاب ارجمندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

و خراسان قلعه آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی ( که انتهای  
الدوله عالمگیری از دهایی بمقابل و مصاف شجاع تصمیم یافت )  
خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده  
با یک کورر رویه و برخی اشرفی از خزانه عامه آنجا برداشته  
با ترپخانه و همراهان خویش راه آله آباد گرفته بپادشاهزاده  
سلطان محمد ( که برسم منقلا پیش شتافته بود ) پیوست - و پس  
از تسویه صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را  
بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هریممت ساخت - ذوالفقار  
خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب  
آن مرحله پیمای وادی قرار تعین گشت - و بعد ازان ( که بمراقبت  
سپه سالار بمراسم تکامشی پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت  
و درنگ ندادند ) از گانده ( که بنگاه خود ساخته بود ) آرد  
جهانگیر نگر گردید \*

درین هنگام ذوالفقار خان ( که از مدتی کوفته معصب طاری  
شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبه ضعف و شدت آزار نیروی  
سوار و تردد و طمانت رفاقت عساکر قاهره نداشت ) بذایر  
استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان  
موجّه شده بمعظم نگر آمد - و از آنجا روانه درگاه معلی گردید  
در راه مرضش اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دهم سنه  
( ۱۰۷۰ ) هزار و هفتاد هجری باکیر آباد رسیده جهان گذران را

و داغ نمود - پسر نداشت - بعد قوتش در سال سیوم محمد امین  
بیگ خویش از آذربایجان آمده احواز دولت ملازمت پادشاهی  
نموده بقطای خضرانه کامیاب گشت \*

### \* ذوالفقار خان نصرت جنگ \*

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه  
( ۱۰۹۷ ) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر  
آصف خان یمین الدوله تولد نمود \*

۱۰۹۷

۵ \* زبرج اسد رو نمود آفتاب \*

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی  
نوسر افزا شد - و در سال بیستم با صبیبه شایسته خان امیرالامرا  
کدخدای گشته بعزایمت افزانه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت  
و در آغاز سال بیست و پنجم ( که ریاست پادشاهی از اجمیر بعزایمت  
دکن باهتواز آمد - و جمله الملک اسد خان را بهمراهی سلطان  
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند ) اعتقاد خان نیز بتغیلتابی آنجا  
کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بر سر فتنه پڑوهان  
رائور ( که در میرقه فراهم شده شور افزا بودند ) فاخته آردوش  
سخت نمود - و بانصد کس مخالف را با سولک و سانولداس<sup>(۲)</sup>  
و دیگر عمدتهای مهاراجه جسونت متوفی ( که مضدر فتنه و فساد  
بودند ) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموزی  
( ۲ ) نسخه [ ب ] سوبک - و نسخه [ ج ] - درنگ \*

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بدادرغی غسل خانه  
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعه راهبري  
موطن و بنگاه زه و زاد او (خصمت شد - پانزدهم محرم سنه  
۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعه فاک شکوه را برگرفت  
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیري  
در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزاري در هزار سوار  
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم  
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزاري تحصیل افتخار  
نمود - و پس ازان بهم قلعه چنچي (که راما برادر سنبها آنجا رفته  
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري  
یافت - خان نردن کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما  
بسبب گرانی غله و انبوهی اشقیا پای استقامت نتوانست استوار  
کرد - بفاصله درازده کرده برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش  
با جملة الملک بمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال  
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشي بمرتبه  
رسید که کام بخش بوغم اسد خان بوم راجه پیغامهای مخفي  
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک  
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار  
خان قهانه داران در قلعه را دفعه واحده برداشته ببنگاه طلبید  
غنیم چیره گشته بمقابله برآمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرد داشتن توپها  
و مصالح قلعه گیري در ماند - اشقیا بر اسمعیل خان مکها (که  
عقب قلعه تهاه داشت) هجوم آورده زخمی ساخته دستگیر کردند  
طرفه هرج و مرج پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را  
میخ زده روانه بنگاه گشت - رام راجه و سنثای کهور پره با یک  
حشر برو ریختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلالت نشان  
(که زیاده بر دو هزار سوار داشت) پای ثبات افشوده داد پردلي  
و بهادري داد - و کم کسی از بهادران جان بناموس ده ماند که  
از شاخسار مردانگی گل زخمی نچید - آخر غنیم را آردار دشت  
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید \*

چون اسد خان با پادشاهزاده روانه حضور گشت مقرر میان  
رام راجه و ذوالفقار خان آویزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت  
قرین حال خان نصرت نشان بود - چون تحط و غلا دران ضلع  
شکیب ربا گردید صاح گونه کرده بملک پادشاهی بر گشت  
و چهار ماه توقف گزیده باز بهکامره قلعهکیان پرداخت - و عرومه  
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سي و نهم از پیشگاه خلافت  
بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ  
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد  
و نه هجری سال چهل و یکم حصن حصین چنچي (که مشتمل

( باب الیصال ) [ ۹۶ ] ( مآثر الامراء )

است بر هفت قلعه و زمین بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع  
آن ضلع بغزنی ارتفاع و فرادانی اسباب نیرو برتری داشت  
بنیروی پردلی و جلالت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسبیح  
نصرت گدھے امتیاز گرفت - قلعه چنچی - مفتوح شد تاریخ آن گردید  
و راما از مشاهده جیوش نصرت خودش چنان مغلوب و عجب  
و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته با سیمه سری تیه فرار  
بهای ادبار سپرد - یکصد قلعه خرد و بزرگ ( که عبارت از ملک  
کرناتک باشد ) با چندین بنادر فرنگ ضمیمه ممالک محروسه  
گردید - و زمینداران پر زور حلقه اطاعت در گوش کشیده  
پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافه هزار سوار  
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت  
و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدمت والی  
میر بخشیکری سر مباهات افراخت - اما همواره به تنبیه اشکیا  
پیشکش و راکش ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم  
( که ایام محاصره قلعه راکنیره موسم برحمان بخش خیل  
امتداد کشید - و از پریا <sup>(۲)</sup> نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سرزد  
و مرهقه را بکمک طلبید - و آنها حوالی و اطراف لشکر را  
بتاخت و تاراج در گرفتند ) ذوالفقار خان بمحلت تمام طالب حضور  
گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

که ای یاری ده بیگسان زرد خود را برسان - فی الواقع بعضی  
و کوشش بهادرانه او به سرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین  
کار دست بسته طرفه تخفیفی بمردم اردو ( که از قطره و تردن  
هر روزه بجان آمده بودند ) زد داد - از برنا و پیر تحسین  
و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرهید \*

یکی از باریابان حضور باشاره برخه اهل عناد بهادشاه  
عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار  
درن کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منت گسل بود برغم او  
بامرای تورانیه اضافه داده او را بعذایم شمشیر و خلعت فقط  
دلخوش ساخته بکشایش بعضی تلاح و تنبیه غنیم (خصمت فرمودند)  
آخرها بمنصب شهزاري شش هزار هزار رسید - پس از انتقال  
خالد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهحالی میر بخشیکری  
اعزازش افزود - و در جنگ بهر ادلی شاهزاده بیدار بخت ( که  
مقدمه الجیش پدر بود ) مقرر نمود - اما درین جنگ تردن از  
ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران بائی کرد  
چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باخمت زخم کم نمایی  
تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته  
با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت \*

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستان - که امثال  
این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

نداده اند - خود را بکناره کشیده بتدارک باید پرداخت  
پادشاهزاده شیردل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد  
هر جا خواهید جان بصلابت برید - من میدان را نمی گذارم - القمه  
بهادر شاه ( که حلم مجسم و کرم مصور بود ) بعواطف و اکرام بیکران  
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خطاب  
مصمم الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت  
و صوبه داری دکن نیز ضمیمه بخشیدگی فرمود \* \* بیت \*

\* الله الله این چه فضل است و کرم \*

\* مجرمان را ساخت لطفش محترم \*

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمی با منعم خان  
خانخانان قایم داشته همیشه نبرد کجروی با وی می باخت  
هر چند که خانخانان مرد زمانه دیده متحمل بود و بیشتر بتغافل  
گذرانیده مراعات تدبیر از دست نمیداد اما بغاوشیها صوبه  
نهندیس و پایان گهات برار را بضابطه ابتدای تسخیر ( که  
سر رشته آن داخل هندوستان بود ) از دکن برآورد - بعد فوت  
خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت  
یا خدمات سابق بدست او باشد - بام پدر التماس نمود - پادشاه  
از فرط مررت و حیا ( که فطری و جبلی داشت ) جمع چنین  
خدمات خلاف قاعده دانسته بهاس خاطر از وزارت بدیگری

( ۲ ) نسخه [ ب ] بکناره کشیده \*

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب  
عظیم الشان نسبت بخود غدری دریافته با جهاندار شاه  
نخستین پور خلافت ( که از سابق با او اخلاص مند تر بود )  
پیوسته - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم الشان  
( که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفرق  
و برتری داشت ) بجنگ در آورده لوی فتح و نصرت افراخت \*

گویند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان  
و جهان شاه را بتقهیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه  
یکجبهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بتمام خون گرفت  
میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر  
در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان ( که بقول  
گشته شد - یا بکوله پرید که اثری از نیافتند ) خاطر را پرداخت  
با جهان شاه ( که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه  
بیشتر ) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان از گرفتن ذوالفقار  
خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد  
گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی  
کشید - جهان شاه در عین معرکه با قلیلی از کمر گاه خود را بر قبول  
معزالدین زده متفرق ساخت - حنا لال کزور معشوقه جهاندار شاه  
( که بی او آتیه بسر نمی برد ) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار  
شاه خود را بیپناه یزورها کشید - نقارهای فتح جهاندار شاه بتوازش

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبه او خواندند که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان ( که در هراولې بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت ) مطلع شده بر فوجش تاخته مخزن ساخت - و لاش او را با لاش پسر کلانش فرخته اختار ( که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب ) پیش جهاندار شاه ( که با معدودے حیرت زده نیرنگی فلک استاد بود ) آورد - و باقتضای وقت \* مصرع \*

\* نباید بدشمن که فرصت دهی \*

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان ( که غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاد شریک جنگ بود ) سر داد - و بظهور تابشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد تیموری دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سحر از فیل بر جسته تلاش کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوی وزارت و رفق و فتق خلافت برافراخت - اما کولتاش خان خانجهان ( که از قدیم جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود ) شریک غالب گشته بغداد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد و پادشاه را ( که بنشیند پر زور عشق لال کنور مست بود ) در بالا کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگه خورد - مالیخولیا

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] ب شمشیر و سحر \*

داشت سرسام گرفت - آن همه در شراب و نغمه وسیر و تماشا منہمک شد که از خود آگهی نداشت - تا بدیگری چه رسد \* \* بیت \*

\* خوردن می هر بدیئے را ست سر \*

\* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر \*

و چون مردم بسیرت ملوک مفطور اند ذوالفقار خان نیز باغیاری سبهاچند کهتری ( که در شرارت و بدذاتی یکتا بود ) کارها را گذاشته بعیش و عشرت پرداخت \*

\* وزیر چنین شهر یار چنان \*

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسیدند - و مدای بشکن بشکن بپرخ برین (سانیدند - سه چهار ماه نگذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعز الدین بانالیقی و سپه سالاری خاندوران خواجه حسین یزنه کولتاش خان برای مقابله قرار یافت - ذوالفقار خان بمرداری او ( که گاه نبرد و پیکار ندیده اصلا بجنگ محاسبت نداشت ) راضی نبوده منع میکرد که گفته اند \*

\* سپه را مکن پیشرو جز کس \*

\* که در جنگها بوده باشد بے \*

اما بتسلط کولتاش خان پیش رفت نشد - چون خاندوران از بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگرا رسید ( چنانچه در

(۲) احوال کولتاش خان ایمان بدان (فته) جهاندار شاه بهلولی ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده بمسوکده متصل آگره رسید - فرخ سیر به بی سرانجامی تمام با مردم قلیل ( که همگی بده درازده هزار سوار نمیگشید ) آن طرف آب جمنا فرود آمد \*

درین جا میان ذوالفقار خان و کولتاش خان بر سر گذشتن دریا ( که پایاب نبود ) اختلاف شد - یکی میگفت پل بسته عبور باید کرد - دیگر میسرانید که آنها از گرسنگی و خستگی اقامت نمی توانند ورزید - خود بخون پراکنده میشوند - که یکدفعه فرخ سیر گذر پایا به بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجه آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بصیار و سرداران عمده بتوزک یصل (آرامت) - حسن علی خان بارهه (۳) رو بر روی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوعی از هم پاشید که کس باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی افتاده بود - اما سید عبدالله خان (اجی خان را از مقابل خود برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ درآورد) گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نثار فتح نواخته تا یکپاس شب امتاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ ج ] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [ بعضی نسخه ]

همین علی خان \*

کاش شاهزاده را بیارند - که پیشتر مرغی توره اینها را بردارم چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثری گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داود خان نایب نواب دران جاسست - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت \*

گویند امام وردی خان ( که بخشی او بود ) گفت - که همین علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین ( که یکسر بخانه آصف الدوله (فته) در چاره گری حال خود بود ) رسید - هر چند با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضی نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتی ( که فرخ سیر بباره پله پنج کره می دهلی (سید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت شتافته بانواع استمال و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر ملکی ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصت نمودند - پس از آن ذوالفقار خان بخیمه (که برای او استاده شده بود) دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشنیت آمیز فرمودند - که باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را ( که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یکی

از اهل حرفه پنهان شده بود ) تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بی محابا بجوابهای شافی و کافی پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسه بگلویش کشیدند و از هر جانب بهشت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز از هم گذرانیدند - فردا ( که هفدهم محرم سنه ۱۱۲۴ ) هزار یکصد و بیست و چهار بود ) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را وارونه بدم آن بسته تشهیر نمودند قاعبروا یا اولی البصار \*

\* صاحب نظری کجاست تا در نگر \*

\* کان مولوت و جبروت باین می ارزید \*

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند  
۱۱۲۴

\* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود \*

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنگاش بود در یساق چنچی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد \* ناصر علی در مدح او غزل گفت - که مطلعش اینست \*

\* ای شان هیدری ز جبین تو آشکار \*

\* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار \*

ذوالفقار خان مبالغه خطیر و یک زنجیر فیل مله داد - اما در ایام استقلال به بیفیزی و ناروائی کار و مواعید عروسیه و دلخوشیهایی

زبان زده گشته جانب و اجانب از شکوه و نالش داشتند چون باد دنیا مرد افکن است آخرها بکامیابی چنان از جا رفت که بحکم نفس خون کام خاندانها بر انداخت - و دولتها بخاک نشاند - و ندانست که \*

\* در عفو لذت سم که در انتقام نیست \*

بسهل ناخوشی عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش اندیشید - و نه از قهر مختم حقیقی ترسید - ظلم ( که از نایب مستقل او دارن خان در دکن برخلاف گذشت ) و اذیت ( که از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید ) همه ذخیره تباه روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین سلسله نماد \*

\* در اندیش ای حکیم از کار ایام \*

\* که پاداش عمل یابی سرانجام \*

\* سلامت بایست کس را میازار \*

\* ادب را در عوض نیز است بازار \*

\* نکته \* عفو قدرت را توانایی معجز گفته اند - یعنی هرگاه

بوامانده ببخشی چون درمانی برهی \*

\* در دیر مکانات زهر پیش و پش \*

\* عبرت نظران تجربه کردند بی \*

\* گفتند بخت عجز رنجت نرسد \*

\* در قدرت اگر نخواهی آزاد گم \*

(۲) \* **ذکریا خان بهادر هزار جنگ \***

(۳) پسر سیف الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه دارچی لاهور موافقانی یافت - ضبط و ربط و عدالت گسترش او بر زبانها ست بعد فوت پدر صوبه دارچی ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور در فتح نمایان او را دست داد - یک جنگ پناه نام قوم بهتی (۵) که از مفسدان تمرن پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار رادی در تصرف داشت - فوجی بسرکردگی راجه کورامل ملازم خود تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوه قاغت و تاراج می برداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون نایب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته استقلال بدست آورد - هنگام معارفت نادر شاه فرمود که چیزی

(۲) املی صحیح زکریا ست برای هوز - پس در باب زاء معجمه بایست آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ ب ] دایر جنگ (۴) در [ بعضی نسخه ] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخه

[ ۱ ] ازو راست دارد \*

بخواهید - او برای مخلص بندها (که در لشکر بود) عرض نمود حسب استدعای او تسبیحها تعیین شده اساری شاهجهان آباد رهایی یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری حسب الطلب نادر شاه بملک سندهه شتافته سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالب عنصری را تهیه ساخت - بسرکلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس درویشی میگردانید - پسر دوش میرزا بهلوری حیات الله خان که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان بود - با فوج معین الملک میر منو پسر اعتماد الدوله تمرالدین خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه باتی خان - که درینولا بسرکار نظام الدوله آصفجه (۲) آمده بخطاب اعز الدوله هزار جنگ نامور گردیده معیشت پسر میرن - با مکر اوراق شناساست \*

### \* ذوالفقار الدوله \*

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر مقدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسیب بخاندان صفویه منتسب میشود - چون شجاع الدوله محمدتلی خان خواهر زاده اش را (که همراه خاندان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتله رفته بود) طلبداشته کشت او متوهم گشته غذا خود را پیش تاسم علی خان

(۴) نسخه [ ب ] آصفجه بخطاب \*

صوبه دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عموماً ساختہ داد - و بمقابلہ کلاہ پوشان فرستاد - چون کارے پیش نرفت بر گردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس ازان ( که خان مذکور با اعتماد قسم شجاع الدوله عازم ملازمت پادشاه گردید ) میرزا نجف خان بسیار منع نمود - که قسمهای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد جدائی گزید - و در ملک هندوستان بندبیله آمده فرودش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجدارچی کره مانکپور صوبه آله آباد سر بلندی اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیمکوی مرتقی گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آوردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد تم جانت را ( که بلده اکبر آباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهانآباد سرخودسری افراخته گرد فتنه بلند ساخته بودند - و با اعتماد قلاع متبینه و حصون مستحکم بهیچ یک سر فرزد نمی آوردند ) مستامل گردانیده باخراج آنها پرداخت - پس ازان در ( کاب پادشاه بتادیمب ضابط خان پسر نجیب خان رهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش بضبط در آورد - و در سنه ( ۱۱۹۲ ) هزار و یکصد و نود و دو هجری ( که پادشاه عزیمت سمت نازول فرمود ) او حسب الطام خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال معامله راجه آنبیر پادشاه بدار الخلافه مراجعت نمود نام برده از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمقامه الزمر صوبه

اکبر آباد ( که در دصمت یکم از متمردان است ) همت گماشته اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد و هرچه بدستش می آید بوفقا تقسیم نموده بدلدنهای آنها می پردازد - اواخر سنه ( ۱۱۹۳ ) هزار و یکصد و نود و سه هجری ( که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله ناخوش شد ) مشار الیه را بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت پخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی ست \*

## \* حرف الرء \*

### \* روپسي \*

بوادر زاده راجه بهارا مل اسم - اواخر سال ششم بملازمت اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم ( که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احرار طواف کعبه نمود ) او بهمراه میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پسرش جیمل پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته چندین با میرزا شرف الدین حسین ( که جاکیردار نواح اجمیر بود ) بسر برد داشت - میرزا او را نهاندار میرفته کرده بود - چون کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا ( که بسرکردگی خان گلان بصوب گجرات تعیین شده بود )

( ۲ ) نسخه [ ب ] سال هشتم \*

بخصوص پذیرفت - و در ایلغار گجرات ( که سال هیزدهم روداد )  
از جمله ملتزمان رکاب دولت بود - سال بیستم و یکم با اتفاق  
جمعه بتغیبه دردا پسر رای سرجن ( که بموطن خود بوندي  
شتافته دست تعدی دراز نموده بود ) نامزد شد - پس ازان  
بر اسب بام ( که عبارت از ذاک چوکی ست ) سمت بنگاله  
جهت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته  
از بسکه تیز روی کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ  
زندگی او از تذبذب اجل خاموش شد \*

گریزند زن او ( که دخت مخته راجه بود ) بسورج این خبر  
در رسم سوختن ( که معمول هندوستان است ) تهارن میگرد  
آدنسنگه پسر او با برخه میخواست که کلم و ناکام بسوزاند  
چون این حقیقت بپادشاه رسید ازانجا ( که فرصت نمانده بود )  
خود اسب سواره متوجه بنگاله ار شد - حتا که کشکداران نوانستند  
رسیده هرگاه نزدیک رسید جگذاشته و رایسال او را گرفته آوردند  
از انرو ( که پشیمانی از سیمای او می یافت ) زندان نشین گردانید \*

صاحب اکبرنامه میگوید که چون پادشاه ایلغار نموده  
بنواج احمد آباد رسید ( در ز ) که با محمد حسین میرزا جنگ  
روداد ( در بر جیمیل بگتره بود بسیار سنگین - عرش آشیانی  
ترحم کرده ( ز ) از جیبه خانه خامه باو عطا فرمود - و بگتر او  
بکون نبره مالدیو ( که برهذه بود ) مرخص نمود - روپسی پدر او

پدر بایست این معنی کوتاه حوصلگی بکار برده کس بطلب بگتر خود  
فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - روپسی بر سبک سری  
افزوده سلاحه ( که در بدن داشت ) فروز آورد - پادشاه جز  
( که ادب بایست نمود ) بتکمین پیش آمده خود هم سلاح از بر  
جدا کرد - که هرگاه ملازمان بپرهنگی مزد آزمائی قرار دهند  
سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهکونداس بدریاست  
این معنی در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت  
بذک خوردن او معروض داشته التماس صفح جرائم کرد - پادشاه  
معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت \*

### \* راجه بهارامل \*

پسر پرتوی ( اج کچهوا هه است - درین قوم دو طایفه اذ  
رجاوت و سیکهاوت - اینها رجاوت اند بوم نشین آنپیر مضاف  
صوبه اجمیر غربی مازدار - اگرچه عرض و طول بدان نمی رسد اما  
سیر حاصل تر از - اول کسی ست از راجپوتان که بملازمت  
عرش آشیانی رسید - پس از رحلت جنت آشیانی ( که هر طرف  
آشوبه بر خاست ) حاجی خان غلام شیر خان نیز سر بفساد  
برداشته بمکاره نارنول ( که در جاگیر مجنون خان قاشال بود - )  
پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی  
و پهن دیده منشی در میان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را  
( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بزمکن \*

باعزاز رخصت داد - پس ازان ( که هیمو کشته شد - و میت اقبال اکبری باطراف پیچید ) معنون خان قاقشال گزین فدیریت راجه را بمعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر گشته در آخر سال اول جلوس احراز زمین بوس نمود - رز رخصت ( که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره عذایتی پوشانیده در بور آوردند ) پادشاه بر فیل مهت سوار بود - از شورش مهتی هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نویت بطرف راجهوتان دروید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتقم احوال راجه شده فرمود که ترا نهال خواهم کرد \*

در سال ششم ( که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه عازم اجمیر شد ) در موضع کلاهی چغتای خان معروض داشت که راجه بهارا مل ( که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و در دهلی بملازمت رسیده بود ) متوهم شده بشعاب جبال متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر بشور انگیزی سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده و رز مقرر ساخته جگناهه پسر راجه و راج سگه پسر اسکرن و کنکار پسر جگمال برادر زادهای راجه را گرد گرفته میخواهد آتیبیر (۲) ( که مسکن سرورثی است ) متصرف شود - از قدردانی و جوهرشناسی

(۲) در [ بعضی نسخه ] جگمل \*

بطلمپ راجه حکم رفت - در منزل فیوسه ریسی برادرش با جمیل پسر خود ( که کلانتر آن سرزمین بود ) شرف قدمبوس دریافت - و در قصه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل بهسط سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه از درست فکری و در اندیشی خواست که خود را از زمره زمینداران برآورده در مخصوصان درگاه پادشاهی انسلاک دهد خواهش نمود که صبیخ خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه قبول فرمود - راجه بهرانجام این نصبت دستوری گرفت و هنگام معاودت در منزل سانیه صبیخ عفت سرشت را بترک تمام بدولتصرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگوننداس پسر و کنور مانسنگه پور از بشرف ملازمت اختصاص یافت عرش آشیانی پایه قدر او را از جمیع راجها و رایان هندوستان گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام او را بمراتب بزرگ و مناصب ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت و راجه بمنصب پنجزاری سر برافراخته رخصت وطن گرفت و راجه بهگوننداس و کنور مانسنگه با بسیاری از اقربا ملتزم و کاتب بوده باگرا آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند \*

### \* رای سرجن هادا \*

(۲) هادا شعبه ایست از الوس چوهان - و هادوتی عبارت است (۳)

(۲) نسخه [ ۱ ] که شعبه ایست (۳) نسخه [ ب ] هادوتی \*

از سرکار زنتپور مضاف صوبه اجمیر که محل زمینداران اینها است  
او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشیانی در قلعه زنتپور  
هم نخوت میزد - و زایت استقلال می افراشت - چون پادشاه  
پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جاوس بعزیمت  
کشایش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچه برآمده  
قرار و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصیب  
فرمود - و در عزمه یکماه بعد تیاری سابطها فتح و داد \*

گویند سلخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم  
قلعه امروز باستان نرسیدند فردا ( که عید است ) قبیق بازی ما  
قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقریان  
بارگاه التجا برده دردا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی  
روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر در حکم  
خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سرافرد پادشاهی  
بیرون آوردند یکی از همراهان آنها ( که دماغش خبط سودا  
داشت ) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن  
مادر شد - بغیر خیر سگالی از جا رفته تیغ برکشید - هر چند  
یکی از نوکران راجه بهگوننداس بدر موعظت زده آن خیره سر  
شمشیر بر انداخت - و جانب درلخانه پادشاهی درید  
پورنمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمی ساخت  
و شیخ بهادرالدین مجذوب بداندنی را بضرب شمشیر در نیم

کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای  
سفر عدم گردانید \*

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خلعت آمدند  
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد  
خلعت پیش بدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران  
درخواست نمود - که یکی از عمدتها بیاید - که همراه او رسیده  
کرد آستان خلافت را سرمه بینائی سازد - بغادران عرش آشیانی  
حمید قلی خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور  
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید  
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف  
بیکران گردید - پس ازان (خصمت سه روز برای برآوردن اسباب  
فرزندی خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را  
بملازم پادشاهی سپرد - و از مکرمت گاه سلطانی بجاکیر داری  
گذره سرفرازی یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدازه  
بجاکیر او مقرر گشت \*

و چون دردا پسرکلان او بیرخصت بطن خود بوندی رفت  
دست بمردم آزاری کشود اگرچه فرجه پیشتر بمالش او تعیین  
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمح  
نظر والا شده زین خان کوکلتاش بافاق رای سرجن تعیین گشت  
و پس از مسخر شدن بوندی رای سرجن بعینه خلافت برگشته

بمنصب درهزاري رسيد - دروا پس از ناکامي همواره راه باطل سپرده - و گرد فتنه برانگيخته - تا آنکه در سال بيست و سيم باستصواب شهباز خان کذب مقيم جرائم او شده ادراک آستانبوسي نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزدیکی مغلوب واهمه گشته عرصه پيمای دشت فرار گردید و سال سيم از جهان در گذشت \*

### \* رای لرنگرن کچهره \*

شیخزات است - زمینداری پرگنه سانبهر داشت - بملازمت عرش آشيانی پیوسته مطرح انتظار عذایت گردید - سال بیست و یکم بهمراهی کنور مانسنگه بر سر رانا تعین شده در همان سال باتفاق راجه بیربر برای آردن صبیۀ زمیندار درنگر پور ( که میخواست داخل محل پادشاهی گرداند ) نامزد شد - و سال بیست و دوم بهمراهی او آمده جبین نیاز بر سده سلطنت گذاشت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبیه ناسپاسان شرقي دیار دستوري یافت - سال بیست و هشتم همراه میرزا خان بن بیرام خان بصوب گجرات موخص گردید پسر او رای منوهر داس است - که منظور نظر تربیت پادشاه بود سال بیست و دوم در ایامی ( که موکب سلطانی بر قصبۀ آنبیر نزول داشت ) بعرض رسید - که دران سرزمین شهره سم قدیم که بذابر دردد حوادث جز تل خاک ازان باقی نمانده - پادشاه

بر تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی از امرا باتمام آن مقرر شدند - در کمتر زمان انجام پذیرفت ازان رو ( که زمینداری آنجا برای لونگرن تعلق داشت ) بهسرش منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید \*

چون مظفر حسین میرزا بذابر کجگرائی راه فرار گزید و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت برنداشت پادشاه او را باتفاق رای درگا سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود اگرچه خواجه ویسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد سلطان پور ایذاها هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشيانی مورد عواطف جنت مکاني بوده در سال اول جلوس همراه سلطان پرریز بگوشمال رانا امر سنگه رخصت یافت - و سال دوم بمنصب هزاره پانصد و شصت سوار ناموري اندوخت - و مدتها بتعیذاتی صوبۀ دکن گذرانیده سال یازدهم بذهان خانۀ نیستی در شد - پسرش بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت رای مزبور شعر میگفت - ز توسنی تخلص میکرد - این بیت از دست \*

\* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز \*

\* که هر دو چشم جدا از جدا نمی نگرند \*

از دو برادرش ایسر داس و سانولداس اولاد باقی مانده \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] نمی نگرند \*

## \* راجه بیربر \*

مهیس داس نام برهنه سمت بادفرش - که بهندی بهات نامند  
 این طایفه مداح و ستایش گر ارباب دول می باشد - مشایخ الیه  
 اگرچه از بی بضاعتی و کم مایگی پوریشان حالی و خستگی روزگار  
 میگذرانید اما مجموعه بود از فرهنگ و شعور - و برسانی ادراک  
 و درستی فهم ممتاز اقوان و امثال خود - چون برهنه منی قاید  
 اقبال بلازمت عرش آشیانی رسید بسخن سنجی و لطیفه گوئی  
 در زمره ندیمان و مخصوصان مجلس پادشاهی منتظم گشت  
 و بندریچ گوی مصابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصیت  
 ربود - اکثر در مخاطبات پادشاهی بمصاحب دانشور راجه بیربر  
 مورد نوازش میشد - و چون شعر هندی را خوب میگفت اول  
 بخطاب کب رای ( که قریب بمعنی ملک الشعرا سمت ) مخاطب  
 گردید - و چون سال هیزدهم مزاج پادشاهی از راجه جیچند  
 راجه نگرکوت انحراف یافته بقید افتاد پسرش بدهچند  
 ( که خود سال بود ) خود را قایم مقام پدر دانسته براه سرکشی  
 و تمرد شتافت - پادشاه آن ولایت را بکب رای ( که دران حوالی  
 جاگیر داشت ) مرهمت فرمود - و بحسین قلی خان خانجهان  
 ناظم پنجاب فرمان رفت - که با امرای آنصوبه متوجه آن ولایت  
 گشته نگرکوت را از تصرف بدهچند برآورده بکب رای تفویض

نماید - و ادرا مخاطب راجه بیربر ( که بمعنی شجاع است )  
 نموده بدان مهم مرخص فرمود \*

چون راجه بلاهور رسید حسین قلی خان با سایر تیولداران  
 فوج بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عومه  
 بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست  
 و تدارک آن حادثه از مهلت وقت گزیده افتتاح قلعه در حیز  
 تأخیر و تصویف افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش  
 پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه و سکه  
 پادشاهی و احداث مسجد پیش دروازه قلعه کانکره بهند نموده  
 برخاستند - و چون در سال سیم سنه ( ۹۹۴ ) نهند و نون  
 و چهار هجری زین خان کوکه بمالشی الوس یوسف زئی ( که  
 عالم سمت در کوهستان بجور و سواد ) تعیین گشت کوکه پس  
 از تاخت و باخت بجور بکوهستان سواد ( که شمالی پشاور است  
 و شرقی بجور بطول چهل کره و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار  
 خانه دار ازان الوس در آنجا بسر برد ) در شده مالش بسزاداد \*  
 چون فوج از گریزه نوردی بختوه آمده بود در خواست  
 کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابر القاضی از کارطلبی  
 و عقیدت فردنی از جناب خانانی التماس این خدمت بزام خود  
 کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه  
 بزام راجه افتاد - بعد از تعیین از عرش آشیانی بیاس احتیاط

حكيم ابو الفتح را نيز با فوج متعاقب روانه كردند - چون هر دو سردار داخل كوهستان شده بكوته پيوستند با آنكه ميان كوكلتاش و راجه ناخوشي بود كوكه جشنه بر آراسته قدوم رسيدگان را خواهش نمود - راجه خشم و كين برملا انداخت - كوكه برباباري بكار برده پيش راجه شتافت - و چون مشورتها بميان آمد راجه را (كه با حكيم از اول هم صفائي نبود) حرفهاي زكيك و درشت گذشت - و كار بستم و دشنام كشيد \*

بالجمله غبار درزنگي ميان يكدیگر برخاست - هر يك از حصد در نكوهش راي ديگر حرف سرا بود - تا آنكه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن كئل بلندري بے توريكي بعمل آمد - افغانان از هرسو بدير و سنگ چيره دستي نمودند - از سراسيميكي فيل و اسب و آدم با يكدیگر آميخته افتادند - عاليه نقد هستي در باجخت - روز ديگر كوچ بے هنگام كرده از تاريكي راه بدرها افتاده بسيارے را روزگار سپري گشت - راجه بدير نيز دران هنگامه قيامت را فرود شد \*

گويند چون بكارگر رسيدند شخصے بر راجه گفت - كه امشب افغانان اراده شب خون دارند - اگر از بين دره سه چهار كرهي كم عرض (كه پيش در ست) بگذردن دغدغه شب خون رفع ميشود راجه بے آنكه بزبن خان آگهي دهد آخر وقت كوچ كرد - تمام لشكر عقب از راهي گشت - و گذشتن آنچه گذشت - شكسته

عظيم و چشم زخم طرّفه بفوج پادشاهي رسيد - ترغيب هشت هزار كس با چنده عمده و رشناس پادشاهي درين دوروز مقتول و نابود گرديد - هر چند راجه دران آشوب زار دست و پائي زد (كه بدرزند) كشته شد \*

هرگاه كه از ناسپاسي و حق ناشناسي در محل تقديم شكر عرصه شكيت و ساعت كفران پيمايد زود باشد كه روزگار خارستان نتائج اعمال در كنارش گذارد - گويند راجه درين نظره و پويي كوهستان پيوسته پيشاني سر و دل را چين آلود داشته - و با دمسازان گفته كه همانا زمانه برگشته است - كه بهمراهي حكيم و يادروي كوكه دشت و كوه پيموده ميشود - تا انجام كار بجا رسد - و ندانست كه تمشيت كار خداوند و رائي فرموده ولي نعمت سرمايه سود و اس المال بهبود است - هر چند كه منشاى سوگراني و باعث عار گزين وجه هم باشد اينجا ظاهر است كه زين خان با نسبت رضاعي پيش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب در هزاري اختصاص يافته - مگر غرر مضاحبت و خصوصيت (كه پادشاه داشت) مقتضى اين پندار باشد \*

گويند عرش آشياني بخبر فوت او در روز بطعام رائيده و بكيف معتاد ميل فرمودند - و از فرماني (كه بخانخان ميرزا عبدالرحيم در مانم او نوشته - و در منشات علامي شيخ ابوالفضل موجود است) ظاهر ميشود كه طرّفه جا در دل پادشاه كرده بود

و ربطه خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت از این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که باده این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سرایه سمت تشنه فریب - و منزله سمت پر فراز و نشیب مستی این بزم را در پی خماره سمت - و عاقبت این سودا را در سر بخارته سمت - بعضی موانع نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت می دیدیم - و آن عطوفت و مهر دانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم \*

\* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست \*

\* کدام دیده ز خونابه جگر گرن نیست \*

بالجملة راجه بیرون در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شهره آفاق - در فن موسیقی مهارت تمام داشت - کبک و دوهرق از مشهور - و لطائف و نکات او در السنه و افواه سایر و دایر - برونیه تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازی داشت - از بدخونی و خود گامی خرج از اندازه بر گذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آزادی و دارستی در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبری از درگاه پادشاهی دستور پی آن حاصل نمود \*

(۲) در [ بعضی نسخه [ سرایه سمت (۳) در [ بعضی نسخه [ عاقبت (۴) در [ بعضی نسخه [ کبک و دوهرق او (۵) نسخه [ ب ] برهنه \*

### • راجه تودرمل •

که تری لاهوری - نویسنده فہیدہ و مدبر شجاع بود - بیمن تربیت عرش آشیانی ترقع عظیم کرده بمنصب چهار هزار و مرتبه امارت و سرداری رسید - سال هیزدهم ( که عرمه گجرات بقدرم پادشاهی از غبار فتنه سازان مصفا گردید ) راجه را جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصیحت آنچه قرار دهد بدان مرعوب تنخواه بعمل آید و در سال فوزدهم بعد فتح بکنه بغضایت عام و نقاره افتخار اندر رخته کومک خانخانان منعم خان بینگاله تعین گشت - هر چند سرداری و کار فرمانی بخانخانان تعلق داشت لیکن در فرج کشی و دلدھی سپاه و یورشهای مردانه و تلبیه سرتابان و مخالفان طرقة مهائی از راجه بظهور رسید - در جنگ داؤد خان کرانی ( که خان عالم هراول فرج پادشاهی کشته شد - و خانخانان زخمهای مکرر برداشته عذاب تاب گشت ) راجه نبات پائی درزیده کوشش و کشش بجائے رسانید که چنین شکسته صورت آرای فتح گردید یکم در عین معرکه ( که مخالف بصورت فیروزی نخوت می آراست ) خبرهای فاخوش از خانخانان و خان عالم آورد راجه بر آشفته گفت - اگر خان عالم مرد چه کنم - و خانخانان رفت چه بانک - اقبال پادشاهی با ما سمت - و پس از گزین انتظام

(۲) در [ بعضی نسخه [ نمونه \*

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی و ملکی گشت \*

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه بهمراهی مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یاری او ملک از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد را بدست آورده بعدم خانه فرستاد - و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را ( که از آن جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود ) به پیشگاه خلافت آورد - چون صوبه گجرات بند و بهمت شایسته نداشت و از بی پردائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود ناایمنی بود راجه بانتظام آن ولایت تعیین شد - مشایرالیه بمعامله فهمی و کردانی و شجاعت و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چابانیر تنسیق مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لواصع داد دهی می افروخت - که ناکاه شورش مظفر حسین میرزا باغوا می مهر علی کولابی برخواست - وزیر خان میخواست تحصن گیرند - راجه تودر مل بنیروی همت او را آماده مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهواده عرصه نبرد آراسته گشت - وزیر خان از گریز پائی سپاهیان در مدد جانفشانی شد - نزدیک بود که کار او بانجام رسد - راجه ( که سرفوج میسر بود ) مقابل خود را برداشته بکمک رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه ( ۲ ) نسخه [ ب ] داؤد خان را ( ۳ ) نسخه [ ب ] دهولقه \*

مغروان گسیخته آمد - میرزا بجانب جوناگده بدررفت - در همین سال راجه جبین افروز تقبیل سده خلافت شده پیشین دستور بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید \*

و چون درین سال از اجمیر پنجاب نهضت پادشاهی واقع شد ( درسه در دراز کوچ منمهای راجه ) که تا پرستش آن بطرز خاص نکرده بکار دیگر نپرداخته ( کم شد - او ترک خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدری ازین تقلید دوستی برآورد - از آنجا ( که خدمات دارالوزارت داشت ) از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی دورریان ده زبان دل نهان سرانجام واقعی آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی و کالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او بازگردید - راجه معاملات مالی و ملکی را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطه چند اهداث کرد - که بفرمان پادشاهی اجرا یافت - تفصیل آن در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانه او بقدرم پادشاهی نورآگین شد - بهیاس گذاری جشن برآراست - و در سال سی و دوم کهتری زاده بد گوهر بکینه که داشت و مت شب در سواری شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند و چون راجه بیربر در گوهستان سوان فرود شد راجه بهمراهی کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید - و چون

در سال سی و چهارم خرامش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد  
 راجه باتفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونیت داس  
 کچهوا به حفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامی که  
 پادشاه از کشمیر عازم کابل بود ( عرضداشت برنوشته - که پیری  
 و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فرد شدن نزدیک  
 باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل  
 گنک رفته واپسین نفس را بیاد ایزدی پردازد - حسب الاتماس  
 دستوری یافت - و از لاهور روانه هردار شد - معامشور دیگر  
 رسید - که هیچ ایزدی پرستش بتیمار داری زیر دستان نرسد  
 همان بهتر که بکار مودم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم (۲)  
 سر آغاز سنه ( ۹۹۸ ) هجری و نود و هشت سال سی و چهارم  
 زندگی بهپرد \*

علامی فهمی ابوالفضل در حق او نویسد - که برآستی و درستی  
 و خدمت گزینی و کم آزی و بی طمعی راج بخش مهمات  
 و بمردانگی و همت افزائی بی همتا - و در معامله شناسی  
 و کار طلبی و سر برآمی هندوستان یگانه روزگار بود - اما کینه در  
 و انتقام کش بود - اندک ناهلائی در کشت زار خاطرش نشود نما  
 پذیرفته - این خصلت را خرد گزینان در بدن از نگهیده ترین  
 خصال شمارند - خصوص در ریاست مندر که مهمات عالمیان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] پانزدهم روز \*

بار مقروض باشد - و بوکالت خدیو عالمی مختص گردد - اگر تعصب  
 دینی غار غریزه فطرت او نبوده این رذیله چندان نکوهیدگی  
 نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی  
 نبوده و بر گفته خود فتنیده از معنوی بزرگان بوده - و با این  
 حال نظر بر عموم زمانیان در سیردلی و بی طمعی ( که بازار  
 آن پیوسته گشاد دارد ) و در خدمت گذاری و کن درازی  
 و کارشناسی کم نظیر چه بی عذیل بود - کار سپاری بی غرض را  
 چشم زخمی رسید - چار سوی معامله گذاری بدان گونه گرمی  
 نماند - گرفتار که دیانت در ( که هم آشیان عفتا سخت ) بیست  
 افتد - آن اعتماد ( که بزرگان کمتر در دهد ) بچه افهون فراچنگ  
 آید - و بدستمایه کدام طامس فراهم شود \*

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم  
 که درویش اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالی و ملکی  
 شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندی او خوش  
 نمی آید - ابوالفضل با او بود - شکایت گونه عرض نمود  
 فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحذثه  
 راجه تودرمل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر  
 هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی بران - در مملکت هند  
 بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بزرگ میگردند - راجه  
 تقسیم زمین از پولج و پوزایی و چهر و بذر و پیمایش اراضی

مزرور و غیر مزرور ( که آنرا رتبه نامند ) و تفریق آن به بیگمه و بصوه<sup>(۲)</sup>  
و ربع حبوبات و بقولات و بر هر جنسی فی بیگمه محصور نقدی  
و در برخی بخش جنسی که آنرا بقائی<sup>(۳)</sup> گویند قرار داد - و چون  
سابق در علونه سپاه پول سیاه میدادند تودرمل رویه را ( که  
بچهل فلوس رایج الوقت بود ) چهل دام قرار داده بقدر حال حامل  
هر جای جمع آن مشخص ساخته بانطاع مردم تذخواه کرد که آنرا  
جاگیر خوانند - و محاله را ( که زر آن داخل خزانه پادشاهی میشد<sup>(۴)</sup>  
بخالصه موسوم نموده بقدر یک کورر دام ( که بقرار درازده ماهه  
سر لک دام دو هزار و پانصد رویه میشود - اگرچه نظر بر آبادی  
و دیرانی فصول زیاده و کم داشته باشد ) بعد از یک مرد فهمیده  
کرده ادرا بکردری مسمی گردانید - و سوای سبندی تحصیلاته سرمد  
پنج رویه قرار داد - و در قدیم سوای فلوس مسکوک نبود  
در انعام عمده و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته  
مسکوک نموده آنرا تنگه نقره گفته بکار می بردند - راجه  
از طلای بی غش یازده ماشه اشرفی و یازده و نیم ماشه از نقره  
روپیه مسکوک ساخت - و امثال این مختوعات زیاده بران است  
که در اینجا سمت تحریر یابد - و فی الحقیقت مزاج عرش آشیانی  
( که موسس سلطنت و جهانبانی سمت ) در هر امر و لوعی  
( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بنون یا بل باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نهائی  
( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] که از آن داخل ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] سه لک .

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در  
عهد بر رونق از ( که مستجمع خرمندان و دانایان هفت  
اقلیم بود ) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاه بوسائی ذهن  
و درستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیعه  
و اختراعاتی مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید  
حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود  
کارنامها می پرداختند \*

\* بدانش چو شه باشد آموزگار \*

\* کذب اهل دانش همه روزگار \*

واجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - هفتصدی  
اکبری - در جنگ تته بهمراهی خانخانان تردد نمایان کرده کشته  
گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد \*

### \* راجه بهگرفت داس \*

پسر راجه بهارامل که پهلوه است - در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد  
و هشتاد پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال ( که عرش آشیانی  
با صد سوار با براهیم حصین میرزا ایلغار نمود ) دران معرکه از راجه  
آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بغایت علم و نقاره امتیاز  
یافت - و در ایلغار نه روز گجرات نیز مصدر خدمات شده  
با فوج از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن صانع را  
ایل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

بده نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بزدگی آورده با رانا کیکا ملانان نمود - و پسر رشیدش امر سنگه را همراه خود بهلازم پادشاهی شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم ( که جاگیر الوس کچه واه در صوبه پنجاب مقرر شد ) سه سالاری آن ولایت بر راجه باز گردید - و در سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجه را با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوگانی دادند \* ع \*  
۹۹۳  
\* قرآن شده ماه و نهمین را \*

تاریخ یافته اند - عرش آشیانی بفروغ قدوم مذل راجه را روشنی افزود - از جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود \*  
گویند طوئل عراقی و عربی و ترکی و کچه با یک مد زنجیر فیل و غلام و کدیز بسیار از حبشی و چرسه و هندی بود - در کرد ( روبه کاین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چو قتل را بر داشته بیرون آوردند - و در تمام راه با انداز از اقمشه نفیسه می انداختند - در سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم بمنصب پنجزاری پایه برافراخت - و درین سال ( که کنور مانسنگه بمهم الوس یوسف زنی مامور شد ) راجه بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخه خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - پادشاه از فوستان باز داشت - راجه پشیمان شده بلا به گری در آمد

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندهم گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعه جوهر خرد ارا سودا تیره ساخت - برگشته بانگ آوردند - طبیع نبض میدید - جمده را و کشیده بر خود زد - حکمای حضور بمعالجه تعیین شدند پس از دیر بهی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبه بهار مقرر شد - و کنور مانسنگه بدیدبانی آن ناحیه رخصت یافت - در میانه سنه ( ۹۹۸ ) نهصد و نود و هشت در لاهور رخت هستی بر بست - گویند وقتی ( که راجه تودرمل را با آتش می سپردند ) همراه بود - چون بخانه آمد استقراغ کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامع بوده - که اکثر مردم پادای نماز جمعه تیام داشتند \*

### \* راجه مدهکر ساه بندیل \* \*

از قوم کهردار است - اینها در موالف ایام شان و شوکتی و مال و مزاله چندان نداشتند - برهنی و قطاع الطریق بسر می بردند - چون ثوبت بر راجه پرتاب رسید ( که او ندیده احداث کرده او سم ) رشتی و مکتی بهم رسانیده مکرر با شیر شاه و سلیم شاه سرتاپها نمود - پس از بر سرش راجه بهارته چند بمرزبانی متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد فوتش ریاست برادر خود او مدهکر ساه باز گردید - او بندبیر

و حمله سازي و نيروي تهور و مردانگي تحصيل ناموري نموده  
از ساير آباي خود در گذرانيد - و بمرور ايام دست تصرف  
باطراف و حوالي دراز ساخته بيشتر جاهای آباد ضميمه ملک  
خود ساخت - و بافروزي اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک  
و قلبی جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عالم  
طغیان و جبارت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بمالش او  
تعيين شده گاه باطاعت و انقياد در مي آمد - و گاه بهرکشي  
و نافرمانی ميرفت - در سال بيستم و دوم صادق خان هروي  
با راجه اسکر و موته راجه بتاديب آن ره نورد باديۀ تدر  
تعيين گشت - سردار پيش از وصول بدان دیار داستان اندرز  
در میان نهاد - آن بدمصبت باد پندار بهوش نیامد - ناگزير  
بسر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار  
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکروز جنگل بري  
و درخت افکني همت گماشته - و روز ديگر آهنگ پيش نموده  
تا باب سوا ( که بهمت دهارا اشتها دارد - و شمال روي  
اوندچمه است ) رسيد - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن  
معركة بر آراست - شگرف آريزش چهره افروز گنداري گشت  
نزدیک بود که چشم زخمی بعساكر پادشاهي رسد - که آن مدبر  
با رامساہ پسر جا نشين خود پالغز همت گشته رو بر تافت  
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجگال بعدم خانه فرود رفت

صادق خان پس از چيره دستي رحل اقامت دران حدود انداخت  
چون عرصه عافيت برو دشوار شد ناگزير بعجز و الحاح گراييده  
برادرزاده خود را بحضور فرستاده زينهازي گرديد - و مرده  
جرم بخشي شنيد - در سال بيست و سيوم بهمراهی صادق خان  
ناميه ساي آستان پادشاهي گشته بگونگون نوازش سربلندي يافت \*

و چون شهاب الدين احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی  
ميرزا عزيز کوکۀ معين مهم دکن گرديد راجه را نيز بمرافقت  
آن لشکر نامزد کردند - او از همراهي سرباز زد - شهاب الدين  
احمد خان با ديگر قيوداران بعزم تاديب او رو آورد - چون  
بچهار گروهی اوندچمه رسيد آن کوتاه انديش بلايه گري پيش آمده  
بديانجي گری راجه اسکر فرمان پذيري را دستاريز دستگاري  
خود گردانيد - و سپه آرا را آمده ديد - و باز بتباه خيالها  
در افتاده بازيه پيمای گريز شد - يورت او بغارت رفت - پسرش  
اندرجيت در قلعه کهچوه دم استقلال زده باويزش برخاست  
چون روی پیکار نداشت باندک تذبذب راه گريز پيش گرفت - در سال  
سي و ششم سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه هجري شاهزاده  
سلطان مراد بدرايئي مالوه دستوري يافت - سران آن ملک جمله  
بديدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تغلغل درزيده سر ازین  
امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشيد - راجه کثارة گرفت

عرش ایشیانی شاهزاده را از ملک او برگردانید - بیشتر از باستصواب  
مصدق خان آمده - ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سی و هفتم  
مطابق سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری در گذشت - رامشاه پسرش  
همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سدق خلافت  
در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پهرانش برسنگهدیو بندیل  
است - که احوالش علیحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته \*

### \* راجه رام چند بکھیلہ \*

زمیندار ملک بهته و عمده راجهای هندوستان بود - فردوس مکانی  
در راجات خود ( که سه راجه معتبر شمرده ) هیوم همین رامچند  
است - تانسنین نام کلاونت ( که در فزون نغمه سرآمد وقت  
و بحسن صوت و نازک خیالی گویند مثل او تم نگذشته ) پیش او  
می بود - و راجه کمال قدردانی و افراط انس با او داشت  
چون وصف کمالات او بعرض عرش ایشیانی رسید سال هفتم جلال  
خان قورچی را پیش روی فرستاده تانسنین را طلب حضور نمود  
راجه سر باز زدن زیاده از طاعت خود دانسته مشارالیه را با ساز  
و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخت - چون نامبرده  
بملازمت خهروانی پیوست پادشاه رز اول در کور دایم ( که  
دولک روپیہ رائج الوقت باشد ) انعام فرمود - و بتقارب ابواب  
فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او ( که اکثر بنام

( ۲ ) نسخه [ ب ] بکھیلہ - و در [ بعضی نسخه ] مکھیلہ \*

عوش ایشیانی شده ) امروز زبان زد مردم است \*

و در سال هشتم ( که آصف خان عبد المجید بتسخیر گده  
مامور گردید ) چون غازی خان تنور بناه راجه رامچند برده بود  
اول براجہ پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عذریب  
بمسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه  
در آمد - و باتفاق غازی خان لشکر از راجپوت و انغان فراهم  
نموده عومۀ نبود آراست - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته  
گردید - و راجه شکست یافته بقلعه باندھو ( که مستحکم ترین  
قلاع آن ولایت است ) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره  
داشت - درین ضمن باستشفاع راجهای معتبر ( که در حضور پادشاه  
بودند ) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمره  
فدائیان منظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند \*

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالنجر ( که راجه  
رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار  
خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در  
تصرف داشت ) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه  
بمقتضای صلاح اندیشی چاره کار در سپردن قلعه دیده پایان  
از قلعه بر آمد - و کلید آنرا مع پشکشیهای مناسب با وکلای  
خود روانه پارگاه سلطانی ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

( ۲ ) در [ بعضی جا ] تنوری آمده \*

نوازش کامیاب نموده دستوری معارفت داد - اگرچه راجه  
بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار  
فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد  
سال بیست و هشتم ( که آله آباد معسکر پادشاهی شد ) پادشاه  
خواست فوجی بر راجه تعیین نماید - پسرش بوساطت باریابان  
بعرض رسانید - که اگر از بدوهای روشناس کسی بآوردن او  
تعیین شود بجمعیست خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراین  
پادشاه زین خان کرکه و راجه بیربر را باستمالک او تعیین فرمود  
او بعتب خلفت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام  
یکصد و یک راس اسب مفتخر گردید \*

در سال سی و هفتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او  
که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن  
پذیرفت - در عرض راه او از سهاسن افتاد - و بچاره گری خون  
برگرفت - و از شصت و شوی بیوتم بیماری افزوده سال سی  
و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک هجری بمقر امای  
شتافت - چون خویش رای رایسنگه راتهور بود پادشاه برسم  
تعزیت بخانه او تشریف برد - پستتر چون بعرض رسید ( که  
بد گوهران آن نواح بکرماجیم نام نبیره خرد سال راجه  
وام چند را بصوی برگرفته سرمایه سرتابی اندیشیده اند ) لهذا  
رای پتوداس بتسخیر قلعه باندو تعیین شد - و پس از رسیدن

آنجا ( که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها  
تهانه نشین مردم پادشاهی گردید ) مردم آنجا عرضداشت کردند  
که معتبرے از حضور تعیین شده آن طفل را ببره - لهذا برطبق  
حکم اسمعیل قلی خان رفته او را برداشته سال چهل و یکم بحضور  
آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود ( که بداد و دهش تسخیر  
قلعه موقوف شود ) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نیامد  
آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصره هشت ماه و چند روز  
سال چهل و دوم قلعه مزبور مسخر گردید - و سال چهل و هفتم  
درجودهن نبیره راجه مزبور بخطاب راجگی و درباری آنجا  
سرفراز گشت - و بهارتی چند باتالیقی او قرار یافت - و پس  
از سرور آرائی جنت مکانی سال بیست و یکم راجه امرسنگه  
نبیره راجه مزبور آرزوی آستان بوسی نمود - بنا بران فرمان  
استمالک با خلعت و اسب مصحوب کان راتهور ( که از خدمتگاران  
زبان فهم بود ) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیانی  
سال هشتم باتفاق عبد الله خان ~~بهار~~ به تنبیه زمیندار زن پور  
تعیین شد - و بوساطت او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور  
ملاقای گشت - پس ازان نامبرده دولتمت ملازمت در یافته  
در هنگامه بغی چهار سنگه بندیده نیز در فوج خان مسطور  
مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی  
نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه باندیه

(۲) جاگیر دار چورزا گدھے بتقریب آنکہ برہی رام زمیندار آنجا  
ہنہا باتتوب سنگھ (کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در دیوان نام  
مکانے چہل کردہی قلعہ مذکور مسکن داشت) بردہ بود درین  
او با عیان و اطفال بگوشہستان نھونہر گریخت - سال سیم  
ہمراہ سید ملاحت خان خارس موہہ آلہ آباد ببارگاہ خضررانی  
آمدہ بتقبیل سدہ سفیہ پرداخت - و بعنائیت خلعت و جندھر  
مروغ و سپر با یراق مینا و منصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و تقریر  
باندھو و غبرہ محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست \*

## \* رام چند چوہان \*

پور بدنسنگہ - از امرای پانصدی اکبری سہ - سال  
ہیزدہم جلوس ( کہ پادشاہ ایلغار کردہ بگومک میرزا عزیز  
کوکہ جانب گجرات متوجہ شد ) او بہمراہی حضور شرف  
اختصاص داشت - سال بیست و ششم ہمراہ سلطان مراد  
برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم  
بہمراہی میرزا شاہرخ حاکم موہہ مالوہ بدان سمت تعیین شد  
و چون ٹاھنجاہی سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ  
از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مراد بعرض رسید پادشاہ  
او را ببار کھیل فرمود - تا یک لک اشرفی ( کہ بتاثر ناایمنی زہ  
در قلعہ گوالیار افتادہ است ) چہت سامان لشکر باحتیاط ہمراہ

(۲) نسخہ [ ب ] ہروی رام (۳) نسخہ [ پ ] دیوان - یا دیوان باشد \*

برہ - و سپاہ مالوہ را بدکن بازگرداند - او بدکن رسید - در جنگ  
( کہ راجی علی خان کشتہ شد ) نامبردہ در مثل خان مزبور  
بود - در معرکہ زد و خورد بیست زخم خورد، بزہمین آمد  
و شب با کشتگان ہم آغوش بود - صبح برداشتہ آوردند - بعد  
چند روز سال چہل و یکم اکبری سنہ ( ۱۰۰۵ ) ہزار و پنچ  
ہجری شربت واپسین در کشید \*

## \* راجہ بکرماجیت \*

پتر داس - از طایفہ کھتری سہ - ابتدا مشرفی فیل خانہ  
عرش آشیانی داشت - اولاً بخطاب رای رایان سرہندی یافتہ  
آخرہا بعمدگی مرتقی گردید - سال دوازدهم در محاصرہ قلعہ  
چیتور او را باتفاق حسن خان چغتآ صاحب اہتمام مورچال خامہ  
کردند - سال بیست و چہارم دیوانی موہہ بنگالہ بشرکت میرادہم  
باز مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگالہ مظفر  
خان را کشتند و نامبردہ را بزندہان بر نشانندند او بحسن تدبیر  
ازان تنگنا رہائی یافت - و چندے دران موہہ بکارہا پرداختہ  
سال سی و یکم بدیوانی بہار امتیاز انداخت - سال سی  
و ہشتم بشایش قلعہ باندھو ( کہ از گزین دژہای روزگار است )  
و بعد فوت راجہ رامچند بکھیلہ و پور او مردم آنجا نبیرہ  
خود سال او را دستمایہ حکومت ساختہ بودند ) دستوری یافت

(۲) نسخہ [ ب ] راجہ علی خان \*

و پس از محامره هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان  
 از کم آذوقه بزینهار برآمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل  
 و سیوم بخدمت دیوانی کل پایه اعتبار او افزود - سال چهل  
 و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعه باندھو رخصت  
 پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاره لوائی کامرانی  
 افروشم - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل  
 بهست بوسنگه دیو بندیا به عرض رسید بنامبرده حکم شد - که  
 در استیصال آن بدگوهر سعی موفوره بظهور رساند - و تا سر او  
 نفرستد دست ازین کار باز ندارد - راجه مذکور بتکرار چپقلشهای  
 مردانه نموده آن بے ادب را ملهزم ساخت - و پس از تحصن  
 گزیدن بقاعه ایرج بمحامره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را  
 شکافته بدرزده راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد  
 سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام  
 سده سپاه نمود - و سال چهل و نهم بعطای مذهب پنجزاری  
 و خطاب راجه بکرماجیمت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس  
 از جاوس جهانگیری بمیروانشی نامور شده بجمع پنجاه هزار  
 توبچی تاکید رفت - و پانزده برگه در تنخواه این اخراجات  
 قرار یافت - و چون هنگامه بهران مظفر گجراتی و کشته شدن  
 یتیم بهادر در مهر گجرات بعرض رسید او با جمعی کثیر

(۲) در [ بعضی نسخه ] تلوم \*

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب  
 جمعی (که در احمدآباد بار رجوع نمایند) تا یوزاشی مقرر سازد  
 و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد  
 سال فوتش بنظر نیامده \*

## \* رای بهرج \*

پسر خود رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بفتراک  
 دولت اکبری بست از نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده  
 مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس  
 هصار بودندی را از دست دردا برادر کلان او بر آوردند بوی  
 تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگه بود  
 در معركة افغننه اودیسه جر آنها بظهور آورد - پستمر بهمیم دکن  
 همواه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبودها ترددات  
 نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه  
 خواست (که صبیغه جغت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل  
 شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیغه مزبور  
 میشد) بدان راضی نشد - این معنی بوخاطر پادشاه گران آمد  
 و تراز یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد  
 عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جغت مکانی  
 باشد) مطابق سنه (۱۰۱۹) هزار و شانزده هجری او تار و پود  
 زندگی گسیخت - تا سال چهارم اکبری بمنصب هزاره سرفرای

داشتند. گویند مهابای راجهای راتهور و کچهواهی داخل محل پادشاهان تیموریه شده اند. اما از قوم هادا این نصبت را هیچکس قبول نکرده \*

## \* رای درگا سیودیه \*

چندراوت - وطنش پرگنه رام پور مضاف چیتور است - سال بیست و ششم جاسوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا محمد حکیم تعیین گردید - و سال بیست و هشتم ( که میرزا خان بتدبیه فساد انگیزان صوبه گجرات تعیین شد ) مشار الیه نیز بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندرخته مصدر ترددات نمایان گشت - و سال سییم بهمپائی خان اعظم کوکه بهم دکن معین گردید - و سال سی و ششم ( که سلطان مراد هدارائی صالو نامور گردید ) مشارالیه نیز بتعییناتی شاهزاده درجه اختصاص پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته نیمه خدمتیها بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی او را با جمعی بجهتجوی مظفر حسین میرزا کسبل فرمود - میرزای مذکور را خواجه ویسی دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعیین گردید - درین ضمن شورش بتگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورث خود رفت - و در اوائل

( ۲ ) فسمه [ ب ] وطنش ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] ارتعاس \*

سال چهل و ششم باز آمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه به آنکه تقریب رخصت بمیان آورد راه بتگاه خود گرفت تا سال چهلیم اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود در سال دوم جهانگیری مطابق سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شانزده هجری درگذشت \*

در جهانگیر نامه ( که پادشاه خود نوشته ) مرقوم است که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار کامیاب شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل عهد جنگ مکانی منصب هفتصدی داشت - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب رازی کامیاب شد - راز خودا نبیره او در عهد فردوس آشیانی سال سییم همراه اعظم خان بهم خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عطای علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداوی افتاد پای مشار الیه از جا رفت - پس ازان همراه یمن الدوله بتگاه پید عادل خان قزل یافت - و بهتر در تعیینان مهابت خان خانخانان ( که بایالخت دکن مقرر شده ) مشاکل گشت - سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد هنگام ( که مراری بیجاپوری بمک اهل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد ) چون چند

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن  
 لاشها با دهمف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده  
 گرد گرفتند - از آنجا (که راه بر آمدن نبود) پیاده شده  
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگه  
 پسر او را (که در وطن بود) با رسال خلعت و منصب هزار  
 و پانصدی هزار سوار و خطاب (ادی بر نواخت - ساله چند  
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض  
 درگذشت و پسر نداشت جای او بپسر عم پدرش (رویسنگه  
 ولد زرپ منکد بن راه چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش  
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود) بمنصب نهصدی ذات  
 و سوار و خطاب (ادی سر فراز ساخته تفریض یافت - و پرگنه  
 رام پور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبه احمدیر (که وطن  
 متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان  
 مراد بخش بیساق بلغ دستوری پذیرفت - و در جنگ (که سال  
 بیستم با نذر محمد خان والی بلغ بسرداری بهادر خان  
 روهله و اصالت خان بمیان آمد) در مثل هراولی جا داشت  
 و بغدا کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته  
 عرصه پیمای دادی فرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب  
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از آنجا (که شاهزاده  
 مزبور بنابر بردت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

نمود پیشه (که جنگ بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده  
 بجنگ پیش می آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خون  
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بده دیگر دران دیار  
 نمود [ بعضی از راجپوتان به حکم از بلغ و بدخشان معاودت نموده  
 به پشاور رسیدند - راه مزبور هم از آنجمله بود - چون این معنی  
 بعرض خسروانی رسید بمتصدیان آنگ فرمان رفت - که از آب  
 گذشتن ندهند - پس از آن (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن  
 ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت  
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان  
 در مثل هراولی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی  
 شاهزاده مرقوم (که بمعادوت مامور گردید) بحضور رسید - سال  
 بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت  
 و بدستور سابق در مثل هراولی تعیین یافت - و در جنگ  
 (که بسرداری (ستم خان و قلیچ خان با تزلناش (رو داد) خدمات  
 نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب در هزار  
 هزار و دویست سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم  
 روزگارش سپری گشت - چون فرزندان نداشت امر سنگه و غیره بنابر  
 راه چاندا با جمعیت راه روپ سنگه پیشگاه سلطنت آمدند  
 امر سنگه را (که شایسته جانشینی بود) پادشاه بمنصب

هزاروي نهصد سوار و خطاب راوي و عطای انسپ با زین نقره و برادرانش را بمقام منصب مناسب مباحات بخشیده رام پور وطن نیاکانش در جاگیر او و برادرانش مرهمت فرمود - سال بیست و پنجم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اردنگزیب بهادر ( که بار دوم بمهم تذهمار دستوری یافت ) ( خصمت پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم بالتماس شاهزاده مزبور از اصل و اضافه بمصوب هزار و پانصدی هزار سوار افتخار اندرخت - و سال بیست و هشتم تعینات دکن گردید - و سال سی و یکم حسب الطاب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعین گردید - که سد راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیری در دادن مصاف در هراولی مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل بای داده بجای فرار بوطن خود عذافت - پس ازان ملازمت خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعانتب شجاع نامزد شد - و از کم خودی پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفه حضور بی رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنگه بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعه

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دو هزار و پانصدی .

سالهیر ( که بر مردم پادشاهی ریختند ) او بکار آمد - و محکم سنگه پسرش دستگیر شد - بعد چندی زرداده رهائی یافته پیش بهادر خان کوکه ( که دران سال ناظم دکن بود ) خود را رسانید و باضافه منصب و خطاب راو سر بلذ گردید - و مدتها بنوکری می پرداخت - سال سی و سیوم گویال سنگه پسر محکم سنگه از وطن خود رام پور آمده بنوکری ارثی سرگرم شد - و بذای مراعات بند و بست رتن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خود سری اختیار کرده برای خرج پدر نمی فرستاد - هر چند گویال سنگه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم ( رتن سنگه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر بر افراخته حاکم وطن گردید گویال سنگه از همراهی شاهزاده بیدار بخت جدائی گزیده پناه در مالک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد سال چهل و ششم گویال سنگه چندراوت بحضور آمده قلعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهی مرهقه گزید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد ( که نظامت صوبه مالوه یافته متصل سارنگپور مضاف صوبه مذکور رسیده بود ) مانع دخل تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست او زیانش بترسیدند وقت تاخت

بر مقابل از رفاهت بهلو تهی کردند - گولۀ اجل بار رسیده کارش تمام ساخت \*

### • رای رایسنگه •

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر اسمت - و از الوس راتهور در چهارم پشمت برای مالدیو نسب از مغتبی میشود - چون آوازۀ قدرهانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد و آثار اقبال از رجفات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه گردید رای مزبور با رایسنگه پسر خود سال پانزدهم در اوانی ( که معمره اجدیر مطرح رایات ساطنت بود ) بدلاصمت خسروانی کامیاب گردیده خود را بفتراک دولت بست - و مبیۀ برادر خود را داخل پرستاران محل سرای خسروانی ساخته سر رشته اختصاص بدست آورد - تا سال چهارم اکبری بمنصب دو هزاری رسانیدی داشت - رایسنگه سال هفدهم ( که عزیمت تسخیر گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد ) با جمعی کثیر دستوری یافت - که در نواح جودهپور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه گجرات باشد - تا اهل بغی ازان موبه در ملک پادشاهی در آمد نغذ - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد پس ازان [ که ابراهیم حسین میرزا در جنگ سرنال شکست یافت ] راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را ( که بجایگیر

( ب ) نسخه [ ب ] پادشاه •

خان کلان مقرر بود - و از جانب او قورخ خان پسرش بهراست آنجا می پرداخت ( محاصره نمود ) رای رایسنگه با امرا ( که دران ضلع بودند ) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست از محاصره کشیده روانۀ پیش گردید - رایسنگه دنبال نموده جنگ انداخت - و خود مصدر تودن شایان شده میرزا را شکست داد - سال هیزدهم ( که ایغار بجانب گجرات تصمیم یافت ) پادشاه او را پیشتر کسبل فرمود - نامبرده پس از ورود مرکب سلطانی بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا پیشقدمی بکار بوده توده بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم همراه شاه قلی خان محرم بگوشمال چندرسین بهراج مالدیو تعیین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقه قورگداشت نکرده سپس [ که این فوج بمحاصره قلعه سوانه ( که پناهگاه چندرسین بود ) پای همت افشرد - و برای تنبیه چندرسین ( که هنوز در میدان میگردید ) فوج دیگر مطلوب بود ] اواخر همین سال رایسنگه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت انصراف داد - اما چون کشایش قلعه سوانه مدتی صورت نبست اوائل سال بیستم و یکم ( که شهباز خان باین کار مامور شد ) رایسنگه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتادیب زمیندار جالور

و سرورهي مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جرائم خود ساخته عازم آستانبوس<sup>(۱)</sup> الا گردیدند و باتفاق سید هاشم باره بر طبق اشارت پادشاه در قصبة نادر<sup>(۲)</sup> رخت افامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودیپور بسته در ایل ساختن متمردان آن نواحی فرادان سعی بکار برد و سلطان دیوده زمیندار سرورهي بغاوت توحش ذاتی رخت ادبار<sup>(۳)</sup> و (۲) و (۳) بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمکام<sup>(۴)</sup> آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائی بنه و بار از موطن خود طلب داشت - از آنجا ( که سلطان دیوده بر سر این قافله ریخته هنگامه نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق هزیمت پیموده بایوگده شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک سرورهي در منتهای صوبه اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل اربدا اهل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانی<sup>(۵)</sup> و اهل بمعنی کوه - بتکریفات روزگار بدین نام زبان زد شده ارتفاع آن هفت کوه - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحسن کفایت نماید - و اصناف گل و رویان و هوای انبساط آرد دارد ) رایسنکه در سرورهي

(۲) در [ بعضی نسخه ] سلطان - اما اکثر جا بنای فونانی آمده (۳) در

[ بعضی نسخه ] دیوده آمده (۴) نسخه [ ب ] بالو گده \*

تصرف نموده بایوگده شتافت - و در کمتر سعی کار بر مخصوران تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد رای رایسنکه جمعی را در آنجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سرور سلطان<sup>(۱)</sup> رسید - و در سال بیستم و ششم ( که آمد آمد میرزا محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت ) رای رایسنکه و جمعی دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پست<sup>(۲)</sup> تعیینات شاهزاده سلطان مراد ( که بدفعیه میرزا محمد حکیم مرخص شد ) گردید - و آخر همین سال ( که معادرت لشکر پادشاهی بدارالخلافت شد ) او با دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلی خان بر سر بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم صبیحه او بعقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمد بر مخزانت او افزود - و سال سی و پنجم بر رخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت و پس ازان بملازمت شتافته اواخر سال سی و ششم با جمعی دلآزان بمک خانخانان عبد الرحیم ( که سرگرم مهم تنبه بود ) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خورش از ( که پسر راجه رامچند بهیله بود - و پس از فوت راجه اوزا از پیشگاه مکرمت بر نواخته بقلعه باندهر تعلق پذیرفت فرستادند ) در راه از سکهاسن افتاد و بچاره گری خون گرفت اما پیشتر

و شوی به هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدر دان  
بصر منزل او رفته بگوناگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریب  
از حضور جدا شد \*

درین ضمن فریاد ستمگاری یکی از نوکرانش بعرض رسید  
و بر طبع والا گران آمد - و او بذابر باز پرس طلب حضور گردید  
وای رابستگه اورا پنهان داشته گریختن او برگذارن - ازین جهت  
چندس از کورنش باز ماند - و پستور مورد نوازش شده سوزیده  
در اقطاع یافت - و تعیذات دکن گردید - او از بر خود غلطی  
لخته به بیگانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه  
دراغه شد در راه درنگ داشت - هر چند عرش آشیانی در مراتب  
اندروز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامی از حضور تعیین  
شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا بر گرداند  
ناگزیر بعقب سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسخ  
نداشت چندی بار نیافت - آخر پادشاه پیاس حقوق دیرین  
صفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل  
و پنجم ( که بلده بوهانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابو الفضل  
بجانب ناسک تعیین شد ) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت  
چون در بنگاه او دایم پسرش شورش بر پا نموده بود بدین  
تقریب دستوری یورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت  
استانبوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمرایه شاهزاده

سلطان سلیم بهم رانا تعیین گردید - در عهد عرش آشیانی  
بمنصب چهار هزاره رسیده در سال اول جلوس جنت مکانی  
پنجزاری شد \*

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید او مامور شد  
که همراه محل بیاید - بیهکم از ائذای راه جدا شده بوطن  
خود رفت - و سال دوم بعد معارفت پادشاه از کابل باستصواب  
شریف خان امیر الامرا فوطه در گردن کرده ملازمت نمود  
و سال هفتم مطابق سنه ( ۱۰۲۱ ) یک هزار و بیست و یک هجری  
بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دایم - که در عهد اکبری  
بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سی و ششم در مهم گتیه  
بکمک خانخانان تعیین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک  
همراه داشت بذابر کمهتی از دور تماشائی بود - سال چهل  
و پنجم ( که عرش آشیانی بدیار دکن بودند - و مظفر حسین میرزا  
بذابر پست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی  
راه آزارگی سپرد ) او بهبانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو  
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش  
بتادیم او تعیین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود  
پادشاه رقم صفح بر نامه جوائم او کشیده فرمان طلب فرستاد  
او بحضور آمد - و در سال سیوم جلوس جهانگیری باستصواب  
خانجهان لودی غزوات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

آمده ملازمه نمود بعنايت خلعت و خطاب را ئي سر بلند گردیده  
جانشين پدر شد \*

در جهانگیر نامه مي نويسد که رای رايسنگه پسر ديگر نيز  
داشت سور سنگه نام - باوجود آنکه دلپت پسر تیکه او بود  
ميخواست که سور سنگه جانشين باشد بتقريب محبتی که  
با مادر او داشت - در وقتي ( که احوال فوئش مذکور شد )  
سور سنگه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشين ساخته  
تیکه داده - پادشاه را اين عبارت خوش نیامد - گفت اگر ترا  
پدر تیکه داده اسمت ما دلپت را سرفراز ساختيم - و بدست  
خود تیکه بر پيشانی دلپت کشیده وطن پدر بجاکير او  
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدي ذات  
و پانصد سوار بمنصب افزود شده بکمک ميرزا رستم مقوي ( که  
بحکومت قته نامزد شده بود ) تعين گردید - در سال هشتم  
چون خبر رسید ( که او با برادر کوچک خود سور سنگه مذکور  
جنگ کرده شکست خورد ) و مقارن آن هاشم خوستي فوجدار  
آن نواحی گرفته بحضور آورد چون مکرر ازز قبائح سرزده بود  
بياسا رسید - بجادری اين خدمت بمنصب سور سنگه پانصدي  
ذات و دريستم سوار افزود شد - احوال را سور مذکور جداگانه  
بتذکار در آمده \*

( ۲ ) نسخه [ پ ] اين خوش نیامد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] افزوده بکمک \*

### • راجه رامداس کچهراده •

بدرش اوردت نام مرد کم استعداد پريشان حال بود - در وطن  
خود لوني روزگار بسر مي برد - رامداس در بدو حال نوکر  
رايسال درباري شده خود بوسيله راجه مذکور در سلک بندهای  
عرش آشياني منسلک گشته در کم فرصتها ترتي نموده بمنصب  
پانصدي امتياز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال  
هيزدهم [ که راجه تودرمل بکمک خانخدا و انتظام فوج او  
( که متوجه تسخير بهار بود ) تعين شد ] مهمات ديواني بنيابت  
راجه بدو تفويض یافت - و رفته رفته بزر خدمت و حاضر باشي  
نوعی در مزاج پادشاهي جا کرده که بيشتر عرض او منظور ميشد  
کارسازی امرای راجپوتيه و غيره ميگرد - و زرها مي انداخت - گویند  
حويليئے وسيع مطبوع در قاعه آگره نزديک هتياپول ساخته بود  
اما همواره در پيشخانه بچوکی تيام داشت - و چون عرش آشياني  
در دلوج و خردج محل تعين وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی  
بيرون مي آمد رامداس با دريستم راجپوت نيزه در دست  
پيوسته حاضر و منتظر مي بود \*

در ايام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگه  
در ارتفاع دولت سلطان خسرو ميکوشيدند رامداس بدولتخواهي  
و فدرريت شاهزاده سايم مردم خود را بر خزانه و کارخانه مامور

( ۲ ) نسخه [ پ ] بوني •

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا در عهد جهانگیری بافرزنی منصوب و مزید جاه و حشمت چهره کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست هجری بهمراهی عبدالله خان صوبه دار گجرات بهم دکن تعیین گشته بخطاب راجگی و غذایت نقاره سر بر افراخته قلعه رنتپور ( که از اعظم قلاع هندوستان است ) بدر مرحمت شد - و مشهور آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در اقبال نامه نوشته - چون از راه فاسک بدولت آباد شتافته از چیره دستیهای ملک عزیز بصتوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جذت مکانی از روی عتاب تصور همه امرا ( که درین یساق عار فرار بر خود هموار کرده بودند ) کشیده طابید - و هر یک را دیده چیزه میگفت - چون نویست تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته فرمود - تو بیک تذکة یومیه نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا بے بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بهم بنگش تعیین نمود راجه در اینجا در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دو هجری در گذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد چه در مذهب هنوز مقرر است که هر که از دریای سدهه گذشته بمیرد جهنمی میشود - در رنکته هلال آباد پانزده عورت و بیست

مرد همراه دستار راجه ستی شدند \*

در جود و بخشش درانوتت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغ خطیر میداد - و بچارن و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانه چیه او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبض مسجد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازی نگاه میداشت - اگر با بی میدان دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بزمین میزد - و بد میگفت و تمن داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور بے رخصت بوطن شتافته بدل آزادی زیر دستا برنشست بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه آورند - آن شریده سر باریزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشیانی به پیش خانه او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلب نراین بهایه امارت برآمده در همه چیز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت \*

### • راجه بامو •

زمیندار مو و پتهان است - که الکاظمیت از درانه باری صوبه پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی آنصوبه هنگامه ( که

( ۲ ) نسخه [ ب ] بازی میدان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تمن داس •

قضیه ناگزیر جذبت آشیانی روزگار را بر شورانید - و فتنهای خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد ( سلطان سکندر سرور ) که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میگذرانید ( سر بقساد برداشت - بخمت مل ) که در آن وقت بویاسمت این الکا سر اعتبار می افراخت - و در شور افزائی و افسان بیکنائی اشتها داشت ( همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامه او شد - پس از آن ( که در سال دوم عرش آشیانی سکندر را در قاعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهی از وجذات اجوال متحصان نمایان تر میشد ) از آنجا که رسم بیشتره زمینداران هندوستان آن است ( که راه یکجبهتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که غالب و شور افزا باشد همراهی می نمایند ) درین ولا بوسیله حیلای زمینداران آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه ( که بلده لاهور مطرح الیه فیروزی بود ) با آنکه ایذاى خود آمده اگرچه از روی اضطرار آمده باشد مستحسن شمرده اند نظر بفتنه انگیزی و شر پستی او بیرام خان افغانی اودا قرین مصاحبت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزبانى آن دیار بر راجه باسو رسید از همواره شاهراء انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

بجا آورد - هنگامه ( که عرش آشیانی بعد فوت میرزا محمد حکیم و بتصرف آردن رابستان استقرار موبه پنجاب از محتمات دانسته طرح اقامت در آن ناحیه ریختند ) راجه باسو از کوتاه فکری و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت - بذا برین در سال سی و یکم حسن بیگ شیخ عمری بر سرش تعیین گشت - که اگر آن بومی اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهی به پتهان رسید راجه باسو از نوشنه راجه آودرمل از خواب غفلت در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت نامیه استکانت سود - پس از آن در سال چهل و یکم بسا بوم نشین را بخود یاور گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری بر تافت عرش آشیانی پتهان و آن نواخی را باطاع میرزا رستم قندهاری مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوری یافت و آصف خان نیز بیادری همراه شد - بگاسازگاری دو سردار کار سرکار تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته چکمت سنگه پور راجه مانسنگه تعیین گردید - بندگان پادشاهی بیمان یکتادلی بسته بخود متکبری پای همت افشردند - و قلعه مؤ را ( که باستواری و دشوار کشائی مشهور و مقر آن متور بود ) گرد گرفتند - تا دو ماه سترگ آریزه گوهر را در مردی می افراخت - آخر الامر قلعه را بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید باز فرجه بتنبیه او مامور شد - جمیل بیگ پسر تاج خان را

مردم از کشتند - پس از آن راجه مسطور دست توسل بدادند  
شاهزاده سلطان سلیم زد - تا آنکه بعضی شاهزاده رقم عفو  
بوجرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل  
و نهم ( که شاهزاده بار دوم بملازمیت پدر والا قدر پیوست )  
او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بذابر وفور وحشت  
آن طرف دریا ایستاد - پیش از آن ( که شاهزاده زبان شفاعت  
کشاید ) عرش آشیانی مادهو سنگه کچهواوه را برای گرفتن از  
فرستاد - از خبردار شده بدر رفت - چون جنت مکانی بر تخت  
سلطنت متمکن گردید از بعطای منصب سه هزار و پانصدی  
سر بلندی یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوری پذیرفت  
و در سال هشتم مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دو هجری  
جهان را بدرون کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگه  
اند - که احوال هر دو براسه ترقیم یافته \*

### \* راجه مانسنگه \*

پسر راجه بهگونمت داس کچهواوه است - بعقل درست  
و شجاعت فردان و مزید قرب و مغزالت سرآمد امرا و اعیان  
سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه  
خلافت بمخاطب فرزندی و گاه بمیرزا راجه مخاطب میشد  
در آخر سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای  
مغزور مامور گردید - در آغاز سنه ( ۹۸۵ ) نهصد و هشتاد

( ۲ )  
و پنج در حوالی گلکنده ( که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود )  
جنگ عظیم رو داد - راجه رامساه گوالیری با پسران کشته شد  
و در آن زد و خورد رانا با کزور مانسنگه در افتاده آویزشها  
نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگه در محلات  
او فرود آمده فیل رامساه ( که از فیلان مشهور او بود ) با غنائم  
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین  
راجه بمردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعقاب طامع  
حضور نموده چنده از مجرا ممنوع فرمود \*

چون سده داری پنجاب راجه بهگونمت داس مقرر گشت  
حراست حواشی رودبار سندهه بکزور تفویض یافت - سال  
سیم سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نه بمیرزا محمد حکیم برادر  
علاقه عرش آشیانی ( که مرزبان کابل بود ) و دیعت حیات سپرد  
و کزور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان  
آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا  
کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولمت همراه گرفته  
بملازمیت رسید - عرش آشیانی تا درهای نیلاب انتهای نموده کزور  
مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلاولت و مردانگی  
طایفه روشانی را ( که برهزنی و قطاع الطریقین سنگ راه خیبر  
بودند ) مالیه بسزا داد - و چون راجه پیر بر در آلکای سواد

بشورش یوسف زئی فرورفت و زین خان و حکیم ابوالفتح طلب حضور شدند این مهم بمانهنگه آقویض یافت - و چون زابلستان بر اجه بهگوننداس قرار یافته او از سنده گذشته سودائی گشت حکومت آنجا بکنور بازگردید - و در سال سی و دوم چون ظاهر شد ( که کنور از سرد سیر بسته آمده - و از الوس راجهوت برعایای زابلستان بیداد میبرد - و کنور در ستم رسیدگان دیده و ری بکار نمی برد ) آنملک از او برگرفته تیولش در شرقی دیار مقرر شد - و خود بمالش روشانیان می پرداخت - و در همین سال ( که صوبه بهار در اقطاع الوس کچهراه قرار گرفت ) کنور بهاسپانیج آن ملک دستوری یافت - سال سی و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگی و منصب پنجهازری بلند مرتبه گردید - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنگاه پورنمل کذهوریه ( که نخوت فردشی میکرد ) شتاب آورده جای بسیار برگرفت او قلعه نیارسمت نگاهداشت - زینهار خواست - از آنجا بیازش راجه سنگرام چالش نمود - او پذیرفته شده فیلان و تفسوفات آن دیار برگذرانید - راجه به پقنه برگشته بر سر زینمت چهره تاخمت نموده فراوان غنیمت اندوخت \*

و چون از سرتابان تباہ سالک آن ناحیه را پرداخت در سال سی و پنج از راه چهارکهند فوج بولایت اوقیسه کشید - و آن الکائست که هواره مرزبان جداگانه کار کبائی کرده - ازین

بیشتر چندی پرتاب دیو فرمان روا بود - دور او برسنگهدیو از بدگوهری و تباہ دمسازی بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته زهر برخوراند - و جاوید مردگی اندوخت - دران نزدیکی مکذدیو از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروی بر آشفته در سالک با دافراه شد - و چنان را نمود که زنش بدیدن می آید - درلبهای سلاح آمود بدان روش روانه ساخت - و پیشکش کالا بدست دویست کار دیده پردل داده بحصار در شد - و از آنجا ( که پدر آزار دیر نماید ) کار او زود بانجام رسید - و بزرگی بود گرانی - رسم نبود که راجه اندوخته نیالک و پیشین بزرگان برگیرد هفتاد باستانی گنجینه را قفل بر شکست - و نهاده چندین گذشتگان برگرفت - اگرچه دست بخشش برکشود لیکن از فرمان پذیرای خرد سر باز زد - و بطبیعت پرستاری کردن بر نهاد - سلیمان کرزایی ( که بر بنگاله مسلط شده بود ) بایزد پسر خود را از راه چهارکهند بیازش آنملک فرستاد - و اسکندر خان اوزنیک را ( که از عرش آشیانی بغی نموده نزد او شتافته بود ) همراه داد راجه از تن آسانی در فوج بسرداری جهمت رای و درگاه تیج بجنگ تعیین کرد - آن حرام نمکان باسران فوج ساخته بکارزار خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بناکامی

( ۲ ) در [ اکثر نسخه بازید ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] جهت رای ( ۴ ) در [ بعضی جا ] درگاه پنچ آمده \*

تن در دانه بایزید را دید - بدستباری او سترگ پیکار چیره  
بر افروخت - راجه و جهمت رای بمرده انگي نقد زندگي سپردند  
و مرزباني بدرگاتيج باز گردید - سلیمان او را بدستان سرائي نزد  
خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد \*

در صوبه داری منعم خان خانخانان و خانجهان ترکمان بسیاری  
ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی  
لوهانی بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال<sup>(۲)</sup>  
بدان دیار در آمد قتلو پهرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمی  
بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشوده دست برداشت - ناگاه  
قتلو ( که بیمار بود ) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر  
خان پور خرد او را بسری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت  
راجه بتکده جگناثه را با توابع بخالصة ضبط کرده بیهار  
برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان  
در شهر پوسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر  
و خواهر او از مژدل بر ساخته اند \*

گویند بیشتر ازین بچهار هزار سال و کمره راجه اندر من  
مرزبان نیامر پربت برهنه نوعی آگاه دله ( که ایزد جهان آفرین را  
بدین مکان نظر خاص است ) بزرگ مصری آباد کرد - راجه را  
شبیه بخواب نمودند - که در فلان روز چو بیدارایی پنجاه و دو

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص  
ایزدی ست - برگیرد - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارند  
بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته مخواب پرستش بر سازد  
همچنان در بیداری یافت - آنرا جگناثه نام نهاد - گویند  
کالا پهار نوکر سلیمان کرزانی چون برین دیار چیره دستی یافت  
آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند  
باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه  
رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگاری  
کنند - و هر بار ( که شیلا بزرگ برکشیده بیش آن صورت آورد )  
تا بیست هزار کس بهره از الوس برگردند - و اریه شازده  
پایگی بوسازند - و بر سوار گردانند - و بدارند هر که آنرا  
بکشد از نکوهیدگی پاک گردد - و سختی رزگار نبیند - و از  
فرزان خارق عادت برگرداند \*

بالجملة تا عیسی وکیل قتلو زنده بود پاس پیمان راجه  
نگاه میداشت - پس ازو خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران  
قتلو عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی  
و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همک چست بست  
سعید خان صوبه دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها  
آواره دشت هزیمت گشته پناه بر راجه رامچند ( که زمیندار عمده  
آن ملک بود ) بردند - اگرچه سعید خان بنگاله برگشت اما راجه دست

از تعاقب نكشیده سازنگ گذه را ( كه پناه جا اندیشیده بودند )  
معاصره كرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر  
بآنها تن نموده در سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم هجری ملك اودیسه  
ضمیمه ممالك محروسه گردید - و در سال سی و نهم سنه ( ۱۰۰۲ )  
هزار و در هجری \* ( كه سلطان خسرو را بمنصب پنجزاری و اقطاع  
اودیسه بر نواختند ) راجه باتالیقه ای از اختصاص گرفته جاگیر  
بنگاله و پاسبانی آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر  
و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاری از ولایت بهائی و زمینداران  
دیگر گرفته داخل ملك پادشاهی ساخت - و در سال چهارم  
سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم هجری نزد آك محل جائی پسندید  
كه آسیب كشتی بدر کمتر رسد - شیر شاه نیز این مكان را  
خوش كرده بود - بلده حاكم نشین اساس گذاشته باكبرنگر موسوم  
ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهارم و یکم لچه می نراین  
زمیندار كوچ ( كه آباد مایه سمت شمالی گهره گهات - دو صد  
كره طول - و چهار تا صد عرض ) راه اطاعت پیموده براج  
ملاقات كرد - و همشیره خود را براج داد \*

سال چهارم و چهارم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجری  
( كه عرش آشیانی محرومیت دكن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم  
بصوبه اجمیر بمالش رانا دستوری یافت ) راجه را با بهائی  
حکومت بنگاله همواره شاهزاده تعیین کردند - چون دران ایام

عیسی ( كه بزرگ بومی بنگاله بود ) فرورد راجه یتاق آن ولایت  
آسان بر شمرده جگت سنگه پسر كلان خود را بپاسبانی نورستان  
جگت سنگه در راه زندگی بپیبرد - مها سنگه پسر از را ( كه  
خود سال بود ) به بنگاله روان كرد - در سال چهارم و پنجم خواجه  
عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته  
بآویزه بر آمدند - چشم زخم رسید - اگرچه بنگاله از دست  
نرفت اما بسیار جاهل متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم  
( كه از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتی در اجمیر  
بسر برده تا اودیپور شتافت ) هنوز مهم انجام نگرفته بسیج  
خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - كه  
ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگه  
بدان سو رهنمائی كرد - اما باغواي واقع طلبان شاهزاده بضبط  
آگره رو آورد - مردم مكاني برای پند پذیري از از قلعه سوار  
شدند - شاهزاده بخجالت از چهار گروهی دارالخلافه عذر تاب  
گشته كشتی سواره راه اله آباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده  
جدا شده بمالش بد گهران بنگاله رهگرا كشته نزدیک شیر پور  
با مخالفان در آریخته بر شکست - میر عبد الرزاق معمری  
بخشی صوبه بنگاله ( كه دستگیر شده بود ) در معرکه با طرق  
و زنجیر بدست آمد - و پس از آن ( كه از بندر بست آن مملکت  
خاطر جمع ساخت ) بحضور رسیده بمنصب هفت هزاری

هفت هزار سوار ( که در آن وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند ) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سرپر آرائی سلطان خسرو ( که در زعم مردم رتبه رابعهدی داشت ) افتاد - اما جنت مکانی به عالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چنده به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - از آنجا بحضور رسیده در ۳ سال سیوم بوطن دستوری یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری باجل طبعی در گذشت - شخصت کس با وی در آتش سوختند \*

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتی و طرفه ساز و سرانجامی بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند در آن هنگام ( که مهم دکن بخانجهان لودی باز گردید ) پانزده پنجهزاری صاحب علم و نقاره ( مثل خانخانان و راجه مانسنگه و میرزا رستم صفوی و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامراء ) و از چهار هزار تا صدی یکزار و هفتصد منصبداران کمکی بودند - چون بالایا گهات

از فقدان غله فقط و غلا بموتبه انجامید ( که سیرے بیک رویه آرد پیدا نمیشد ) روزے راجه سر دیوان برخاسته بالکاح گفت - که اگر من مهلمان می بودم هر روز یک وقت طعام با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تذبول از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یکصد رویه به پنجهزاری و باین حساب تا صدی یومیه قرار داده هر شب زرد خریطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت و بهر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه ( که این سفر منقضی شد ) هرگز ناعه نذون - و بمردم اردو تا رسیدن رسد اجناس را بنرخ آتیه می فروخت - گویند رانی کدور منکره راجه ( که مدبره عاقله بود ) از وطن سر برآه کرده می فرستاد راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستانه میکرد - و یک رفته طعام بهمه متعینه می فرستاد \*

گویند روزے سیدے با بوهمنے در رجحان اسلام بر دین هنود بیعت در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه و تم است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داری خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیست

اما دين هندو ( كه چندين مدت است ) اگر همه صاحب كمال  
مذهب باشد همين كه مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر كسي  
شبه آنجا رود بيم آسيب جنة است - و در اسلام در هر قصبه  
و شهر چندين بزرگان آسوده اند - كه يزار و يتبرك درميان است  
و اقسام مجالس منعقد \*

گويند در وقت رفتن بنگاله در منگير بصحبت شاه دولت  
نامه ( كه از صاحب كمالان آنوقت بود ) رسيد - شاه فرمود باين  
همه دانش و فهميد چرا مسلمان نميشوي - راجه عرض كرد كه  
در لام الهي واقع شده \* ختم الله على قلوبهم \* اگر بتوجه شما  
فقل شقاوت از سينه من برداشته شود فوراً مسلمان ميشوم - و يكماه  
باين اميد توقف كرد - چون اسلام نصيبه اش نبود سود نمود  
والله در قائل \*

\* فيض درويشان چه در يابد دل افسرده را \*

\* مس چو باشد كشته بے حاصل ز فيض كيميا سم \*

گويند راجه مانكنگه هزار و پانصد حرم داشت - و از هر يك  
در پسر و سه پسر بهم رسيد - او همه در حيات پدر زندگي  
بمپرند - مگر راجه بهار سنگه - او هم از باده پيمائي بافراط  
بعد از پدر زود در گذشت - عليحده مذکور شده \*

\* راجه راجسنگه كچهوايه \*

پسر راجه اسكن برادر راجه بهارامل اسم - چون راجه

بهارامل مورد نوازش بے پايان عرش آشياني گرديد هر يك  
از خويش و اقارب او بقدر حال ترقى كرد - راجه اسكن سال  
بيست و دوم همراه صادق خان به تنبيه راجه مدهكر نامزد شد  
و سال بيست و چهارم بمرافقت راجه تودرمل بصوبه بهار  
تعيين گرديد - و در سال سيم بمنصب هزارى افتخار اندرخت  
و در همين سال همراه خان اعظم كوكه بيساق دكن دستوري  
پذيرفت - چون پادشاه سال سي و يك در امير بهر موبه  
تعيين فرمود موبه آگره بختار و شيخ ابراهيم تراز يافت - و سال  
سي و سيوم همراه شهاب الدين احمد خان بمالش راجه مدهكر  
روانه شد - و بوقت موعود درگذشت - راجسنگه بخطاب راجي  
و منصف در خور سرعزت برافراخته مدتها تعينات يساق دكن  
بود - پس ازان ( كه حسب استدعاى او فرمان طلب مدد  
يافت ) سال چهل و چهارم بدولت آستانبوس پيوست - پسر  
بقلعه دارى گواليار سربلند گرديد - سال چهل و پنجم در ايام ( كه  
پادشاه متوجه محاصره قلعه آسگر بود ) بحضور آمده بسجده نياز  
جبين خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق راجى رايان  
پتر داس بتعاقب بر سنگهديو بنديله ( كه در خانه بر سر راه آمده  
شيخ ابوالفضل را بقتل رسانيده بود ) مأمور گرديد - و چون  
در استيصال طايفه بنديله نردوات شايسته و مساعى جميله

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] بوزديله \*

بکار بود سال پنجاهم باضافه ای متواتره بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عنایت نقاره فايز گشت - در سال سیوم جنت مکانی بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه ( ۱۰۲۴ ) هزار و بیست و چهار هجری درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزارى چهار صد سوار سرفرازی یافت و سال درازدهم بخطاب راجگی ممتاز شد - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدی و هفتصد سوار سربلند گردید - یکی از نبائر او ( که پرسوتم سنگه نام داشت ) سال ششم جلوس فردوس آشیانی بربقه اسلام در آمده موسوم بمساعدتمند گردید - و بعطای خلعت و اسب و زر نقد مورد عاطفت گشت \*

### • راجه رایسال درباری •

پدرش راجه سوچا پسر راجه رای (ایمل شیخارت اسم) که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدر حال نوکر او بوده در کچه واهه در فرقه اند - (۲) یکی راجارت - که میوزا راجه مانسنگه و نیامان او اند - درم شیخارت - (۳) که راجه لونکر و راجه رایسال و اقربان او باشند - گویند یکی از اسلاف آنها را فرزندانمیشد در ریشه پسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجوه مولود مبشر ساخت - بعد چندی بپیم دم گیرای آن بزرگوار

( ۲ ) نسخه [ ب ] یکی جاوت ( ۳ ) نسخه [ ب ] شیخارت •

پسرش کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخارت موسوم گردید \*

راجه رایسال بدستیاری اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده بقرب و اعتبار از همسران برتری اندرخت - و چون آثار نیکو منشی و مزاج دانی از چهره احوالش پیدائی گرفت روز بروز براعتداد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی بر رای رزین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب او را تا سال چهل هزار و دریست و پنجاهی نوشته - ظاهرا دران وقت این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که هزارى و مافوق او را کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان جنت مکانی بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعیین دکن گردید - و مدتی گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یک ازینها کثیر الاولاد بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهی قیام داشت مانهو سنگه و غیره نبائرش از خود سری و تبه خیالی جمع اوباش و رنود فراهم آورده ولایت حد خود را ( که عبارت از کهندار و غیره متصل آنپور است ) ببردستی متصرف شدند - متها داس بنگالی ( که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهی سعادت حضور می اندرخت ) از حسن رای لخته تدابیر بکار برده باره

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره دوسه کس برشادت و راجگی نام برآوردند باقی پسران و پسرزادهای او ( که جم غفیر بودند ) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریق و مقصدی میگذرانیدند \*

## \* رانا سکرا \*

پسر رانا اودیسنگه بن رانا سانگا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیانی دادی مخالفت می پیمود او در بملازم پیشگی آورده بمنصب دو صدی شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنم مکانی بانعام دوازده هزار رپیبه مفتخر شده همراه سلطان پرویز بهم رانا تعین گردید - و در آخر همین سال با جمعی به تنبیه دلپت بهرتیه نامزد گردیده مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب دو هزار پانصدی ذات و هزار سوار علم عزت برافراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار مرتقی گردید \*

## \* راجه مها سنگه \*

ران راجه جگت سنگه بن کدور مانسنگه کچهوا - پس از فوت پدر بجان شاهی پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله رسید - در سال چهارم و پنجم جاوس عرش آشیانی ( که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند ) او صغیر السن بود

پرتاپ سنگه برادر راجه مانسنگه ( که مدار کار او بود ) از سهل انگاری رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصه رزم آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار عدم شتافت مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهارم و هفتم ( که جلال کهور دال و قاضی مؤمن در مضافات صوبه مذکور غبار فتنه برانگیخته بودند ) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود سال پنجاهم بمنصب در هزاری سه صد سوار سر فزایی یافت سال دوم جهانگیری با فرجه بهم بنگش تعین یافت - سال سیوم خواهر ادرا هشتاد هزار رپیبه ساچق فرستاده داخل محل کردند - راجه مانسنگه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال پنجم بعزایت علم سر بلذدی اندوخت - و در همین سال به تنبیه بکرماجیت زمیندار باندھو ( که بغی ورزیده بود ) تعین گردید سال هفتم اضافه پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد فوت مانسنگه چون پادشاه بغا بر وفور توجه بر بهار سنگه ادرا کلانتر قوم ساخت بلافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندھو در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگی و عزایت نقاره چهارم ناموری برافراخت - سال یازدهم باضافه پانصدی ذات پانصد سوار درجه ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیستم و شش هجری در بالاپور ولایت برار با بعدم خانه

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگه است که احوال او جداگانه  
و تمزده کلک و قانع نگار شد \*

### \* راجه سورجمل \*

پسر کلان راجه باسو است - چون از بد سگالی و آشوب طلبی  
پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توهی ( که از  
کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود ) زندانی ساخت - پس  
از فوت راجه چون در پسر دیگرش ( شدی احساس نمیشد ناچار  
( ۲ )  
جنت مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و پاسبانی آن الکا  
سورجمل را بخطاب راجگی و منصب در هزاری بر نواخته محال  
زمینداری را با زر و سامانی ( که از سالها اندوخته پدرش  
بود ) بے سهم و شریک بدر مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی  
خان شیخ فرید ( که بتسخیر قلعه کانگره مامور شده بود )  
دستوری یافت - چون بمساعی شیخ کار بر متحصنان بدشواری  
کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام  
نا سازی و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان برگرفت  
و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی  
خان بحضور نوشت - که آثار بغی و نادرلتخواهی از وجنات  
حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان  
سرور آمده با لشکر گران دران کوهستان بتزیت فتنه و آشوب

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] در دو پسر دیگرش .

نیارسمی پرداخت لا علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته  
عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریرک ارباب غرض با من  
سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعصیان و بغی متهم نموده  
در فکر بر انداختن من است - امید که باعث حیات و سبب  
فجاعت این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند  
مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگی  
در پیچید - و فتح قلعه در عقد توقف افتاد - او حسب التماس  
شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام  
بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معلومت  
آزان یساق رسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند  
لورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور  
بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان او را  
با شاه قلی خان محمد تقی بخشی سرکار خود بدان مهم تعیین  
فمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلی خان آغاز ستیزه  
نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید  
و این کار ازو متمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح  
این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلی خان را بحضور  
طلب داشته راجه بکراجیت ( که از عمدهای دولت شاهی بود )  
با خوج تازه زر رخصت یافت \*

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نصرت

جمع از بندهای درگاه را بیهانه آنکه مدتها یساق کشیده  
به سامان شده اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود  
شتافته تا آمدن راجه سامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه  
آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاهر ساخته دست تعدی و تجاوز  
دواز نمود - و اکثری از برگزانت دامن کوه را ( که بجاکیر  
اعتماد الدوله مقرر بود ) تلخته از نقد و جنس هرچه یافت  
متصرف گردید - سید صفی باره با بقیه کمکیان ( که با وصف  
رخصت از هنوز بجاکیر خودها نرفته بودند ) با جمع از خویشان  
پای همی افشوده شربت شهادت چشید - و برخه زخمی  
گشتند - و بعضی بتک پا خود را بگوشه سلامت کشیدند \*

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدرد پیوست  
آن مدبر حیل ساز خواست - که به تینال و گربزت روزه چند بسر  
آرد - راجه ( که از حقیقت کار آگاهی داشت ) بسخن از نپرداختن  
قدم جرأت و جلالت پیش نهاد - سررجمل از بخت برگشتگی  
به آنکه بزرگی معامله را رسد از غایت جسارت و دلیری  
بچنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردی مردم بسیار  
بکشتن داده راه آوارگی سپرد - و قلعه مؤ و مهری ( که اعتضاد  
قوی از بود ) به تعب بدست آمده هلم ( که ابا عن جد  
باو رسیده بود ) پی سپر عساکر پادشاهی شد - و او بمحال  
تپاه بگریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواری

بر فرق روزگار خود بیخست - و در همان آوارگی رخت ادبار  
بمقر سقر کشید \*

### \* راجه سرجمنگه راتهور \*

پسر اودیسنگه عرف مویته راجه بن رای والدیو زمیندار  
مازار است - که آکائے ست از مویته اجمیر - درازا صد کرده  
و پنهان شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سردهی و ناگور  
و بیکانیر داخل آن - رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان  
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون  
معزالدین سام از کارزار پنهورا و پرخامت پیکار جیچند راجه<sup>(۲)</sup>  
تنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائی بگنگ در شده بسیلاب<sup>(۳)</sup>  
نیستی رفت - نژاد او بفاکامی افتاد - سپه برادر زاده او  
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعدم سرا رخت  
کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتیاما و اچه عزم گجرات نمودند  
و در پالی نزدیک سوچت چنده بر آسودند - دران هنگام قوم میله<sup>(۴)</sup>  
پتاراج سکنه آنجا ( که گرو بزمین بود ) رسیدند - اینها برآمده  
داد مردانگی داده بر شکستند - بزمینان بنیایشگری پیش آمدند  
و گرد ناکامی شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [ بعضی نسخه ] پنهورا (۳) نسخه [ ب ] رای تهمیر ملک  
پیکارجی چند (۴) نسخه [ ب ] برادر او (۵) در [ بعضی نسخه ] پالی  
(۶) یا منیه باشد \*

چابکدستی بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند  
 سوتیک جدا شده ایدر را از میذه بگرفت - و آنچه بیکانه رفته  
 آن ملک را از کولی بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها  
 دران ملک جا گرفت - اسوتها ما ( که در ماژوار ماند ) رفته رفته  
 کار فرزندان او بلذدی گرا شد - رای مالدیو شانزدهم پور  
 اوسمت - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین  
 گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیانی ( که پادشاه باجمیر  
 شتافته بعد فراخ زیارت عطف عذای بجانب ناگور نموده  
 به بند و بسمت آن ناحیه توجه داشت ) ملازمین خسروانی  
 در یافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید  
 جمعی از امرا به تذبیه او تعیین شدند - و کله برادرزاده او ( که  
 در شهر سوخت می بود ) از تعاقب امرا بمعجز گرائیده  
 بلشکر پادشاهی پیوست - و چون فوج پادشاهی مهسوارا تاخته  
 به حصار قلعه سورانه پرداخت فوج دیگر بتادیب او نامزد  
 شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله  
 برادرزاده او باز جمعیت فراهم نموده قلعه و نکور مستحکم  
 ساخت - و شهباز خان کنیز رفته مسخر نمود - و سال بیست  
 و پنجم جلوس ( که چندر سین گرد فتنه برانگیخت ) از دست

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] ایدر را ( ۳ ) نسخه [ ب ] منه ( ۴ ) نسخه [ ب ]

سوانه ( ۵ ) نسخه [ ب ] جمعی ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] دیکدور \*

پاینده خان مغل ( که باتفاق دیگر جاگیر داران به تذبیه او  
 تعیین شده بود ) شکست یافت - اما اودیسنگه عرف موته راجه  
 بصغای ارادت حلقه بندگی در گوش کرده مان متی نامه  
 میبید او در عقد سلطان سلیم در آمد - که از بطن او سلطان  
 خرم متولد شده - پستتر موصی الیه بیش از بیش مورد عنایت  
 پادشاهی گردیده بعطای جوده پور وطن او در جاگیر هر بلذدی  
 اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به تذبیه  
 راجه مدحمر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق  
 میرزا خان بن بیرام خان جهمت تصفیة گجرات و فر نشانندن  
 هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم  
 بتادیب زمیندار سروهی شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهل  
 فوت کرد - بمنصب هزارای رسیده بود - چهار زن با او در آتش  
 وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگه بمنصب  
 درخور سرفراز شد \*

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید  
 مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل  
 و دوم از آنجا ( که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده  
 سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر بهر کلان مظفر  
 گجراتی جمعی از ادبای فراهم آورده بتاخت قضایات و قزوات  
 پرداخت ) مشارالیه بقصد بیگار او از احمد آباد شتافت - مقرب

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراہ سلطان مذکور تعینات گردید - در سال چہل و پنجم باتفاق دولت خان لودی بتادیب راجو دکنی از پیش شاهزادہ نامزد شد - و سال چہل و ہفتم ہمراہ خانخانان عبدالرحیم بہ تذبہ خداوند خان حبشی ( کہ در سرکار پاتھری و پالم غبار فساد انگیزتہ بود ) دستوری یافت - و چون دران صوبہ مصدر خدمات پسندیدہ گردیدہ بود سال چہل و ہفتم حسب التماس شاهزادہ دانیال و خانخانان بعزایت نقارہ کوس ناموری فواخت - و سال سیوم جلوس جهانگیری سعادت ملازمت دریافتہ سال چہارم از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری ذات دو ہزار سوار کامیاب گردید و با منصبداران دیگر بمک خانخانان صوبہ دار دکن تعین شد و سال ہفتم در رکاب سلطان خرم بمہم رانا شتافتہ و پستہ بہمراہی شاهزادہ مزبور بیساق دکن تعین یافتہ سال دہم باز بحضور آمدہ بعد حصول ملازمت بمنصب پنجہزاری برانواختہ شد - و پس از واقعہ کشن سنگہ برادرش بتفصیل ( کہ در احوال نامبرودہ رقمزدہ کلک اخبار سلک گردیدہ ) بوطن رخصت دو ماہ یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگہ پسر خود باستلام عقبہ خلافت چہرہ برافروختہ بدکن دستوری پذیرفت

در سال چہار دہم مطابق سنہ ( ۱۰۲۸ ) ہزار و بیست و ہشت ہجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آباد گردید - پسرش راجہ گجسنگہ اسم - احوالش جداگانہ نگارش یافتہ \*

### \* راجہ بکرماجیت رای رایان \*

سندرداس نام برہمن ہون - در سرکار شاہزادہ ولی عہد شاہجہان در زمرہ اہل قلم انتظام گرفتہ برشد و کار طلبی بمیر سامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو ہمت مصدر کارہای شگرف گشتہ از قلم بشمشیر فوار دستہ نمود - و در مہم رانا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداختہ لوازم نہیب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا بوسیلہ او گردن ارادت بربقہ اطاعت گذاشتہ ملازمت شاہی دریافت - ( رای ) سندر داس از پیشگاہ خلافت در پاداش این فیکو خدمتگاری باضافہ منصب و خطاب رای رایان اختصاص گرفت - و چون مرتبہ اول شاہزادہ بمہم دکن دستوری یافت اورا باتفاق افضل خان باندوز پذیري و اخلاص گزینہ ابراہیم عادل شاہ بہ بیجاپور کسبل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایستہ بتقدیم رسانیدہ پانزدہ لک روپیہ از نقد و جنس پیشکش گرفت - و دو لک روپیہ را ( کہ عادل شاہ بدو تواضع کردہ بود ) لعل بوزن ہفدہ مثقال و پنج و نیم سرخ ( کہ در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر نداشت ) از بدو کوہ

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سرآمد پیشکش خود ساخته بغظر پدر والا قدر در آورد - راجه باضافه منصب و خطاب راجه بگرامچیت ( که در همدستان عمده ترین خطابه است ) فرق عزت در افراخت \*

چون درین سال آخر سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و ششم صوبه گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بڈیاپت شاهزاده بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوج بر سر جام و بهاره ( که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند ) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سوراته و دیگر جانب بدریای شور پیوسته - درمیان ساحل دریای شور سمت مملکت تتهه واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بموربانسی آنجا بر نشیند جام و بهاره نامزد - درین مدت بدیدن هیچ یک سلاطین نیامده بودند - بکار پردازان راجه ایل گشته در احمدآباد باستان بوس جنت مکانی رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل ولد راجه باسو ( که بتسخیر قلعه کانگره تعیین شده بود ) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجی از پندهای شاهي و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل شهباز خان لودی و غیره بتسخیر آن موئل مذبح ( که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین دهایی بر شرفات آن نرسیده )

( ۲ ) نسخه [ ب ] چهارم - یا تهاره باشد \*

خصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهاد عزیمت ساخته بر سر او شتافت - و او را باندیک زن و خورن آواره دهت فرار ساخته قلعه مؤر مهری ( که مسکن و مقر آن مدبر بود ) برگشوده محال زمینداری او را بی سپر عساکر فیروزی نمود - و در جلدی آن بمحمت نقاره کوس ناموری نواخت - و بمساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه ( ۱۰۲۹ ) هزار و بیست و نهم هجری بمحاصره قلعه کانگره ( که شهر آن بنگرکوت موسوم است ) پرداخته در تضییق محصوران کوشید چون کار بدشواری کشید غره محرم سنه ( ۱۰۳۰ ) یکپزل و سی پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند \*

این قلعه بدشوار کشائی و حکمتی شهر آفاق است - شمالی لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قوه بقوم دیگر انتقال نموده - و بیگانه دست تسلط بر نیافته - از سلاطین اسلام سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد ( که افتتاح آن قلعه از محالات است ) بملاقات راجه خرسند گشته دست ازان باز داشت \*

گویند راجه سلطان را با جمعی بضایات اندرون قلعه برد

( ۲ ) نسخه [ ب ] یازدهم \*

سلطان پراجه گفت که (۲) آردن من بقلعه بعید از احتیاط است اگر این جماعت که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف آرند چاره چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فوراً جوق در جوق مسلح از کعبین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات هوشیاری لازمه این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین دهلي فرجه بتسخیر کانگه فرستاد کاره از پیش نرفت \*

عرش آشیانی بآن همه عزم ملک گیری و امتداد زمان سلطنت و فرمانروائی ( با آنکه این الکا پیوسته بحدود ملک پادشاهی ست ) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه ( که راجه آنجا بذابر جبهه مورد عتاب شده بود ) آن ولایت را بر راجه بیربر عنایت فرموده لشکره به سرداری حسین قاي خان خانجهان صاحب موطن پنجاب تعیین نمود - او چون محاصره را تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر با راجه آشتی نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه جیچند مرزبان آن دژ پیوسته با رسال پیشکش و آستانبوس صده خلعت اعراس سعادت می نمود \*

در آغاز سال بیست و ششم سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود هجری ( که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد ) عرش آشیانی از

( ۲ ) نسخه [ ب ] آوردن من بعید از \*

انفای راه بتماشای نیرنگی و شگرفکاری بتخانه نگرکوت ( که باستانی مطاف این دیار است ) متوجه گردید - در نخستین منزل راجه جیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبة دیسره ( ۲ ) ( که در تیلول راجه بیربر بود ) بدتوات شده دران شب آن روحانی بیکر ( که نادره کاری بدر منسوب دارند ) در عالم مثال چهره بر افروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان بهیچ باز آرد - عنقوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده باز گردید - همراگان را [ که از دشواری راه و سختی گریه لخته پیدایشی عزیمت چین زده بودند - و از در پاش شکوه سلطنت ( که زبان بندے عظیم است ) که یاری گفتار نداشت ] نشاط سترگ فر گرفت \*

چون نوبت سلطنت بچنت مکانی رسید بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را ( که صوبه دار پنجاب بود ) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امره مرصود زمانه ست و هر کاره رهین وقت آن بدکیش براه عکس مطلب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حسن تردد راجه بکرماجیت این عقده دیرکشا مهرت انکال گرفت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دسره \*

سال شانزدهم جنت مکانی بسیر قلعه تشریف برده شعائر اسلام جاری ساخته اساس مسجد گذاشت \*

آن قلعه بر فراز کوه مرتفع واقع است - در کمال استحکام بیست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن یک کوه و پانزده طغاب است - طول ربع کوه و دو طغاب - و عرض از بیست و دو طغاب زیاده و از پانزده کم نیست - و ارتفاع یکصد و چهارده ذره - دو حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزدیک شهر بتخانه مهمانی است - که بدرگاه بهوانی مشهور - و آن را نمودار ایزدی دانند - و از در دست بزیارت آیند - و کام دل برگزیند - شگفت آنکه بخواهش زبانی زبان بپرند - برخی را در چند ساعت و طایفه را در یک در روز باز درست شود اگرچه حکمت پیشگان زبان را روینده پذیرند لیکن بدین زودی بس شگرف - و او را در انسانها هم خوابه مهادیو بر گذارند و دانیان این کرده قدرت او را بدین نام بر خوانند \*

گذارش چنین رود - که او از دیدن ملائم خود را از هم گذرانید - و بیکر او چهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا در شمالی کوه کشمیر در طرف کامواج - آنرا اساردها نامند - برخی نزد بیجاپور دکن - آنرا تلجا بهوانی نامند - گویند آنچه بخارر رفعت نزدیک کانو ارکا مچها زبان زد - و آنچه بر جای خود ماند آنرا جالندهری گویند - و این سرزمین پذیرند

در نزدیک آن چند جا مشعل آها شعله برزند - و برخی بسان یله سوزد - و آنرا بجای مهمی نام کنند - و مردم بزیارت روند - و گوناگون اجناس بشعله نهند - و از آن بختی بچشم دارند - بر فراز آن والا گنبدی اساس نهاده - هنگام شگرف (۲) فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پذیرند و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیدند - و برخی بتیاشا در شوند \*

و بعضی چنان بر سر آیند که چون زن مهادیو را عمر بهر آمد از غایت دلچسپی نفس او را مدتی با خود بگیرد آید - چون ترکیب مختصری او متلاشی شد هر عضوی در بجای از هم فرو ریخت - در خور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند چون سینه ( که نصب به سایر اعضا شریف تر است ) درینجا افتاد آنرا نصب بجای دیگر گرامی تر دارند - و بعضی برانند که سنگی ( که در باستانی ایام معبود کفار بود ) آنرا اهل اسلام برداشته در دنیا انداختند - و پس از آن برهنه مزور بنام آن سنگ سنگ دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحی یا بطمع زر ( که از نظرات فراهم آید ) بدان گرائیده بعزت و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سر نو درکان ضلالت فروچید - و قریب اقصای آنچه در کتب توارخ نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدینجا رسید شایان

که برهمنان آنجا از هنگامی ( که سکندر در القرونین اینجا آمده ) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که بی سهر زیاده شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه یک هزار و سه صد کتاب از براهمه سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طایب نموده لخته را ترجمه نمود - ازان جمله عزالدین خالدهانی ( که از شعرای آن عصر بود ) کتابی در حکمت طبیعی و شگون تفارقات در سلک نظم کشیده دلائل فیروز شاهی نام کرده - الحق آن کتابیست متضمن اقسام حکمت علمی و عملی \*

بالجملة چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال یازدهم یا فوج شایسته بخدمت شاهی پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاواران دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهای الویله پادشاهی بسیر کشمیر ( که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور دست است ) با از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عذر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بندهای پادشاهی ( که در مکر فراهم آمده با غنیم زد و خورد می نمودند ) از کمی آذوقه ببالاپور آمده آنجا نیز یای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان پیوستند - و غنیم ملک پادشاهی را تاخته ببرهانپور را گرد گرفت

لهذا بعد و بهمت ولایت برقتن دکن منحصر در ترجمه شاهزاده وکی عهد دانهته در همین سال سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و سی هجری با امرای عظیم الشان رخصت یافت \*

شاهزاده پس از رسیدن ببرهانپور پنج فوج سی هزار سوار بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابراهیم و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود اگرچه بظاهر سرداری کل بذا داراب خان بود لیکن در معنی کافرمانی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه در عرض هشت روز از ببرهانپور بمهرکی ( که اقامت گاه نظام شاه و ملک عذر بود ) شتافته عمارات آن معموره را از بین و بی برکن - ملک عذر چون چهره ادبار در آئینه حال مشاهده نمود باظهار ندامت و فروتنی براجه توسل جست - و قرار یافت که چهارده کرد در دام تنم مخالفات موبه دکن ( که در تصرف دکنیان مانده ) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی و گذاشته پنجاه لک رپیبه از عادلشاهی و قطب شاهی پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر بقصبة تمرنی معارفت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم شاهی متصل قصبة مذکور بر کنار رود خانه مشهور بمهرک پورنا سرزمین پسنیده در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهن

(باب الرام) [ ۱۹۲ ] (مآثر الامرا)

اساس نهاد - و آنرا بطفرنگر موسوم ساخته ایام برشکال دران  
مکان گذرانید \*

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه  
بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نزد جهان  
بیگم تسوای تمام یافت و قیض و بسط سهام ملکی و مالی  
باختیار او در آمده جزاسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی  
نماید بیگم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درین هنگام  
( که بیماری جنت مکانی بامتداد کشیده ) اگر بحسب تقدیر  
سانحه ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزاده ولی عهد بر می گردد  
هر چند که شاهزاده باری در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر  
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را ( که  
از شیر افکن خان داشت ) بساطان شهریار ( که کوچک ترین  
اخلاف سلطنت بود ) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید  
و با شاهزاده را بعد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز  
منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم فقههار  
طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر  
نوشتم - که بغایر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو  
وقفه تربی صلاح گشته از انجا ( که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد )  
سامان و سر انجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه ( نتهپور ) برای  
گذاشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و مویقه لاهور ( که

سو راه قندهار است ) در قبول شاهي قرار يابد - تا سربراهي  
آذوقه و ديگر ضروريات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصراف  
اين يضاقت عزل و نصب و برافراختن و انداختن امراء ( که  
تعين اين يورش باشند ) بمن مفوض باشد - تا از اثر بيم و اميد  
انتظام کارها پديد آيد \*

بيگم ( که معتبر تايو بود ) اين مديريت را در لباس نا ملائم  
و انموده چنان دلخشين ساخت که غرض شاهزاده آنست  
که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را  
بشورش آرد که مهم قندهار بغام شهرتار قرار يافته جاگير  
شاهزاده ولي عهد ( که در هندوستان بود ) تغيير فرموده امرای  
همراهي ايشان را طالب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني  
بقبحاحت اين امور را ميرسيد اما غير از استرضای بيگم  
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه  
از طرفين کار بفوج کشي رسيد - از آن طرف جنت مکاني از دهلي  
عبور فرمود - و از اين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور  
پيوسمت - و مسافت ده کوزه پيش نمازد - مقرران شاهي متفق  
شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا  
بر نيايد - لشکر ما بکفایت و کيفيت بر لشکر بان شاهي فزوني  
دارد - عرصه نبود بايد آراست - شاهزاده جواب داد که از کتاب  
چنين گستاخي ( که نزد خدا و خلق ناستوده است ) بخورد

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمی بحضرت رسد گو فتح من شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشی خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بدانند ایشان فتنه ساز مالمه بسزا یابند \*

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار سوار چهار گروهی جریبی جانب چپ از راه متعارف میل نموده در مقام کوتله ( که داخل میوات است ) توقف گیرند - و سه فوج بسرکردگی داراب خان و ( راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بتاخمت و تاراج پرداخته راه آمد و رشد غله مصدود نمایند - یحتمل که صورت آشتی رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهراری علی عبدالله خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بود که رتبت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از شاهزاده و راجه دیگری اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان بحسب قرار داد اسمپ برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش داراب خان رفت - تا ادوا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان پسر سعید خان چغتای ( که در هراری فوج پادشاهی انتظام داشت ) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - از نیز با فوج مقابل خود اسبان برداشته - و بر راجه ( که با چهار پنج کس از نزد داراب خان برگشته می آمد ) برخورد - غیرت

زنجیر پای عزیمت او گشته بمداغمت پرداخت - تا آنکه کمک برسد فلگاه تیر تفنگ از شصت قضا پیشانی او رسید - و جان بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود برگشتند - راجه بمنصب پنجهازری ذات و سوار رسیده و عمده تر از در سرکار شاهزاده وای عهد کس نبود - برادرش کفر داس بتیامت راجه در احمد آباد می بود \*

### \* رای گوردهن سورج دهیم \*

ساکن کهازی کناره گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه کچهری نشسته نقل نویسی می کرد - و سه چهار تنکه یومیه بهم میروسانید - آرزو داشت که درات برنجی میسر شود - نمیشد پس از چند روز دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکرن ساکن کنهلا بتتالی باراده نوکری حضور خواجه رفت - او نگاه کرده گفت که هرکرن سیاق دان است - اما دزد معلوم می شود و گوردهن بیوقوف - اول را سی رویه در ماهه دستخط کرد - و دوم را بیست و پنج - و چون تربت دیوانی باعتماد الدوله رسید گوردهن را پنجاه رویه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت پس از آن بخطاب رائی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی پادشاهی سر بر افراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

حتا که خانخانان سپه سالار بخانه او رفته ملتجی شد \*  
در سفر گجرات ( که جنت مکانی بسیر دریای شور متوجه  
شد ) رای گوردهن از دربار بخانه می آمد - باغواي  
شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله شخصی شمشیر در  
بازوی او زد - کاری نشست - ازان روز پایه عزتش ازتفاع دیگر  
پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم منکوحه اعتماد الدوله با او بد بود  
املا در مرتبه او انحطاطی نداد - پس از فوت اعتماد الدوله  
صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش  
مهابت خان ( که دشمن این سلسله بود ) زمانه سازی منظور  
داشته بار ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزو کل را بدو  
تفویض نمود - گوردهن از بد نزادی و نالحق شناسی در بدخواهی  
و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته بانهای خزائن و دفائن  
آنها پرداخت - و خود را (سوامی عالم کرد - پس ازانکه این  
آشوب فرو نشست آصف خان او را محبوس داشت - پس از  
مدتی در گذشت - زنش با او سستی شد - اولاد نداشت - قصیده  
کهازی را که وطنش بود باهاطه پخته و عمارات عالی و راسته  
و بازارهای با فضا شهره ساخته گوردهن نگر نام گذاشت  
و خانهای سکنه آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده  
حواله نمود - و محصول آن را برایای اهل حرفه وقف کرد - هرکه  
هرچه بکارن فرا گیرد - و گاو ماده و گاو میش و ماده اسپ و شتر

و بز و میش در رنگ ایلیهای ولایت متصل وطن بکنار  
آب گنگ سر داد - شیر و جغرات و زرغن بسیار حاصل میشد  
و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا  
( ۲ )  
این (ری آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بنا کرد - و در ارجین نیز  
تالابی و بتخانه ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته  
تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگار درین  
کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار  
آصفجاهی ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید  
و کهازی و طغش بسید شجاع خان بارهه کنخواه شد - ازان  
مال و مواشی اثری پدید نیامد \*  
\* ع \*

\* نه از خم نشان نے زخمخانه \*

### \* راجه برسنگهدیو بندیده \*

( ۳ )  
پسر راجه مدهر اسمت - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان  
سلیم پیوسته بقتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن  
شیخ ابوالفضل طریق جرأت بیمنون عرش آشیانی مکرر فوجها برد  
تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیله  
مردم سر بصحرای آرازگی نهاده - و اقواج پادشاهی دنبال او  
گرفته اند - چون دهمین سلطنت بجلاس جنت مکانی زمین  
گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاره سرفرازی

( ۲ ) نسخه [ ب ] انروی آب ( ۳۰ ) در [ بعضی نسخه ] مدهر \*

یافت - و در سال سیوم بهمراهی مهابت خان بهم مهم رانا تعیین شده  
بعینایت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در سال  
چهارم همراهِ خانجهان بهم دکن راهی گشت - و در سال هفتم  
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار ذات دو هزار و دویمت  
سوار لوای کامرانی برافراخت - در سال هشتم از دکن بتعییناتی  
سلطان خرم ( که بتادیب رانا امرسنگه مامور شده بود )  
شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم ( که پادشاهزاده مزبور  
بدکن عزیمت نمود ) از در جنگ با دکنیان با در سه هزار سوار  
و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی ( که  
قیما بین جنت مکانی و سلطان خرم غبار دوتی برخاست ) نامبرده  
فوج آراسته بغلار در آورده در سال هیزدهم بهمراهی سلطان  
پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت \*

چون اواخر عهد جنت مکانی کارها بآرای دیگران محول بود  
و بازار کارسازی گرمی داشت از بدستاریز رشوت دسمن تطاول  
بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکه وسیع سیر حاصل  
بتصرف درآورد - و ثروت و مکنات از بجائے رسید که هیچ  
یک از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست  
و دوم مطابق سنه ( ۱۰۳۶ ) هزار رسی و شش هجری بساط  
زندگی در نوردید - بتخانۀ واقع متهر ( که در عهد عالمگیری  
مسجد ساخته اند ) از مستحدثات برسنگه دیو امنت - چون

نقش نیکو خدمتی از در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود  
از بی برزا مزاجیها پاس خاطر شقارت ذخائر او را بر حفظ  
شریعت غرا مقدم داشته باجارت تاسیس این دیوخانه آن  
صلالت کیش را خوشدل نمود - از بخرج سی و سه لک روپیه  
در کمال صانفت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین  
و پرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچۀ نیز عمارات عالیه  
( که در فصاحت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل  
دیگران دارد ) ساخت - میما بتخانۀ ایست پهلوی حویلی  
در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر  
( که محیطش پنج و نیم کرهه پادشاهی ست ) و تالاب سمندر ساگر  
( که دروش بیست کرده ) واقع در برگنۀ متهر - و درین محال  
قریب سه صد تالاب پهنار است - پسران بسیار داشته - از انچه مله  
ججهار سنگه و پهنار سنگه اند - که احوال هر دو جداگانه  
توتیم یافته \*

### \* رستم خان شغالی \*

یوسف بیگ نام - بمیان تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان  
از پایه قلچپگیری و احدی بولا مرتبۀ امارت برآمده از منصب  
( ۳ )  
سه یستی بمنصب پنجهازری ترقی نموده صاحب علم و تقار

( ۲ ) نسخه [ ب ] پهنار داشت ( ۳ ) در غیث اللغات آورده که دوست  
خاص بمعنی دوسد است و درین قیاس جاری نیست \*

گردید - و در ایام شاهزادگی از ارکان درامت ایشان بوده بنیابت  
صوبه دار می گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدهم جهانگیری  
افواج پادشاهی بتعاقب شاهزاده ولیعهد بکابل چانده ( که داخل  
مالوه اسمت ) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته  
میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کتل مذکور بسر برند  
رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچی ( که از نوازش شاهي  
خطاب برتنداز خانی یافته ) از راه نمکرامی و حق ناشناسی  
بمهابت خان سپه سالار پادشاهی نوشت که بے توقف روانه  
شوند - که در هنگام تلاقی فوج را برهم زده بشما ملحق میگردد  
لهذا بمهابت خان چیره گشته از گریوه چانده عبور نمود - شاهزاده  
شاهجهان ( که در ماندو طرح اقامت انداخته بود ) رستم خان را  
( که پیش آهنگ فدربان درست اخلاص و سرآمد برگزیده های  
درامت بود - و مردانگی و کاردانی او دلخشی ) سردار لشکر  
ساخته برسم متغلا روانه فرمود - و فوجی از لشکر دکن را  
بعنوان برگزیده گری بر گماشت - آنها در عرصه دو روز کار بر لشکر  
پادشاهی دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده  
خود بفوج متغلا پیوسته بر اعادی لوای نصرت برافزاند - که  
یوسف شغالی حقوق پوروش و نمک خوارگی یوطاق نسبان  
گذاشته خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود ببخت - و راه  
افر نعمتی سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

انتظام فوج برهم خورده سر رشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه  
چنین بیوفائی و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود  
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد برکھے نماند  
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بصورت از آب نبرده  
عبور فرموده چنده در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم  
خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت  
چون شیوه ناستوده بیوفائی و ناحق شناسی همه وقت مذموم  
و صاحب آن همه جا مشوم و ملامت اسمت در سرکار پادشاهی  
چندان رشده نکرده از درجه اعتبار ساقط بود - چون نبوت  
سلطنت باعلی حضرت رسید بهاداش کردار نکوهیده خود  
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشانی و افلاس  
احوالش بنکال و خسار کشید - گویند که فردوس آشیانی با هیچ  
کس از امرای پادشاهی ( که مصدر گستاخیا شده بودند  
و بد اخلاصها از آنها مشاهده نمود ) در پی تلاقی نشد  
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسب سوار  
و خدمتگار نداشت - کچه گردی میکرد - تا در گذشت \*

### \* رانا کون \*

پسر رانا امول بن رانا پرتاب عرف کیکا بن رانا اودیسمه  
بن رانا سانکا زمیندار میوار اسمت - که الکائے سم از صوبه اجمیر  
سرکار چیتور از - ده هزار ده بدو گرایند - درازا چهل کرده

بهذا سي و سه كروه - سه قلعه معتبر دارد - چيتور حاكم نشين  
كوبنهمير مانندل - سردار بومي را پيشتر راول گفته - و از ديوباز  
رانا - از قوم كهلوت - چون بموضع سيسود نگاه ساختند پس  
بهيهوديه زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيروان عادل بر شمارند  
بزرگ نياك اينها از بوقلموني زمانه بملك برار افغان - و بمرزباني  
نرناله<sup>(۲)</sup> معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد بانا نام<sup>(۳)</sup>  
خود سالة را مادرش ازان مقصد گه برآورده بميوار رسيد - و براه  
منديك بهيل يناه بود - چون جوان شد بدخچير افگني  
نام بر آرد - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او  
بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانكا از اولاد اوست - كه  
در سنه ( ۹۳۳ ) نهصد و سي و سه هجري باتفاق راجهای ديگر  
يك لك سوار فراهم آورده با فردوس مكاني جنگ نموده شكست  
يافت - در سنه ( ۹۳۴ ) نهصد و سي و چهار باجل طبعي<sup>(۴)</sup>  
در گذشت - رانا اوديسنگه جانشين او شد \*

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشياني متوجه تنبيه  
پسران سلطان محمد ميوزا ( كه در صوبه مالوه غبار انگيز  
فساد بودند ) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر برينكه  
شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - كه

( ۲ ) در [ بعضي جا ] نرناله آمده ( ۳ ) در [ بعضي نسخه ] باپا نام ( ۴ )  
نسخه [ ب ] چهل و چهار .

اكثراجهای هندوستان فيضياب ملازمت گرديد - مگر رانا  
قا حال در خواب غفلت است - الحال ايلغار نموده سرزنش  
در كنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سكت سنگه پسر  
رانا اوديسنگه ( كه در ساك بذههای دولت انتظام داشت )  
نموده فرمود - كه مي بايد از تو درين يهاق خدمت شايسته  
بظهور آيد - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما انديشه مخد گشته  
راه فرار گزيد - از سانكه گريختن او تنبيه رانا مصمم گرديد  
اول قلعه سيوي سوير و قصبه كوته تھانه نشين شده قلعه<sup>(۲)</sup>  
ماندل و رامپور نيز مفتوح گرديد - و نواح اودپور پي سپر  
عساكر پادشاهي گشت - قلعه چيتور پس از امتداد محاصره  
بتصرف در آمد - رانا در شجاع جبال مختفي گرديد - ظاهرا  
بعد چنده رانا اوديسنگه بديار عدم شتافت - و رانا پرتاپ  
بجای او نشست - چنانچه شيخ ابوالفضل در اكبرنامه مي نويسد  
كه سال هيژدهم چون كذور مانسنگه تنبيه زميندار دونگر پور  
نموده در نواحي اودپور رسيد رانا لوازم استقبال بجا آورده  
خلعت پادشاهي را بادب در بركرد - و با كذور مراسم گرمجوشي  
معيري داشته عذر تقاعد از آستانوسي پيش آرد - در هيمن  
سال رانا پسر كلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس<sup>(۳)</sup>  
( كه از ايدر بر آمده بان نواحي پيوست ) همراه ساخت  
( ۲ ) در [ اكثر نسخه ] سيوي سوير ( ۳ ) نسخه [ ب ] كه از ابتدا برآمده \*

و انواع چاپلوسی بکار برده قرار داد - که بعد مفتح زلات  
من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل ( که از  
گجرات می آمد ) نیز برخوردی اقسام قزاقی ظاهر نمود - امرا  
بعد رسیدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال  
بیستم و یکم کنور مانسنگه بتادیمپ رانا پرتاپ مامور  
گردیده بماندلگده رسید - بعد فراهم آمدن افواج روانه  
کوننده شد - پس از تلافی فریقین جنگ عظیم در پیوست  
و شکست بر فوج رانا افتاده رادی فرار پیمود - و در همین  
سال خود پادشاه نیز دران نواحی رفته چون رانا بشعاب جبال  
پناه جست فوج بتعاقب او تعیین نمود - سال چهل و یکم  
جاوس اکبری رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست  
بعد جاوس جنت مکانی سلطان پرویز با جمعی از امرا  
بههم او تعیین شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت  
برسد - درین ضمن ( که بغی سلطان خسرو ( داد ) باگه پسر  
خود خود را همراه شاهزاده داد - و پس از آن عبدالله خان  
فیروز جنگ و دفعه دوم مهابت خان بتادیمپ او دستوری  
یافتند - اما هیچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان  
خرم با جمعی برین کار رخصت یافت - شاهزاده رفته تهنات  
متعلقه او را تهنه نشین پادشاهی ساخته کار برد تنگ گرفت  
ناچار بجز گزیده شاهزاده را دریافت - و کنور کرن پسر کلان

خود را همراه ساخت - کنور کرن ملازمت خسروانی دریافته  
بعطای خلعت و شمشیر مرصع سرفراز گردید - و برای دفع  
وحشت او هر روز بگوناگون عنایات از هر قسم و از هر باب  
مورد مرحمت شد - و در سال دهم عطای منصب پنجزاری  
پنجزار سوار چهره اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت  
پس از جنت سنگه ولد کنور کرن باستانبوسی مشرف گشته  
خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن  
مرخص گردید - سال یازدهم کنور کرن بحضور رسیده سرمایه  
شادکامی اندوخت - و باز دستوری تعلقه یافت \*

و چون سلطان خرم بههم دکن نامزد گردید رانا امر سنگه  
و کنور کرن حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نیروی خود را  
با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون  
جنت مکانی از گجرات عنان انعطاف بجانب اکبر آباد ارزانی  
داشت پس از ورود موکب در حوالی تعلقه رانا کنور کرن  
بدولت زمین بوس غایز گردید - و سال چهاردهم رانا امر سنگه  
ودیمت حیات سپرد - جنت مکانی کنور کرن را بخطاب رانائی  
و ارسال خلعت و اسب و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم  
جنت سنگه پسر رانا کرن بحضور آمده چنین نیاز را  
بآداب اخلاص روشن ساخت - و بستر رخصت تعلقه یافت  
و در ایامی ( که فردوس آشیانی بعد فوت پدر از جنید عازم

اکبر آباد گشته بزد یک تعلقه او رسید ) رانا کرن بحصول ملازمت مشمول گوناگون عوطف گردیده ببعالی تعلقه کامیاب شد و چون سال اول جلوس فردوس آشیانی مطابق سنه ( ۱۰۳۸ ) هزار و سی و هشت هجری رانا کرن رخت زندگی بر بست بجگت سنگه پسرش خطاب رانائی و منصب پنج هزاری پنج هزار سوار و در جاگیر وطن متوفه قسمی ( که سابق بپرزگانش بود ) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودی ( که پادشاه عزیمت دکن فرمود ) پانصد سوار او همراه ارجن نام عموی رانا جگت سنگه در رکاب بود و گاهی راجکنور پسر تیکه او بملازمت می پیوست - و قرار یافته بود که همواره پانصد سوار او با معتبره تعینات تعلقه دکن باشد - و از پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و فیل و اسب دار میشد - سال بیست و ششم رخت زندگی بعدم سرا برد بواجکنور خطاب رانا راجسنگه و منصب پنج هزار سوار و وطن در جاگیر مرحمت گردید \*

چون در حیات رانا جگت سنگه بعرض پادشاه رسید ( که او مرحمت قلعه چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق این بود که رانا اصلا بمحرم قلعه مزبور نپردازد ) پادشاه کسی را بختبر گیرش این معنی تعیین فرمود - پس ازان که زبانی او دریافت شد ( که یک در دروازه را از هفت دروازه او

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود ) سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه بسطان دارا شکوه رجوع آورده شبوه ضعیف نالی برگذار - و بر طبق حکم خسروانی فرستادن پسر تیکه خود و بر انداختن آنچه از قلعه چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مضمون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت ( که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود ) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلعت و جواهر و فیل و اسب بر نواخته چون ظاهر شد ( که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده ) بخطاب سپهک سنگه<sup>(۲)</sup> موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید مدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید \*

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلذ گردید و سال بیست و دوم ( که اجمیر مهبط ریای پادشاهی بود ) رانا راجسنگه کنور جیسنگه پسر خون را بعد استمزاج بملازمت

فرستان - و پس از روزی چند بانعام خلعت و سر پیچ مرصع و اسب و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - در همین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلی راجپوتیه علاوه توحش فطری گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالی گذاشته راه فرار بيمود فوجی بسر کردگی حسین علي خان (۲) بتعاقب او تعیین شد - و پستو محمد اعظم شاه و سلطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان ( که ملک رانا لکدکوب عساکر فیروزی گردید ) او از وطن مالوفه بر آمده بے ملجا و مارا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن شفاقت شاهزاده زده برگشته ماندل و بدهنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهی گذاشت - و پس از پذیرائی ملتسمات بر تالاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و بدکالی خطاب رانا و مذهب پنجهزاري پنجهزار سوار سرمایه شادمانی اندوخت و در همین سال چشم از تماشاگاه هستی بریمت - خلعت تعزیمت (۳) از پیشگاه خسروانی برانا جیسنکه پسرش مرحمت گردید \*

## \* رאו رتن هادا \*

پسر راو بهوج هادا ست - بتقصیرے (که از پدرش بعمل آمد )

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حسن علي خان ( ۳ ) نسخه [ ب ] خسرویی \*

چاندے مورد عتاب جنت مکانی بود - سال سیوم بحضور آمده مشمول مرحمت شده بخطاب سر بلند رای نامزد گردید - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم مهم رانا امر سنگه تعیین یافت و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و پستو باضافه در خور سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان ( که مزاج جنت مکانی نسبت به پسر رشید یعنی شاهجهان بگفته مردم از جارفت و کار بمقابلہ انجامید - و شاهزاده مزبور از ماندل کوچ کرده عبور نموده نمود - و سلطان پوریز بتالیقی صہابت خان بتعاقب مامور شد ) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس از گذشتن از نریده چون شاهجهان از حدود تالگانه جانب بنگاله رفت و سلطان پوریز بموجب حکم پدر عازم صوبه بهار شد صہابت خان او را سال نوزدهم بکراست برهانپور گذاشت چون معارفت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد صومی الیه عزیمت نمود که از شهر بر آمده بمقابلہ پردازد بعد رسیدن این خبر بجنت مکانی فرمان صدور یافت - که قار رسیدن کمک بنگالیاتی شهر همت بر گردان - و زنهار بجنگ بیرون بلده اقدام نمایند - سال بیستم چون شاهجهان متصل دیولگانوں مضاف بالاگهات برار بر آمده یاقوت خان حبشی را با فوج عذیر همراه گرفته متصل برهانپور (سید لعل باغ را معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از

جانب دیگر محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان را بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلی خان با چهار صد کس غالبانه بشهر درآمده بچپوتره کوتوالی نشسته ماندی گردانید - که دور در شاهجهان است - سر بلند رای در مورچه‌های طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاند او جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش کرده در چوک بجنک پیوست - و داد مردانگی داد - محمد تقی ( که از امداد مایوس بود ) بقلعه در آمد - و عهد گرفته او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان داشت - مرشان یعنی من می میرم \*

بالجمله چون بظاہر قرب وصول سلطان پوریز با فوج گران ( که بموجب حکم پادشاه از آله آباد عازم دکن گردیده بودند و بیماری معیب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد ) کوچ کرده بدلاکھات روهنگیره رفت سر بلند رای بمنصب پنجزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج ( که در دکن خطای بالاتر ازین نمی باشد ) مورد مراحم گردید - پس از جالوس فردرس آشیانی سال اول از بوندی وطن خود آمده بتقبیل سده سنیة سلطنت پرداخت - و بعد از خلعیت و جمدهر مرصع و منصب پنجزاری ذات و سوار سابق و علم و نقاره و اسب با زین محلا و فیل لوای عزت برافراشت

و در همین سال بهمراهی مہادت خان خانخاندان بظاہر گوشمال اوزبکیه ( که جانب کابل بغیر فساد برانگیخته بودند ) دستوری یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بنام او توار یافته بسمت تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پیوست که در پرگنه باسم قوابع برار توقف نموده بقادو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیری خان بنام خان مزبور توار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار اندر خدمت - و پس ازان ( که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله آصف خان مقرر شد ) راو مذکور بتعیذاتی خان مزبور چهره اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری در لشکر بدلاکھات پیمانہ زندگی او لہریز گشت ستر سال ( که نبیره و جانشین او بود ) و مادھو سنگھ پسر دوم غراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلی شدند احوال هر یک جدا گانه نگارش یافته \*

### \* راو سور پھور قیہ \*

پسر رای رایسنگھ رائفور زمیذار بیگانیر است - تا آخر عهد خدمت مکانی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسیده سال اول جالوس فردرس آشیانی چہون بملازمت پادشاهی کامیاب شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خاننجان بدفعیه نذر محمد خان ( که بر کابل فوج کشیده بود ) تعیین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستتر همراه عبدالله خان بهادر بمالش جبهار سنگه ( که بدوهم باطل از حضور فرار نموده بود ) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودی ( که بوسواس بیجا از اکبر آباد راه گریز سپرده بود ) دستوری یافت - و سال سوم در سه فوج ( که بتخریب ملک نظام الملک تعیین شده ) او بهمراهی شایسته خان نادر گردیده باضافه پانصد سوار ناموری اندرخت - در جنگ متصل بیر ( که اعظم خان بر خانجهان لودی تاخته بود ) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری پای بزاریه عدم کشید پادشاه کون پسرش را بمنصب در هزار سوار و خطاب رادی بر نواخته بیکانیر و طذش در جاگیر او عنایت فرمود و ستر سال ناهي پسر دیگر او را بمنصب پانصدی در یست سوار سرمایه مفاخرت بخشید - احوال راو کون جداگانه سمت ترقیم یافته \*

## \* راجه بهارتهه بنديله \*

نبیره رام چند پسر راجه مدهکر است - جنم مکانی را

چون پاس مرعات بر سنگه دیو بیش از بیش بود اواخر سال جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی ( که در جاگیر داشت ) روز دسره بتیزگامی بر اوندچیه دوید - و رام چند را ( که دران زمین قلمب شیوه فتنه انگیزی داشت ) دستگیر ساخته سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بدد از پای او برداشته و بعنایت خلعت بر نواخته راجه باسو سپرد - که ضامن گرفته بگذارند - ازان روز اوندچیه راجه بر سنگه دیو قرار گرفت - سال چهارم <sup>(۳)</sup> دخترش خصب عرض او داخل محل خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه نبیره او بمنصب در خور و خطاب راجگی چهره عزت برافروخت پس از گستاخی ( که در کنار آب بهمت از مهابت خان بوقوع آمد و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقه رانا پیش گرفت ) امرا ( که در تعاقب او از حضور جنم مکانی تعیین شده باجمیر رسیده متوقف بودند ) نامبرده ازانجمله بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلمونی نمود - و زمانه رنگ دیگر ریخت - جهانگیر پادشاه بغالم بقا خرامید - و رایات شاهجهانی رونق افزای سامت اجمیر شد - او بملازمین شتافته باضافه پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری در هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسب کامیاب گشت

سال اول بفوجداري اقامه و مضامین آن ( که در خالصه شریفه بود ) و بعد چندی بعطای نقاره سر بلند گردید - سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن بنعاقب خانجهان لودي و سال سیوم باتفاق راو رتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستور باضافه پانصد سوار نوازش یافته همراهه نصیری خان در محاصره قلعه قندهار دکن تروند شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمین حضور رسیده باضافه پانصدی ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بلند مرتبه گردید - پستور بحراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبه وکلور را با عیال بولا ( که از جانب حکام دکن قصبه مزبور بغامبرده و سیدی مفتاح متعلق بود ) بدست آورد - چون این معنی بهسمع اعلیٰ حضرت رسید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار بر نواخت - و سال هفتم ( که بلده لاهور معسکر فیروزپور بود ) بعرض رسید - که مطابق سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه هجری روزگار نامبرده در سرحد تلنگانه سپهری شد - پسرش راجه دیبی سنگه است که احوال او براسه قلمی شده \*

### \* راجه چهار سنگه بندیله \*

پسر راجه بر سنگه دیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگی

و بمنصب مناسب ترقی کرده تا آخر عهد جدت مکانی بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار مرتقی شده سال اول جلوس فردوس آشیانی دولت ملازمت اندرخته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با بهول کتاره و علم و نقاره بلند آوازه گردید چون در عهد اعلیٰ حضرت سر رشته آذوقه مهادت و تشخیص معاملات رونق گرفت او ( که مال بسیار فراهم کرد ) پدر خود بیکبار بے محنت بدست آورد بود ( بمقتضای الخائن خائف واهمه بخاطر راه داده باعتمادی قلاع خصنه و اشجار متراکمه ) که در تعلقه داشت ) پس از چند روز نیم شبی از اکبر آباد فرار نموده باوندچمه پیوسته در تهیه استحکام قلاع و فراهم آوردن لشکر شد - چون این خبر بعرض پادشاه رسید مهابت خان خانخانان با اکثری از امرای حضور بر سر او تعیین یافت - و بخانجهان لودي حاکم مالوه فرمان شد - که با لشکر آن صوبه از راه چندیری ( که جذوب رویه اوندچمه است ) بهالک از در آید - و بعدالله خان بهادر حکم رفت - که از قنوج محال جایگزین خود باتفاق بهادر خان روهله و جمعی دیگر رفته از جانب شرقی اوندچمه در آمد کند چون هر سه فوج قریب قلعه مسطور رسیده هنگامه نبرد گرم ساختند و قلعه ایرج بسجی عبدالله خان و بهادر خان و بهادر سنگه بندیله مفتوح شد چهار سنگه ناچار توسل بمهابت

خان جستیه در خواست مفتح جراثم نمود - پادشاه قبول این معنی فرمود - از سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک رویه و چهل فیل ( که بطریق جریمه قرار یافته )

از نظر گذشته پذیرا شد \*

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودی و پامال ساختن تعلقه نظام الملک ( که خانجهان را پناه داده بود ) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعیین نمود مشارالیه را بهمهراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگی نامور گردید - و پس ازان ( که یمین الدوله بسرکردگی افواج دکن نامزد شد ) او با جمعی از منصبداران بچندارایی مامور گشت - و چون مویجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندی همراه خان مزبور مانده بستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغوی طبیعت فساد سورشست بر بهیم نرائین زمیندار چوراگده ( که حاکم نشین ملک گدهه کنگه است ) لشکر بوده بعهد و پیمان ادرا برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بهیم نرائین \*

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بجمع خسروانی رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بردارد - و از نقود بهیم نرائین ده لک رویه بحضور ارسال نماید - و بنوشته وکیل آگهی یافته بکرماجیت پسر خود ( که در دکن بود ) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج بسرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران بتنبیه آن بدسورشست دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها سلطان ادرنگ ( پسر بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچه بدهامونی ( که ساخته پدر او بود ) بستر ازانجا بچوراگده شتافت چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و انقال بملک راجه دیوگده درآمد - افواج پادشاهی تعاتب کذان میرفت و مکرر زن و خور و داد - نقد و مریع آلات از همه بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود بپناه جنگلستان خزیده بود - طایفه گوند ( که دران ملک آبادند )

آن هر دو را مطابق سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هردو را بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت و یک کرد رویه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

سرکار پادشاهي شد \*

( ۲ )

## \* راجه روز افزون \*

بسر راجه سنگرام زمیندار برگزانت مضاف صوبه بهار است در عهد عرش آشیانی چون شهباز خان کنده بشرتي دیار تعیین شد و عبور فوج پادشاهي بنزدیکی قلعه مهدا ( که متعلق بار بود ) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاری نموده سال اول جلوس جنم مکانی جهانگیر قلی خان لاله بیگ ناظم صوبه مذکور فوج بر سر او کشید - او در جنگ بزخم تفنگ در گذشت - راجه روز افزون از خردی در خدمت آن پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت وطن و غذاییت فیل سربلندی اندرخت - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل جهت مدافعه نذر محمد خان دلی باغ ( که غبار فتنه بلند ساخته بود ) و بستر بمالش جبهه سنگه بندیده تعیین یافت و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فوج ( که سرکردگی آن بنام شایسته خان بود ) شتافته باضافه یکصد سوار

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] زور افزون ( ۳ ) نسخه [ ب ] خدمتگاری \*

نامیه بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برکاب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریذده چنده از تابینان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار سوار لوی ترقی افراشت - و در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار هجری بساط همی در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هفتصدی هفتصد سوار رسید - و در بساق قندهار و غیر آن تعیین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بدن فوج بهمراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف بنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع ( که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله روانه ) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیگو خدمتیا پرداخت - سال چهارم در کشایش پلاون مضاف صوبه بهار تردد نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیاتش شهری گشت \*

## \* رحمت خان میر فیض الله \*

از منصبداران عهد فردوس آشیانی سم - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهي گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودی و تحریب تعلقه نظام الملک دکانی تعیین یافت او بهمراهی راجه گجسنگه معین شد - و بستر تعیینات دکن گردیده

پس از فوت مه‌ابنت خان ( که ساهو بهونسله بنواج دولت آباد آمده هنگامه تالان برتصبات و قریات آن نواحی بلند ساخت و خاندوران صوبه دار برهانپور بارادگ تذبیه او کمر عزیمت بهمت ) اورا باتفاق مادهو سنگه در بلده مذکور گذاشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فوق اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب چهار سنگه بوندیله باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافه پانصد سوار و خطاب رحمت خان سرمایه ناموری اندوخت - سال دهم بعطای علم و رخصت بمسکار بیجاگده ( که در تیول او بود ) لوی شادکامی برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار درجه اعلا پیمود - و در همین سال مطابق سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجری رخت زندگانی بر بهمت - اسد الله پور او بمنصب شش صدی شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید \*

### \* راجه انوپ سنگه بدکوجر \*

مشهور بانبرای سنگه‌دان - بدکوجر طایفه ایست از راجپوت آبایش برورش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد او بنابر ضیق معاش بشکار آهو معروف - و اوقات گذر خود بگوشمت آن می نمود - اتفاقاً روزی در بیشه بگمان شیر تفنگ انداخت

( ۲ ) نسخه [ ب ] تاراج ( ۳ ) در [ اکبر نامه ] بدکوجر آمده \*

بیوز پادشاهی ( که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته ) رسید - از زنگواه و قلادگ طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میکردند - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بردند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوق ( که بفرقندازی بود ) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیرونان نیز منصبه یافته در رتبه از پدر گذرانید - و کدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاری در آخر فرمانروائی عرش آشیانی بپایه سرداری خدمتگاران ( که بخواص معبر اند ) ارتقا یافت - و در زمان جنم مکانی نیز چنده بهمان خدمت می پرداخت \*

سال پنجم پادشاه در برگنه بازی روزی بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعنی جمعی ( که در سوارش شکار شرف اندرز حضور می یافتند ) بفاصله از عقب می آردن خبر شیریه قوی هیکل تنومند شفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نموده کس بخدمت جنم مکانی فرستاد - پادشاه از فرزنی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

شده بود و فيلان ( که از لوازم نخچير اين جاندار جان شکر  
اند ) همراه نبودند اسب سوار متوجه آنصوب گرديد - و بعد  
ديدن شير از اسب فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون  
زخم مکرر نبود رفته بنشيب زمينه نشست - از انجا ( که افتاب  
فرو شد - و همت مصروف بران که شير شکار شود - و جز  
شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهوايه و انوپ سنگه  
و اعتماد رای و حیات خان داروغه آبدار خانه و کمال قرادل  
و سه چهار خواص ديگر حاضر نبود ) گامه چند پيش  
رفته تفنگ کشاد داد - اتفاقا درين مرتبه نیز زخمی ( که از حمله  
باز دارن ) نرسيد - از شدت غضب و حدت غيرت غران و خروشان  
بجانب پادشاه درين - مردم حوالي چنان برهم خوردند که  
از صدمه پشت و پهلوئی آنها جنت مکانی یک دو قدم پس  
رفته افتاد - خود می فرمود که از سراسیمگی دو سه کس  
بر سينه من پائنهاده گذشتند - دران میان شاهزاده تير انداخت  
کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ ( که پایه تفنگ  
خاصه بدست گرفته نشسته بود ) رسيد - او چوپه که در دست  
داشت بر سرش فرود کوفت - شير او را بر زمين انداخت  
درين وقت ( که سر شير بجانب پادشاه بود ) انوپ سنگه  
یک دست خود را بدهنش داده دست ديگر نزدیک شانه اش  
حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشير از نيام آخته

خواست بر شانه شير حواله نمايد - دست او حمایل ديده بر کمر  
زد - رامداس نیز شمشير رسانيد - حیات خان چوپه چند  
زد - شير انوپ را گذاشته راهي شد - او ( که دستش بسبب  
انگشترها از کار نرفته بود ) از عقب شير در آمده شمشير  
انداخت - چون شير رو برگردانيد تيغی ديگر بر چهره رسانيد  
که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال اين حال  
مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام يافته شير را بپايان  
رسانيدند - انوپ بخطاب انی رای سنگه دلن يعنی مالنده شير  
و اضافه منصب مباحات اندرخت - چون روزی جنت مکانی  
بذابر تقریبی بر اعتراض فرمود او فورا جمدهر بشکم خود زد  
اوان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاه بسر لشکری  
و صاحب فوجی مامور میگردد - در سال سيوم شاهجهانی چون  
پدرش بيز نراين ( که هزاری ششصد سوار منصب داشت )  
بساط زندگی در پيچيد انوپ سنگه بخطاب راجگی بلند نامی  
يافت - سال دهم پيمانه زندگی از هم مالا مال گشت - بمنصب  
سه هزاری هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره  
داشت - جبرام ولد اوست - که علیحده مذکور گردیده \*

### \* راجه جسنگه \*

پسر راجه سور جسنگه رانهور است - سال دهم جنت مکانی

همراه پدر خود سعادت ملازمت در یافته پس از فوت او سال چهاردهم بمنصب سه هزار و هزار سوار و خطاب راجگی چهارم امتیاز برافروخت - و باضافهای متواتره مرقعی مدارج عمدگی گردید - در سال هیزدهم ( که فیما بین جنّت مکانی و فردوس آشیانی نوبت بفوج کشی انجامید - و سلطان پریز با مهابت خان و غیره بصوبه دکن تعین شد ) مشارالیه نیز بهرامی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنّت مکانی در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودی ( که عبور نبرده کرده بعضی محالات صوبه مالوه را بتصرف در آرد ) بصوبه مذکور رسید - چون میت ابدال شاهجهانی عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهی بدار الخلافه اگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام دل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و بهائی منصب پنجزاری ذات و سوار ( که در عهد جنّت مکانی داشت ) و عطای علم و نقاره و اسب از طوبیله خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه نوازش نمود گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودی ( که رایت طغیان افراخته راه فرار سپرده پیش نظام الملک بحری خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود ) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامال

ساختن تعلقه او نیز مطمع نظر اعلیٰ حضرت گردیده از دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده تجویز یافت سرکردگی یک فوج بظام راجه مزبور مقرر گشته همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته ملک متعلقه نظام الملک را بی سپر اسپان سپاه سازد - و در مالش خانجهان دتیقه فرو نگذارد - پس ازان ( که سال چهارم یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت ) او بهر ادلی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن خود شتافته سال ششم بعقبه خلافت پیوست - و مکرر بعنایت اسب با زین مطلا و عطای خلعت خاصه و سال دهم برخصت وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جهونیت سنگه از وطن خود بخضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل و هشت هجری دیده جهان بین را از تماشای گلشن زندگانی بر بهمت - بدولت قرابت و قرب رتبت و فرادانی سپاه و فوزنی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون ( رسم فریق راتهور خلاف دیگر راجپوتانه است ) چه بامادر هر فرزند ( که محبت شوهر بیشتر باشد ) او بجای پدر می نشیند اگرچه خرد سال باشد از دیگران [ و ابتدا بزرگ خانواده راتهور برادری

( ۲ ) در بعضی نسخه [ بی شهر سم اسپان ]

امتیاز داشت و پس از آن ( که اودیسنکه در ملازمت عرش آشیانی  
براجگی مخاطب شد ) قرار یافت که دیگران ازین قبیل براد  
موسوم شوند و ازینجا سمت که بعد فوت اودیسنکه سورجسنگه  
با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز  
گردید لهذا پادشاه جهونت سنگه را بعنایت خلعت و جمدهر  
مرمع و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی  
حسب وصیت پدر ار و مرحمت علم و نقاره و اسب با زمین  
مطلا و فیل از حلقه خاصه برنواخت - و امر سنگه برادر کلان  
جهونت سنگه را ( که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع  
بکابل رفته بود ) باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار  
سوار و خطاب رادی سر فراز گودانید - احوال هر دو جداگانه  
نویس خامه اخبار طراز گردیده \*

## \* راجه رام داس نرووی \*

از منصبداران عهد جنت مکانی سمت - سال اول جلوس  
فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار  
سنگه بندیده ( که از اکبر آباد فرار نموده علم بغی برافراخته بود )  
تعیین گردید - سال سیوم همراه راز رتن هادا بجهت توقف در باسم  
مضاف برابر و سد راه بودن بر روی اقواج دکن دستوری یافت  
اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بغابر تسخیر پرینده  
بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

در هزاری هزار سوار تارک مهابت برافراخته همراه سید خانجهان  
یاره بتخریب ملک عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم  
مطابق سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری بغیستی سرا  
در شد - پادشاه امر سنگه نبیره ادرا از اصل و اضافه بمنصب  
هزاری ششصد سوار و خطاب راجگی بر نواخته و میانیت  
حصن نور بدستور جدش باو مفروض ساخته آن نواحی را  
در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان  
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال  
بیست و پنجم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر ( که نوبت  
دوم بیساق قندهار نامزد شده ) بدان صوب شتافت - و سال  
بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت  
و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر بسمت شنابید - سال سییم  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهره  
عزت برافراخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان  
محمد اردنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول  
جلوس عالمگیری دولت ملازمت دریافته پسر همراه پادشاهزاده  
محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعیین گردید - و در کارهای  
آنجا و مهم ولایت آشام مصدر نژد شد - پسر همراه شمشیر  
خان نژد در بیساق افغانه دره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتی  
از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار ترقی

نمود - اختلاف در سر رشته منصب مومنی الیه ( که از عالمگیر نامه ده ساله نقل نموده شد ) شاید بسبب کمی ( و دادن در منصب سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخه مرقوم \*

### \* راجه کشن سنگه به دوریه \*

( ۲ )

به داور سرزمینی ست سکردهی اکبر آباد - سنه آنجا بدین لقب معروف اند - تو می ست مردانه و جگوار - سابق خود سزی داشتند - عرش آشیانی سرگروه آنها را ته پای فیل انداخت از آن بعد بر بقیه فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتوم به دوریه سرکردگی و منصب هزارپا داشت - در عصر جنت مکانی براج به کاماجیت ( که همراه عبدالله خان بهم رانا تعیین شده پستتر در متعینه دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احرار ملازمت نمود ) و در وقت فردوس آشیانی براج کشن سنگه مذکور تعاقب گرفت - نامبرده سال اول با اتفاق مهابت خان بهم چهار سنگه و سال سیوم همراه شایسته خان بنخوریب مالک نظام الملک دکنی ( که خانجهان لودی را پناه داده بود ) دستوری یافت - سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر توده شایسته شد - سال ( ۴ ) نسخه [ ب ] به داور ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] سرکرده ( ۴ ) نسخه [ ب ] به پای فیل انداخت \*

نهم همراه خانزمان بمالشن شاهو بهونه کمز همت بر بیست و سال هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۳ ) هزار پنجاه و سه هجری بنیستی سرا در شد - چون فرزندی بجز پسر کنیز نداشت بدنسنگه نبیره عم او بعفایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزارپا هزار سوار و خطاب راجگی سر بلندی اندوخت سال بیست و یکم ( روزی بکورش درشن رفته بود - ناگاه فیل مسمت طرف او دوید - و یکی از تابینانش را بزر در دندان گرفت - راجه از فرط تهور جمدهریه بآن خونخوار حواله نمود و بسبب سردادن چرخ آسینه براج نرسید - و آن شخص نیز بسبب در آمدن میان در دندان محفوظ ماند - راجه بعطای خلعت عفایت و معافی پنجاه هزار روپیه منجمله پیشکش در لک روپیه ( که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود ) چهار عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافه پانصدی سرافراز گشته در رکاب محمد اوزنگ زب بهادر بهم قندهار شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال بیست و ششم با محمد دارا شکوه رخس عزیزمت بیساق مذکور جهانند - سال بیست و هفتم همانجا راه عدم خانه پیش گرفت مهاسنگه پسرش بمنصب هزارپا هشتصد سوار و خطاب راجگی و عطای اسپ سر عزت برافروخت - سال بیست ( ۲ ) نسخه [ ب ] بدنسنگه \*

و هشتم تعیین کابل گشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه  
بمنصب هزاری هزار سوار رایت ترقی بفراراشت - پس ازان  
( که غلبه عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه مندرم  
گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه  
سبکون بندیده بر سر جنیت بندیده رفت - و سال دهم همراه  
کامل خان در تذبیه افغانه یوسف زئی مصدر ترددات نمایان  
گردید - و در جلوس آن پانصد سوار از تابینانش دو اسبه  
سه اسبه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا رو کرد  
(۲) اوردیسنکه پهرش ( که از سابق بنوکر بیادشاهی ممتاز  
و همراه میرزا راجه جیسنگه در مهم دکن تعیین بود ) سال  
بیست و چهارم بقلعه‌داری چیتور فایز گشته از انتقال پدر  
بخطاب راجگی آنینه بخت را جلا داد \*

### \* راز امر سنگه \*

پسر کلان راجه گجسنگه راتهور است - ابتدا منصب درخور  
یافته سال دوم جلوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزار  
و سه صد سوار سر بلندی یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم  
و فیل چهاره عزت بوافروخت - و در همان سال باتفاق سید  
خانجهان باره جهت مالش ججهار سنگه بندیده تعیین گردید

(۲) در اکثر نسخه [ اوردیسنکه ]

چون قلعه دهامونی بتسخیر درآمد و خاندوران درون آن رفت  
و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند  
و غارتیان در آمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن  
گل مشعل در انبار خانه باروت ( که ده برج بود ) افتاد  
و برج پرید - و از ریزهای سنگ ( که بیشتر جانب بیرون قلعه  
افتاد ) چند کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت  
از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
دو هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشت \*

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهرمنسله  
( که با وجود عقید بودن نظام الملک در گوالیار طفله را  
از قرابتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود ) متوجه  
دکن گردید و بعد عبور دریای نوبده نواحی قلعه دولت آباد  
معسکر فیروزی شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه  
نمود ازرا باتفاق خاندوران بهادر کسبل فرمود - و سال دهم  
همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبه سلطنت  
روشن جبین گردید - سال یازدهم چون قلعه قندهار را عی مردان  
خان بملازمان پادشاهی سپرد و احتمال آن داشت که شاه صفی  
خود عازم آنحدود شود بنابراین شاهزاده سلطان شجاع با فرجه  
گران بدان سمت رخصت یافت ازرا بعنایت خلعت و اسب  
با این نقره و عطای نقاره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

بر نوشتند - و پس از آن [ که سال مزبور پدرش فوت نمود  
و راجگی و جانشینی بجهونم سنگه برادر کوچکش بوجه  
( که خاتمه احوال راجه گجسنگه بدان موشح گشته ) تعلق  
گرفت ] او غایبانه باضافه پانصد سوار از اصل و اضافه بمذنب  
سه هزار و سه هزار سوار و خطاب راجی امتیاز اندر خدمت  
چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص  
گردید او نیز بهمراهی شاهزاده معین گشت - و پس از ورود  
حکم تنبیه راجه گجت سنگه ولد راجه باسو ( که مصدر بغی  
شده بود ) با شاهزاده او همراهی گزیده سال پانزدهم پس از  
زنهاری شدن راجه مزبور ( که شاهزاده ملازمیت پدر عالیقدر  
در یافت ) او نیز بدین متمنا فایز شد - و در همین سال  
چون شورش دارای ایران جانب فقه‌ها معلوم شد و سلطان  
دارا شکوه بدان طرف دستوری پذیرفت او باضافه هزار و نه  
از اصل و اضافه بمذنب چهار هزار و سه هزار سوار قامت  
لیانم آراسته بهمراهی شاهزاده تعیین گردید - از آنجا ( که  
از مقررات دارای ایران ایمان ازین سپنجی سرا در گذشت  
و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود ) او سال شانزدهم بحضور  
آمده جنبه عقیدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم  
سلطه جمادی الاولی مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار  
هجری از آنجا ( که چندی بنابر بیماری بهسادت مجرا

نرسیده بود ) پس از صحت پدردار حاضر شد - و بعد ملازمت  
ناگاه جمدهر کشیده ملایت خان بخشی را بتفصیل ( که در  
احوالش سمت ارتسام پذیرفته ) گشت - از سنوح این واقعه  
خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتلداست کور برز حمله  
آوردند - و او دو سه بار جمدهر حواله ارجن نمود - درین  
اذا خلیل الله خان بر امر سنگه شمشیر انداخت - و ارجن  
نیز دو بار شمشیر برز زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده  
کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت  
تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات ( که بیماری چند روزه  
علاوه آن شده ) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل از آن میان  
مردم او ( که در ناگور قیولش بودند ) و مردم راجه کرن پسر راجه  
سور بهورتیه جاگیردار بیگانیر ( که تعینات یساق دکن بود )  
بر سر حدود مذاقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول  
شده بودند - او بمردم خون نوشته بود که باز جمعیت فراهم  
آورده بر سر سواران کرن بپردازند - کرن این معنی بصلابت خان  
نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا ملایت خان بعرض  
رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداری  
نموده جرأت کرده باشد \*

پس از وقوع این معنی جهد امر سنگه میروخان میرترک

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بردند .

و ملوکچند مشرف دولتخانه خاص بر طبق حکم سلطانی بیرون  
دهلیز خلعت خانه آورده مردم را طلبیدند - که بخانه او  
برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او  
بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند  
کشته شد - و میر خان زخمی شده شب دیگر در گذشت  
درین اثنا اهدیان و غبیه رسیده آن مخاذیل را واصل جهنم  
گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمی  
شدند - و برین اکتفا نکرده جمعی از نوکرانش قرار دادند - که  
بر خانه ارجن رفته ادرا بکشند - و بلون راقهر و بهار سنگه  
راقهر ( که ابتدا نوکر امر سنگه و پدرش بودند - و ثانیاً بنوکرج  
(۳) پادشاهی مباحثات پذیرفته ) درین اندیشه انباز آنها شدند \*

چون این مقدمه بعوض رسید بر نادانی این گروه بخشیده  
بکس حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند  
با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان ومان  
خود میشوند - پس ازان ( که استبداد آنها دریافت شد ) بسید  
خانجهان باره با مردم جلو و رشید خان انصاری ( که نویت  
کشک اینها بود ) بزد و کشت آن گروه دستوری شد - اینها  
بمقابله پیش آمده تا رمقه در تن بود برخاش نمودند - و بقتل  
رسیدند - و از مردم پادشاهی سید عبد الرسول باره ( که جوان

(۲) نسخه [ ب ] مردهش را (۳) نسخه [ ب ] درین اندیشه فاسد \*

مردانه بود ) با سید غلام محمد ولد سید محی الدین برادر خود  
و پنج تن از خویشان بکار آمد - پسرش را بسنگه سال هیزدهم  
آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاره هفتصد  
سوار سربلندی اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش  
بهم بلغ و بدخشان تعیین شده سال بیست و پنجم از امل  
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار کامیاب گشته  
با سلطان ارزنگ زیب بهادر در کره ثانیه بهم قذهار شتافته  
و سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت  
بر بسته و سال بیست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهمت انهدام  
چیتور مامور گردیده سال سیم باضافه دو صد سوار جبین طالع را  
روشن ساخت \*

چون وساده سلطنت بجالوس خلد مکان رونق گرفت او  
بعد و مول موکب ظفر کوکب بمنهرا آمده ملازمت دریافت  
و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در  
جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهی بود - پس از آنکه  
معاودت سمیت اجمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جهونت سنگه  
بخطاب راجگی و عنایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر  
مروم و نقاره و انعام یک لک روپیه و از امل و اضافه بمنصب  
چهار هزاره چهار هزار سوار بر نواخته سردار قبیله راقهر  
و مرزبانان ولایت جودهپور بلام او قرار یافت - و او در جنگ

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقه سیوا بهوسله و تخریب ملک عادلخانیه بانفاق میروا راجه جیسنگه سرگرم حصی خدمت بود - سال شانزدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری دکن نامزد شد) او بهراولی خاص مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیه جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بذابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راد راساپوره بیرون بلده از رنگ آباه بنام او آباد است - پس از پسرش اندر سنگه منصب شایان و سرداری وطن یافته سال بیست و دوم بانقتال مهراجه جسونت سنگه بعطای خطاب راجگی و خلعت و شمشیر با ساز مرع و اسب با ساز طلا و فیل و علم و توغ و نقاره امتیاز برگرفت (۲) و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائی گردید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاره دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خداد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنجزاری فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایمای پدر یارجین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نبائش هر نائه سنگه است

که قبل ازین بدکن آمده محاله از صوبه برار در قبول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زاده او مانسنگه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید \*

## \* رای مکند نارنرلی \*

کایت مانهر - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله (که دریستی پنج سوار بود) نوکر دو سه درپیه درماه گردید بترقی خداوند پیش آمده چون خالی از کار دانی و فهمید نبون بمرور ایام بهایه دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همت بود - و در فیض رسائی جدی قام داشت مردم مکرر بسفارش نامه جعلی او کامیاب گشتند - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم که ماند که بدولت او بر روزگار نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغای خطیر بفارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالییه ساخت - و پیوسته در هسرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عذایم فردوس آشیانی گردیده بدیوانی بیوتات حضور سر فزاری یافت - چون کوکب طالعش فرزغی داشت بخدیم دیوانی تن سر افتخار برافراخت \*

برخی معاندان هموطن او بوساطت باز یابان حضور بعرض

وسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای نازنول دفينه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تعیین شدند پس ازان ( که عالیها سافها گشت ) یک حبه ظاهر نگردید مفتریان بهتان تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدی و اشتلم جاها از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی که سزادار باشیم حکم شود - اعلیٰ حضرت از سر تقصیر آنها در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت و اعتبار زندگی بسر برد \*

### \* راجه جگت سنگه \*

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنت مکانی گردیده بملک مروری بر نواخته شد نامبرده ( که با برادر سر سازگاری نداشت ) منصب قلیله یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم جلوس چون از سورجمل حرکات نا شایسته بوقوع درآمد پادشاه نامبرده را بسرعت سریعیه از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاری ذات پانصد سوار و خطاب راجگی و عطای بیست هزار روپیه نقد و خنجر مرصع و اسب و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه بکر حاجیت سندر داس ( که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود ) فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزار و سوار

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی ببکالی منصب مذکور سر عزت برافراخته سال هفتم ( که پادشاه متوجه نواح پنجاب بود ) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت مرکب پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان الوس خنگ ( که دران سر زمین سکونت دارند ) نوازش یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه کابل اختصاص گرفت - و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالة تاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آورد - سال یازدهم [ که علی مردان خان قلعۀ قندهار را ببزدهای پادشاهی سپرد - و سعید خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج قزلباش ( که دران نواح رسیده بودند ) روانه شد ] نام برده را هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعۀ قندهار او را بتسخیر قلعۀ زمین داور فرستاد - او قلعۀ ساربان را بحسن تردد و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت - و پس از محاصر کردن آن در محاصره قلعۀ بهمت نیز مصدر ترددات شایان گردید - سال دوازدهم در هنگامی ( که لاهور بمحاصر فیروزی بود ) نامبرده آمده دولت بازیافت - و بعطای خلعت و مالای مردارید قامت ارادت آراست - و در همین سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سر عزت برافراخت - سال چهاردهم چون استدعای فوجداری دادن کوه کانگره از تغیر

راجرپ پسر خود و تحصیلدارچی پیشکشات راجهای کوه مزبور  
بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعنايت خلعت و اسب

با زين نقره بدان خدمت سربلند گشت - و چون آثار عصيان  
ازو بظهور رسيد از تعلقه مذکور معزول شده طالب حضور  
گريد - از انجا ( که در آمدن هم تعلل ورزید ) پادشاه سه فوج  
بسردارچی خانجهان بارهه و سعيد خان ظفر جنگ و امالت خان  
و شاهزاده مراد بخش با فوج علیحده پیشترگرمی افواج مذکور  
جهت تسخير تعلقه مؤ و نورگدهه و تاراگدهه ( که قلاع متينۀ  
تعلقه نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش  
کوشیده ) تعین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد  
و خورد با افواج پادشاهی مساعي بقدر وسع امکان بکار برد \*

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهی درآمد و تعلقه  
تاراگدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار  
( ۲ ) باستصواب سید خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او  
از حضور و قبول انهدام قلعۀ تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران  
بحضور آمیده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت  
پادشاه از سر جرائم او در گذشته بیکالی منصب سابق آبر  
بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب  
تغدهار دستوری یافت - و بقلعهدارچی قاعۀ قلات مضاف صوبه

( ۴۰ ) در [ بعضی نسخه ] سید خانجهان بارهه •

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم ( که سعید خان  
ظفر جنگ بایالت صوبه مذکور جبۀ عزت برافروخت ) چون  
میان او و راجه سازگاری نبود از قلعۀ قلات تغییر شده سال هیزدهم  
بعنايت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میذاکار و اسب با زين  
نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخير  
بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زیاده بر ضابطه  
منصب نگاهداشته و بتقرر موجب آنها نقد از سرکار خوشدل  
گوریده از راه طول بدخشان درآمد - چون مردم خوست  
پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشارکت آنها قلعۀ محکم  
از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان  
و المانان ( که نذر محمد خان والی بلغ آنها را فرستاده بود )  
جنگ کرده عرصه پیمای دانی فرار ساخت - و در قلعۀ مذکور  
تهانۀ مستحکم نگاهداشته پیشادر مراجعت نمود - سال نوزدهم  
مطابق سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط  
هستی در نوردید - اعلیٰ حضرت راجرپ پسر ادرا ( که احوالش  
جداگانه بتحریر در آمده ) بمواسم تسلي بر نواخت \*

### \* راجه جیرام بدکرچر \*

پسر راجه انوپ سنگه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در  
حیات پدر بمنصب در خور سرفرازی یافته بکارها تعین  
میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی بعنايت

خلعت و خطاب راجگی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد  
سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافه دو صد سوار کامیابی  
اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش ( که بتوقف  
در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانه کابل گردید )  
رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزاده مذکور بکابل  
شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار لوائی کامرانی افراشته همراه شاهزاده  
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست  
و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب  
نذر محمد خان والی آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافه ای  
متواتره بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار از اصل  
و اضافه چهارم امتیاز بر افروخت - و در نواح بلخ در تنبیه  
ارزبانان و زدن و خوردن المانان لازمه کار پزوهی بعمل آورد - سال  
بیست و یکم مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری  
همانجا بیمانه زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت  
این خبر امر سخگه پسر او را بخطاب راجگی و اضافه منصب  
در فواخته بین الاقتران اختصاص بخشید \*

### \* رشید خان انصاری \*

نامش آله داد پسر جلال الدین روشانی ست - که در افغانان  
لوائی سوری و سرداری بر افراخته زبور خانه فساد پشورش آورد

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلی حضرت مهم کهنه لنگ  
ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان  
سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذه از نیگانش  
و پس از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب بر انگیزخته ناگزیر  
خامه و قانع طراز اسمت در می نگارد - والد جلال الدین مشهور  
بجلاله شیخ بابزید معروف بپیر روشن و روشانی ست - خلف<sup>(۳)</sup>  
شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری  
میرسد - سال پیش از رسیدن فردوس مکانی بهند در قصبه  
جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول  
بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهین نام ( که از همان تبیله<sup>(۴)</sup>  
بود ) بکالی کرم واقع کوهستان روه ( که پدرش آنجا سکونت  
داشت ) شتافت - در سنه ( ۹۴۹ ) نهصد و چهل و نه شهرت  
گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را بریقه مریدی  
در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان  
پشتو برشته تصنیف کشید \*

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما  
بسیار از طوائف روه بالحد و زندقه نهامت داده بدو نگزیدند<sup>(۵)</sup>

( ۲ ) در [ نسخها ] بازید آمده ( ۳ ) نسخه [ ا ب ] روشانی ست ( ۴ ) در  
[ بعض نسخه ] بین نام ( ۵ ) نسخه [ ب ] بکالی کرم ( ۶ ) نسخه [ ب ]  
از طوائف اورا بالحد \*

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعی در گذشت در بهت پرور ( که در کوهستان اسم ) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائی نام در نوکران پادشاهی انصلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در تید قلیج خان اکبرشاهی جان سپرد - اما جانشینی پدر بجلال الدین بازگردید - او در سن چهارده سالگی سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه ( که ایات عرش آشیانی از سیر کابل معاودت نموده در یولم گذر نزل داشت ) بملازم رسید و مورد عواطف خسروی گردید - اما در خور متمنی خود پرداخت احوال ندیده بی رخصت بدر زده در مریدان پدر ( که بیشتر ورک ژنی و افریدی و شرداد بودند - و قرائت نیز بآنها واقع شده ) شتافته روزگار میگذرانید \*

چون در سال سی و یکم طایفه سهمذ و غریه خیل ( که ده هزار خانه دار در حوالی پشاور بسر میبرد ) از ستمرانی کار برداران سید حامد بخاری تیولدار آنجا بستور آمده جلالت را به سرداری برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه ( که کوهستان سیست بطول سی و در کرده - و پنهان درازده - خادر رویه

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] یولم گذره

پشاور - باختر سو میدان - شمالی جانب باره - جفری نذرهار ( ۲ ) تنگداهای پرنشیب و فواز بسیار دارد ( رفته راه خیبر سنگ چین نمودند راجه مانسنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده الوس افریدی را ( که خمیر مایه فساد بود ) تاخته بعلی مسجد فرود آمد - و جلالت بقدر مالش یافته بود که زین خان کوکه از حضور تعیین گشته در کندن خاربن فسادش کرشش فرادان بکار برد - چون کار بر تنگ شد - سال سی و دوم از تنگدای تیراه بر آمده بهسواد و بجور ( که بنگاه یوسف ژنی ست ) پناه برده آنها با وصف سزاهای شایسته ( که از دست عساکر پادشاهی یافته بودند ) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند زین خان دران کوهستان نیز در آمد - باویشهای سترگ نزدیک بود که جلالت دستگیر گردد - از دره ( که اسمعیل قلی خان محافظ آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود ) باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات شایسته الوس افریدی و ورک ژنی را مستمال نمود - چنانکه آنها ملا ابراهیم را ( که جلالت خود را پور از می شمرد ) بدست آوردند - او اعتماد از آنها را گرفته روانه توران دیار گردید - افغانان زه و زادهش گرفته بمردم پادشاهی سپردند

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] قندهار رویه ( ۳ ) در [ نسخهای اکبرنامه ] اورک ژنی آمده \*

و در سال سی و هفتم از توران برگشته بیداری همان الوس باز  
 سرشورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعیین گشت  
 افغانان از دستان سرائی بلاه گری بر نشستند - و برگذارند  
 که او را ما از یورت خود بر آوردیم - آصف خان اهل و عیالش را  
 با وحدت علی نام مردی دستگیر ساخت - و در سنه ( ۱۰۰۷ )  
 هزار و هفت هجری جلاله غزنین را برگرفت - اما نتوانست  
 نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه  
 هجری جلاله ( که بیداری الوس لوهانی بآویزش شادمان هزاره  
 نواح غزنین رفته بود ) زخمی بکوه رباط در شد - مراد بیگ  
 با جمعی از نوکران شریف خان اتکه تعاتب نموده کارش باتمام  
 رسانید - و باسانی آن مایه ده بزرگ شورش ( که از دیر باز  
 فراران سپاه پادشاهی پی او قطره زنان و سرگردان بود )  
 فرو شد - پس از او احد داد بن شیخ عمر ( که عمزده و داماد شیخ  
 جلال الدین میشد ) جانشین گشته غبار طغیان برانگیخت - شجاعت  
 و بهادری او ناسخ داستانهای ستم و افراسیاب است - در عهد  
 جنیت مکانی آویزشهای سخت با عساکر پادشاهی نموده گاه  
 غالب و گاه مغلوب میگشت - تا در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار  
 و سی و پنجم هجری ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربیتی  
 ( که بنیابت پدر انتظام بخش صوبه کابل بود ) چون عرصه کار

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سرشورش .

برو تنگ ساخت در نواک حصاری گردید - روز یورش  
 تفنگم بدو رسیده در گذشت - گویند یک روز بیشتر نسخه  
 خیر البیان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنین  
 شد - پس از او عبدالقادر بهوش قائم مقام گشت - و برظفر خان  
 تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعی  
 سعید خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختیار بزدگی درگاه  
 والا نموده بهلازمیت اعلی حضرت رسیده بمنصب هزاری امتیاز  
 یافت - و چون در سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه در تعیناتی  
 کابل روزگارش بسر آمد سعید خان بهادر بی بی الائی زن  
 احداد را ( که دختر جلاله بود ) با دو دامادش محمد زمان  
 و صاحبان و قادر داد پسر محمد زمان را با دیگر همراهان  
 عبد القادر در سرآغاز سال یازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل  
 و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلی حضرت  
 آنها را مستمال مراحم ساخته پیش رشید خان ( که صوبه تلنگانه  
 باو مفوض بود ) فرستاد - و در همین سال کریم داد کور پسر  
 خرد جلال الدین ( که آواره دشت ابدبار بود - و در حدود  
 لوهانی بسر می برد ) جمعی از الوسات نغر بخیال فاسد او را  
 طامع داشته در کمین فرصت نشستند - تا وقت یافتن بترراه

( ۲ ) نسخه [ ب ] نواکر - یا توانگر باشد ( ۳ ) نسخه [ ب ] الوسات او  
 بخیال فاسد .

بیايند - و سر بشورش بر آردند - سعيد خان ازين مفسده  
آگهي يافته بياده كوهي و كمان دار را از قبايل افغانه آنديار  
( كه بايالي در آمده بودند ) جمع نموده با راجه جگت سنگه  
بتايدب آنها تعيين كرد - بعد از رسيدن بغفر جميع الوسات<sup>(۲)</sup>  
راه انديان پيبردند - مگر الوس لكن و در قبيله ديگر - كه  
كريم داد درميان آنها بود - چون آخر كار چاره نجات منحصر  
در سپردن او ديده با تواج دستگير ساخته حواله نمودند  
سعيد خان او را بموجب حكم بياسا رسانيد - و پس ازان  
( كه جمله الملك سعد الله خان در عرصه آمده ) دختر كريم داد را  
بعقد ازدواج او در آردند - لطف الله خان و غيره اولاد  
از بطن آن عفت منس است \*

و چون بعد ارتحال جلال الدين از پسرانش الله داد با ديگر  
برادران بظاير ناتوان بيني و عداوت افغانان مخالف دل نهاد  
سكونت رده نگشته بهند آمده در ملازمان جانت مكاني انتظام  
يافتند الله داد بمردر ايام بوشد و كرداني بمنصب عالي  
و خطاب رشيد خان مباهي گشت - و بخدمات عمده اختصاص  
گرفت - و در عهد اعلى حضرت منظور نظر عنايت شده بمنصب  
چهار هزارين سه هزار سوار علم افتخار برافراخته كمكي دكن  
كردند - در سال چهارم شاهجهاني بهمهراهي اعظم خان صوبه دار  
( ۲ ) در [ بعضي نسخه ] بلغم .

دكن ( روزه ) كه بر كنار مانجرا در نوبت گهي فوج عادل شاهيه  
و نظام الملكيه در آريخت ( شهباز خان روهله ) كه امير چهار هزار  
بود ) با پسر كشته شد - و بهادر خان روهله و يوسف محمد  
خان تاشكدي بزمهاي گران درميان افتادند - رشيد خان  
( كه برادرش با جمعي از خويشان شربت موات چشيد ) زخمي  
از نبردگاه بر آمده باعظم خان پيوست \*

بالجمله رشيد خان بيمار پهنديده معاش بود - و در  
راست انديشي و نيكوفكري و حسن ادراك و والا همتي و كرم  
مفرط يگانه روزگار و در شجاعت و مردانگي و مروت و مردمي  
و خوش سلوكي و تهذيب اخلاق بيهمتا - مدت ها ( كه در  
دكن گذرانيد ) بحسن تدبير و نيروي شهامت شريك غالب  
صوبه داران بود - بيه مشورت او مركب كار عمده نميشدند  
و جمعيت خوب نگاه ميداشت - و همه آن مردم فديهي او  
بودند - و مریدانه باري سلوك ميكردند - چنانچه مهابت  
خان بحضور نشست - كه اين همه مردم كار آمدني اخلاصمند  
( كه رشيد خان دارد ) با آن همه هوش و پردايي متحيرم كه  
خيال خود سري نميكنند - طلب او از دكن قريب مصلحت  
است - و الا خانزمان را ( كه با او يكداني دارد ) خدمت سرحد  
تفريمانند - همين كه هر دو متفق شدند كارے خواهند كرد  
كه تدارك آن متعذر خواهند شد - رشيد خان در صوبه دارمي

برهانپور چنان به بند و بسج و عجب افزود که مقصدان کوهی  
( که از هنگامه هزنی و دزدی آنها متوطنان شهر شیع  
نسبی آسودند ) زندگی خود را مغنم شمردند - و در اخیر ایام  
از مدتی بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیو میبود - تا حال  
درین مکان اولاد او و برادرش هادی داد خان تعینات مانده اند  
در سال بیستم و درم شاهجهانی سنه ( ۱۰۵۸ ) یک هزار  
و پنجاه و هشتم در صوبه دارچی ناندیو بساط هستی در نوردید  
در شمس آباد مؤ دیه آباد کرده باغی طرح انداخته - نعلش  
اورا برده همانجا مدفون ساختند \*

گویند علم چندانی نداشت - اما از همه جا با خبر بود  
در تاریخ به نظیر - و در مذہب حنفی متعصب بود - اشعار  
بسیارے بدلیل عقلی از حدیقه برآورد - که الحاق اسمی  
و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل  
البراس داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر  
( که دران وقت هیچ امیرے نداشت ) عیدگاه برهانپور را که  
تنگه بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله  
بملصیب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و اسدالله پیاپی هزار  
و پانصدی هزار سوار تا سال سیم اعلیٰ حضرت رسیدند \*

### \* راجه بیتهداس کور \*

گویند سرزمین مائرا و میوار پیش ازان ( که قوم رائه و

و سیسودیہ بقبضه اقتدار در آرد ) در تصرف این قوم بود - بعد  
غالب شدن آنها زمیندارچی بعضی برگزانت متعلق باینها ماند  
نامبرده پسر درم راجه گوپالداس کور است - که در ایام  
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و درود برهانپور قلعه دار  
آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار  
خان را بجای او گذاشت - و در محاصره تنگه با پسر جانشین  
خود بارام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جغیر از وطن  
آمده بملازمت پیوست - بعد سربرآرائی اعلیٰ حضرت بمنصب  
سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب راجگی و عام واسپ  
با زین نقره و فیل و انعام سی هزار رزیده نقد چهره کامیابی  
بر افروخت - و پستر بتعیناتی خانجهان لودی بمالش ججهار  
سنگه بندیله مرخص گردید - و سال درم همراه خواجه ابوالحسن  
بتعاقب خانجهان لودی دستوری یافت - مشار الیه از فرط  
کار طلبی انتظار سرکرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل  
دهولپور بار رسیدن جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان  
پیاده پا شده داد دلیری داد - و بگلگونہ زخم سرخروئی  
حاصل نمود - و در جلدی تردرات مذکور باضافه پانصد سوار  
و عقابت نقاره کوس شادکامی نواخت - و سال سیوم ( که پادشاه  
بدکن رسیده سه فوج بسرکونگی سه کس برای تنبیه خانجهان  
لودی و تخربیب ملک نظام الماک دکنی تعیین فرمود ) او باتفاق

راجہ گجسنگھ مرخص شد - و در جنگ خانجہاں لودی مصدر  
تجددات شایستہ گشت \*

ازانجا [ کہ حقوق رفاہاری از و پدرش مطمح نظر پادشاہ بود  
و از آرزوی قلعه داری ( کہ بدو آن پایہ راجگی اعتبار ندارد )  
داشت ] سال چہارم بقلعہ دارائی رنہپور از تغیر قلعہ دار خان  
چیلہ سر بانڈی یافت - سال ششم بفوجداری داز الخیر اجمیر  
از تغیر میوزا مظفر کرمانی چہرہ عزت بر افروخت - و پستور  
در رکاب شاہزادہ محمد شجاع بصوب دکن تعین شدہ  
در محاصرہ پریندہ مصدر تجددات شایان گردیدہ جوہر  
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعہ مزبور صورت  
نیست و شاہزادہ طالب حضور شد از پس از وصول پیشگاہ  
خسروانی سال ہشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال فہم  
( کہ پادشاہ بدکن ورود نمودہ بہ تنبیہ ساہو بھونساہ سہ فوج  
بہررداری سہ کس تعین ساخت ) از در زمرہ تعیناتیان خاندوران  
بود - چون از رفور عنایت ولایت دہندیرہ بسیورام برادر زادہ (۲)  
ازانجا بر آوردہ و زمیندار رفتہ اندر من زمیندار را  
فراہم کردہ از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بغالبان سال  
دہم راجہ مذکور با جمعی ( کہ سرکردہ آن معتمد خان بود )

(۲) در [ بعضی نسخہ ] دہند پور - و در [ بعضی جا ] دہند میرہ \*

باستخلاص ولایت مذکور تعین گردید - پس از وصول بدانجا  
حصار سہرا را مورچال بست - زمیندار تنگ شدہ آمدہ معتمد  
خان را دید - راجہ مزبور بحضور رسیدہ از اصل و اضافہ  
بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و عطای ولایت دہندیرہ  
بطریق وطن عام اعتبار بر افراشت - سال یازدہم ( کہ پادشاہ  
عزیمت دارالسلطنت لاہور فرمود ) از بقلعہ دارائی اکبرآباد  
مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانہ از اکبرآباد  
بدارالسلطنت برد - و سال چہاردهم بانتقال وزیر خان بمحافظت  
اکبرآباد و حراست قلعہ آن مرخص شد - سال شانزدهم پس  
از وصول موکب پادشاہی باکبرآباد از اصل و اضافہ بمنصب  
پنجہزاری سہ ہزار سوار مرتقی گشت - و سال نوزدهم از  
اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری چہار ہزار سوار کام دل  
بر گرفته بہراولی شاہزادہ مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان  
مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاہزادہ اضطراب  
نمودہ بحضور رسید و سعد اللہ خان برای ہزد و بست آنجا  
رفت از بموجب حکم معہ پس ماندہای نذر محمد خان دالعی  
بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم ( کہ پادشاہ  
داخل اماکن نو ساختہ شاہجہاں آباد شد ) از اصل و اضافہ  
بمنصب پنجہزاری سوار ہزار سوار در اسبہ سہ اسبہ  
سرمایہ عزت اندوختہ تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

بمحضور رسیده یک هزار سوار دیگر از تائبینانش در اسپه سه اسپه  
تور یافته به همراهی شاهزاده اورنگ زیب بپیکار قزلباش ( که  
بمقام سر قلعه قندهار پرداخته بودند ) مباحثه گشت - چون  
تسخیر قلعه صورت نبهت سال بیست و سیوم حسب الطلب  
همراه شاهزاده بعثت خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوری  
پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سنه ( ۱۰۶۱ ) هزار  
و شصت و یک هجری در آنجا درگذشت \*

چون بقدم فدایت و سرخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت  
خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگونگون  
نوازش سرافند ساخت - پسر کلانش راجه انزوده اسم - که  
احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته - و در مین ارجن - در حین  
حیات پدر بروشنایی فردوس آشیانی ممتاز بود - در زری ( که  
از امر سنگه راتهور ملائت خان میر بخشی را در دربار پادشاهی  
کشمیر ) از بجمارت پیش آمده در شمشیر بر راز مزبور  
انداخت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق  
بلخ و بدخشان تعیین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافه  
بمنصب هزاره ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافه  
صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافه پانصدی  
هفتصد سوار سر بلندی اندرخته مکرر برکاب شاهزاده بهم  
قندهار تعیین گردید - سال سی و دوم همراه مهراجه جسونت

سنگه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید  
و در جنگ ( که میان مهراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر  
متصل ارجین ( داده ) دست جلالت کشاده مردانه وار جان را  
نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب  
در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگده همراه دارا شکوه بود  
وقت نبرد دست جرأت بر کشاده تربت تور فوج شاهزاده  
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرچس  
( که در عهد خلد مکان نیز بذوکری میپرداخت - بعد فوت  
راجه ده لک رویه ( که ازو مانده بود ) شش لک رویه نقد  
و سواى آن جنس او براجه انزوده و سه لک رویه بارجن  
و شصت هزار رویه به بهیم و چهل هزار رویه بهرجس  
مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجه مذکور سال نهم  
اعلی حضرت بعد مقتول شدن ججهار سنگه بذبله و مسخر  
گردیدن قلعه جهانیهی بقلعه دارى آنجا نامزد شد - و سال  
دوازدهم بمنصب هزاره چهار صد سوار موتقی گردید - و سال  
بیست و دوم باضافه متواتره تائبینانش هزار سوار قرار  
یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب  
هزار و پانصدی هزار و در سیست سوار تفرق جست - و بکرات  
بتسخیر قندهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت  
خان بقلعه دارى اکبر آباد سر بلندی اندرخته بمنصب در هزاره

هزار و دريستم سوار پيرايه عزت پذيرفت - و سال سيّم  
فوجداري آنجا ضميمه قلعه داري يافته هشتصد سوار در تابينانش  
افزود شد - در جنگ سموگكه بهر اراج سلطان دارا شكوه بود  
اما از عالمگير نامه مستفاد ميشود كه در عهد خلد مكان هم  
سرگرم خدمات بود \*

### (۲) راجه بهار سنگه بنديله \*

بهر راجه بر سنگه ديواست - پس از جلوس فردرس آشياني  
ببكالق منصوب دو هزاري هزار و دريستم سوار سر عزت  
برافراخته پستتر باضافه هزاري هشتصد سوار بمذنب سه هزاري  
در هزار سوار سر باندي يافت - و در همين سال چون بمالش  
چهار سنگه (كه از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعيين شد  
او بهمراهي عبدالله خان بهادر مامور گرديد - از آنجا (كه در  
مسخر ساختن قلعه ايرج مصاعبي جميله بكار برد) بالتماس  
خان مزبور بعنايت نقاره سر بلند شده كوس ناموري نواخت  
و چون چهار سنگه بعجز گرائيده بعد عفو زلات پيشگاه  
سلطنت رسيد از محالات متصرفه او آنچه افزود از طلب او  
بود برخه بجاگير راجه مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سيوم  
(كه پادشاه در صوبه خانديس رسیده سه فوج بسرگردگي  
سه عمده جهت تخريب ملك نظام الملك تعيين فرمود) او

(۲) در [ بعضی نسخه ] بهار سنگه \*

بهمراهي شايسته خان نامزد شد - و در همين سال بمطلى خطاب  
واجبي اواي ناموري برافراشت - و چون اعظم خان صوبه دار  
دكن بر سر خانجهان لودي متصل بپير تاخت و محاربه عظيم  
وز داد نامبرده مصدر توندات شايان گشت - يكي از همراهانش  
در زد و خورد بهادر برادر زاده خانجهان رسیده سوش از تن  
جدا كرده بار رسانيد - و او پيش اعظم خان آردن - پس ازين  
صديتها بتعيفاتي بمساق دكن مامور بود \*

در محاصره و تسخير قلعه دولتاباد از جلالت ذاتي و رشد  
فطري در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقيقه  
فرد گذاشت نكوده آثار نيكو بندي بظهور آردن - و همچنين  
در محاصره قلعه پرينده نيز خدمات شايسته بتقديم رسانيد  
پس از فوت مهابيت خان خانخازان او بتعيفاتي خاندوران  
(كه بمقامت بهانپور مامور بود) اختصاص پذيرفت - و سال  
نهم چون پادشاه بدكن تشريف برده افواج جهت تقويه ساهو  
بهواسطه تعيين نمود نامبرده بهمراهي خانزمان مقرر شد - و سال  
بانزدهم بركاب سلطان اوزنگ زيب بهادر از دكن آمده نعمت  
ملازمت اندوخت - و در همين سال باضافه هزار سوار در اسبه  
سه اسبه سواران گرويد به تقويه جديت بنديله (كه از نوكران  
پرسنگه ديوا و چهار سنگه بود) - و در ديولا دران ملك شيوه

(۲) نسخه [ ب ] بهادر خان (۳) در [ اکثر نسخه ] چنده \*

سرکتابی داشت ) رخصت یافت - پس از رسیدن بآن تعلقه جنیت  
 فتنه جورا طاعت خود سري نماند - چار و ناچار پیش او آمد  
 و سال هیزدهم بتعیفاتی علی سردار خان امیر الامراء بتسخیر  
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت  
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او در اسفیه سه اسفیه  
 قرار یافته در رکاب سلطان مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان  
 مرخص گشت - و در جنگ با اوزبکان و المائان پای کس  
 نیارنده در قنات بر جمعیت آنها دقیقه نامرعی نگذاشت  
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زیب  
 بهادر درانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه  
 شاهزاده مزبور معارفت نموده بسفارت آستانبوس فایز گردید  
 و سال بیست و دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بتسخیر  
 قلعه قندهار ( که قزلباش گرد گرفته بودند ) دستوری یافته  
 پس از معارفت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست  
 و چهارم باضافه هزاری ذات هزار سوار تابین او را در اسفیه  
 سه اسفیه ساخته از تغیر سوار خان بجاگیر داری چورا گدغه  
 سوزازی یافت \*

و چون بآن نواحی رسید هردیوار زمیندار آنجا ( که پدرش  
 بهیم نراین نام را ججهار سنگه بعد طلبیده کشته بود )

گریخته بانوپ سنگه زمیندار باندو [ که بنابر ویرانی قلعه  
 مزبور برزوان نام جائی ( که چهل گروهی قلعه مزبور است )  
 میگذرانید ] پناه بود - راجه بهار سنگه از بیست و پنج گروهی  
 بر سر دیوان قنات - انوپ سنگه تاب در خود ندیده با عیال  
 خود و هردیوار مسطر فرار گزیده بکوهستان نژونهر رفت  
 راجه برزوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان  
 طلب بنام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سای  
 عتبه خلافت گشت - و یک قیل و سه ماده قیل ( که از  
 اسباب زمیندار باندو بدست آورده بود ) از نظر پادشاه  
 گذرانید - و بار دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار  
 تعیین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شجوه  
 بار سیوم بیساق مزبور دستوری پذیرفت - و در محاصره قلعه  
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بی نیل مقصود  
 باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم رخصت  
 وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۶۴ ) هزار  
 و شصت و چهار هجری پیمانه حیات او سپریز شد - پادشاه  
 سجان سنگه پسر کلان او را ( که احوالش علیحدہ نگارش  
 پذیرفته ) بجانشینی و اندرمن پسر دیگر را بمنصب پانصدی  
 چهار صد سوار بر نواخت - بیرون محوطه اورنگ آباد غربی

مايل بشمال پورگ بغام او آباد است \*

### \* راور ستر سال هادا \*

نبيرو راورتن است گويي ناتهه پدر او با جئۀ لاغر  
آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت ( که هر یک بگندگی  
چون ستون شامیانۀ متوسط باشد ) نشسته پا بریکه و پشمت  
بر دیگره نهاده ( از هم جدا میساخت - و بهین زوهای بیجا  
( ۲ )  
بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم  
جلوس فردوس آشیانی ( راورتن رخت زندگی بر بسمت برسم  
راچوتیه ) که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشینی پدر بارشد اولاد  
متوفی تعلق میگيرد ) پادشاه او را بمنصب سه هزار دو هزار  
سوار و خطاب رادی بر نواخته ولایت بوندي و کنکر و پرگنات  
آن نواحی ( که وطن راورتن بود ) بتیول او مرحمت فرمود  
و پس ازان ( که او از بالا گهاٹ رسیده سعادت بار یافت )  
چهل فیل ( که از جد او باقی مانده ) پیشکش گویان بنظر  
پادشاه در آورد - هیزده فیل ( که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار  
ریبه شد ) در سرکار مانده تنه بار مرحمت شد - و بعنايت  
خلعت و اسب با زین نقره و عطای علم و نقاره سرافتخار  
برافراخت - و پستو تعینات صوبۀ دکن گردیده باتفاق خانزمان  
سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد از خبرداری مورچال

( ۲ ) نسخه [ ب ] هر دو را از هم \*

و بمک رسیدن در هر طرف که ضرر میشد و در آردن رسد  
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید \*

شیه [ که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان ( که راور مزبور  
بحفاظت آن مقرر بود ) ریختند ] او پا قایم ساخته دست  
تجلد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زاده بهاول راه  
گریز سپردند - و سال هفتم در محاصره قلعه پریزده مصدر  
فیکو خدمتیا شد - سال هشتم ( که صوبه داری بالا گهاٹ بخانزمان  
مفوض گشت ) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال  
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیا داران  
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلدۀ برهانپور  
راو همراه خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و پستو  
( که سه فوج بهمرکردگی سه عمده تقرر پذیرفت ) از انجمه  
فوج ( که بهرداری خانزمان مقرر شده بود ) هرداری آن برادر  
مسطر نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور  
سرگرم تنبیه آشیا بوده جلالت کارها بتقدیم رسانید - و غایبانه  
باضافۀ هزار سوار بمنصب سه هزار سوار مباحی  
گردید - و پس ازان سال چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال  
پانزدهم همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب ناظم دکن بحضور  
آمده بتسلیم سدۀ سلطنت پرداخت - و همان سال در رکاب  
سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعیین شد - و پس از معارفت

سال هیزدهم بعیای خاعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بهم بلخ و بدخشان دستوری پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را گذاشت نمود او بذایر ناسازگاری هوای آنجا یا وطن دوستی پیشاور در آمد - از حضور بمتصدیان انگ حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم ( که سلطان اورنگ زیب بدان صوبه تعیین یافت ) او بهمراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در نبردهای ارزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب الحکم پدر بذور محمد خان را گذاشته معارفت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندر خمت و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از امل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار باند رتبیگی یافته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهم قندهار ( که بتصرف قزلباش رفته بود ) روانه شد - و همراه (ستم خان و قلیچ خان بجانب بخت تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده داد دلوری داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بهم مسطور ( ۴ ) نسخه [ ب ] بدان موب \*

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صوبه دکن ( که شاهزاده اورنگ زیب مقرر بود ) سر عزت بر افراخت - و در فتح قلعه بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی و یکم ( که فلک شعبده داز توطیه دیگر بر انگیخت - و سلطان دارا شکوه باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالی بر نداشته سزاولان شدید تعیین کرد - که امرای متعینه دکن را زود ( روانه حضور سازند ) با آنکه سلطان اورنگ زیب بمقامری بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن باقی بود نامبرده ب رخصت شاهزاده روانه حضور گردید و در جنگ میان هردو برادر ( که متصل اکبر آباد ( ر داده ) مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هرالعی دارا شکوه جلالت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران آن فوج بقتل رسید \*

### \* راجه سیورام کور \*

پور بلرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامه یورش تهمه بکار آمدند او بیش از پیش مورد التفات گردید - بعد سربرآرایی بمنصب در خور سرفرازی یافته مملکت دهن دیره ( که عبارت

از بعضی بزرگان سوار سازنگپور مالوه است ) بطریق وطن  
بنام او مقبره شد . تا سال دهم بهزار و پانصدی هزار سوار  
رسید - چندی بقاءه داری آسیر نامور بود - سال هیزدهم از آنجا  
معزل شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ  
و بدخشان نامزد گشت - و پس از آن بتقریب بحضور رسیده  
سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت - سال  
بیست و یکم از آنجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون  
مناقشه عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطانی  
رسید بنابر حزم گزینی جمعی بتعیفانی کابل چاره امتیاز  
برافروختند - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت - سال  
بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوی کاهوانی افزاشته همواره  
شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار تعیین گردید - سال  
بیست و یکم چون راجه بیتهداس عم او در گذشت  
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار  
و خطایب راجگی چاره مباحات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده  
مذکور بهمیم مسطور تعیین گردید - سال بیست و ششم همواره  
شاهزاده دارا شکوه نیز بهمیم مذکور رخت عزیمت بر بیست  
و از آنجا همواره رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعه بیست رفت  
سال بیست و هشتم بهمراهی سعدالله خان جهت انهدام قلعه  
( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] قلعه قندهار \*

چیتور گام جلالت برداشت - سال سی و یکم از اصل و افافه  
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر  
خدمت قلعه داری ماندو لوی بلند رنگی برافراشت - و در  
جنگ سموگده ( که در هراولی دارا شکوه جا داشت ) مطابق  
سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت  
بکار برده مقتول گردید \*

\* راجه اندرمن دهندیرو \*

( ۲ )

شعبه ایشیت از قوم راجپوت - میان اینها و بندیل و بنوار  
با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهر سوار سازنگپور  
مالوه است - که در دفتر سهر بابا حاجی مینوشتنند - در عهد  
عرش آشیانی راجه جگمن دهندیرو شرف ملازمت در یافت  
در وقت فردوس آشیانی ولایت دهندیرو بسپورام برادر زاده  
راجه بیتهداس کور مرحمت شد - او با جمعیت رفته جبر و قهر  
باخراج راجه اندرمن ( که در آن وقت قابض زمینداری آنجا  
بود ) پرداخت - او پس از چندی جمعی کثیر فراهم آورده  
از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنادران سال دهم  
جاوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فوج شایسته  
بمالش او تعیین یافتند - و رفته حصار سهر را گرد گرفتند

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] که شعبه ایشیت ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سهر - و نسخه  
[ ب ] شهر \*

واجبه مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعه جنین محبوس گردید - در سال ( که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر اراده نهضت بهندوستان نمود ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار دو هزار سوار چهاره کامرانی بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه بعزیمت علم و نقاره کوس ناموری نواخت و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بهم بدنگاله دستوری پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهی سرگرم بود - تا آنکه پملک فنا پیوست \*

## \* رام سنگه \*

ولد کریمي راتهور همشیره زاده رانا جگت سنگه است پدرش بنوکری پادشاهی امتیاز داشت - نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیانی ببارگاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - و بمنصب هزاره شصده سوار سرفرازی یافت - سال چهاردهم باضافه یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار چهاره عزت بر افروخت - سال نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتخسیر بلخ و بدخشان تعیین یافت - و پس از رسیدن بلخ چون بهادر خان و اصالت

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او بی اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو بیست سوار سر بلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد ارنکزیب بهادر بیساق قندهار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنج همراه شاهزاده مذکور بهم مسطور نویت دوم راهی گشته سال بیست و ششم بعطای نیل سر بلندی اندوخته باتفاق دارا شکوه نویت سیوم بصوب قلعه مذکور لوی عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعه بهت دامن همت بر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتذیبه زمیندار سری نگر ( که در کوههای شمالی دارالخلافه شاهجهان آباد است ) گام جلالت بر نهاده - در جنگ سموگده مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هراولیه دارا شکوه قرار یافته وقت زد و خورد دست جلالت کشاده پاس نمکوارگی از دست نداده - و مردانه از تنه تیغ خروج مقابل در آمد \*

\* **روپ سنگهه راآهور** \*

نبيره كشن سنگهه راآهور كهين برادر حقيقي راجه سورجسنگهه

چون هريسنكهه عم او سال هفدهم جلوس فردوس آشياني جهان گذران را گذاشت و فرزندى نداشت پادشاه روپ سنگهه برادر زاده او را بعطای خلعت و اضافه منصب و عنايت اسپ با زين نقره سرافراز ساخته كشن گذهه وطن عمش بتيول او موحمت نمود - سال هيزدهم در جشن محمت بيگم صاحبه صبيّه كلان پادشاه ( كه بظاير رسيدن شعله شمع بدامان و سوختن بدن چنده كسالمند بود ) از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان كمر همت بست - و پس از رسيدن ببلخ چون نذر محمد خان والي آنجا ب ملاقات شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و اصاله خان بگفته شاهزاده در تعائب او روانه شدند او از كار ظلمي ب اجازت همپايي آنها گرزيد - پس از جنگ با نذر محمد خان و تقبيه گروه المانان ( كه مكرر واقع شد ) در جلدوى مهاسعي جميله سال بيستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار لواي كامراني افراشت - سال بيست و يكم بمرحمت علم چهره امتياز افرورخت - سال بيست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

( ۲ ) در [ بعضى نسخه ] صاحب .

دو هزار و پانصدي هزار و ديست سوار سرفرازي يافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بصوب قندهار دامن عقيدت بر كموزد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب زمين داور شتافته در جنگ قزلباش تردن نمايان بكار بود - و سال بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار كامياب گشته و سال بيست و پنجم باضافه هزاري ذات پانصد سوار و عنايت نقاره بايد آوازه شده نويت دوم بر كاپ شاهزاده مذكور بمرم قندهار دستوري يافت - و سال بيست و ششم نويت سيوم همراه شاهزاده دارا شكوه بيساق مرقوم قوزل يافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري در هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پيمود - سال بيست و هشتم همراه علامي سعدالله خان بانهدام قلعه چيتور رخصت پذيرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و برگذنه ماندلگذهه سركار چيتور از تغير رانا بجمع هشتاد لك دام بجاگير او تن شد - در جنگ سموگذهه بهرادرلي دارا شكوه اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده از تويخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته در برى فيل عالمگير پادشاه آنچه ميكن بود تردن نمود - عاقبت پياده شده سه فيل سوارى خاص بازاده آنكه ريسمان عماري را مقطوع سازد رسيد - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

بمهرم سرکار خود تاکید فرمود ( که زنده دستگیرش نمایند )  
مردم او را فرصت نداده مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت  
و هشت هجری ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگه در عهد  
عالمگیری بمنصب سه هزاری رسیده سال سی و پنجم همراه  
ذوالفقار خان بتسخیر قلعه چنچی شتافت - چون نوبت  
سلطنت بخاند منزل رسید سرداری و طش کشن گدشه براجسنگه  
مخاطب براجه بهادر ( که تغائی سلطان عظیم الشان میشد  
و در کابل بامیداری ریاست همراه خلد منزل بود ) تقرر  
پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزاری سرفرازی یافت - در حالت  
تحریر بهادر سنگه پسر خود راجه بهادر دخیل وطن است \*

### \* رستم خان مقرب خان \*

از قوم چرکس است - در دامنه البرز کوه ساکن - و بیشتر  
جیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکنی شده نام بری  
و سرداری برآورد - و بخطاب مقرب خان مخاطب گردید  
سال سیوم جلوس فردرس اشیا نی ( که دکن محل درود آن پادشاه  
گشت ) او ( که میر شمشیر نظام الملک بود ) در مقابل افواج  
پادشاهی گشت و راگشته میکرد - چون نظام الملک فتح  
خان پسر ملک عنبر را ( که وکیل و سپه سالار او بود ) مقید  
ساخت سرداری سپاه بوی مقرر گردانید - و حمید خان حبشی را  
وکیل نمود - و بعد چندی فتح خان را از قید برآورد

بدستور سابق وکالت و سپه سالاری بار مقوض داشت - مقرب  
خان ازین سلوک ناهموار دل از رقابت برداشته بازاده نوکری  
پادشاهی سال چهارم باعظم خان ملتجی گردید - پس از آن ( که  
این معنی بعرض پادشاه رسید ) درجه استحسان یافت  
فرمان استمالت صادر شد - ماناجی دوریه ( که پیشدست  
او بود ) نزد اعظم خان آمده بمراسم تساهی بحصول اطمینان  
پرداخت - پستتر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهی  
روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا کفار اردو استقبال  
نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهی خلعت و خنجر  
مرصع و چهار اسپ و در فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد  
با در صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد  
و منصب پنجزاری ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش  
( که از صد کس افزون بودند ) در خور هر یک تجویز نموده  
بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کهنه  
و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بار  
عنایت فرمود - و بعد چندی بهپشگاه سلطنت رسیده باستلام  
سده سنیه و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهل کتاره  
و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار  
روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمهرماه مآهی

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی  
بنواح اکبر آباد رخصت <sup>قبیل</sup> ( که در قبول او مقرر شده بود )  
یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموزی اندوخته همراه  
پادشاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر ( که پیشتر سعی افواج  
متعینه بگوشمال جگهار سنگه بخدیله تعیین گردیده بود ) دستوری  
پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک  
عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول  
ملازمت پرداخته هنگام معارفت از دکن برخصمت جاگیر  
کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامی ( که پادشاه متوجه  
جانب سورون شده ) او استلام عتبه خلافت نموده بگوناگون  
عنایت مشمول گشته بجاکیر مرخص گردید - و سال سیزدهم قبل  
برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایامی ( که  
لاهور مقر موکب پادشاهی بود ) بحضور رسیده همراه شاهزاده  
مراد بخش ( که بتذیبه جگت سنگه زمیندار جمو معین بود )  
بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه او سعی موفوره  
کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزاده مزبور  
آمده بدولت آستانبوسی جبین عقیدت را نور آگین گردانید  
و برکاب شاهزاده دارا شکوه ( که بمدد قلعه قندهار مقرر شده بود )  
رخت عزیمت بر بهمت - و بعنایت خلعت و اسب با یراق  
طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او ( که پنجاهزاری

پنجاهزار سوار بود ) در اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از  
مراجعت بجاکیر آرخیس پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام  
یارگاه دولت بسته آمده پس از چندی بجاکیر رفت \*

ازانجا ( که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر  
گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود ) سال  
نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و یستر  
حسب الحکم جهت امضای زمستان در زهتاس مانده در هنگام  
یاز گشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری  
همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور نامیه ادرات را  
روشن نمود - و سرداری جرائغار شاهزاده بلام او قرار گرفت  
چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف  
فا رضامندی پدر والا قدر دل نهاده بودن آن نواح نشد بعدالله  
خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعی ببند و بست  
اندخود و مضافات آن کسبل نمود - و تار سیدن بدانجا مکرر  
با امانان زد و خورد نموده ( ایت فیروزی برافراشت - و در  
جلدوری آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او در اسپه  
سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اوزنگ زیم  
بهادر بعد رفتن دوران حدود بلخ را به نذر محمد خان  
حسب الحکم را گذاشته معارفت نمود او نیز بحضور رسیده  
رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

سلطاني در امكان نو تيار شاهجهان آباد حاضر شده بعنايت خلعت مخلع گردیده برخصت جاگير گام انصواف برزد - پستر بكمك اميرالامرا بسوی كابل راهي گشت - سال بيست و دوم چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواحي قندهار مسموع گردیده مناشير طلب بذايم سرداران صادر شد او از كابل آمده همراه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بجانب قندهار طريق اخلاص پيمود - و سر كردگی چندانول باو متعلق شد - و پس از رسيدن دران نواحي بكمك قليچ خان بجانب بستم شتابيده در محاربه قزلباش با قايم كرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس از فرار آنها ارايهای توپخانه را ( كه از غلبه سراسيمگي گذاشته رفته بودند ) با اسپ و نيژه و بندق بسيار گرفت - و در جايزه اين حسن خدمت سال بيست و سيوم قلمه تابينانش دو اسبه سه اسبه گردیده بخطاب فيروز جنگ چهره ناموري برافروخت و در هدين سال بحضور رسیده يازده توپ خود ( كه با ارايه از غنيم گرفته بود ) از نظر پادشاه گذرانیده بعنايت خلعت و جيعه و جمدهر مرصع با يهل كتاره و شمشير مرصع و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه و عطای اسپ با زين طلا و فيل با يراق نقره و ماده فيل كلاه گوشه افتخار بسپهر برون رسانيد - سال بيست و پنجم

( ۲ ) نسخه [ ب ] بصوب كابل ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] چندانولي .

باز همراه شاهزاده مسطور بيساق مذکور گام جلالت پيش نهاد و در مورچال بستن و ديگر لوازم قلعه گيري مصاعبي جديله بكار برد - و سال بيست و ششم در ركاب پادشاهزاده دارا شكوه باز بدان مهم كمر همت چست بستم - چون ساعت محاصره قريب بود باشاره شاهزاده پيشتر شتافته سال بيست و هفتم بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدرد بجانب بستم رفته مورچال ترتيب داده بتسخير آن پرداخت ازانجا ( كه فتح قندهار ملتوي ماند - و شاهزاده حسب الحكم مراجعت نمود ) او باشاره شاهزاده قلعه بستم را ويران نموده و اسباب باقي مانده را سوخته راهي گرديد - سال بيست و هشتم همراه جمله الملك سعد الله خان بتخریب قلعه چيتور مامور شد - سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شكوه بصوبه دارى كابل از تغيير بهادر خان باقي بيگ منصوب گشت - و بلده كابل و پشار در قبول او مرحمت گرديد - از آخر سال سي و يك ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگدهه ( كه مابين خلد مكان و دارا شكوه ر داده ) بهمراهي سپهر شكوه در جرانغار بود - وقت زن و خوردن تيز جالوي بكار برده مطابق

( ۲ ) نسخه [ ب ] جنگ سموگدهه .

سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری مردانه دار بزخم

تفنگ جان بجان آفرین سپرد \*

### \* راجه اندروده کور \*

بسر کلان راجه بیتهلداس است - چون پدرش بفوجدارى  
اجمیر سرفراز شد از بنیابست پدر بتعلقه مسطور میپرداخت  
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال بیست  
و چهارم بعلای علم شادکامی اندوخت - سال بیست و پنجم  
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى  
سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب راجگی و عطای نقاره  
و اسب و فیل درجه بیمای اعتلا گردید - و قلعه دارى رندهپور  
از انتقال پدرش بار تفویض یافت - پستر بهمراهی شاهزاده  
محمد ادرنگ زیب بهادر ( که بار دوم بیساق قندهار نامزد  
شده بود ) دستوری پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست  
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس از آن همراه شاهزاده  
دارا شکوه بمهم قندهار راهی گشت - و بعد وصول دران نواح همراه  
رستم خان بهادر فیروز جنگ روانه بست شد - و سال بیست  
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور  
و تادیب رانا نطاق عزیمت بر کمر هممت بست - سال سی و یکم  
چون سلطان سلیمان شکوه باتالیقی میرزا راجه جهت دفع شجاع

( که مصدر حرکات لغو گردیده بود ) تعیین گردید او از اصل  
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسبه  
سه اسبه سرفرازی یافته بهمراهی سلطان مذکور<sup>(۲)</sup> اختصاص گرفت  
و پس از سرپرآرئی خلد مکان بدوامت ملازمت پیوسته سال اول  
جلوس بهمراهی محمد سلطان ( که بمهم شجاع تعیین گردیده بود )  
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بذایر بیماری چندی در اکبرآباد  
توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از روانگی  
از مستقر الخلافه مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه  
هجری جهان گذران را گذاشت \*

### \* راجه راجروپ \*

پور راجه جگت سنگه بن راجه داسو ست - سال دوازدهم  
جلوس فردوس آشیانی بفوجدارى گوه کانگه سرفرازی یافت  
و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده  
با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد دفع جرائم پدر همراه او  
بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب  
هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگی  
و انعام محال وطن و مرحمت اسب سرعزت برافراشت - و بضبط  
قاعه چوبین ( که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده ارزا  
بمحافظت آن باز گذاشته بود ) سرفراز گردیده از جمله هزار

( ۲ ) نسخه [ ب ] شاهزاده مذکور \*

و پانصد سوار و دو هزار پیاده ( که بمک پدرش مقرر شده بود )  
اجرای تاختخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل  
قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش  
( که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود ) اختصاص  
گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور  
گردید - و برای سرانجام آنجا درلک رویه حواله او شد - و از  
اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایم  
جمده مرصع و گوشواره مرادید گوی سبقت از اقران برد  
و دران ایام بهرات با اوزبکان و المانان ( که باراد دست برد  
جوق جوق دران نواحی متواتر آمد و شد داشتند ) باوریز و ستیز  
پرداخته رهگرای عرصه فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثری را  
(۲) مقتول گردانید - سال بیستم باضافه پانصد سوار سر افتخار  
بر افراشته بعطای نقاره کوس شاد کامی نواخت - و در همان ایام  
از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان  
با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ  
می انداختند - روزی ( که جانب دایره او صف بسته ایستادند )  
او بظاہر و فرور حماسمت بر سر آنها درید - و جنگ سخت  
در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم  
برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

(۲) در [ اکثر نسخه ] قتل گردانید \*

( که مقاهیر نامید شده از گرد شهر متفرق شدند ) سال بیست  
و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار  
و پانصد سوار و تقرر قلعه دار می کهمر از تغیر خلیل بیگ مباحات  
اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی  
یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر بیساق قندهار  
شتافت - و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود - و پس از  
معاودت ازانجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد - و سال بیست  
و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت  
و در محاصره آن از لوازم جانفشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد  
سال بیست و نهم بر طبق فرمان از کهمر درانه شده باستلام  
عتبه خلافت ناصیه بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه  
از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور درانه شد او ( که حسب  
طلب پیش از جنگ از وطن رهایی گردیده بود ) مابین دهلی  
و سرهند با او برخورد - و بقسوس و فسانه او بدام رفاقت  
در آمد - پس ازان ( که دارا شکوه بدارالسلطنه رسیده عزیمت  
ملتان نمود ) او نقوش بے اقبالی از ناصیه حالش خوانده  
ببہان اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کذب جدائی گردید - پست  
از نیک اندیشی از وطن آمده بر کنار بیاب بخلیل الله خان  
( که در تعاقب دارا شکوه بود ) پیوسته بوسیله سفارش او  
بملازم عالمگیری رسیده ناصیه خجالت و انفعال به زمین

عجز و ابتهاج سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذلت و سوار بجای گشته - بتهانه داری موضع چاندی سرحد سری نگر ( که سلیمان شکوه از آله آباد روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردد - و بذابر انتشار افواج عالمگیری نتوانست شناخت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت ) (خصمت یافت - که ببند و بسمت بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه بر آمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهر ادلی فرج طرح دست راست تعیین شد چون کوکلا بهراتی پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیداهای خود را ( که در کوه نور دی چالاک بودند ) از عقب کوکلا بهراتی بر آورده خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیله دیده بپناهنه از مورچال بر آمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهی پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایره حرب و آریزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا بر جا بود که دارا شکوه از همت باختگی راه فرار برگزید - و چون پرتیبت زمیندار سری نگر از کوته اندیشی و بیهوده کوشی سلیمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمعی حمایت و اعانت او می نمود راجه در سال دوم با فوج از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سری نگر تعیین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

نگشته در نگاهداشت او امرار نماید ولایت ادرا بی سپر تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سری دست از بر نداشت تربیت خان و بعد انداز خان نیز تعیین گشته کار بران بومی تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجی گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بمکارسمت سرحد غزنین از تغیر سید شهابت خان دستوری یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و یک هجری باجل طبعی زندگی بسربرد - چون پدر خود خالی از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصله درست داشت برادر خردش بهار سنگه ( که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر تودعات شده عمره بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیری بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت ) از پیشگاه خلیفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموری اندرخت - مدتها در چوکیداری غور بند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بهروین (۲) محال وطنش ( که غریب تار گذشته است ) هر که راجه باشد مرید خان می نماند \*

( ۲ ) در اکثر نسخه [ بهار سنگه ( ۳ ) نسخه [ ب ] بهروین \*

## \* راجه رگنا ته \*

از پیش آردهای سعدالله خان است - در آخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیانی بخطاب رائی و عطای تلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافه در خور بر منصب و دفتر داری خالصه و تن چهره اعتبار برافروخت - و تا سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزارری دو صد سوار گامیاب گردید - سال سیم بعد انتقال سعدالله خان بمرحمت خلعت و اضافه دو صد سوار و خطاب رای رایان بر نواخته شد قرار یافت که تا تعیین دیوان اعلی امور کلی و جزوی دیوانی را بعرض خسروانی مبرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود ( که امور سلطنت بقبضه اقتدار عالمگیر پادشاه در آید ) نامبرده بعد جنگ ازل دارا شکوه با زمره اهل قلم بملازمت پادشاهی پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثانی از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب راجگی سرمایه مباحات اندرخت - امور متعلقه را باستقلال کلی سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیری مطابق سنه ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجری کارکنان تقدیر طومار حیاتش را در پیچیدند \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] و سال بیست و نهم \*

## \* رحمت خان \*

حکیم ضیاء الدین پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنای کاشی ست - که از مشاهیر اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز صحبت او با شاه عباس ماضی کوک شده شاه مکرر بمنزل او پرتو ورود افکند - پستر بملاحظه اللفاتی شاه در عهد عرش آشیانی بهندوستان آمد - درین باب این بیت گفته \*

\* گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش \*

\* شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش \*

در عصر خسرو مزبور و جنت مکانی باسردگی میگذرانید - خان مزبور [ که دختر کوچک طالبای آملی ( که سنی خانم پرورش کرده بود ) در حباله نکاح داشت - و سنی خانم زن نصیرا برادر حکیم رگنا میشود ] بدین تقریب بشرف عنایت فردوس آشیانی اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر میر خان بداروغگی کرکیراق خانه و خطاب و انعام ماده فیل سربلندی یافت سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزارری صد و پنجاه سوار مباحی گشت - سال بیست و دوم بتفویض خدمت داروغگی داغ و سال بیست و چهارم باضافه صد سوار چهره عزت برافروخت - سال بیست و هفتم از تغیر میر بخشی بدیوانی و داروغگی کرکیراق خانه صوبه احمدآباد افتخار یافته سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی

چهار صد سوار درجه پیمای قصاد گردید - و در ایام بیماری  
املی حضرت ( که سلطان مراد بخش توطیه سلطنت برانگیخته  
سکه و خطبه بنام خود کرد ) خان مرزبور (فاتح شاهزاده گزید  
و پس از گرفتار شدن شاهزاده مذکور بملازمت عالمگیری  
پیوسته بمنصب دو هزار و سه صد سوار و تفویض دیوانی  
گجرات سر رشته اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه  
باهمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته از دریافت اما  
در همپایی تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر  
مجدداً مشمول عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی  
سرکار روشن رای بیگم و پستر بدیوانی بیوتات مطرح انظار  
الطاف گشت - سال هشتم مرحله نیستی پیمود - عبدالرحیم  
خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمی یافتند \*

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه

گدشتی لخته از خاتم کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین

پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از

مردم آنجا رو تافته بملک کچه<sup>(۲)</sup> شتافت - و در مردم آنجا

مرور ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون

نام زمیندار دهانمر مضاف ولایت مذکور ( که از سابق مرهون

اهسانهای دارا شکوه بود ) بگرمی پیش آمده در خانه خود

بود - درین ضمن اهلیه دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن  
قابوت او بلاهر چند کس ( که همراه بودند ) نیز جدا ساخت  
و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق  
بدزته برادر خود را با چند کس همراه داد - آنها بعد یک در  
منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون  
کیفیت نیکو خدمتی بر اجه چیستکه و بهادر خان کوکه ( که  
یتعانتب او بر طبق امر پادشاهی معین بودند ) برنوشته - آنها  
بمحضر آوردند - بموجب حکم سال درم جلوس بیاسا رسید  
درمین بساده لوحی فریخته وعدهای دلفریب خلد مکان گردیده  
همواره نقش تمقای سلطنت بر صفحه سینه می نگاشت - با آنکه  
خواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن  
به محابا با معدرده پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده

نیخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت

هجری در منزل متها پادشاه اورا طلوع داشته بحسن تدبیر

دستگیر ساخت - ابتدا در قلعه سلیم گدده داشته بعد چنده

بحسن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سوس بائی نام

محبوبه اورا نیز رفیق زاریه بیکیس از گردانید - سال پنجم

جلوس بتقریب خون علی نقی ( که مراد بخش در احمدآباد

به ثبوت گناه ریخته بود - و رؤس مقتول بدعوی برخاستند )

بقصاص شرعی رسید \* ع \*

\* تاریخ است \*

\* ای رای بهر بهانه گشتند \*

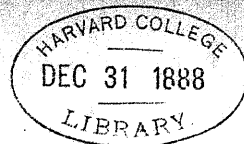
## \* راجه تودرمل \*

شاهجهانی - ابتدا در رفاعت افضل خان بود - بعد فوت او سال سیزدهم بخطاب رائی و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سپردند قاصت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری لکهی جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین پادشاهی گشت سال پانزدهم بغایت خلعت و اسب و فیل مباحات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار در اسبه سه اسبه کارش ببلغدی گرائید - سال نوزدهم باضافه پانصدی دویست سوار در اسبه سه اسبه نوازش یافته بسرهند دستوری پذیرفت سال بیستم بافزونی سه صد سوار در اسبه سه اسبه بمنزلهش افزود - و رفته رفته تعلقه او بانضمام سرکار دیبالپور و برگنه جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر ساله آن پهنچاه لک روپیه رسید - و او از قرار واقع از عهده پرداخت آن برآمد - بناچاران سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و خطاب راجگی درجه اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم عطای علم لوائی کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگنده چون دارا شکوه راه گریز سپرده بسرهند رسید و او از راه احتیاط باکهی جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

( که در بعضی مواضع مدفون بود ) بدست داراشکوه درآمد و در عهد خلد مگان چندی فوجداری اداره میپرداخت سال نهم مطابق سنه ( ۱۰۷۶ ) هزار و هفتاد و شش هجری به نیستی سرا شناسست \*

## \* راکرن بهر قهیه \*

پسر راکر سوز است - بعد فوت پدر سال چهارم جاسوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزار و سوار و خطاب رائی و مرهمت بیکانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - از اول سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز مراجعت نمود - پستور تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعه دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصره قلعه پرینده نیز نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید - پس از فوت مهابت خان بتعیناتی خاندوران موعودار برهانپور اختصاص یافت - سال هشتم ( که موکم سلطانی ظلال افکن سلطنت دکن شد - و سید خانجهان باره برای تخریب ملک بیجاپور مرخص گردید ) او را در همراهیان خان مزبور برنوشتند - سال بیست و دوم بدست قلعه دارخی دولت آباد از تغیر سیادت خان و اضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و سوار



( باب الراد )

[ ۲۸۸ ]

( مآثر الامرا )

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بفرزونی پانصدی  
ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رایت اعتبار  
بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزار و دو هزار سوار سرمایه کامرانی اندوخت - و پس ازان  
( که قلعه دولت آباد بسلاطین اورنگ زیب بهادر عنایت شد )  
اضافه پانصدی پانصد سوار ( که بشرط قلعه دارئی دولت آباد  
بود ) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار  
جوار موافق خجسته بنیاد ( که شمالی آن سرحد ماک بکلانه  
و جفوبی کوکن و غربی بعضی دیهات کوکن و شرقی فاسک  
واقع شده - و بندر جیول از سمت - و سری پت زمیندار آنجا  
طریق خود سری می پیمود ) نوشته داد حسب تجویز شاهزاده  
مربور ببجای اضافه مسطور و تذخواه سرکار جوار بجمع پنجاه  
لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - او از  
شاهزاده مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد  
جوار رسید - زمیندار مذکور قاب مقارعت نیاروده باطاعت  
در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور ذمه خود  
گرفت - و پسر خود را بوسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان  
معادلت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد \*

چون در ایام بیماری اعلی حضرت تسلط دارا شکوه از حد  
گذشته بود امرا ( که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

(۲) اورنگ زیب تعیین شده بودند (حسب الطلب روانه حضور گردیدند - او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن برآمده بطن خود شتافت - بنابراین سال سیوم عالمگیری امیر خان خوانی بحدود بیکانیر تعیین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت انوپ سنگه و پدم سنگه بهران خویش بدولت آستانبوس میب گردید - و بمنصب سه هزار دو هزار سوار سرفراز گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت - سال نهم همراه دلیر خان داور (۳) بتنبیه زمیندار چانده رفته چون مصدر تقصیر شد مورد عتاب گردید - و سرداری قوم او و ریاست وطنش بانوپ سنگه بهرش مرحمت شد - و بعنایت منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار بر نواخته آمد از همبر موقوف آمدنی جاگیر پریشانی عاید حالش گشت بخجسته بنیاد آمده شصت و سه سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری چشم از تماشای جهان پوشید بیرون محوطه بلده اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب دوره بنام او آباد است - او چهار بهر داشت - انوپ سنگه

(۲) نسخه [ ب ] اورنگ زیب بهادر (۳) در [ بعضی نسخه ] پدم منگه

(۴) نسخه [ ب ] داور - و در [ بعضی نسخه ] داورزی

و پدم سنگه و کیسر سنگه و موهن سنگه - سه اخیر لاولد فوت کردند \*

گویند بر موهن سنگه سلطان محمد معظم توجه مغرط داشت ازین جهت محصور نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي مير توزک شاهزاده (که آهوی او م کرده در دایره موهن سنگه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگه را محصور نمودند - پدم سنگه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بهنوح این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگه را در بالکی برداشته زانۀ خانه او شدند در عرض راه کارش با تمام گرائید - انوب سنگه از ابتدا تعیینات یساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیژدهم بالتماس خان مذکور بخطاب راجگی سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بهرداری دایر خان دارد زنی مصاف با دکنیان صورت بهشت) نامبرده در مثل چندداری جا داشت - سال بیست و یکم او را بهکراست خجسته بنیان برگذاشته بودند - دران سال سیوا بهرنسلا گرد بلده مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فرج همراهي متصل پورخ خود برآمده ایستان - درین ضمن

(۲) نسخه [ ب ] کور سنگه - یا کیسر سنگه باشد \*

خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسید و مقامیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم بقلعه داری نصرت آباد (۳) سکر و سال سی و سوم از تغیر راد دایم بندیده بهکراست امتیاز گذه اودنی مامور شد - سال سی و پنجم از انجا معزل گردید - سال چهل و یکم رخت لغا پوشید - پس ازان سرداری وطنش بههرار سردپ سنگه (که هزاري پانصد سوار منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر بتقدیم خدمات می پرداخت - بعد از پسرش اندک سنگه و نبیره اش زورآدر سنگه حکومت وطن هرانجام دادند - در حالت تحریر گنج سنگه متبنای زورآدر سنگه که هم قوم است بهدان قیام دارد \*

(۶) \* راجه عجان سنگه بوندیده \*

(۷) پسر راجه بهار سنگه است - در حین حیات پدر از روشناسان اعلی حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش فوت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب راجگی

(۲) نسخه [ ا ] رخت (۳) نسخه [ ب ] بقلعه داری (۴) نسخه [ ب ] سکر - یا بهکر باشد (۵) در [ بعضی کتب تاریخ ] اودنی آمده (۶) در [ بعضی جا ] بندیده (۷) در [ بعضی جا ] بهار سنگه - و در [ بعضی جا ] بهار سنگه (۸) نسخه [ ب ] مقیم \*

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش  
بتادیب زمیندار سري نگر مرخص گردیده بعلای علم و نقاره  
بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد  
سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و بهتر حسب الطامع  
بحضور رسیده همراه بهارچه بذابر اینکه سد راه آمد فرج  
دکن باشد تعیین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب  
در اثنای نبود و تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس  
از چند سال از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب  
مناسبت اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست  
راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع  
بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او  
مامور شد نامبرده هم داخل کمپان شاهزاده مرزور گردیده  
رخصت پذیرفت - و در آن صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال  
چهارم با فوج از قایمینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار  
و تغبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمع که داشته  
نمی توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان  
باری ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا  
آریزهای نمایان نموده نام بمردانگی برآورد - و در سال  
هفتم همراه میرزا راجه جیسنکه بصوب دکن دستوری پذیرفت  
و در محاصره قلعه پورندهر لازمه نیکو بندگی بتقدیم رسانید

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد  
سوار در اسبه سه اسبه سرمایه ناموری اندرخت - یستر  
در نبردها با افواج عادلخانیه مکرر مصدر شیوه جاسپاری  
گردیده سال نهم بهرواهی دلیر خان بیساق الکلی چانده ( که  
متصل برار واقع شده ) متعین گردید - سال یازدهم مطابق  
سنه ( ۱۰۷۸ ) هزار و هفتاد و هشت هجری در دکن بدیار  
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندر من برادر خود او  
( که بعد فوت پدر خود بهار سنگه در عهد اعلی حضرت  
بمنصب پانصدی چهار صد سوار سرفرازی یافته سال  
بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار  
سري نگر تعیین گردید - و سال سیم بیساق دکن نزد سلطان  
محمد اورنگ زیب بهادر دستوری یافت - و در عهد خلد مکان  
سال اول باتفاق سبکر بندیل به تغبیه جنیت بدیاه مامور شده  
بهتر تعینات دکن گشته همراه میرزا راجه جیسنکه بتقدیم  
خدمات می پرداخت ( بافزونی منصب و خطاب راجگی و عطای  
وطن در قبول سرمایه کامیابی اندرخت - در اوان صوبه دار  
خانجهان بهادر چندبے تھانه دارگی گلشن آباد داشت - چون  
سال نوزدهم روزگارش بسر آمد جسونت سنگه نام پسرش ( که  
در وطن بود ) بخطاب راجگی و حکومت وطن فایز شد - و آخر  
همان سال با فرج شایسته بدکن آمده بملازمین پادشاهی

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پهران جنیت بندیده  
( که در نواح بندید کهنه مصدر فساد بودند ) معین گردید  
سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش  
بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعنایت خلعت  
و نقاره کوس بلند رتبی برنواخت - و در یورش تلع ملکهور<sup>(۲)</sup>  
کردن نمایان نمود - سال سییم بقرارگاه املي منزل گردید - پس از  
اگرچه پسرش بهگونمت سنگه بخطاب راجگی و مرزبان رطن  
مقرر از گردیده بود اما سال سی و یکم فوت نمود - بنابراین  
بدخواست رانی امر کفر جد<sup>(۳)</sup> از سربراهی تعلقه مذکور بنام  
اودیسنگه ولد پرتاب سنگه ( که سلسله نسبش بر اجه مدهکر  
مقبر می شود - و پرتاب سنگه بیک توبه پرگنه اوندچه  
پسر می برد ) مقرر شده بخطاب راجگی سربرافراخت - سال  
سی و سیوم از وطن آمده باسلام سد سینه پرداخت - سال  
چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار لوی کامیابی افراخته بقاعه داری کهیلدا  
( که به سخرلنا مخاطب شده ) ممتاز گشت - و پس از ارتحال  
خادمکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت تلع مذکور را  
بمرهقه سپرد ( اه وطن گردید - پس از پرتی سنگه پسرش

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نلکهور ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] سرافرازی

و پستر سانول سنگه نبیره اش زمیندار می اوندچه سربراه  
نمودند - در حالت تحریر پنجم سنگه پسر سانول سنگه مذکور  
دخیل اسم \*

## \* راجه دیبی سنگه بندیده \*

پسر راجه بهارته اسم - پس از فوت پدر سال هفتم  
فردوس آشیانی بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و خطاب  
راجگی مورد مرام شد - و سال هشتم با اتفاق خاندوران بمالش  
چهار سنگه تعیین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گشت  
و پس از مسخر شدن اوندچه ( که سابق تعلق بنیاگانش داشت  
و در عهد جهانگیر پادشاه بیاس خاطر در سنگه دیو از آنها  
گرفته سپرد او نموده بودند ) بنام راجه دیبی سنگه قرار یافته  
درانجا ماند - و سرداری الوس قوم بدیاه بار مغوض شد - و پس  
ازان ( که پادشاه تا اوندچه آمده یکران عزیمت را بجانب  
دکن معطوف ساخت ) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور  
ولایت اوندچه پیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان باره  
( که بتخریب ملک بیجاپور تعیین شده بود ) دستوری پذیرفت - و در  
کارها آثار نیکو خدمتی بظهور رسانید - سال دهم حسب التماس  
خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندی نواخت - و سال  
نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان

( ۲ ) نسخه [ ب ] سانپ سنگه - و در [ بعضی نسخه ] سانول سنگه \*

تعیین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات گشته با گروه  
المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال  
بیست و دوم ( که قلعه نندهار بتصرف قزلباش رفت )  
او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتصخیر قلعه مذکور  
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا  
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بارسیوم همراه سلطان  
دارا شکوه بدان سر شتافت - و پس از مراجعت سال بیست  
و هشتم بفروجداری بهلسه مضاف صوبه مالوه سر عزت  
بر افراخت - و سال سیّم همراه معظم خان میر جمله نزد  
سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهی گشت - سال  
سی و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگه  
( که بسد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه  
تعیین شده بود ) دستوری یافت - از انجا ( که تقدیر الهی  
بر او میانیت او (فته بود ) درز جنگ مهاراجه او را بکراس  
بنگاه تعیین نمود - و در اثنای جنگ ( که سلطان مراد بخش  
بر بنگاه فوج پادشاهی درید - و این معنی هم باعث تزلزل  
خواطر گردید ) او بمقتضای عقل در اندیش با شاهزاده مذکور  
بانقیاد پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بهلازمست  
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزاده مذکور بهخاک  
( ۲ ) نسخه [ ب ] ترددات شایسته ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بدان صوب \*

خلعت تسلی یافت - و یستر چون کار طلبی او از روی عرفداشت  
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت  
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفروجداری بهلسه از تغیر  
راجه عالم سنگه سرراز گردیده سال سیوم برای تنبیه  
جنیت بندیه ( که در نواح صوبه مالوه گرد فساد برداشته بود )  
تعیین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان ( که بجبه  
مالش دادن بگروه یوسف زئی مقرر بود ) دستوری پذیرفت  
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه دار کابل گردید  
چون بکتل خیبر ( سیده بر خان مزبور واقع شکست ) داد  
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطه بلدۀ اورنگ آباد  
مغرب رویه مایل بجنوب پورۀ بنام او آباد است \*

### \* راجه رایسنگه مهوریه \*

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر سنگه است - چون سال نهم  
جهانگیری شاهزاده شاهجهان بهم رانا امر سنگه نامزد شد  
و رانا پس از تلک شدن بدرالرجا زده شاهزاده را دریافت  
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سرانتخاب برافراخته  
در تنبیه زمیندار تعلقه گجرات و محاربات اهل دکن راخذ  
پیشکشات گوندوانه ترددات شایان بعمل آورده نامه بشجاعت  
و دلیری برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار درنی

برخاست او التزم رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی ( که  
پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آورد  
و ازان طرف بحکم جنم مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهابت  
خان با افواج پادشاهی آمده تلافی فتنین (و داد ) او دست  
جلادت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید  
و ایستگاه پس از سریر آرائی صاحب قران ثانی سال ادل  
به پیشگاه خلافت رسیده باز چون خرد سالی نظر بر حقوق پدرش  
بخلاعت فخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزار  
هزار سوار و خطاب راجگی و اسب و فیل و انعام بیست هزار  
روپیة سر بلندی اندوخت - و سال پنجم باضافه هزار و دریست  
سوار رایست عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده  
محمد اورنگ زیب بهادر ( که پیشنگری افواج متعینه به تنبیه  
جبهه سنگه نامزد شده بود ) تعیین یافت - و سال نهم  
باضافه سه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه  
شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال  
چهاردهم بغایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمراهی سعید خان  
ظفر جنگ بتنبیه جنگ سنگه زمیندار جمو ( که سرتابی  
بنیاد نهاده بود ) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه  
بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده  
دارا شکوه بجانب قندهار دستوری پذیرفت - و سال هیزدهم

بهمراهی عالی مردان خان امیر الامراء بتسخیر بلخ و بدخشان  
مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده مران بخش روانه  
آن سمت شد \*

چون شاهزاده مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک  
بر گرفته روانه حضور گردید او هم بهشاور آمد - ازانجا ( که  
مردم متعینه این یساق از عبور اتک ممنوع بودند ) درانجا  
توقف گزید - پس ازان همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ اوزبکان بهره  
مامور شد رخش فتح و ظفر بر جهانند - و پس از معارفت  
شاهزاده از صوبه مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست  
و دوم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعیین یساق  
قندهار گردیده ازانجا همراه رستم خان بمداغمت قزلباش  
پیشتر شتافته مساعی جمیله یکار برده از اصل و اضافه  
بمنصب پنج هزار و پانصد سوار ببلندرتبگی گرائید  
پستو نوبت دوم بهمراهی شاهزاده مذکور بهم مسطور قرار یافته  
بنابر بیماری در پشاور ماند - و پس از رسیدن موکب معین  
داران نواحی درامت بار دریافته رخصت وطن حاصل گرد  
و نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار شتافت  
و ازانجا بهمراهی رستم خان جهت کشایش قلعه بست  
راهی گشته سال بیست و هشتم بهمراهی علامی عبدالله خان

بماندهام چیتور روانه گردید - سال سی و یکم با معظم خان و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر لوائی عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه ترداد عظیم نموده همینرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاري و جراحتهای منکر پیاده شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوری نیکو خدمتی از اصل و اضافه بمنصب پنججزاری چهار هزار سوار و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرمع و اسب عربی با زین زرین و قیل و ماده قیل درجه اعتلا پیمود - و یک لک رپییه در طلب نقدی او تن شده رخصت وطن یافت - و در جنگ مهاراجه جسونک سنگه با خالد مکان با جمعی از راجپوتان همنوم در میمنه راجه قرار گرفت - چون جنگ ترازو شد نامبرده ناموس پرستی را خیر باد گفته بجانب وطن راه قرار پیمود و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیری از دولت آستانبوسی جبین عقیدت را نورانی ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون در قصیه توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتی با بعضی پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمراهی میرزا راجه جیسنکه بسوزمین دکن تعیین گشته در کشایش قلاع منصرفه سیوا بهونسه و تخربم ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتی و جانفشانی بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنججزاری

پنججزار سوار پانصد سوار در اسبه سه اسبه سربلند شده کلاه گوشه کامیابی کچ نهان - و سال دهم در رکاب شاهزاده محمد معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سه هجری بمقر اصلي شتافت - مانهنگه و مهاسنگه و انوپ سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت قوق مباحات برافراختند \*

### \* راجه رام سنگه \*

کچهراهه پسر کلان میرزا راجه جیسنکه اسم - سال شانزدهم جلاوس چون فردرس آشیانی باجمیر متوجه شد او همراه پدر رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حین ( که پادشاه از لاهور بهمت کابل لوائی عزیمت افراخت ) با پانصد سوار از وطن آمده بعنایت خلعت و منصب هزار سوار کامیاب گشت - و باضافهای متواتره بمنصب در هزار سوار پانصد سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافه پانصدی امتیاز اندوخت - و سال بیست و هفتم باز باضافه پانصدی چهره عزت افروخت - در جنگ سموکده همراه دارا شکوه بود - پس از هزیمت او ببارگاه عالمگیری رسیده سال اول همراه شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید و از اثنای راه بشهرت اکاذیب ( که پس از جنگ دوم دارا شکوه بر زبانها افتاده بود ) دل بای داده چندی ترک آمد و رفت

و سلام و مجرای شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقري  
گرد - سال سیوم برای آردن سلیمان شکوه ( که نزد زمیگذار  
سوي نگر بود - و از معرفت میرزا راجه جیسنکجه فرستادن  
بحضور قرار داده ) روانه گردید - و با پسر زمیگذار ببارگاه  
سلطنت آمد - و پس از تعیین شدن میرزا راجه بیساق دکن  
در حضور ماند \*

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش  
بعرض رسید از بغایبت خلعت و زیور مرصع و ماده فیل  
کامیاب گشت - و چون سیوا مزبور با سنیها پسر خود از دکن  
آمده بملازمت پیوست روز اول پادشاه از ناعیه او نقش استکبار  
خوانده بنامبرده ( که واسطه ملازمت بود ) تاکید فرمود - که  
او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون  
آن مکار بحیله سازی ( که در احوال راجه ساهو بهونسله رتبه  
کاک اخبار سنچ گشته ) پنهان از انجا برآمده راه گریز  
پیش گرفت او به بیخبری معاتب گردیده بتغیر منصب و منع  
کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح  
انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقه  
مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسب عربي با ساز طلا  
وفیل خامه معه جل زربفت و ساز نقوه و خطاب راجگی  
و منصب چهار هزاره چهار هزار سوار سر بلندي اندوخت

و اواخر همین سال چون خبر هنگامه آشوبان بر گواهتی سرحد  
بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تپانه دار آنجا بهسامع  
پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت  
و باضافه هزاره هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم  
ازان مهم بر گشته بعد آستانبوس تارک مباحات آرامت - و وقت  
موعود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنورکشن سنگه - که  
در حین حیات پدر منصب در خور یافته چنده تعینات کابل  
بود - پس ازان در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت  
بشن سنگه پسرش بمنصب هزاره چهارم سوار مفتخر گشته  
بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عذایات دیگر چهره اعتبار  
بر افروخت - چنده بمالش راتهوران و مدتی بفرجداره  
اسلام آباد می برداخت - پس ازان ( که راه عدم پیش گرفت )  
سال چهل و چهارم بجیسنکجه پسرش بخطاب راجه جیسنکجه  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیه  
بخمت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جماعه الملک  
اسد خان بتسخیر قلعه کھیلنا کمر همت بر بست - احوالش  
جد اگاهانه ارقام یافته \*

### \* رشید خان الہام اللہ \*

پسر دوم رشید خان انصاری ست - چون پدرش سال  
بیستم و دوم فرزندش آشیانی باخرت سرا شتافت پادشاه

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافه منصب نوازش فرمود  
سال بیست و هشتم چون اسد الله ( که تهاه داری چاندور  
داشت ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
شاد کام شده بتیولداری و نظم ایاجپور مامور گشت از تهاه داری  
چاندور نامزد گردید - سال سیّم چون هادی داد خان عم او  
فوت نمود و دران سلسله به از دیگرے نبود از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد  
تا جمعیت هادی داد خان متفرق نشود - در ایامه ( که محمّد  
ارنگ زیب بهادر توسن عزیمت از دکن جانب هندوستان  
تیزگام ساخت ) از موافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ  
مهاراجه جهونمت سنگه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزار و سی هزار سوار از انجمله پانصد سوار در اسپه  
سه اسپه و خطاب پدر چهره عزت برافروخت - و پس از  
جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار (رپیّه سرمایه مباحات  
اندوخت - و بعد محاربه سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه سالار  
در تعیناتیان شاهزاده محمّد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله  
مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک  
تورود بوده در دفع اعدای طریق جانشیناری مهرد - سال چهارم  
همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعدی  
جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون از انجا معادرت واقع شد

بر طبق حکم حضور بقوجدارئی سرکار کامروپ نامزد گردید  
(۲) و چندے صوبه دار آدیسه ماند - سال نوزدهم از انجا معزل گردیده  
تعینات یساق دکن شد - و چندے قوجدار ناندیر بود - رتبت  
مورود در گذشت \*

### \* راء بهاو سنگه هادا \*

پسر راء ستر سال است - که در جنگ متصل سمرگده  
بهرارئی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده  
سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور (سیده دولت دار  
اندوخت - و بمنصب سه هزار و سی هزار سوار و عطای علم  
و نقاره و خطاب رادی و زمینداری بوندی و غیره محالات برویّه  
نیاگان خود سرعزت برافروخت - و در جنگ شجاع با توپخانه  
پادشاهی ( که پیش می چینند ) تعین شد - و پس از فرار  
شجاع همراه پادشاهزاده محمّد سلطان بتعاقب او مامور گردید  
پس از ان ( که لشکر شاهزاده از بیروهم واقع راه بنگاله آن طرف  
گذشت ) نامبرده بخصّص شاهزاده جدائی گزیده معادرت  
نمود - و بتعیناتی دکن نامزد شد - سال سیّم همراه شایسته  
خان امیرالامراء در محاصره قلعه اعظم آباد عرف چاکنه ساخته  
ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمنی  
( که بتسخیر ملک کوکن تعین شده بود ) کمر همّت بست

(۲) نسخه [ ب ] کامروپ \*

محصوران قنک گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان ( که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد ) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره را در بهار سنگه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کرک نماید اما را در بهار سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش در نداد - و پس از رسیدن میرزا ( راجه جیسنگه بدکن در یسافها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخه داکشا معلوم می شود که او مدتی در اوزنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه ( ۱۰۸۸ ) هزار و هشتاد و هشت هجری بنیستی سرا رفت \*

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیره بهگونت سنگه برادرش موسوم بانورده سنگه پسر کشن سنگه ( که سلطان محمد اکبر در اوان صوبه داری اوجین طلبداشته - و بصدر اداای خارج بجمدهر کشته گردید ) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت مدتی بتعیفاتی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

( ۲ ) در [ بهمنه نسخه ] بانورده سنگه \*

خلد مکان میان خاد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین ظفر مند شد او بخطاب رام راجه و منصیب سه هزار و پانصدی و زمینداری مومیدانه و کوته ( که متعلق برام سنگه نبیره مادهو سنگه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید ) لوی استقلال برافراشت - و با بهیم سنگه پسر او آغاز منازشه نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگه چندت بحکومت وطن پرداخته باراد خود گذاشت - در حالت تحریر کشن سنگه نبیره او در وطن قیام دارد \*

( ۴ )

### \* رضوی خان سید علی \*

درمیان پور صدر الصدور میران سید جلال بخاری ست - که احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردوس آشیانی سال بیستم جالوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را ( که دران هنگام بیماری عارض شده بود ) در دار السلطنه گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بنیابت پدر بسرانجام تعلقه پردازن - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست بمنصب هزاری دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه پانصدی دو صد سوار چهره عزت برافراشت - سال بیست و دوم بداروغی جواهر خانه و مرمع آلات نگین بلند نامی

( ۲ ) نسخه [ ب ] دهمد سنگه ( ۳ ) نسخه [ ب ] داشت ( ۴ ) در [ بعض

نسخه ] شیر علی \*

بدست کرد - و در همین سال باضافه پانصدی پنجاه سوار  
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول  
گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح  
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم  
پافزینی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال  
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی  
پانصد سوار و خطاب رضوی خان و تفویض تعلقه بخشی گوی  
و رافعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوسم کام و امینی<sup>(۲)</sup>  
آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم از انجا تغیر شده  
پیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض رقائق صوبجات  
کارش ببلندی گرائید - چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خلد مکان  
درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدراوده هزار رزیه  
سالیانه موظف گشته گوشه عزامت گزید - سال پنجم مشمول  
عاطفت گشته بمنصب در هزار و پانصدی چهار صد سوار  
و عطای خلعت و جمهره میثاکار آب رفته بجو آوردن - سال  
نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر رشیدای خوش نویس<sup>(۳)</sup>  
و اضافه صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جلیل القدر  
صدارت اعظم از تعبیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل  
و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصة اعتلا پیمود - سال

(۲) در [ بعضی نسخه ] دولت کام (۳) نسخه [ اب ] رشیدانی \*

بیست و چهارم مطابق سنه ( ۱۰۹۱ ) هزار و نود و یک هجری  
تار و پود زندگی بر گسیخت \*

## \* زندوله خان غازی \*

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر  
از دکن به هندوستان ملنزم رکاب بوده در معارک مصدر ترددات  
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه  
بخطاب زندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار  
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر عزت  
بر افرارخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار رزیه  
ممتاز گشت - پستتر باتفاق شیخ میر خوانی جهمت سد بودن  
بر راه آمد سلیمان شکوه تعیین گردید - پس از ان تعینات یساق  
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق  
دلیر خان داود زئی به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال  
بیست و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۹۴ ) هزار و نود و چهار هجری  
بسطا همتی در پیچید \*

## \* روح الله خان \*

اول - پسر درم خلیل الله خان یزدی ست - در آخر سال درم  
عالمگیری بصیبه امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل  
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی چهره مراد  
بر افرارخت - و در سال ششم بخدمت میر بخشی گری احدیان

مشمول انظار تربیت خهروانی گردید - و در سال دهم بمنصب  
دو هزار و خدمت آخته بیگی فوس کا بیایی <sup>(۲)</sup> مهمیز نمود - و در  
سال شانزدهم بفوجداری دهامونی اختصاص یافت - و در همان  
ایام بنابر جهت معزل المنصب گشت - بیشتر در سال هیزدهم  
ببحالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی عرصه  
نوکری شده بفوجداری سهارنپور دستوری یافت - و در سال  
نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان  
برالا خدمت خانسامانی امتیاز اندرخت - سال بیست و دوم  
از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست  
و چهارم از تغیر عاقل خان خانی ببخشیکری درم علم ناموری  
برافراخت - و هنگامی ( که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویه  
پادشاهی گردید ) از کار طالبی و خدمت گزینی بیشتر به تذبیه  
و تعویک مفسدان تعین میشد - و در سال بیست و ششم  
والده ماجده از حمیده بانو بیگم ( که خاله حضرت خلد مکان  
بود ) در در نقاب عدم کشید - نواب زیب الذم بیگم درمی بنت  
خلافت ( که از جمیع بنات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار  
خصوصیت داشت ) بخانه روح الله خان رفته بتعزیت پرداخت  
و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت  
اقدس آورد - و بمنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بسمت کوکن شذفته  
معاودت نمود - و در سال بیست و هشتم بعطای نقاره  
سر برافراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور ( که شاهزاده  
محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت ) رخصت یافت - و در  
آخر همین سال ( که سواد شولا پور مخیم خیام پادشاهی  
بود ) از بیجاپور رسیده بجای خان فیروز جنگ باقامت  
احمد نگر شذافت - و در سال سیم ماه ذی القعدة ( که از فتح  
بیجاپور هفته نگذشته بود ) از انتقال اشرف خان مربع نشین  
چهار بالش میر بخشیکری گردید - و در همان ایام چون رایدات  
ظفر طراز پادشاهی بتسخیر حیدرآباد باهتزاز آمد روح الله  
خان را از امل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار مورد  
مراحم ساخته بنظم اشتات صوبه برهم خورده بیجاپور گذاشتند  
و پس از آن ( که محاصره قلعه استوار گلکنده بامتداد کشید )  
خان مشار الیه حسب الطلب احراز دولت آستانپوس سلطنت  
نموده باسور کشایش قلعه سامور گشت - و خان مذکور از  
گربز فکری بلا به و فریب در آمده بوساطت رنمست خان کلان  
عبد الله خان پنی بیجاپوری معروف بهرانداز خان را ( که  
پیش از فتح بیجاپور بزدگی درگاه پادشاهی اختیار کرده  
باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود ) از راه و رسم خلاص

بیگانه ساخته با خود ایل گردانیدن - چنانچه آن بے مردت حق نا شناس بیست و چهارم ذی القعدة نیم شب بخشی الملک را با زمست خان و مختار خان ( که فرصت جویای کرد قلعه می گشتند ) از راه کهرکي ( که اتمام آن دروازه بآن نامعتمد موقوف بود ) درون قلعه درآورد - و بخشی الملک یکسر بخانه ابوالحسن والی آنجا ( که در گران خواب غفلت بود ) رفته بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبحی نمایند دستگیر نمود \*

گویند چون صدای دار دگیر بخشی الملک بلند شد شیون و فریاد از مردم محل برخاست - ابو الحسن املا از جا در نیامده بتسلیم هر کدام پرداخت - و از همه بکلی و رداغ<sup>(۲)</sup> خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه چین بر چین داشته باشد و رتار سلطنت از دست دهد تا رسیدن سپیده صبح گرم صحبت گشت - و چون بکامل خبر طعام کشیدن آردن با عزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن مدعا در نیافته یا عمدا گفت - و تم خوردن من همین است روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت میشود - از جواب دان که راست میگوییید - اما اعتقاد من

( ۲ ) بهای بهای روز نیز درست باشد .

اینست که خدا هیچ و تم نظر لطف از بدد خود باز نمیگیرد مدتها بفقیری و بینوائی گذراندم - و یکدفعه پادشاهی رسیدم که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون ( که زمان پاداش برخی اعمال است ) زمام اختیار بدست مثل عالمگیر پادشاه میدهند - بجای شکر است نه مقام شکایت \*

بالجملة بعد ازین فتح ( که در سال سی و یکم سنه ۱۰۹۸ ) هزار و نود و هشت هجری بر تو ظهور داد - و فتح قلعه گولکنده مبارک بان تاریخ است ) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت وسیعه فسیحه بیجاور بوافراخت - و ایالت حیدر آباد ( که بدار الجهاد موسوم شده بود ) بر روح الله خان ارزانی فرمود پشتر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم بانتزاع قلعه رایچور از تصرف کفره مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی جمیله آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تکسین و آفرین گشت - و بغیر از نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم بگوشمال زمیذدار سکر و واکندیره دستوری یافت - و در آغاز سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم درمین خلف پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیله کریمه خود عایشه بیگم مرتقی مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه ۱۱۰۳ ) هزار و یکصد و سه در قطب آباد کلکه مرحله پیمای نبیستی گردید \*

۱۱۰۳

\* روح در تن ملک نماند \*

تاریخ یافته اند

چون احوالش بنفس شماری و احتضار انجامید خلد مکان بعبادتش تشریف فرمود - آن مصروف طریقه اخلاص و منہک راہ بندگی درین اثنا ( کہ دم واپسین بود ) این بیت خواند \* بیت \*

\* چه نیاز رفته باشد ز جهان نیازمندی \*

\* کہ بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی \*

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر اطوار نیک و اوضاع پسندیده داشت - و خوش تقریر و صاحب تمہید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور میشد - غریب تر آنکہ مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و ایضا مهم سازی و آشوب را رز بازار و با داد و ستد سروکار بود اما قسمی نقش اعتبارش درست نشده بود کہ با وجود آگاهی پادشاه و عزم امرار بر عدم پیشرفت نوعی ساخته و پرداخته بعرض می‌رسانید کہ پادشاه ناچار شدہ پذیرا میکرد \*

گویند یکم از راجہا ( کہ بامتداد یساق دکن و دیر وسیع زر جاگیر هندوستان احوالش بعصرت کشید ) مکرر و متوالی بوساطت روح الله خان زرے بطریق مساعدہ از سرکار پادشاهی گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجہ از ناچاری التماس نمود - کہ درین مرتبہ آنچه از سرکار بدهند یک حصہ بمن و دو حصہ در حصہ حق السعی بگیوند - خان مزبور گذارش احوالش بعنوان شایستہ نموده سی هزار روپیہ دیگر

برای او گرفت - و بر وفق قرار ده هزار روپیہ بار داد از باب عفا این معاملہ را بے کم و کاست پادشاه رسانیدند خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور رسید - کہ راجہ زر از خزانه گرفت - او بدادہ عرض کرد کہ این مردم از خون غرضی بے لحاظ هر وقت آمدہ شلائین میشوند - و ما بندها را هر وقت جرأت عرض نیست - لہذا بالفعل ده هزار روپیہ بمستدعی دادہ تتمہ را نگاہداشتہ شد - بہنگام درخواست بدفعات دادہ خواهد شد \*

بالجمہ آن امیر پسندیدہ نقش ہمت بر قیض رسائی و کار روائی خلق می‌گماشت - و ابواب انجاء مطالب را بر روی ادائی و اقامی می‌کشود - و در امرای عالمگیری بغیاضی و شکفتہ روئی یکتا بود - پسر کلانش سیف الله خان بعد فوت پدر بششماہ رخت ہستی برہست - و بہر دوش خانہ زاد خان است - کہ بخطاب پدر مخاطب شدہ - ترجمہ او علیحدہ نگارش یافته - و بہر سیوم او بیرام خان محمد پاتر است کہ در عہد فودوس آرامگاہ نیز زندہ و بجاگیر در ساختم بود \*

### \* روح الله خان خانہ زاد خان \*

پسر روح الله خان اول است - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خانہ زاد خان سر بلند شدہ سال بیست و ہشتم جلوس خلد مکان جہت آوردن پرستار خاص اردیپوری محل

از اورنگ آباد یا احمد نگر ( که معسكر پادشاهی بود ) تعیین گردید - و سال سی و سیوم ( که قلعه فیروز نگر عرف رایچور بمساعی جمیله پدرش روح الله خان مفتوح گشت ) نامبرده مورد مرام خسروی شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار لوای کامیابی برافراخت - و سال سی و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هفتصد سوار بر معارج ترقی عروج نمود - و چون سال سی و ششم پدرش بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و از تغییر مخاص خان بخدمت تور بیگی شرف امتیاز یافت - سال سی و هشتم بداروغگی بندهای جلو و پستور از تغییر مختار خان بخدمت میر آشی و اضافه پانصدی چهاره انتخاب برافراخت - و سال سی و نهم باتفاق جمعی به تذبیه سناکهور پره مامور شد - قضا را آسبیه کای بتفصیله ( که در احوال قاسم خان کرمانی بزبان خامه گذارش یافته ) بار رسید - که اسباب همراهی داده از دست مرهقه رهائی جست پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبه بیدر تعیین کرد اواخر سال چهارم بحضور آمده سال چهارم و یکم مخاطب بمخاطب روح الله خان گشت - و بخدمت خانسامانی از تغییر فاضل خان برهان الدین ( که مستعفی شده بود ) سرمایه سربانیدی اندرخت پستور بداروغگی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

ضمیمه گردید - سال چهارم و سیوم بداروغگی جلو از تغییر ذو الفقار خان اختصاص گرفت و در تسخیر قلعه ستاره و قلعه پرلی توردات شایسته بظهور آورده سال چهارم و چهارم بخدمت بخشیکری دوم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد و بعد فتح قلعه سخرلنا باضافه دو صد سوار سر رشته حسن قبول بدست آورد - سال چهارم و هشتم مطابق سده ( ۱۱۱۵ ) هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را ( که ثانیاً بروح الله خان مخاطب شده ) خلایع مائمی بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیات بتقدیم رسانیدند - و صبیله آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنجهزار روپیه تسلی پذیرفت \*

### \* رאו دلپت بنکریله \*

ولد رאו سبگون پور بهگون رای بن راجه برسنگدیو است - گویند وطن نیاگان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف اینها از انجا بر آمده در کهپوا گدهه کتک سکونت اختیار نمود که بهپوروار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام ( که جد بیست و چهارم رאו دلپت بود ) در آلکائی ( که الحال ببندیل کهند مشهور است ) جا گرفته پرستش بندراسی دیوی میکرد - ازین جهت ببندیه نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گروه بر راجه پوار سنگه مقرر

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی ( که به حکومت دکن مامور بود ) سپهکرن را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکپزاری ذات بنواخت - و سیّد عبد الوهاب چونه گدھی ( که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود ) بتسخیر کلانه مجاز شد - و آن ملک بتصرف سلطانی در آمد و چون ارائل سال سی و دوم جلوس فردوس آشیانی شاهزاده مزبور بعیادت پدر گرامی قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنیت بندیه دستوری پذیرفت - بهتر تعینات دکن شده در سهم تعلقه بیجاپور در میسر میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همراه در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم ( که جنگه بمرداری دلیر خان با دکنیان ( رو داد ) نامبرده با دلهت پسر خود در چذاولی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

( ۲ ) نسخه [ ب ] بتصرف در آمد \*

از نزن دلیر خان بیبار گدھے ( که بنگاه درانجا بود ) رفت و سال بیست و یکم فوت نمود - راز داپت سال یازدهم بمنصب دود و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چنده سه مدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلیم و دلاسا نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجه از خانجهان بهادر ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پسر همراه اعظم شاه باز بدکن آمد - و بهمرایه حسن علی خان عالمگیر شاهی در ضاع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [ که همراه غازی الدین خان در آردن گهی بفوج محمد اعظم شاه ( که محاکمه بیجاپور داشت ) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم در آردن ] از اصل و اضافه بمنصب یکپزار و پانصدی یکپزار و پانصد سوار و خطابه راز سربلندی یافت - و سال سیوم ( ۲ ) چون امتیاز گدھے عرف اودنی بتصرف پادشاهی در آمد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای نقاره و قلعه داران اودنی سر مباحات برافراشت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] اودلی - و در [ بعضی کتب تاریخ ] اودنی \*

سال سي و سيوم استعفاى قلعه دارى اودني نموده بحضور آمد - و پستر گاهى براى آوردن خزانه از خجسته بنيان و گاهى برسانيدن قافله از شهر مزبور بلكور تعيين ميشد - و در راه اكثر به قبيبه غنيم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعييناتى شاهزاده كام بخش چهره عزت بر افروخت - و چون شاهزاده بر سر راكنديره آمد چندارايي باحسن وجوه سرانجام نمود و همراه شاهزاده بجانب چنچي ( كه ذوالفقار خان درانجا بود - و غله كمى داشت ) بموجب حكم با غله و غيره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدي در هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزار و دو هزار و هفتصد سوار سرفراز گرديد - در سال چهل و نهم سه هزار و سه سوار شد - بعد ارتحال خلد مكان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهازري رسيد و در جنگ ( كه با سلطان عظيم الشان ( ر داد ) در هوارايي بكار آمد - پس از فووش بهاري چند و پرتي سنگه پهرانش بر سر وطن تنازع آغاز كردند - درين ضمن رامچند پسر كلانش ( كه در ستاره گنده بود ) رسيد - چون فوج بهاري چند هم بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در رتبه ( كه موكب يهاذر شاهي متصل اجير توقف داشت ) رسيد - چون كسي را

متوجه نيافت بوطن شتافته بر بوادران خود غالب آمد - پستر متصل لاهور رفته بملازمست خلد منزل بيوسمت - و در عهد فردوس آرامگاه با فوج پادشاهي بر سر بهگونت سنگه زميندار كره جهان آباد تعيين شده دران جنگ بمردانگي بكار آمد - بقيه اين قوم بنوكري پادشاهي مي پردازند - مرهقه اكثر محالات اينها بقصر در آوردن - و در حالت تكثير فوج كلاه پوشان فرنگ ( كه از بنگاله عزيمت بذور سورت نمودند ) چندى در حدود اينها متوقف شده خرابى بسيار رسايدند \*

چون نام كلاه پوشان فرنگ بتقريبه مذكور شده تكثير باره از سرگذشت اين قوم ناگزير خامه و قانع نگار است - اين گروه از سوابق ايام باجارت حكام كزار دنيا مسكن ساخته بطور رعيا بسر مي بردند - كوه بذر حاكم نشين اينها بود - و در عهد سلطان بهادر گجراتي بحيله قول حاصل ساخته دو قاعه موسوم بدمن و بسي در كمال استحكام بنا كردند - و ديهاات آباد نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه كره در تصرف آوردند اما در عرض زياده بر يك كره و نيم يك كره نداشتند - پاي دامن كرهات كشتار ميكردند - و از جنس اعلی مثل نيشكر و انناس و برنج ميكاشتند - و بدستور اشجار نارجيل و فوفل بے شمار مبالغه كاي محصول ازان بر ميداشتند - و از نقود مرجه

آنجا اشرفی ( که مراد از نقره قیمت نه آنه باشد ) مسکوک بسکه  
فرنگ و یارچه ریزه مس<sup>(۲)</sup> که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را  
چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمپوسانند - و برای مسلمانان  
پورقه علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر که از آنها بمرد  
باطقال او تلقین طریقه خود مینمودند \*

و چون این حقیقت بمصاحبه خلد مکانی رسید بر طبق حکم  
پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آباد ( که داماد ملا احمد  
نایته بود ) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیری  
آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدومت  
پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف  
شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر  
مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر (دی دریا) سایر و دایر  
باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلصی اسیران<sup>(۳)</sup>  
فرنگ بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گج سوائی ( که  
کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود ) و در دریا اهل فرنگ  
غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها  
صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها  
رگ و ریشه درانیده قوم فراسیس را ( که پس از ناصر جنگ شهید  
سردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

( ۲ ) نسخه [ ب ] مثل مس ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] کج لوی \*

و تا عمل آصف الدوله امیر الممالک در مملکت دکن بودند ( قوم  
انگریز کمر بر استیصال آنها بسته بر آوردند - و خون کونا تک  
حیدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهی را  
بر داشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته درینولا  
در صوبه آله آباد و اردعه هم شریک غالب شدند - و از بنگاله  
تا اراکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند  
و در سیکاکل و غیره سرکرات حیدرآباد دخیل گردیدند - درین<sup>(۲)</sup>  
ایام بتقریب رگناخته راو با مرهته مخالفت ورزیده در نواح  
گجرات هنگامه پردازند \* اللهم انصر من نصر دین محمد \*  
صلی الله علیه و آله و سلم \*

### \* رام سنگه هادا \*

نبیره مادھو سنگه هادا سم - چون جگت سنگه پسر مکند  
سنگه هادا سال بیست و پنجم عالمگیری در گذشت و پسرے از  
باقی نماند پادشاه حکومت کوته بکشور سنگه برادر مکند سنگه  
( که عم متوفی باشد ) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم  
شاه بمکاره بیجاپور تعین گردید - رزے ( که امان الله خان  
پسر الله وردی بکار آمد ) او ( زخمی برداشت - و سال سیم بهمنامی<sup>(۳)</sup>  
سلطان معظم بمصمت حیدرآباد راهی شده سال سی و ششم  
بعنایت نقاره کوس بلند رتبهگی برنواخته پستر در گذشت

( ۲ ) در [ بعضی جا ] سیکاکول آمده ( ۳ ) نسخه [ ب ] آله وردی خان \*

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوته بدستور  
نیایش بزم پسرش رام سنگه ( که در وطنش بود - و ابتدا  
دو صد و پنجاهی و بهرور ششصدی و درین وقت بیایه هزار  
رسید ) قرار یافت - همواره بتعیذانی خان مزبور میگذرانید  
و در تزییه رانو بن سغنا کهور پره و دیگر مرهتا بتقدیم خدمت  
می پرداخت - سال چهل و چهارم بعطای نقاره بلند آوازه گشت  
سال چهل و هشتم بمنصب در هزار و پانصدی مرتقی گردیده  
بعزایم زمینداری مومیدانه از تغیر او بدده سنگه ( که  
نهایت متمنای او بود ) بشرط نگاهداشت یکهزار سوار سر بلندی  
اندرخت - و پس از ارتحال خلد مکان رفاعت محمد اعظم  
شاه گردیده بمنصب چهار هزاری تصاعد نمود - روز جنگ  
در مقابل سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت  
پس از پسرش بهیم سنگه سرداری وطن یافت - و در جنگ  
( که در سنه ( ۱۱۳۱ ) هزار و صد و سی و یک سید دلار عامی  
خان را با نظام الماک آصف جاه رو داد ) بعد کشته شدن خان  
مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طرفداه هستی  
برخواست - در حالت تحریر کمان سنگه نبیره زاده اش پور  
سترسال بن درجن سال بحکومت کوته می پردازد \*

### \* رستم دل خان \*

پسر جان سپار خان بنی مختار است - و نواسه میرزا خلیل

خانزمان - از امیرزادهای کار طلب صاحب نقش بود - و در  
حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی ناس بر آرد - و کارهای  
ملکی صوبه حیدرآباد را ( که نظم آن به پدرش مفوض بود )  
او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار  
خان رخت هستی بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده  
محمد کام بخش تعلق گرفت - از انجا ( که رستم دل خان از رقت  
پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت می رسید )  
بنیابت مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار  
و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر  
صلاحت خان بفوجداری کرناگک بیجاپور بافرزنی پانصدی  
هزار سوار سرفرازی یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر  
دآرد خان مجددا بنیابت صوبه داری حیدرآباد سر افتخار<sup>(۲)</sup>  
برافراخت - و از اصل و اضافه در هزار و پانصدی دو هزار  
و پانصد سوار چهره دولت افراخت - و در آن هنگام ( که عالمگیر  
پادشاه از آشوبگاه این سرای کارانی بآرام جای ملک جاودانی  
خرامش نمود ) از کار طلبی و رقت شناسی سپاه بسیار نکر  
کرده در مالش و تزییه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب  
دست و پای تروند بحرکت آرد - یک سال و چند ماه  
بخود سری و خود را ئی بسر آرد - پادشاهزاده محمد کام بخش

( که از جانب پدر بصوبه دارى بيجاپور مامور بود - و در ايام هرج و مرج سلطنت بملک گيري برآمد ) احسن خان عرف مير ملنگ را ( که مير بخشي و سپه سالارش بود ) قا کرناٹک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغتلم دانسته روى توجه بتسخير قلعه گلکنده و حيدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چيده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طي مراحل بٲاناي مي نمود قا آنکه بکار طرازي و افسون پردازي احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده آن بايالي در نداد اما رستم دل خان فريفته لابه گري و چاپلوسى او گشته بعهد و پيمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت \*

گويند شاهزاده در کمال بے ساماني و پريشاني با مردم خسته و بد حال سواره مي آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه ميخواست ميتوانست کرد - اما بپاس عهد جز اطاعت و انقياد بدل راه نداد - بشهر آورد - و از روى خير خواهي مصلحت محاصره قاعه نداد - بتعين عمال و ضبط محال و گرد آوري محصول (هنگام) گرديد - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشار اليه هم او شد اکثر باهم جاييس و محصور بوده بضيافت يکديگر و تواضع

تکف ميکوشيدند - حکيم محسن تقرب خان ( که منصب وزارت داشت ) و اهتدا خان ( که بمصاحبت سر نخوت مي افراشت ) از حسد آغشنگي ( که ناگزير عالم هم چشمي ست ) کاليوه تر گرديده بکام بخش دلشوين ساختند - که احسن خان با رستم دل خان يکٲائي گزيده اراده قيد مبادشاه دارن - آن ديوانه وش دشمن خرد دوست نشناس فورا شقه بخط خون برستم دل خان نوشت - که جواب نامه بهادر شاه ميذوبسم - و استصواب شما هم مطلوب - زرد بياييد - چون مشاراليه حاضر شد اورا در تسبيح خانه نشانده خود در محل شتافت - فورا مردم هجوم آورده دستگيرش ساختند - و بعد سه روز آن سيد مظلوم را دست و پا بسته زير پاي فيل سوارى خودش انداختند و هرچند خواستند ( که پامالش نمايد ) آن حيوان حق شناس املا اقدام بران ننمود - قا آنکه فيله ديگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهير دادند - و در حوالى اهلي محل<sup>(۲)</sup> مشهور مدفون گرديد - زنش ببند و بسمت اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گرديد - و چنده کشته و زخمي گرديدند آخر کار اورا با يک پسر و مير حسين نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حويلي مشار اليه قا حال در حيدرآباد صوبه دار نشين است - از پسرانش خان سوار

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله  
 رسیده داد [د] - نصف پوگنه امرا یوز سرکار مہکر ( کہ از  
 مکالت آباد این زمان است ) از دیر باز در جاگیر اوست - مکرر  
 بخانهامانی سرکار آصف جاہ رسیده - در حالت تحریر دیوانی  
 سرکار ( کہ عمدہ ترین خدمات است ) دارد - اما چون این  
 خدمات را در سرکار ایشان امتدادے و توارے نیست و ارباب  
 آن عہدہ سترگ پیوستہ در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود  
 موعود خود را میگذرانند \*

### \* راجہ چہیلہ رام ناگر \*

کہ شعبہ ایست از قوم براہمہ - بیشتر در ملک گجرات  
 باشند - برادر دیا رام است - ہر دو در سرکار سلطان عظیم الشان  
 بسرانجام خدمات مالی می پرداختند - دیا رام پس از چندے  
 بمقر امای شرافت - و چہیلہ رام بفوجداری مکال کرے  
 جہان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعی سلطنت  
 و ارادہ جنگ با عم خود جہاندار شاہ از بکنہ روانہ گردید  
 او ابتدا ہمراہی سلطان اعزالدین پسر جہاندار شاہ اختیار نمود  
 پستہ با چند لک روبیہ از تحصیل تعلقہ خود و جمعیت  
 شایستہ رسیده بملازمہ محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ  
 مقابل کولکاش خان صف آرا گشتہ مصدر تروادات شد  
 و پس از درزی شدن فتح و فیروزی از اصل و اضافہ بمنصب

پنہزاری و خطاب راجگی و تفویض دیوانی خالصہ سراعبدال  
 بر اقراخت - و چون این کار ( کہ پیشدستی وزارت است )  
 بے تجویز قطب الملک وزیر بعمرہ وجود آمدہ بود موجب  
 برہمی صحبت پادشاہ و وزیر گشت - و بحث فیما بین بطول  
 انجامید - و آخر صوبہ داری مستقر الخلافہ بنام ار تراز یافت  
 و پستہ بنظم صوبہ آلہ آباد سربلندی اندوختہ بدان صوب رفت  
 در ابتدای عہد رفیع الدرجات ( کہ مردم فتنہ جوی قابو طلب  
 نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر را در اکبر آباد بساطنت  
 پرداختند ) بر زبانہا افتاد کہ نامبروہ ہم میخواست کہ بار ملحق  
 شود - اما چون او با زمیندار صوبہ متعلقہ خود نزاع داشت  
 نتوانست خود را رسانید - و بعد بدست آمدن نیکو سیر  
 حسین عالی خان عزیمت تنبیہ او پیش نہاد خاطر گردانید  
 پیش ازانکہ روانہ شود او سبال اول جلوس فردوس آرامگاہ  
 مطابق سنہ ( ۱۱۳۱ ) ہزار و یکصد و سی و یک ہجری  
 بکنہ در گذشت - پس از برادرزادہ ار گردہر پسر دیا بہادر  
 ( کہ میر شمشیر او گفتہ میشد ) بفراہم آوردن سپاہ و استحکام  
 برج و بارہ قلعہ آلہ آباد پرداخت - اگرچہ نوچہ بر سر او بسرداری  
 حیدر تلی خان تعین پذیرفت اما آخر بساطت راجہ ( ۲ )  
 بمنصب پنہزاری پنہزار سوار و خطاب راجہ گردہر بہادر

( ۲ ) در [ بعضی نسخہ ] حیدر علی خان \*

و تقویض صوبه داری اوده سر رشته اعتبار بدست آورده  
بدان صوبه کمر عزیمت بست - و چون مقدمه سادات برهم خورد  
از اوده بحضور آمده احرار دولت ملازمت نمود - و سال هفتم  
بصوبه داری مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم  
چون هولکر از دکن بملک مالوه در آمده آغاز فتنه نمود  
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی  
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه دار دیگر ارلادش بحفظ  
بلده ارجین پرداختند \*

## \* راجه محکم سنگهه \*

(۳) از قوم کهتری ست - در سوکار امیرالامرا حسین علی خان  
ملازم شده معتمد آن نوین بلند مرتبت گردید - رفته رفته  
بخد مت دیوانی او سر بلند گشته بسر فوجی رسید - و در  
جنگ دارد خان ( که در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و بیست  
و هفت هجری رو داد ) نامبرده از جمله فیل سواران بود  
پس از رسیدن اردنگ آباد ( که شورش کهدو دیهاریه مکسدار  
صوبه خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد ) ذوالفقار  
بیگ بخشوی حسین علی خان ( که بتنبیه او مامور گشته ) مقتول  
گردید - حسین علی خان راجه مذکور را با فوج شایسته

(۲) نسخه [ ب ] نهم مله را و هولکر (۳) نسخه [ ب ] خان بهادر (۴)  
در [ بعض جا ] کهدو دیهاریه \*

بددارک آن مامور ساخت - و بصیف الدین علی خان برادر  
خود ( که صوبه داری برهانپور داشت ) بر نوشت - که باتفاق  
راجه مذکور به تنبیه کهدو دیهاریه پردازن - هر چند در صوبه  
خاندیس قلاتی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور (۲)  
اما محکم سنگهه فوجهای مرته را ( که در نواح احمدنگر  
بناخت و قاراج اشتغال داشتند ) بمقابله و مقابله عزیمت داده  
تا پای قلعه ستاره ( که مسکن راجه ساهو ست ) رسانید  
پس ازان همراه حسین علی خان بدار الخلافه شتافته بعد  
کشته شدن خان مذکور حیدر قای خان بهیغام امان جان  
و آبر بر بحضور پادشاه برد - و بقو جرائم و عطای منصب  
شش هزاری از امل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پستر  
بهایه هفت هزاره مرثی گردید - و شیه ( که فردای آن میان  
لشکر پادشاهی و فوج قطب الملک آریز و سنبز وقوع  
یافت ) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند  
با قطب الملک داشت دفعه از لشکر فیروزی بدر جسته  
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قائم مانده  
ظلمت شب برده بر روی آفتاب عالمتاب فرز هشت  
و تمام شعب از توپخانه سلطانی گلولهای توپ بی در پی  
میرسید همین که گوله بحوضه فیل سواری او رسید بر پشت

(۲) شاید که نرسید باشد (۳) در [ نسخه ] از امل و اضافه شش هزاره \*

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتی از زنده و مرده او نشان پیدا نبود \*

### \* رعایت خان ظهیرالدوله \*

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیحه قلیچ خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در آیامی ( که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بست مالوه سرے کشید ) او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلدار عای خان و عالم عای خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهزار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهره عزت برافروخت - و چون این معنی خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر ( که وزیر مستقل بود ) گردید آصف جاه او را از انجا طلبداشته بتیولداری پرگنه بالاپور صوبه بور شاد کام ساخت - و در جنگ مبارز خان عماد الماک ترددات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز مطابق سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار و یکصد و سی و شش هجری بهمان زخمها بمالک فنا شتافت - پسرش عظیم الله خان است (۳) که از بطن صبیحه قلیچ خان بود - و صبیحه اعتماد الدوله

(۲) نسخه [ ب ] روز جنگ (۳) نسخه [ ب ] عظیم الدوله \*

قمرالدین خان در خانه داشت - در آیامی ( که نظام الملک آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه داری اوجین بنام خلف کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت ) او را ینیابت آن صوبه تعیین کرد - و پستر بحضور شتافت - پیش خسر خود بسر می برد - مرد غضوب بود - به آذنیهای او با پادشاه و وزیر وقت زبان زد عالم است - در وقت پادشاه متعهد وصول زرے ( که بر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق یافته بود ) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرو شد \*

### \* روشن الدوله بهادر رستم جنگ \*

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیانی بهندوستان آمده در رفاقت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان ممتاز گردید - و پس از جنگی ( که مابین شاهزاده مذکور و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رد داد - و سلطان شجاع در بجانب بنگاله گردانید ) مشارالیه ( که تعینات مهمل بود ) با چند کس از اتربای خود بر دیوڑی بکار آمد - پسرے ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بطیاس درویشی بسر می برد در عهد فرخ سیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر او است ابتدا بنوکری رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

و پانصدی پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهره رشادت برافروخت  
و پس از کشته شدن شاهزاده مذکور ترک روزگار نموده التزام  
محبت شاه بهیک ( که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه  
نامبرده بود ) اختیار کرد - پس ازان ( که زمانه ورق برگردانده  
و عزیمت فرخ سیر از پتنه باراده جنگ با جهاندار شاه زبانزد  
گردید ) مشارالیه از درویش مزبور پیشور شده بدان سمت  
شتافت - و باستصواب حسین علی خان درات باز یافته  
بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار و عطای عام و نقاره و پالکی  
جهالدار و خطاب ظفر خان بهادر ( ستم جنگ و تقویض تعلقه  
بخشیگری سیوم پایه اعتبار فراتر افراخت - و پس از  
جنگ با جهاندار شاه ( که سلطنت نصیب فرخ سیر شد )  
مومی الیه از امل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار  
سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهی و مراتب تکبیه  
بر چهار بالش عمدگی زد - در ایام استقلال سادات باره  
بمقتضای زمانه سازی خود را از آنها مینمود - پس ازان که  
نوبت سلطنت فردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکی  
کوکه پادشاه ( که زن زبان آرد در سمت تقریر بود ) در مزاج  
آن سلطنت مرتبست مداخلت کلی بهم رسانیده رتی و فتق  
مهمات پیش گرفت [ نامبرده با کوکه مذکور ساز موافقت  
گرفته واسطه معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسی

و ضابطه دانی را فرودشته هر که رجوع می آورد مبلغی بوسم  
پیشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خرد میگرفت - رفته رفته  
صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ یار وفا دار  
ضمیمه القاب او گشت - و در سنه ( ۱۱۴۹ ) هزار و یکصد  
و چهل و نه هجری بخوارنگده بقا شتافت - از کمالات ظاهری  
عاری بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شیوه همت خصوص  
خدمت فقرا نامی بنیکوئی بر آورد - اخراجات او در عرس  
مرشد خود ( که در بانی پست آسوده است ) و صرف چراغان  
از بلد دار الخلافه تا مرتد خواجه قطب الدین بختیار کاکي  
زبانزد مردم است - چون بدستار طرها بسیار میزد بل نوکرانش  
از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خانی  
اشتهار یافت - اولاد بسیار داشت - ارشد آنها قائم خان است  
برای دیدن همشیره خود حرم محترم نواب ناصر جنگ شهید  
بدکن آمد - و پس از وقفه قلیل مراجعت بشاهجهان آباد  
نمود - پسر دیگر او هم قبل ازین چند سال دارن دکن شده  
بمنصب عمده و خطاب مظفر الدوله امتیاز پذیرفته جهان  
گذران را گذاشت - روشن الدوله در برادر داشت - یکی فخر الدوله  
بهادر شجاعت جنگ که پایه هفت هزار ( رسیده سدهای نقش  
بود - ابتدا بخشیگری احبب داشت - در عهد فردوس آرامگاه  
موبه دار پتنه شده هفت سال درانجا گذرانیده پسر ازانجا

معزول شده بصوبه دارى کشمير لوى افتخار بر افراشت و پس از حکومت سه سال از آنجا تغيير شده بحضور آمده بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبه گجرات دستوري پذيرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود فتوانست عهده برآي آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار گرديد - چنده در حبس ماند - بعد رهائي راه دارالخلافه پيش گرفت - و بقصبة دو حد رسیده جام ممت کشيد - چن پسر داشت - ارشد آنها محمد کبير خان است - که وقت صلابت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشياگرى موبجات آنجا سر برافراشت - و بمنصب هشت هزارى و خطاب خانخانانى تصاعد نموده در سنه ( ۱۱۹۱ ) هزار و یکصد و نود و یک هجرى بمالک بقا بنوست - مرد يار باش و شيفته صحبت آرائي بود اولادش باقى ست - و برادر دوم روشن الدوله منور عالمي خان است - که بخطاب مفتخر الدوله سرفراز و بعد مامور شدن فخرالدوله بصوبه دارى عظيم آباد از تغيير او ببخشياگرى احديان ممتاز بود \*

### راجه چندوسين

از فرتق مرهته ملقب بجادون است - پدرش دهلاجي جادون از سرداران معتبر همراهى سنبها بهونسله بود - همواره با فوج بسيار بتاخت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

فامش در ترجمه راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس از راجه مذکور اعتبار تمام دران فرتق بهم رسانيد - و بوجه دل برداشته در عهد محمد فرتق سير باستصواب نظام الماک آصف جاه ( که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود ) بنوکري پادشاهي و منصب هفت هزارى امتياز يافته بهالکي و غيره محالات صوبه بيدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار نوکري ميکند - در تعلقه پنجم محله ( که عبارت از هرگنه انکور و مکهل و امرچنبا و کرنچور و اردمان پنج محال سرکار مظفرنگر عرف ملکپور صوبه محمد آباد بيدر باشد که در جاگيرش بود ) سکروهي دريای کشنا بالاى کوهچه تعلقه مختصره ساخته بچندر گدهه موسوم نمرد - آصف جاه پاس او بسيار ميکند سال ( ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجرى پس از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار يافته بمنصب هفت هزارى و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما از باده دوستي و بکار نرسي در خانه او همواره داد و بيداد سپاه طلب خواه بود - در عمل صلابت جنگ بنابر رشدي او اکثر محالانش بضبط در آمد - و باز بتقريب بحال شده گاه بنوکري ميرسيد - و گاه تعافل ميکند - در ايام رابعه دي

( ۲ ) در [ بعضى نسخه ] پنجم محله ( ۳ ) نسخه [ ب ] مکهل ( ۴ ) در [ بعضى نسخه ] امرچنبا ( ۵ ) نسخه [ ب ] کرنچور .

نظام الدوله آصف جاه (که لشکر اسلام در ملک مرهته درآمد نمود - و هر روز ستیز و آریز بود) با آنها در ساخته شد با جمعی برخاسته رفت - چون متلون مزاج بود و قباح فیهی اصلا نداشت پیش آنها هم ساقط الاعتبار گشته بعد چندی در دولتآباد محبوس گردید - و بواسطه برخه از انجا رهائی یافته بعد صفح جرائم ندامت گویان پیش نظام الدوله آصف جاه آمد - و بیکالی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد عافیت<sup>(۲)</sup> شد - چون آخرها از حرکات نامناسب سرزده اطمینان از میان برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعه گلکنده محبوس ساخت - در انجا در گذشت - دو پسر از باقی مانده بجایگزین قایل از محاکات ارثی بهر هی بودند \*

### \* راجه سلطان جی<sup>(۳)</sup> \*

در قوم مرهته ملقب ببالکر است - <sup>(۴)</sup> بچاچی مانگ نیبرگ<sup>(۵)</sup> اینک پال (که در سال پانزدهم جلوس خلدکان باستصواب بهادر خان کوکه بنوکری پادشاهی امتیاز یافت) بهمن لقب اشتباه داشت - اینک پال از اعظم زمینداران دکن بود - راجه مذکور ابتدا بنوکری راجه ساهو می برداخت - و بهر لشکری او معرّف بود - در عمل نظام الماک آصفجاه بعد جنگ مبارز خان

(۲) در [ بعضی نسخه ] مولف (۳) نسخه [ ب ] سلطان جی (۴) در [ بعضی نسخه ] بچاچی (۵) نسخه [ ب ] زایک \*

بنوکری پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزار و تپولداری سرکار بپر و بعضی محاکات سرکار فتح آباد صوبه خجسته بنیاد و برگشته حویلی پاتهری صوبه<sup>(۱)</sup> برار سر بلند گردید - با سه هزار سوار نوکری می کرد - <sup>(۲)</sup> ساله (که نوین مذکور برحمت حق پیوست بفاصله چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری او هم فوت نمود - پسر در ایامه (که ناصر جنگ شهید عزیمت پهلپوری نموده قریب مسکنش رسید) هنرمند رار پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برهم تعزیت بمنزلگاه او شتافت - و بیافتن منصب و خطاب ارثی و تقرر محاکات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل صلابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزود گشت - در سنه (۱۱۷۶) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بنیستی سرا در شد - پسر مغیره (که ازو مانده بود) جای او بسرداری چهره برافروخت - اما چون پای دیرینه کار پردازی در میان نبود بزد و بستم محاکات و رسیدن بنوکری هیچ صورت نیست لهذا بعد یک دو سال قلیله از جاگیر بر گذاشته باقی بضبط در آمد - در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بجوانی رسیده دهیمت<sup>(۲)</sup> او نام دارد) محاکات دیگر از صوبه برار بدام

(۲) نسخه [ ب ] دهیمت رار باشد \*

جاگیر حاصل نمود - اما کارش باین نظامی ست \*

### \* راجه گوبال سنگه کر \*

نیادانش زمینداری اندر کبی مضاف صوبه آله آباد داشتند و بنوکری راجهای اوندچیه می پرداختند - جدش بهار سنگه<sup>(۲)</sup> در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامی کار پرداز صوبه مالوه ( که از جانب محمد اعظم شاه بود ) سرش بریده بحضور فرستاد - پس از پدرش بهکونت سنگه بن بهار سنگه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوبال سنگه پسر اوست نامبرده در ایام ( که نظام الماک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت ) بمرافقت او بدکن رسیده ( در مضاف مصدر تردادات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب در خور و تیول مناسپ و قلعه داری قلعه قندهار صوبه بیدر ( که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیانی بسعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید ) سرفرازی اندرخت - از آن وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال ( ۱۱۶۲ ) هزار و یکصد و شصت و در هجری بعدم سرا شتافت \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهادر سنگه \*

بعد فوتش اگرچه دلپت سنگه پسر ارشدش در حیات او فوت شده از پهران ( که کلانی آنها کزور بشن سنگه نام داشت ) باقی مانده بودند اما از بس خواهش او قلعه داری مزبور و جاگیر ارثی بنام اجیچند پسر دوم تترار یافت - و نوپت سنگه پسر سیوم ( که هر دو باهم حقیقی بودند ) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگ ( که با رگهنا ته رار برکنار دریای کنک کفن بمیان آمد ) او همراه کار پرداز نظام الدوله آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید پسرانش کلانی بقلعه داری ارثی سربلند گشته در حالت تحریر بخطاب راجه گوبال سنگه هندوپت مهندر ناموری دارن - و دو پسر دیگرش راجه تیچسنگه و راجه پدم سنگه بمنصب و جاگیر<sup>(۳)</sup> و پشین بقلعه داری قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگذارانند و در همین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه گردید - چندی بضبطی سرکار بپر نامزد بود - و پسر بصوبه داری ناندیر صوبه بیدر و قلعه داری ماهور صوبه برار سر بر انراخت دو سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کزور درچنسنگه و جوده سنگه بمنصب در خور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلی پذیرفته بنوکری می پردازند \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] دریای دهان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بدم سنگه \*

## \* راجه ساهو جي بهونسله \*

گویند نمیش برجاهای چتر که سیودیه اند میرسد - از  
 نیگانش سورسین نام بنابر وجه از چتر بدکن رفته چنده  
 در موضع بهونسله عمده پرگنه کرکامپ سرکار پرینده صوبه<sup>(۲)</sup>  
 خجسته بنیان سکونت گرفته - و خود را بهونسله ماقب ساخته<sup>(۳)</sup>  
 دادا جي بهونسله يک از اجداد راجه مزبور ( که مقدمش موضع  
 هکنی و بوده هی دیولگانون و ته پایش پرگنه پونه بود ) در پسر  
 داشت - مالوجی و پتهوجی - آنها از رعایای آنجا آزاده شده<sup>(۴)</sup>  
 بقصبه ایلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پیشگی<sup>(۵)</sup>  
 میگردانیدند - پستر بقصبه سندکهر نزد لکهی جادو دیسمکه  
 سرکار دولت آباد ( که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده  
 و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت ) رفته نوکر شدند  
 و پتهوجی مذکور را کهیالوجی و پنایجی و غیره هشت پسر<sup>(۶)</sup>  
 بودند و مالوجی را بعد فراوان تمنا در پسر بهم رسید - چون  
 بخدمت شاه شریف ( که در احمد نگر آسوده اند ) اعتقاد  
 تمام داشت یک را بشاهی و درمین را بشرف جی موسوم  
 ساخت - لکهی جادو ( که جز دختره با سم جهجارا اولاد<sup>(۷)</sup>  
 (۲) در [ بعض نسخه ] بهوم (۳) یا دارا جی باشد (۴) در [ بعض جا ]  
 پتهوجی آمده (۵) در [ بعض جا ] جادون آمده (۶) یا پنایجی باشد  
 (۷) در [ بعض نسخه ] جهجاره .

نداشت ) شاهجی را ( که زیبا صورت بود ) بهر فرزندی برگرفته  
 یارچهای خوب و زیور طلا و مرمع بدو بخشید \*

روزه بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهی  
 نصبت می نمایم - مالوجی پدر و پتهوجی عم شاهجی  
 برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید  
 برگشت - اما اقوام جادو بملاصمت پیش آمده مزاج او را  
 برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجی و پتهوجی را  
 از قصبه سندکهر برآردن - آنها بانگ پال بالاکر ( که زمیندار  
 معتبر بود ) توسل جسته فوجی از همراه گرفته در نواح  
 دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین  
 تقریب نسبت شاهجی بهونسله با دختر جادو قرار یافت  
 و شاهجی بهونسله صاحب اعتبار گردید \*

چون نظام الملک جادو را بدعا گشت نامبرده از برهم  
 زده سال سیم جلوس فردرس آشیانی باعظم خان ناظم دکن  
 پیوست - و بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عطای جمدهر  
 مرمع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک ( پیه کامیاب  
 گردید - و از تباہ اندیشی زود از آنجا گسسته خود را نزد  
 نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار  
 کلی بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران از کینه  
 در دل گرفته در عهد اعلی حضرت فوج پادشاهی را بر سر

شاهجی بوده او را در قلعه ماهولی محصور ساختند - او التجا بسکندر عادل شاه بوده ناگهان از قلعه مزبور بدرزده راهی بیجاپور گشت - و در ایام ( که مراری کار پرداز عادلشاه بتعاقب ملک عزیز رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تهانه نشین نمود ) شاهجی بهونسله را ( که همراه او تعیین بود ) جاگیر دار آنجا گردانید - پستر شاهجی بهونسله سمت کرناٹک دستوری یافت اول پاله کنکیری را بآریز و ستیز از تصرف زمیندار برآورد و درانجا با مسماة توکا بائی صبیئة موتیه شادی نمود نامبرده را از بطن <sup>(۲)</sup> چهارا دو پسر شد - یکی سنهیا - که در جنگ کنکیری بضرب گوله درگذشت - دومین سیوا - که او را بنابر صغر سن همراه کارپرداز خود در پونه و غیره محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بائی یک پسر باسم ایکوجی \*

چون شاهجی در ضلع کولار و بالا پور اقامت داشت ازانجا ( که اقبال بادی یار بود ) دران ایام حسب استدعای راجه تورچنا پلي ( که بنابر منازعت پنچی راگهو زمیندار چانچار مغلوب شده بود ) بکمک شتافته لوی استیلا برافراخت و راج هرود تعلقه مذکور را متصرف شده <sup>(۴)</sup> ایکو پسر خود را

(۲) نسخه [ ب ] از ط و دو پسر شد (۳) در [ بعضی نسخه ] پنچی راگهو (۴) در بعضی نسخه [ ایکو ]

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ایکو مزبور را سه پسر شد یک شاهجی و دومین شرف جی که هر دو لولد بودند - و سیومین توکوجی که هر دو راج مذکور در تصرف اولاد او ماندن <sup>(۱)</sup> زمین ضمن سیواجی ( که بسن شازده سالگی رسیده بود ) دست کار پردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود هری آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایة دولت او از امرای بیجاپور افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را ( که بجاگیر ملا احمد نایبه بود ) از فوج <sup>(۲)</sup> ( که برطبق طلب جاگیردار بیجاپور آمده بود ) خالی دید دست و پا زده اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علی عادل خان بمستی گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیری میزد پس ازان ( که علی عادل خان استقلال بهم رسانید ) رسل و رسائل تزییر متضمن عجز و استعفاء تقصیر فرستاده استدعای آمدن افضل خان نامی سردار عادل خان کرد - چون خان مزبور بکوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل مسکن خود طامب داشته خود را بیمناک و نموده لرزان پیش پالکی او آمد - و با کارده ( که نهانی با خود داشت ) کار خان مزبور را

(۲) یا نایبه باشد

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را ( که دران نزدیکی مخفی داشته بود ) باشاره معهود آراز داد - آنها رسیده بقیه مردم خان مزبور را اسیر و قذیل ساخته لشکر را غارت کردند - و از رددان این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محالات پادشاهی دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتدایکب او مامور گردید - در سال چهارم مهاراجه جسونت سنگه مویده دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت \*

گردید در ایامی ( که خان مزبور در پونه سکونت داشت ) سیوا باران شبخون مردم خود را تعین کرد - که بهر بهانه بمعموره در آمدند - و شبی دریچه عقب حویلی را ( که بخشت و گل بند بود ) را کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکی از آنها شمشیر انداخت - و انگشت سبابه خان مزبور بریده گردید - و ابو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بسرعت باد بدر رفتند - سال هفتم ( که میرزا راجه جیسنگه بتنبیه او مرخص گشته فرجه بر قلاع تعلقه او برده بمحاصره پورندهر پرداخت ) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه تلهه بسرکار پادشاهی

میگذارم - آئنده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند بعد جواب و سوال کاید همه قلاع فرستاد - و خود به یراق آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بسلوک پیش آمده شمشیر و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت \*

چون این معنی باستماع خلد مکان ( سید حکم طاب بدام در صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز ملازمت ( که موافق حکم او را بپایه پذیرایی ایستاده ساختند ) از تلک حومالکی بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائی ( که جهت فرود آمدن مقرر گردیده ) بنزد - و بعد ( سیدن بدان مکان مریخ اظهار رنجش نمود - چون پادشاه کیفیت مذکور معروض گشت برای خبرداری او بکنور رام سنگه پسر میرزا راجه تاکید مدور یافت - و پستر آدمان قولان خان کوتوال بچوکی مکان مزبور تعین شدند - او از سیر فکری با هر کس جوشیده دلها را بیفکر ساخت - شبی باتفاق پسر قذیل اداس کرده بدر رفت - و در عرض راه بر اسپان ( که سابق مقرر کرده بود ) سوار شده بمتهرا رسید - و ریش و بروت تراشیده از کاسی و بنگاله و اودیسه شده بصوبه حیدر آباد خود را رسانید - و سنبها را حواله کب کاس نام برهمن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان امیدوار ساخت - که هرگاه بطایم برساند \*

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه دارى دكن مامور شده با اتفاق مهاراجه جسونمت سنگه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محاللات سرکار پادشاهی بتالان در آردن و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونمت سنگه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازان پس از پذیرا شدن این معنی پسر مزبور را با یرتاپ راو نامی کار پرداز و جمعیت یک هزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبه برار و غبره سر بلندی یافت - پس از چندی پسر را طلب داشت - و کار پرداز او با جمعیت حاضر بود - پستتر چند محال از جاگیر سنبهاچی بنابر مطالبه یک لک رپییه ( که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود ) بضبط در آمد - بنابراین کار پرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهی کرد - دژ خان تریشی مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگی گری می نمود - پستتر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که با اتفاق با فوج پادشاهی جنگ می نمایم - اول بتستخیر قلاع تردد من باید دید - بدین تقویب فوج و زر از گرفته برانجا در رفت - و ونکوچی برادر خود را بتقویب ملاقات و کمک طلب داشت - او متصل چنچی آمده ملاقات نمود

سیوا دعوی ترکه پدر کرد - او زبان بنعم کشوده دو پسر شنب با چنده گریخته بتنجادر شتافت - سیوا لشکر ادرا تاراج نموده و چنچی و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز پادشاه خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیزت - بهادر خان بحضور نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقه خود غله و سامان درست کرده قلعه پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسی ( که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود ) در مراسم مهمانداری کوشیده در مقدمه صلح جواب صاف داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت در همین سال سیوا بر ملک پادشاهی دریده برگشته جالنده را ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا ( که در محامد صفات یکتائی داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر نگینه <sup>(۲)</sup> درویش مذکور دست آلوده کردند ) ازین جهت بد دعا نمود \*

سیوا در دریده انصاف پژوهی و جزای و سپاهگری امتیاز داشت - اسپان بسیار در طوایف فراهم آورده بود - و نوکران بیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده راس

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچی برای خبر گیری  
خوراک تعیین می نمود - و سر هزار مجموعه داره مقرر می ساخت  
نوکرانش از قسم دارگیر بودند - چون فوج با سرداره  
جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قام می آردن - بعد تاخت  
مالک آنچه زیاده میدید می گرفت - و جواسیس خفیه تعیین  
میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود را بی  
اختیار کرده همراهان پدر را آزرده گردانید - و اندوختها بر باد  
داد - با کب کلس نامی زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور  
معلن - سال بیست و چهارم ( که سلطان محمد اکبر با پدر  
عصیان در زیاده بدکن رفت ) سنبها او را پناه داد - سال سیم  
خان زمان شیخ نظام ( که فوجدار کولابور نواح پرناله داشت )  
جاسوسی او گرفته از فاصله بعید دیده بر سر او ریخت  
و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمید الدین خان رفته بحضور  
آردن - در زنه ( که داخل لشکر پادشاهی میشد ) بموجب حکم  
تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود \* \* ع \*  
\* بازن و فرزند سنبها شد اسیر \*

تاریخ این واقعه است  
سال سی و یکم بر طبق ایمای پادشاهی بقتل رسید - و قلعه  
راهبری گدکه ( که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعیین  
شده بود ) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او  
( ۲ ) نسخه [ ب ] زیاده ازان میدید \*

با زنان سنبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی  
و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار برنواخته در گلال بار  
جا داد - او در حضور نشو و نما یافت \*

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از  
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتبا  
بگرد او فراهم آمدند - اول بر روضه منوره آمده بزیارت قبر  
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات  
بیردنی اوزنگ آباد دست درازی کردند - پستر رفته در ستاره  
نشست - و مدت مدیده زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید  
کار پردازانش ( که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها  
راجا را از هشت پردهان ناگزیر است ) فوج کشی و غارتگری  
می نمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان  
سرمد از حاصلات صوبه اوزنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر  
و بیجاپور ده رپیبه حصه بوی قرار یافت - اما بتأییر مخالفت  
راجا ساهو و تارا بائی زن رام راجه بعمل در نیامد - پستر  
در عمل صوبه دار امیرالامرا حسین علی خان بیست و پنج رپیبه  
بنام چوتنه اضافه بران شد - و سذن بهمر امیرالامرا درین  
باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتنند  
راجا مزبور مطابق سنه ( ۱۱۶۳ ) یک هزار و یکصد و شصت و سه

هجري لا ولد فوت نمود - اولاد هم او رام راجه بقاعه پرناله باقي ست \*

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهننا جادو و سنگا کهور پره اسم - که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک مي پرداختند - در همین را ( که علم نخوت مي افراخت ) پس از فوت رانا پسر سیوا بگفته زن او ( که بتورگی پسر خرد سال کار فرما بود ) دهننا جي ، و غیره کشتند - پسرش رانو کهور پره چند سب بغارت بجای پدر مي پرداخت - و ازو هم نامورتر گردید - بقیه اولاد و اقوام هر یکی در دکن موجود است - و یکی از پوردهانان او بالاجي بسوناته - از قوم براهمه اسم - در سنه ( ۱۱۳۰ ) هزار و یکصد و سی هجري چون حسین علي خان با راجه ساهو قرار چوئه و سردیسکهي مشخص نموده سند پهر خود کرده داد بالاجي بسوناته با پانزده هزار سوار سال مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه ( ۱۱۳۹ ) هزار و یکصد و سی و نه هجري ملهار هولکر از رفقای باجي راد پهر بالاجي بسوناته ( که بعد فوتش بجای او قائم شده بود ) بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت و تاراج پرداخته نقش عملداري او بر داشت - و در سنه

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] جادون \*

( ۱۱۴۰ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري ( که صوبه داري مالوه بر راجه جیسنگه مفوض گردید ) او بنابر جنسیت بتقویت باجي راد کوشید \*

در سنه ( ۱۱۴۶ ) هزار و یکصد و چهل و شش هجري باجي راد از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرنج رسید - نامبره روبرو نشده بدکن برگشت و در سنه ( ۱۱۴۷ ) هزار و یکصد و چهل و هفت هجري باز اراده هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکی بسردگی اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بهمداری خاندوران به تذبیه او تعیین شد - باجي راد نیز فوجی با بیلاجي جادو ( روبروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابله خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار یار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هر دو طریق رجوع پیمودند - پسترحسب عرائض راجه جیسنگه ( که میخواست صوبه داري مالوه از تغیر خودش بیلاجي راد مقرر شود ) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در سنه ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري نظیر صوبه مذکور بیلاجي راد تفویض یافت - سال دیگر باجي راد با فوج کثیر بمالوه شتافته بدن و بست آنجا نموده بر راجه بهدار رفت - راجه بهکان معب پناه گزید - او موضع آیترا

( که مکان بود و باش راجه بود ) مفتوح ساخت - و بیلاحي  
جادر را از دریای جمنا گذرانید - که تاخمت انترپید نمایان  
او با برهان الملک ( که قریب اکبر آباد رسیده بود ) مقابله  
کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا  
بباجي راو ملحق گشت - باجي راو خفت عظیم کشیده جانب  
شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلده  
مزبور برآمد - و باجي راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبر آباد  
روانه گردید - سنه ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجری  
آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه  
( رسیده از عزل باجي راو بصوبه دارى مالوه مقرر شده  
بدان صوبه عطف عفا نمود - و در سواد بهریال با باجي راو  
جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه دارى بر بکال داشته  
بدار الخلافه برگشت - و در سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد  
و پنجاه و در هجری نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل  
بلده اورنگ آباد بغای مبارزه گذاشت - و آخر بدر صلح  
زده سرکار کهرکون دهانديه مضاف خاندیس گرفت - و کنار  
نورده رسیده سال ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری  
بدار فنا پیوست \*

پس از بالاجي بهروش بجای او شد - و سداسیو راو

( ۲ ) نسخه [ ب ] صوب \*

( ۲ )  
عرف بهار بسر جمناجي برادر باجي راو کارپرداز از مقرر  
گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود  
تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور ( که سنه ( ۱۱۶۳ )  
هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد ) اگرچه چند بار  
آثار شوخي ازینها بتوقع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد  
فوت راجه یکی از قریبانیان او را دست نشانده خون ساخته  
کار و بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را  
با خود ایل ساخت - و سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و یکصد و شصت  
و چهار هجری ( که هولکر و جي ایا سندهیه بکمک ابوالمنصور  
خان جانب آله آباد و اوده شتافتند - و احمد خان بنگش  
مغلوب گردید ) در جادری آن خان مزبور از کول و جلیسر  
و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد  
بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود  
و در سال مزبور بدکن بالاجي فرجه بر سر اورنگ آباد برده  
مبلغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال ( ۱۱۶۵ )  
هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سدن امیرالامراء  
غیروز جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنیان  
بتصرف اینها در آمد - و سال ( ۱۱۷۱ ) هزار و یکصد  
( ۲ ) نسخه [ ب ] چمناجي ( ۳ ) نسخه [ ب ] ابوالمنصور خان که با احمد  
خان بنگش مقابله داشت جانب آله آباد \*

و هفتاد و یک هجری در دکن با نظام الدوله آصف جاه  
بمقابله پرداخته بعد صلح ملک بیست و هفت لک روپیه  
کامل تعلق بهره گرفته - و در همین سال دتاجی سندهیه  
برادر و جنکو پسر جی ایا در سکرانل نجیب الدوله را محصور  
گردانیدند - و در همان سال رگناطه را و شمشیر بهادر و هولکر  
در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ  
خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه درانی و جهان  
خان را از لاهور ره سپر راجی فرار ساختند - و نایب اینها  
در لاهور ماند - و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه  
هجری دتا از خبر آمد آمد شاه درانی تا سرهند رفته  
نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعه احمدنگر بتصرف مرهته  
در آمد - و بالاجی و سدا سیو را با امیر الممالک نظام الدوله  
آصف جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر  
سواداران مثل چندارلی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک  
شصت لک روپیه کامل و سه قلعه دولمت آباد و آسیر و بیچاپور  
بدست مرهته رفت \*

و چون سال مزبور شاه درانی عمل مرهته از پنجاب برداشته  
دتا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنابران  
سدا سیو را با بهواس راو پسر بالاجی بعزم تدارک روانه

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] با صلح ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] شکر نال .

هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد  
و محی الملة پسر محی العقیه بن کام بخش را ( که عماد الملک  
بعد کشتن عالمگیر ثانی بر تخت نشانده بود ) برداشته  
عوض او میرزا جوان بخت بن شاه عالم پادشاه را بطریق توره  
نشانند - و در سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و یکصد و هفتاد و چهار  
هجری بمقابله شاه درانی پرداخت - و چون بغابر انصداد  
طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار دو چار شده  
او و بسواس را و جمعی کثیر از سوان و غیر آنها ته تیغ در آمدند  
و بعضی ( که راه گریز یافتند ) اهل دیهات نگذاشتند - بالاجی  
بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصه مرگ شد - پسر درم او  
مادهو راو بجای او نشست - چندی فیما بین او و رگناطه راو  
عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناطه راو را گرفته نظر بند ساخت  
چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراین راو  
برادر کوچک خود را بجای خود نشانیده بود - رگناطه راو  
با مردم ساخته نراین راو را کشت - چون متصدیان خانه اش  
با او راضی نبودند فیما بین نزاع برخاست - رگناطه راو مغلوب  
شده پناه کلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحریر  
بحمایت آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست  
متصدیان افتاد - و در مریه مالوه جاگیر بقدر خرج لابدی  
یافته روانه آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه برخاست

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب سورت مناقشه فیما بین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مادهوار پسر خود سال نراین را بجای نیاگان خود است \*

دیگر از سرداران راجه ساهو دیپاریه اند - که از عمل صوبه داری سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت همقوسی نیز داشت - صوبه هزار متعلق بار بود - و ملک دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتنه آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او جانبوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چنده میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی محاط است - و سندن تعلقه چوتنه بدست نیاگان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او سرار رار کهور پره است - که تعاقب دار سرا و غیره محالات صوبه بیجاپور بود - و نامه بمرکردگی بر آورده قلعه کیتی و غیره محالات بسیاری در تصرف داشت - حیدر علی خان مطابق سنه ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او با بعدم خانه نهاد - و سرداران جزئی او از اندازه تحریر بیرون \*

\* رکن الدوله سید لشکر خان بهادر \*

\* نصیر جنگ \*

نامش میر اسمعیل است - نیاگانش از سکنه سریل مضاف بلخ اند - نسبش بمیر سید علی دیوانه ( که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده یزار و بتبرک به و از خاقای شاه نعمت الله دای ست ) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمعیل زرد در گذشت هاشم خان ادرا پرورش نمود - او در ملازمان برادری خاص ( که عبارت از مغلان مذهبدار است ) نوکر بوده بخطاب مسافر خانی ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علی خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمایان گردیده حریف خود را بشمشیر مغلوب ساخت - پس ازان ( که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت ) شجاعت و دلاری او ذهن نشین پادشاه گردانید - لهذا بفوجداری انک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت بستر ازانجا مستعفی شده بدکن پیش بهادر مزبور رسید و ببخشیکری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت و چنده برای بند و بست راج بندری مضاف فرخنده بنیان مامور گردید - و مدتی بنظم صوبه ارننگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهاندوستان رفته در واقعات نادرشاهی

خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد  
 بهاجی رار سردار جانب راجه ساهو بهمنسله بر پا شده نوبت  
 بهمدارده با ناصر جنگ شهید رسید و رار مزبور تدبیه بلیغ یافته  
 بعد قابل ایام رو بنیستی سرا کرد خان مزبور حسب ایمای  
 بهادر مزبور آمده بتسای برادر و پسر متوفی پرداخته طریق  
 سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بههندوستان نموده همراه  
 بهادر متوفی در سنه ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه  
 هجری وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیایب  
 صوبه اردی ادرنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار  
 دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتری  
 نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ  
 ناموری پذیرفت - و پس از جنگ بهاجری باز صوبه دار  
 ادرنگ آباد گشت - و در عمل صلاحیت جنگ مرحوم از اصل  
 و اضافه بمنصب شش هزار و شش هزار سوار و خطاب  
 رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومن الیه تصاعده نمود  
 و بستر مستعفی شده بنظم صوبه برار اختصاص گرفت  
 و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت  
 از بهکرامت ادرنگ آباد درجه اعتلا پیمود - و در سنه ( ۱۱۷۰ )  
 هزار و یکصد و همدان هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلقی

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا  
 بعمل می آورد - خیرات سرا میکرد - با تدابیر مالی آشنائی  
 داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند صایا از  
 باقی ماندند - برادران اعمامی او هید عارف خان و هید  
 ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هریک بسلوک  
 پیش آمد - و یک صبیغه خود را بمیر جمله نام پسر کوچک  
 سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجزاری  
 پنجزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر  
 و خدمت هراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات  
 سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مزبور امتیاز دارد  
 و مورد عاطفت نوین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله  
 بهادر زرد آرز جنگ مدتی ببخشیدگری رساله مغال لازم هرکار او  
 می پرداخت - و درینولا بنیایب نظامت ناندیر چهره عزت  
 برافروخته - و بمنصب پنجزاری سربلند - مرد بی باک  
 صاف دل است \*

## \* راجه بیور بهادر \*

( ۲ ) پسر بهرجی سرکر است - که فرقیه سمت از قوم دهکر  
 تیاگانش در نواح انا کونکي ( که برکنار دریای بنگاله در )

( ۲ ) نسخه [ ب ] دهکر ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] انا کونکي ( ۴ ) در [ بعضی

نسخه ] ننگ بهادر \*

دائع اسمت - و سابقا مکان نشست (راجها بود) توطن داشتند  
و بتقریر از انجا بر آمده در دیهات تربیب بلده بیجا پور  
حکومت در زیدند - بهر وجهی <sup>(۲)</sup> ~~بنا بر~~ توانست با تیما راجه سندهیه  
( که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدیه غایز شده بود )  
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و قبولداری  
ترگنه پالم موبه بیدر سرقراری یافته بنوکری می پرداخت  
چون در گذشت آکجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت  
و رفته رفته بمنصب هفتم هزاری و خطاب راجه بیر بهادر  
و افزونی اقطاع چهار عزت بر افروخت - و سال ( ۱۱۹۰ )  
هزار و بیصد و نود هجری بمعدسرا شتافت - با زبان فارسی  
آشنائی داشت - و در فن کبت و دهره ( که عبارت از کلام  
موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست ) ماهر بود - پس از  
پسرش سدهوم <sup>(۳)</sup> و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته  
مورثت ملایم پیشگی بدست دارند \*

## \* حرف الزاء \*

### \* زین خان کرکه \*

مادرش پیچه جان انکه عرش آشیانی سمت - پدرش

( ۲ ) در بعضی نسخه [ باهنما راجه ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] بالم ( ۴ ) نسخه [ ب ]

مدهرام \*

خواجه مقصود علی هروی مردی پاک طینت بصدق و دیانت  
متصف از ملازمان مریم مکانی بدوام خدمت در حوالی هودج  
امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکیش بود  
عرش آشیانی دختر برادرش خواجه حسن را ( که عم زین خان  
باشد ) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآورد - از بطن او  
در سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت سلطان پرریز متولد  
گودید - و چون در سال سیم ( که میرزا محمد حکیم در کابل  
بدار بقا پیوست ) عرش آشیانی بعزم زابلستان از دریای  
سنده عبیره نمود زین خان ( که بمنصب دو هزار و پانصدی  
اختصاص یافته بود ) برهنمونیم الوس یوسف زنی و کشایش  
سواد و بجزر رخصت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قرا باغ  
و نندهار بسر می بردند - و از انجا بکابل آمده دست چیرگی  
می گشادند - میرزا الغ بیگ کابلی بدستان سرانی از هم گذرانید  
پس ماندگان از انجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس از ان  
باستغ <sup>(۲)</sup> بار اقامت گشودند - نزدیک صد سال اسمت که بهوان  
و بجزر بهر زنی و سوتابی روز میگذرانند \*

درین سرزمین گروهی ( که خطاب سلطانی داشتند )  
می بودند - و خود را از نژاد دختریم سلطان سکندر می پنداشتند  
این قوم نخستین بهرستاری جا گرم کردند - و بحیله اندرزی

( ۲ ) در اکثر نسخه [ باشندو \*

راه ناسپاسی پیش گرفته گزین جاهای ایغان بدست آوردند و برخه ازان پیشین گرده دران تنگناها بناکامی بسر می برند و از وطن دوستی بیرون شدن نیارند - سابق در سال ( که عرش آشیانی به تنبیه میرزا محمد حکیم درین نواح آمد ) کلانتران این الوس بملازمت رسیدند - ازانجمله کالو مشمول مزایات گشته از دارالخلافه آگره در بگریز نهاد - خواجه شمس الدین خوافی از نواحی اتک دستگیر ساخته بحضور فرستاد - بجای پاداش نوازش یافت - لیکن باز راه گریز گرفته به بنگاه خود شتافت - و در شورش افزائی رهنمای دیگر بومیان گشت \*

زین خان کوکه اول بولایت بجزور ( که جنوبی آن پشاور و غربی پراگات کابل - طول بیست و پنج کره - و عرض از پنج قاعده - سی هزار خانه دار این الوس درونجا بسر بوند ) در آمده بهیاره را مالش بسزا داد - غازی خان و میرزا علی و دیگر هزان این قوم زینهار خواسته دیدند - و خارجین شورش برکنده گشت - پس ازان عزیمت کوهستان سواد نمود - بعد از آریزشهای سترگ غنیم راه فرار سپرد - در جکدوه ( که میانه ولایت اسمت ) قلعه اساس نهاد - بیست و سه بار فیروزی یافت - و هفت ستر بر شکست - غیر از گریوه کراکر و ولایت پونجو همه بدست آمد \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] کانر - یا کاسو باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] جکدوه \*

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست کمک نمود - عرش آشیانی راجه بیروبر و حکیم ابوالفتح را بی یکدیگر تعیین فرمود - چون بکولتاش پیوستند بنابر همچشمی حمله های دیرینه یکنائی نگرفته غبار درونی برخاست هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردد - و من میان ولایت را پاسبانی کنم - یا شما بودن جکدوه برخود گیرید - و من بسزای کوه نشینان پردازم - راجه و حکیم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک اسمت - نه بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانه حضور شویم کوکه گفت ولایتی ( که بچندین آریزه بدست آمده باشد ) چگونه سرانجام ناکوده گذاشته شود - اگر این هر دو شق قبول ندارند از راهی که آمدید بر گردید - این نشنوده بهمان راه کراکر ( که پرنشیب و فراز بود ) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار سرداری یکسو نهاد - که مبدا این مقربان حرفه ناشایسته بر سازند و خاطر پادشاهی را گران کنند - تا آنکه در هر تنگ دره آریزشه در میداد - و پرتابها یغمانی میشد \*

چون بمصمت گریوه بلذری روانه شدند کوکه چنداول گردید - افغانان رانده می آمدند - ناچار به پیکار ایستاد - آنها از هر سو به تیر و سنگ چیره دستی نمودند - مردم از سراسیمگی از فراز کوه به نشیب در آوردند - دران راز و فیل و اسب

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالم نقد هستی در باخمت  
کوکلتاش خواست جان نثاری نماید - جانش بهادر جلو گرفته  
بر گردانید - لخته از بیواهی پیاده شده بمنزل رسید - چون  
شهرت شد ( که افغانان از بی می آیند ) بصد اضطراب کوچ بیهنگام  
گردید - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - هر چند افغانان  
در تقسیم غنیمت در مانده بودند - روز دیگر راه کم کردگان  
جان سپردند - راجه را با بسیاری از روشناسان پادشاهی و غیوه  
پانصد کس درین بیراهه روی روزگار بصرآمد \*

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش مهمند و غوریه خیل  
فواج بشاور ( که جلال الدین روشانی را بصری برداشته در تیراه  
و خیمه غدار شورش برانگیخته بودند ) تعیین شد - و کارهای  
نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زاباستان  
از تغیر راجه مانسنگه بدر تقویض یافت - و در سال سی و سیوم  
باز بمالش یوسف زئی مامور گشته اول بهجور در آمده  
هشت ماه آویزش داشت - بسیاری را نقد زندگی بتاراج  
رفت - ناکزیر باز ماندگان غاشیه بذکی بر دوش گرفته - کوکه  
بصیج گرفتن سواد نمود - نخست بمساحل دریای بچکوره<sup>(۲)</sup>  
( که سر آغاز در آمد آن ملک سمت ) استوار قلعه بر ساخته  
نشست - غنیم سرگرم عید قربانی بود - کوکه ببخبر از  
( ۲ ) یا بهکوره باشد \*

پنهان راه بصواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند  
و آن آکا مفتوح شد - هر جا قلعه ضرور بود بنیان نهاده  
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان  
یکوشمالی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیکی  
پنهان در آمده تا دریای ستلج رو بر نافت - همگی بوم نشینان<sup>(۲)</sup>  
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگرکوت - راجه بر سرام  
از کوکه جمو - راجه یاسو از هو - راجه انورده ج سوال - راجه  
کاملوری - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه<sup>(۳)</sup>  
رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جهروته - رای بلبلده<sup>(۴)</sup>  
از لکهن پور - دولت از کوک یهوت - رای کرشن بلاوریه - رای  
برادریه دهمیری وال - اگرچه سوار ایذان بده هزار کشید لیکن  
پیاده از یک تک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه  
دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کوکلتاش بمصوب  
چهار هزاری و عطای نقاره سر بلندی یافت - و در سال سی  
و هفتم ( که زین خان بیاسانی آن روی سزدهه تا هذو کوکه مقرر  
شد ) از سواد بهجور تا تیراه رو آورد - افریدی و اورک زئی  
بایای تن داد - جلالت بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک  
( ۲ ) در [ بعضی نسخه اکبرنامه ] بتوان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] انواده  
( ۴ ) نسخه [ ب ] کاپلوری و در [ بعضی نسخه اکبرنامه ] کاهاور ( ۵ ) در  
[ اکبرنامه ] بهور آمده ( ۶ ) در [ اکبرنامه ] یلادیه \*

در آمد - چون رحمت علی خویش جلاله با عنایت یوسف زئی  
بر قلعه کنشال و بره دلایم کافران چیرگی یافته بود کولکاش<sup>(۲)</sup>  
همت در استیصال او بهمت - فرجه تا کهمار ( که دازغه نشین  
مرزبان کاشغر است ) شنافته بسیار را با صیبری برگرفتند  
سوان کافر نیز پیوسته در ناکامی افغانان کوششها نمودند  
برخه بهوی چغان سرا بدخشان رویه شده دست از زدن و بستن  
بر نداشتند - ناگزیر سوان یوسف زئی بزینهار در آمدند  
و قلعه کنشال و بسیار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان  
و کاشغر رفت و درجه یافت - در جشن هر آغاز سال چهل  
و یکم بمنصب پنج هزاره سر بر افراخت \*

چون بند و بست کابل از تلای خان صورت نگرفت در همین  
سال آن ملک با طاع کوکه مقرر گشت - و درین سال شاهزاده  
سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرفت دل بستگی پدید آمد  
و بیوگانی هکالش در هر گرفت - عرش آشیانی ازین بیواهی روی  
سرگراش شد - چون شیفتگی خاطر از اندازه بیرون دید  
دستوری فرموده سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم جشن ازدواج  
انعقاد یافت - و چون جلال الدین روشانی ( که مایه فساد دیار  
کابل بود ) بگو نیستی فرود شد - و زابلی شورش فرود نشستی  
زین خان مهمب الحکم از تیراه حفاظت لاهور پیوست

و چون عرش آشیانی مراجعت از برهانپور باگرو کردند او را  
بر خواندند - از کامروائی بمی گماری مفرط افتاده بود - بدین  
جهت لخته ازان دست کشید - رنجوری افزود - و فروغ دیده  
و دل کم شده در سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و دهم هجری پیمان  
زندگی لبریز گشت - گویند در سانحه ( که بر بزرگداشت )  
کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر  
داشتند - چون آخرها اسپان بهیار از کابل برای شاهزاده سلطان  
سلیم ( که بخيال فاسد در آله آباد اتانست گزیده بود ) فرستاد  
ناخوشی افزود - در همان ایام درگذشت \*

زین خان بکیمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود میخواست  
و شعر هم میگفت - ازوست \*

\* آرامش نمیدهد این چرخ کج خرام \*

\* تا رشته مراد بسوزن در آردم \*

گویند بضیافتی ( که پادشاه را بخانه طلبیده ) چندان تکلف  
کرد که موجب حیرت همگان گشت - از انجمله چو تره بطول<sup>(۲)</sup>  
و عوض از شالهای طوس ( که دران وقت کمیاب بود ) بست  
و پیش آن سه حوض یکی از گلاب یزدی درم از رنگ زعفران  
سیوم از ارکجه ترتیب داده طوائف را ( که زیاده از هزار کسی  
بودند ) دران حوضها می انداختند - و حوضهای شیر و شکر آمیخته

ردان کردن - و در مکن بجای آب گلاب پاشی میشد - و جواهر و مرصع آلات در سبدها پور کرده با فیلان نامی پیشکش نمود گویند دران وقت کثرت فیل از زمین خان و اسب از قلیج خان و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت \*

### • زاهد خان •

پسر صادق خان هروی سم - تا سال چهارم عرش آشیانی بمنصب سه صد و پنجاهی رسید - چون پدرش در دکن فوت شد سال چهارم و هفتم او بحضور آمده بملازم پيوسم و سال چهارم و نهم باضافه منصب و خطاب خانی چهره ناموری برافروخت - و پس از سریر آرائی جنت مکانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزار کامیاب گردید - پس ازان به تنبیه راولپت بهورتیه با جمع مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید پرداخته مورد تحسین گردید \*

### • زاهد خان کوکه •

مادرش هروی خانم انکه بیگم صاحب مبیعه کلان فردوس آشیانی سم - سال سیزدهم جاوس آن بادشاه بفرودارق میان دو آب از تغیر نورالدوله سرفرازی یافت - و سال چهاردهم بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار هزار سوار سر اعتبار برافراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده

( ۲ ) نسخه [ ب ] صد و پنجاهی \*

محمد اوزنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار کامیاب گشت - پستر باضافه پانصدی درهت سوار ناصیه بخت نور آگین ساخته بخدمت قراول بیگی سربلندی پذیرفت سال هیزدهم در جشن محبت بیگم صاحب ( که بنابر سوختن بدن از آتش چنند کسلسند بود ) بعزایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و فیل درجه اعتلا پیوهون - و پستر بتفویض خدمت توش بیگی از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست و چهارم رجب مطابق سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج هجری بیمارای معیه بهم رسانید - هرچند حکیم دارن تقرب خان بقصد تخریب نمود راضی نشد - و بهرای جاردانی پیوست \*

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بے باکانه میزد روزی بیگم صاحب سفارش او نموده او را بخانه یکی از شاهزاده فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خون طلبیده فرمود - که در باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت شما سعی مفروره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که سفارش لنگ و کور را میباید - بقده ازین عیبها بری ست اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا پرور بود - یکی از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - که سال سیزدهم جلوس خلد مکن ببعالی منصب یکهزار و پانصدی سه صد سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندرخته \*

## \* زبردست خان \*

از والا شاهیان فردرس آشیانی ست - پس از سرپر آرائی آن پادشاه بعطای منصب هزار ی پانصد سوار منسلک گشته سال دوم باضافه پانصدی صد سوار و ثانیاً باضافه در صد سوار لوی کامرانی برافراخت - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بین الاقوان تفوق جصمت - مدتی بتعیناتی صوبه بهار بسر برده همواره با ناظران آن صوبه در برافکندن زمینداران فساد پزوه راه جانسپاری و عقیدت سگالی سپردے - در ایام صوبه داری اعتقاد خان پرتاب زمیندار پلاصون را ( که از جمله فساد پیشگان مقرری آن صوبه بود ) اوجد و جهد بلیغ بکار برده یکی از پسرانش دست تجار بلند ساخته بکار دلی نعمت برتبه جان نگازی قایز گشته سال هفدهم پیش ناظم آورد - پس ازان بحضور رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب در هزار ی سوار قامت قابلیمت آراست سال نوزدهم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبه لقمه سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنه

( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجداری سیوستان پیمانہ زندگی او لبریز گردید \*

## \* حرف السین \*

## \* سیف خان کرکه \*

برادر کلان زین خان کرکه است - گویند والده اش همیشه دختر آوردے - و پدر بمقتضای بشویت آزاده شده درین مرتبه ( که در کابل بسیف خان بارور شد ) پدر برآشغته گفت - که اگر این بار دختر آمد خانه داری و ملاقات موقوف است - آن غمت منش در خدمت مریم مکانی رفته گله اظهار نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشیانی آگهی یافته باوجود مغرسن فرمود - اگر پاس خاطر من میخواهی پیرامون این امر نگردی - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرموده شاهزاده را مژده غیبی دانسته ازان اراده خود را باز داشت - اتفاقاً سیف خان متولد شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندرخته بهسپاس شاهزاده پرداختند - عرش آشیانی زیاده بر همه عنایت بحال او مبذول می فرمود - پس از سرپر آرائی هنوز آغاز شهاب داشت که بپایه چهار هزار ی بر آوردند

در پردای و گندادری یکتای روزگار و در شجاعت و تهور سرآمد  
 اتران بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت روزه ( که  
 از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بود - و از پایین مورچاها  
 هجوم آوردند ) سیف خان تاخمت نمایان برده کارنامه جرأت  
 و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوق بار رسیده  
 تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخیر انجامید  
 شخصی از پرسید - که پادشاه راضی هستند و بارها صرفه امثال  
 شما مردم چه که بسیاری ( که بپایه نرسیده باشند ) می فرمایند  
 برای چه خود را دیده و دانسته در مهله انداختند  
 در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را  
 دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن روز زندگی بر من  
 گران است - میخواهم که سبکبار گردم - در سنه ( ۹۸۰ )  
 نهمصد و هشتاد هجری سال هیزدهم ( که عرش آشپانی بایلغار  
 که روزه از آگره بحوالی احمدآباد رفته با محمد حسین میرزا  
 محاربه نمود ) سیف خان در تاخمت اول چپقلش ( ستمانه  
 نموده غنیم خون را منهنم ساخت - و بدو زخم نمایان ( که بر رو  
 داشت ) اجمیری اجمیری گویان جویای پادشاه گردید - دید که  
 محمد حسین میرزا با چندی از اوباش در میدان سر بخودی  
 می آرید - کوکه بار رسیده دان بهادری و تودن داده بپاک بقا

شجاعت - پادشاه از فوت چنین مخلص ( امع قدم توین تاسف  
 و اندره بسیار گردید - و چون بدارالخلافه معارفت فرموده  
 ظاهر شد ( که ذمه سیف خان بوام مدایع گرانبار است ) از کمال  
 عاطفت بادای جمیع آن سبکسار ساخت - بهرانش شیر افک  
 و امان الله بمنصبه در خور امتیاز داشتند \*

### \* سید محمود خان باره \*

اول که ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه  
 امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال  
 اول جلوس اکبری همراه علی قلی خان شیبانی بدفع هیمون  
 یقال ( که پس از شکست یافتن تردی بیگ خان نخوت بخور  
 راه داده با فراوان جمعیت از دهلی روانه شده بود ) نامزد  
 گردید - و سال دوم به تنبیه حاجی خان غلام شیر خان سور  
 ( که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد )  
 تعیین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعه جیتان دستوری یافته  
 آنرا از دست ( اجپوتیه برگرفت - چون مقدمه خانخانان  
 بروم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته  
 قریب بلده دهلی جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس ( که  
 خانخانان منعم بیگ - بنابر کشته شدن شمس الدین محمد  
 خان انکه راهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه فرار نمود )

سید محمود خان ( که در محال جاگیر خود بود ) او را شناخته  
 با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعییناتی خان کلان  
 بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعائب ابراهیم حسین  
 میرزا مامور شد - یستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه  
 گردید و مسرعه فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید  
 خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب  
 سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون  
 میرزای مذکور شکست یافته رخت ابدار بجانب آگره کشید  
 او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال  
 هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات  
 تعیین یافت - چون موکم والا ایلاخار نموده بحدود میرقه  
 رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ  
 محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدود در فوج  
 طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ  
 بتابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائی نمود - و اواخر  
 همین سال با سادات باره و سید محمد امره بر سر ولایت  
 مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزر شمشیر  
 آن حدود را عمای در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه  
 ( ۹۸۰ ) نصد و هشتاد هجری پیمانه زندگی او لبریز  
 گردید - بنصب در وزارت سر بلندی داشت \*

باره عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی  
 دریای جون و گنگ قریب برگنه سنبل واقع شده - خان مذکور  
 مرد قبیلہ دار بود - بفورگی پادشاهی رسیده نامر بشجاعت  
 و سخاوت بر آورد - ساده لوحی مفطور داشت - گردید چون  
 عرش آشیانی او را بر سر مدهکر بندیلہ تعیین فرمود او ترددات  
 نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان ( که  
 پملازمت سلطانی فایز گشت ) عرض نمود که من چنین و چنان  
 گردد کردم - آصف خان گشت میرانچی این فتح باتیال حضرت  
 شده - پنداشت مگر اتیال نام یک از امرای پادشاهی خواهد بود  
 جواب داد که چرا غلط میگوئی - درانجا اتیال پادشاهی نبود  
 من بودم و برادرانم - تیغ دو دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده  
 او را بگوناگون عواطف برنواخت - و در زری یک از روی کذایه  
 با وی گفت - که نسب نامه سادات باره بجا منتهی میشود  
 او فی الحال در میان توده آتش ( که فقرای ملنگ شبها روشن  
 میکنند ) قازانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر  
 نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش  
 ایستاد - مردم بزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت  
 ( ۲ )  
 جورب او نهوخته بود - برانش سید ناسم و سید هاشم - اجزان  
 اینها جداگانه نوکرین کاک بیان طراز گردیده \*

( ۲ ) یا چوب او باشد \*

## \* سيد احمد خان بارهه \*

برادر خرد سيد محمده خان بارهه است - در سال هفدهم جلوس اکبري باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات تعين شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه او را با جمعه کثير بتعاقب پسران شيرخان فولادي ( که عيال و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ايدر ميرفتند ) نامزد فرمود - هر چند آنها تيزيائي نموده خود را به تنگناهای جبال کشيدند اما بسيار از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهي افتاد - خان مذکور معارفت نموده کامياب دولت زمين بوس گرديد - پس ازان ( که تصبه پتن مخيم سردقات سلطاني گشت ) آنرا بميرزا خان مرحمت نموده بنيابت او حکومت و حراست آنجا بسيد احمد خان تفويض يافت - و در هيمن سال محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا علم بغی افراشته باتفاق شيرخان بر سر پتن آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بزد و بست بروج و باره پرداخته متحصن گرديد - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بسيار نزديک ( سيد ) ميرزايان دست از محاصره کشيده از گرد تصبه برخاستند - و مال بيستم جلوس با برادر زادهای خود سيد قاسم و سيد هاشم بمالش کردن کشان تعلقه ( انا ) ( که پس از کشته شدن جلال خان قورچي غبار فتنه بر انگيخته بودند )

دستوري پذيرفت - و بتقديم جلايل خدمات مشمول التفات بيکران گشته چهره مباحثات افروخت - در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب و وزارت امتياز اندرخته بود - پسرش سيد جمال الدين از روشناسان پادشاهي بود - در محاصره قلعه چتر ( که در نهب را از بارت پر ساخته فتيله را آتش دادند - و بيکه دير سيد - و دران هنگامه جمعه را نقد زندگي برباد رفت ) او هم گلشن جوانی خود را سوخت \*

## \* سلطان خواجه نقشبندی \*

عبد العظيم نام خلف خواجه خاوند دوست است مرید خواجه عبد الشهد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهان خواجه که فرزند بيواسطه خواجه ناصرالدين احرار است - چون خواجه عبد الشهد از سمرقند بهند آمد عرش آشياني پذيرد شده باعزاز و اکرام درياقت - و پرگنه چماري پنجاب را بطريق نذر گذرانيد - خواجه مدعي درانجا طرح سکونت ريخته بسرمي برد - پس از هيژده سال در آخر سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و در معارفت بميرقند نمود - و در سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار در گذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز و نشيب علمي بر نيامده و چندان دانش زار ( سي ) طی نکرده ( ۲ ) نسخه [ ج ] جواني را سوخت ( ۳ ) در [ اکبرنامه ] چماري آمده \*

اما پاره مراتب سلوک و تصوف ورزیده شامه اوقاتش از شمامه عنایت پادشاهی عطر آگین گشت - اعتباره سترگ و قرین شگرف بهم رسانید - چون سال بیست و یکم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار عزیمت سفر هجرات دامنگیر همیت پادشاهی گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخه حقیقت اندرزان والا فطرت نسبت با طایفه سلاطین دادگر سیما چنین فرمانروائی ( که ولایت چندین پادشاهان عالی شکوه را بفرغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد ) امثال این امور اگر تجویز کرده اند در صورتی است که ازان حرکت گرد فتور و بر جمعیت آباد رعیم نشینند - لهذا عرش آشیانی نقش آن داعیه از لوحه خاطر ستود - و چون صوری لزوم انعقاد یافته بود سلطان خواجه را ( که از درست کرداری و معامله دانی نصیب فراوان داشت ) امیر حاج گردانیده مبلغ شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفرغ دیده دري شایستگان احسان را دریافته بانعام درخور بجهت نیاز گرداند و حکم شد که تجرد منشان آن مرز ( که از شغل پیراستن نفس در افزون فرصت مکاسب و حرف نداشتند ) و سایر احتیاجمندان تغامع پیشه آن بوم را نکاشته قلم تحقیق ساخته نسخه منقح ببارد - تا هر سال یک از آگاه دلاں بدان دیار رفته عموم محتاجان

آن ناحیه را از مایده احسان بهره مند گرداند - درین قافله بسیاری از وضع و شریف بار سفر حجاز بر بختند - شاید کم قافله بدین هجرت از هندوستان بدان دیار رفته \*

خواجه در سال بیست و سیوم سنه ( ۹۸۶ ) نهصد و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین بوس اکبری سر مباحثات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف شاهانه گردید - و بتفویض مدارت کل هندوستان و منصب هزاره امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود و در باجل طبعی در گذشت - در ظاهر قلعه غتکپور در جانب شمالی مدفون گشت - و پس از فوتش در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال در آوردند - بهرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب پانصدی ترقی نمود \*

در دبستان موبدی مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان بود - یعنی بآئینه ( که بعرض آشیانی نسبت دهند - و به آلهی دین موسوم نمایند ) گردیده بود - هنگام سفر واپسین پادشاه وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نمایند - لاجرم او را در قبر با چراغ در آورده شبکه بمکافات نیز اعظم گذاشتند که نور از ماهی مائم است - اگرچه امثال این حکایات را بنابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبار سنج وقع نبود

و آنچه شیخ بدایونی و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند  
معمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [ که تذکره مشائخ  
موسوم بثمرات القدس تالیف لعل بیگ ( که از منصبداران  
اکبری و معتقد سلسله نقشبندیه است ) بنظر آمد ] از ترجمه  
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم راهبی و بی اصل بوده  
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجده بر روی  
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کسری و فتوری  
واقع شود چنان قرار دادند که هر که بامر ناگزیر پیروند بطور  
آفتاب پرستان روزنه محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ  
نور اعظم ( که عین نور الهی است - و سایر انوار ازو مستفاد )  
در قبر ننهد راه پرستگاری نیابد - بعضی غیبا در باره حضرت  
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود  
هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت  
تجلیز و تکفین نموده بخاک سپردند \*

اگرچه درین اوراق قام اخبار رقم هر جا بمذاهیبت مقام  
لخته ازین مقوله بر لوحه بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان  
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عذابی می نماید  
و تیل جولان عرصه قرطاس میگردد - عرش آشیانی از غفوان سن  
و ریحان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

( ۲ ) نسخه [ ج ] که نور الهی است ( ۳ ) نسخه [ پ ] ماده \*

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزییر و تدبیر ملکی  
چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها ( که اراده ستردن  
نمود ) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندی نوان بود  
الحال ( که احتیاج بدان نماند ) باید سترد - هر چند در تعظیم  
علماء و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر رسم  
مشرک با مخالف و مواف مدائنه داشته با برهمنان و جوگیان  
می نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت - پس ازان ( که  
بکفر و زندقه شهرت گرفت ) برای نوریزد عوام اعلان لخته  
مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزمیت حج  
و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمی  
( ملی الله علیه و آله ) ازین قبیل بود - و در سال بیستم و سیول  
باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر  
امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر مذبح برآمد  
چون مواد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی  
بطریق خطبه برخواند \*

\* بیت \*

\* خداوندی که ما را خسرو داد \*

\* دل دانا و بازاری قوی داد \*

\* بعدل و داد ما را رهنمون کرد \*

\* بجز عدل از خیال ما برون کرد \*

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] فرا میگفت ( ۳ ) در [ اکثر نامه ] بنام آنکه ما را \*

(آثار الامرا)

[ ۳۸۴ ]

(باب السین)

\* بود وصفش ز حد فهم برتر \*

\* تعالی شانه الله اکبر \*

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکنار  
حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات  
اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست  
اختراعی نماید و مجدداً آئینه تازه شود در مهمات دین و مذهب  
نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور  
شرعیه منافع مصالح ملکی می شمرد - تا بتجویز برخی علمای  
مزاج شناس (که هر آمد آنها غازی خان بدخشی بود) در سال  
بیستم و چهارم سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق  
نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زیاده بر مجتهد است  
و خلیفه وقت عادل و اعلم و افضل است - و تذکره بمهر سائر فضلا  
مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مختلفات گذشتگان  
گروهاگروه تسبیلا للخلق برگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن  
بر کافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر  
این مقدمه تحریر یافته \*

و چون عرش آشیانی را شوق باسنگشاف مسائل و مذاهب  
فوق انام بهم رسید در کمتر زمانی مجلس پادشاهی مجمع  
دانایان هر ملت و مذهب گردید - امحاب ملل و نعل فراهم  
آمدند - و با همه راه مدارا و استمالی ملوک می گشت

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب مذکور میکردند  
و محاسن و مصادی هر طریقه بے تکلف بیان میشد - و هر یک  
در قدح و نکوهش دیگری میکوشید - یهودی با نصرانی و سنی  
با شیعه و مجوسی و برهمن با اسلامی مناظره و مجادله  
مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شغایع بذرات  
مقدس انبیاء عظام و ائمه کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه  
برپا شد - و مکابره بجائز انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم  
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا  
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجع چرا - تابع ناموس  
اکبر عقل ( که صبیح و حاکم است میان حسن و قبح ) باید بود  
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد - که خانه نقل خراب است  
اردشیر نام زردشتی را از ایران طلبیدند - او آتش با خود  
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل  
مفوض شد - که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگاهدارد  
و فرمانی بطالب اردکیوان<sup>(۲)</sup> ( که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود )  
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامه از مولقات خود ( که  
مشعر ستایش معجزات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود )  
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسه و بعضی بود  
و تصحیف آن عربی - و چون قالب میکردند ترکی - و باز

( ۲ ) نسخه [ ج ] در کیوان •

مصحف آن هندی میشد - و شیخ ابو الفضل میگفت که این نامه اقصی است از قرآن - علوم شرعی و نقلیه را اصلا دفع و اعتبار ندارد - مردم رغبت به حکمت و حساب و طبع و نجوم و شعر و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که از ایل را از تعلیم باز دارند - و در تعظیم نیرو اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان ( که بدیافت فیوض انفسی و آفاقی او کردند - و شکر گذاری آن نور الانوار را سرمایه دولت موری و معنوی دانند ) اهتمام شایسته رفت - عرش آشیانی بتزیین راجه ببربر ادعیه و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی رد میفرمود - و هنگام تحویل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته خصوص در تحویل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را ( که فیض پذیر خوان انوار او یند ) در شرف خویش گرامی شمرده آن ازمه را موافقت و مظاهر نعم والای الهی انگاشته سال چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامه الدهر امیر فتح الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی بدستور عجم معین کردند - کار کشی ممنوع شد - و چنانچه قاضی بقطع معاملات اهل اسلام تعیین میگشت برهنه دانا بجهت فصل قضایای هژود قرار یافت - و چون هر امری ( که احداث و اختراع می نمود ) به الهی موسوم میساخت خلاصه هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین الهی نامید

جمعی از ارباب تعلق و تجرد گریزه حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الهی بوده و این شرمه ضاله عرش آشیانی را خلیفه الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفه الله گویند \*

آدرده اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه ( ۹۳۹ )

نهصد و چهل و نه هجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده بیکری ( که عنصر او فضائل اربعه بود ) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در تصد الفقا نوشته اند که بعضی در دنیا ملهم شده اند - که رب النوع انسانی ( که آن را در ترکیب کسختان گویند ) در عالم معنوی متوجه او شده بے اختلاط ( که مخصوص ترکیب عذصری است ) بتصرف قدسی آبهتن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر تا آن را که نیروی نامزد فرشته نژاد میدانند \*

و تومی از آیه گویند - که عرش آشیانی را قدرت بر خالق و اصلاح بود - در زمره در یقطه بدن مغالی از سموات برگزیده روح او بواحد اکبر ( که باصلاح آن طایفه ذات الهی باشد ) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و در میان من و تو دیگر نمی گذد - و مامور شد

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدین سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بصورت دملایمت هر قدر توانوشد و همنمون میشوم - پس خدا فرمود تو مظهر مبر منی - و دیگران مظاهر تهر - و امثال این کلیترة و هذیان بسیار ساخته اند و بیشتره جوگیه و سناسیه و بعضه اسلامیة ( که بزی آنها متلبس بودند ) بدو گزیده جگفت گرو می خوانند - و خوارق ( که از عرش آشیانی بیان نمایند ) آنرا برهان گویند \*

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت ( رزبه جیجی ) انکه شیر میداد - و از مخالفت ماهم انکه و جمعه دیگر آزرده خاطر و اندر هفاک بود - در رفته ( که هیچ کس حاضر نبود ) عرش آشیانی متکلم شده بتسلیم خاطر محزون او پرداخت - و فرمود شاهمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکنی - جیجی انکه در شکفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت رزبه در دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف فرمود - در آنجا مار بزرگ مهیج بر سر راه پیدا شد - پادشاه بی اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالده خود جیجی انکه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در مغربین معجزه مهیجی نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوی بکار برد چه بدیع

شیخ گوید با آنکه این دو تفسیر از مردم ثقة شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم \*

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوزان شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق اسمت و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعله بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت آفتابا در نقاب موالید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بر روشنائی آن آفرخان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هر کس را قوت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافت این دقائق فی - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اختلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص واحد ( که شیخ میخواهد ) چیزی دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله \*

در دبستان آورده که در سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم آهیان  
 بعرض آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال  
 بحضرت قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان  
 باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوث  
 می باید این آئین بخواسته مردم رائی گیرد - نه بجبر  
 و تکلیف و بیم تیغ بدین الهی در آیند - و میر شریف آملی  
 از ( ۲ ) سائل محمودخانی مستشهد آوردن که در سنه ( ۹۹۰ )  
 نهصد و نود رافع دین حق شخصی باشد - و ازان شخص بکبر  
 تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی  
 ناصر خسرو خواند \*

\* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا \*

\* آیدن کواکب ز جوائب یکجا \*

\* در سال اسد ماه اسد روز اسد \*

\* از پرده برون خرامد آن شیر خدا \*

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست  
 گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی  
 جفریان از مکه رساله از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که  
 بمقتضای احادیث صحیحه هفت هزار سال مدت ایام دنیا  
 سپری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] محمود بساخرانی \*

در راتعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده  
 و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت  
 اوست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال الاکبر است ( ۲ )  
 و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توتیای ( که  
 نوکر عمده خان اعظم بود ) شنیدم که میگفت - چون اقوال  
 اهل هوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا  
 کوکه بذلیر تعصب دینی در سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک از گجرات  
 بکعبه شتافت - و در سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دوم در لاهور  
 باستاندوس رسیده بدین الهی در آمد - از آنجهت که شبی  
 در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه  
 پوشیده است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند  
 و معبد عزم معاودت نداشت - قضا را شبی در راتعه دید  
 که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیروی - و شرفا بار سلوک بد  
 سر کردند - ناچار برگشت - و از آنچه گریخته بود بدان گرائید  
 ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود  
 اما آمدنش نه آنچنان - لطیفه از نقل کرده اند - که پس  
 از ارتحال عرش آشیانی حرفهای سست گفته - چون از  
 پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبر \*

بالجماع چون آهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرایدند

( ۲ ) نسخه [ ج ] جلال الدین اکبر \*

عرش آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن  
اتوار بیگمای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او ( که مجردات  
و کواکب سیاره اند ) و صنع از اذیت جاندار هرگونه که باشد  
و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بی تعصبي  
باید سپرد - و عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولي نعمت  
خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان  
و ناموس و دین آسان شمرند - و برخه احکام و مسائل این  
مذهب ذوالفقار<sup>(۴)</sup> اردستانی موبد تخلص در دبستان خود  
( که هاروی اکثر اعتقادات فرق هندو و مجوس و مذاهب  
مروج اهل اسلام است ) آورده - اگرچه الحال کسی باین  
طریق مشتبه نیست - و بذبران ( که دران وقت هم بغیر  
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد  
خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرار  
و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه  
قبول کرده در شب عاشورا پیاله دوستکامی بار عذایم نمود  
و درزست بمیر صدر جهان مفتی فرمود - که در دلمت این اسم  
که مسلمانی بدین آئین است - که جهاندار می کشند<sup>(۳)</sup>  
چرا آلهی کیش نشوی - او بها افتاد - و گفت که از سه روز  
همین خلش بخاطر داشتم - و بکمی نکتفه بودم - که اگر مظهر

( ۴ ) نسخه [ ۱ ] ذوالفقار آذر ساسانی ( ۳ ) نسخه [ ج ] میکند .

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد  
با دو بهر خود آئین آلهی اختیار کرد ( ازین جهت این فرقه  
درین زمانه نهیا منسب گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این  
مقدمات را شیخ علامی با دفعیه آن بآب و تاب در اکبرنامه  
در سلک تحریر کشیده - محلی ازان نوشته میشود - طایفه  
آن یگانه بنده ایزدی را ( که زاد بر زاد روشن دودمان است )  
تهمت آلود دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود  
که چندس از پیش قدمان یکجبهتی ( که بر مشرب نصیر بودند  
یا ذرق حسین منصور ) خدیو معنی را مظهر حق دانسته  
سخن سرا گشذند - و ادرنگ نشین اقبال از مصدق آرائی صلح کل  
ببصره گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان  
سرزنش نفرمود - برخه را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش  
سفارت دارد بی همال سراپای دل میگیرد - و دستاریز تخیل  
اینها آنکه شهنشاه حکمت بژوه همواره آئینهای شگرف  
در میان آرد - و در سخنان شک آموذ پیشینان ناخنها زند  
چون ژاژ خائی این دو گروه بمسامع شاهنشاهی در آمد بارها<sup>(۲)</sup>  
فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه در آمد - که  
امکان حدوث آموذ در ماند طبايع نسبت الوهیت بخود دهد  
و گروهی از هادیان آفاق ( که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

( ۲ ) نسخه [ ج ] بهنج .

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و درها سپری شد  
 که این معنی پرورش می‌یابد - و (ری در اقزونی داد)  
 هنوز گرد انگار فرور نمی‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان  
 در صفوات کده ضمیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شهریار  
 آفاق دین احمدی را نا ستوده میداند - همگی دستاریز  
 اینها آنکه خسرو دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائی  
 و بسطامت ظایمت گروه‌ها گروه آدمی را بدورستی برگزیدند - خاصه  
 دانش‌پژدهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را  
 و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل بپژهد - و چون  
 گرفت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفقان روزگار در محافل  
 همایونی واقع شد سرباری توهم گشت - حالانکه احترامی  
 (که نسبت بخاندان نبوی ازین قدر دان بظهور می‌آید) از  
 پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات  
 بمذاهب والا سربلندی دارند - و رضا نمیدهد - که یکی ازین  
 خاندان سر بر پای اندس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال  
 آید - طایفه دیگر آن صافی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند  
 دسمت مایه بالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله  
 این در فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش  
 یافته - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندرزی و نصف طرازی  
 بی میل طرف راجع برگزیده \*

\* بیانی که باشد بحجت قوی \*

\* ز نا فرخی باشد از نشوی \*

و اعتبار یافتن ایرانیان ( که بیشتر بدان روش زندگانی  
 نمایند ) افزونگی بدگمانی شد - و از تقلید پرستی بزرگی یافتن  
 توریان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروه  
 آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش بوهمن بیخاره زدند  
 سرمایه سگالش نا سزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله  
 برارمه دانش اندوز را در بهاط قرب جا داد - و طوائف  
 هنرمند را بحجت مصالح ملکی و فرزنی حقیقت پایه افزود  
 و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور  
 آورد - و دستاویز این همه جوشش یافته درایان سه چیز  
 شد - نخستین از فرزنی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران  
 ملل و نخل آمد - و از اینجا ( که هر آئین شایستگی چند با خود  
 دارد ) هر کدام نصیب آفرین برگرفت - و از فرط انصاف گزینی  
 نکویدگی هیچ طایفه پرده باف نیکوئی آن نتواند شد - درم  
 هنگامه صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروه‌ها گروه  
 مردم با گوناگون احوال کام روی صورت و معنی گشتند - سیم  
 کجگرائی فرمایگان روزگار - انتهای کلامه \*

بر واقفان انداز سخن پیدا است - که آنچه در صدر  
 گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

که بواعث آن وسعت مشرب و منلج کل بوده - که طب و یاس  
گروهها کرده مردم را بمذاقرا میگذازانید - سبحان الله اهتمام  
بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که اخذ  
اقدام بتخالف زای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان  
است مدافعه و اعماض غیر از سهل انگاری و سبکداشت محلی  
دیگر ندارد \*

(۲)  
\* سید حامد بخاری \*

پسر سید میرزا بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان  
امرای گجرات بود - گویند از موطن خون اوچه با یک  
اسپ برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیله مشیت  
بار در چار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد  
که جز سوار نشانی از نمی نمود - ازان روز مردم آنجا  
به تیر او قسم می خوردند - پستر رفته رفته بربط عمده گی فایز  
گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خون کامی نهنو نام  
طفلی را ( که از اراذل زادهای آن دیار بود ) بفروختی سلطان  
محمود شهرت داده نام مظفر شاهي بر او بسمت و امرا  
هولیک ناهیت را متصرف گردید سید مبارک محالیت بمبارت  
از یکن در دلاقه و دندرقه به قبول یافت - از انجمله دلاقه

(۲) نسخه [ ج ] سید احمد بخاری (۳) نسخه [ ۱ ] نهنو نام (۴) نسخه  
[ ج ] هولیک ناهیت را \*

و دندرقه بعد فوایش بهید میران و پس از بهید حامد  
در اقطاع مقرر شد \*

چون غرض آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات  
متوجه آن سمت شده به یکن رسید سید سید مذکور با جمعیت  
خون آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بغوراش کامیاب گردید  
و پس ازان ( که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز  
کوکه قرار یافت ) سید مرقوم بکومک او نامزد شده ( رخصت  
هذینفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بکراسمت احمدآباد  
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دلاقه و دندرقه  
تعلق بار گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان  
بجانب کهنابیت شتافت - سال بیست و دوم جلوس  
بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر  
همین سال بهجراهی میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان  
( که اعیان آن الوس از رخصت فطری و برگشتگی بخت  
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمپوسانیدند )  
لغین شد - و سال بیست و پنجم ( که میرزا محمد حکیم  
از کابل آمده لاهور را محاصره نموده ) سید مذکور نیز بدستور  
دیگر جایگزیناران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از  
رمول سوتک سلطان بنی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

(۲) در [ بعضی نسخه ] میرزا کوکه \*

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوری یافت سرداری جرانغار  
شاهزاده بلام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطانی  
بکابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندے درینجا  
توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده  
سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس  
از معادرت از کابل چون ساعت سهزده مخیم <sup>(۲)</sup> سادات اقبال  
شد مشارالیه برخاست جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم  
بهمراهی کنور مانمنگه بصوب کابل تعیین گردید - چون  
بپشاور ( که در اقطاع او بود ) رسید سپاه او بجانب هندوستان  
باز گردید - و خود با چندے در حصار بگرام بغلامت مکیذرانید  
و کار را بموسی نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازه  
شناسائی او برگیرد سر رشته داد و ستد بدست او داد - و او  
از آزمندی بر احشام مهند و غریه خیل ( که ده هزار خانه دار  
در پشاور بهر بودند ) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست  
کشود - الوس مذکور از ناهمیدگی و بد گوهری جلالت تاریکی را  
بسر برداشتند - و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه  
از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و تنگ و رسیدن  
برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوته اندیشان  
برین اندیشه نیارست بود - یکی را فرستاده دریافت احوال

غنیم نمود - او از بیخردی یا بد خواهی اندک و پراگنده  
ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهی بکار برد با مد و پنجاه  
کس بیرون آمده آتش بیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز  
نبرد تیرے بار رسید دست از آریزش برداشت - دران چپقلش  
اسپ او بگوه در شد - و کارش مطابق سنه ( ۹۹۳ ) نصد  
و نمود و سه هجری بانجام رسید - چهل کس از خویشان  
او را برادر مردی روزگار بسر آمد - منصب دو هزاره داشت  
پستر افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او  
با چندے پای همت افشوده نگاهبانی شایسته نمود \*

نامبرده در عهد عرش آشیانی هفتصدی منصب داشت  
پس از جلوس جنات مکانی بهزاري نوازش انداخت - و از  
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید  
پستر همراه شیخ فرید بخاری بتعاقب خسرو ( که زینت  
بغی افراخته پنجاب رویه رفته بود ) مامور شد - و در جنگ  
خسرو سرداری جرانغار باو تعلق داشت - چون کار بر سادات  
باره ( که هراول شیخ مذکور بودند ) تنگ شد مشار الیه  
بائین درست یکم رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید  
و مورد مرام خسروانه شد - سید بعقرب پسر سید کمال بمنصب  
هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت  
به نیستی سرا شناخت \*

## \* سید مجد الله خان \*

پسر میر خواننده - از مغرسین بخدمت عرش آشیانی  
 تربیت یافته بمنصب مختصی رسید - سال نهم جلوس  
 همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک ( که از مالوه بجانب  
 گجرات وادی فرار پیموده بود ) تعیین گردید - سال هفدهم  
 ( که اراده تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا  
 رخصت یافت ) مشارالیه را در همراهیانش برنوشتنند - و سال  
 هیزدهم همراه مظفر خان ( که بایالت مالوه مقور شده )  
 دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم ( که پادشاه خود بجانب  
 شرقی دیار توجه نمود ) نامبرده از ملتزمان رکاب بود  
 پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشارالیه  
 نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با دژ پسر سلیمان  
 گردانی در مثل هراولی با خان عالم بود - از اینجا بتقریب  
 بیارگه سلطانی رسید - سال بیست و یکم او را بر اسپ بام  
 دیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا  
 رساند - اواسط سال مذکور با مؤده فتح در یازده روز راه دراز  
 پیموده جبهه ساری عتبه خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان  
 زرسقید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت \*  
 گویند وقت رخصت خان مزبور بر زبان پادشاه رفته بود که  
 خبر فتح تو خواهی آورد - و سال بیست و پنجم ( که خان اعظم

کوکه برای دفع شورش بنگاله تعیین شد ) خان مذکور بهمرایش  
 بصوبه مذکور کھیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم  
 خان فرنگودی در فوج جرناغار بود - چون درین صوبه شایسته  
 تردد بظهور نرسید اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان  
 ( که بایالت کشمیر نامور بود ) فرستادند - در جنگ کشمیریان  
 ( دزے ) ( که نزدیک خان مذکور بود ) اذل استخلاص کوهچه  
 از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیب  
 پای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیرو سنگ در گرفته قریب  
 سه صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبه  
 به بیماری تب سال سی و چهارم مطابق سنه ( ۹۹۷ ) نهصد  
 و نود و هفت هجری رخت سفر بعدم آباد بست \*

## \* سمانجی خان \*

قرغچی - از امرای همایونی است - در عهد عرش آشیانی  
 بمنصب هزار و پانصدی رسیده - اواخر سال پنجم اکبری همراه  
 ادهم خان کوکه جهت تسخیر مالوه تعیین گردیده و مصدر تردد  
 شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوری بتعاقب  
 عبدالله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان  
 میر منشی بر سر قلعه زندهپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا  
 محمد حسین و غیوره اراد و نیاز محمد سلطان میرزا ( که

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سمانجی خان \*

موت بعد ادلی از گجرات معاودت کرده در صوبه مالوه غبار  
شورش برانگیخته بودند ( دستوری پذیرفت - پستور در صوبه  
اردهه جاگیر یافته اگرچه در معامله داغ با امرای بغی سرشت  
همداستان گردیده اما آخر از فریب آنها (هائی جسته بفوج  
پادشاهی ملحق گشت - سال سی و نهم حسب الطلب بحضور  
آمده در امت ملازمت دریافت - و پس از سال چند خدمت  
زندگی بر بسمک - پسرانش بعد فوت او سر رشته روزگار بدست  
آرد) بکار پادشاهی می پرداختند \*

## \* سید راجو بارهه \*

از امرای عرش آشیانی سم - بمذنب هزاره رسیده  
سال بیست و یکم همراه کفور مانسکجه بتادیب رانا دستوری  
یافت - و سال بیست و نهم ( که همراه جگناهه بمالش رانا  
دستوری پذیرفت ) چون سر کرده او را با جمعی در منزل گداه  
گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از کردار دیگر سر برآورده  
شورش افزای ملک متعلقه پادشاهی شد سید مذکور باهنگ  
بکار او برآمده موجب رهائی زندستان گردید - در سال  
سی و هفتاد و یک جگناهه بر بنگاه رانا دید - و رانا بدر رفت  
پس از آن تعینات شاهزاده سلطان مراد ( که با امانت صوبه  
مالوه مامور بود ) گردید - و چون شاهزاده سال سی و هشتم  
تقدیم راجه مدحگر پیش نهاد همت ساخته بتعلقه او درآمد

و بحکم پادشاه بمالوه برگردید او را با جوق در آنجا گذاشت  
پستور تعینات دکن گردیده سال چهل هنگام محاصره قلعه  
احمد نگر چون برخی از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده  
بچارا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده  
مقابل گردید - و با چندی از برادران مطابق سنه ( ۱۰۰۳ )  
هزار و سه هجری بمودانگی فرود شد - جاگیر بفرزندانش  
باز گذاشتند \*

## \* سعید خان چغتای \*

نیاگان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پوستاریهای  
شکرت بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند  
جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیانی است  
که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش  
یوسف بیگ در آن هنگام ( که از اردهه به بنگاله می شتافت )  
در نواحی جونپور جلال خان مشهور بهایم شاه ایلغار کرده  
پرسش ریخت - او مردانه شربت واپسین در کشید - پسر  
دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران  
بوده - خان مذکور بیاری طالع سعید و دستبازی شجاعیت  
و بهادری در عهد عرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دولت  
و اعتبار و سرداری و نام آوری از آبای خود در گذرانید

مدتی در حکومت ملتان بسر برد - چون با بزرگی نژاد از حقیقت اندرزی و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتی نصیبه وافر داشت در سال بیست و دوم با تالیقی شاهزاده سلطان دانیال سرفرازی یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلی خان محترم مرید دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان ( که حکومت لاهور ضمیمه سیه سالاری مملکت پنجاب بر او به حکومت داس کچه واهه مقرر گشت ) ( ۲ ) سرکار سبیل در قبول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طالب حضور شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و از تغییر میرزا کوکه بجایگزینی حاجی پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سی و دوم ( که وزیر خان در بنگاله در گذشت ) سعید خان از بهار بحکومت و سرپرستی آندیار رد آورد - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجابزاری شادکامی اندوخت - و چون دارائی آندیار بر او مانسنگه نامزد گردید سعید خان در سال چهارم از بنگاله بحضور رسیده مدتی با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل و یکم سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار باز بصاحب مریدی بهار دستوری یافت - و چون در سنه ( ۱۰۱۱ ) یک هزار و یازده میرزا غازی در نگاه بعد مردن پدر خود میرزا جانی بیگ خیال خود سری

پیش گرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجایگزین سعید خان تنخواه فرموده او را بر سر میرزا تعیین کرد - چون سعید خان بیهکر در آمد میرزا اندیشه تباہ را از سر بدر نموده برهنمونی خسرو خان ( که دکیل و آفتقال آن دولت بود ) آمده خان را دید - و با سعد الله خان پسرش ( که خالی از کمال نبود ) صحبت میرزا کرک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانپوس پادشاهی دریافت \*

گرفتند در عهد جنت مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشتها داشت ( که خواجه سرایان ستم پیشه او انواع جور و تعدی برعایا و زیردستان می رسانند ) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچلکه بگیرند او نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف باشد - و در همان ایام در گذشت - در باغ سرهند مدفون گردید گویند اختیار مهلت خود بچتر بهوج نام سپرده خود بکارها نمیرسید - شیفته خواجه سرایان بود - یک هزار و در بیست خواجه سرای خوش چهره مقطع جمع کرده - و سه کس را ازان میان برگزیده تابین داری قرار داده - هر یک چهار صد خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکی خود حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مردم عمده نوکر بودند و چهار چوکی مقرر کرده بود - که در هر چوکی چهار صد

قاعب طعام پیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار ( که سر زمین ستم رطوبت ناک ) بمقتل آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب ( که در خزانه بسیار بود ) بر آورده عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزنی بهم رسانیده بود - درین ملک ( که افتاب بکمال حرارت و حدت است ) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفارح کرد - مازا نظر بر یک من بود \*

این مقام بالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج بیایه بلند برآمد و بکار دانی و دانشوری علم اشتها بر افراشت - و زمان عرش اشدایی را ( که دانی مبانجی جهانبانی ستم ) با عهد دیگر سلاطین نیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هرفن و پیشه بود - محال که ناسر زران دران امتحانگاه بغلط راج گرفته - پس نسبت او بخاندانی و بیوقوفی مستبعد ( باب آگاهی ستم ناگزیر ما ممکن محمول بر اغماض و چشم پوشی دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بذایر مسامحه و مصلحت ( که از کثرت ثروت و کثرت در بیشتر امرجه بهم میرسد مخصوص

بامتداد زمان دولت و آسایش واقع شده - که در دولتمندیها سهل انگاری و بی پروائی ( که مبنای او بلند همی باشد نه بیخردی ) خالی از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر معزز طبیعت بوده زلال تعیش را غبار آلود دقت و کنج و کارش نمایند دیگر امید فراغت و آسودگی بکدام روزها ست \*

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائی ( که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین بود - و پس ازان در ملازمان جنیت مکانی انسلاک یافته ) در اوائل سلطنت میرتزک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار می برد - و قصبه رنگینه شش کردهی آگره ( که در جاکپوش بود ) باساس قلعه و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبر آباد جانب مدار دروازه عمارت عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضایعت دریا کوئی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت بیشک است - سعید خان بر خاسته سه تسایم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال ( که بمصلحت پادشاهی سر بفلک داشت ) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بجز و قهر بر آوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که ( ۲ ) در [ بعض نسخه ] نمکین \*

این وضع زینده و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آفتال این سلطنت حضور جمعی از نوینان بزرگ مرتبه بیک غلام سه تهایم کزد - و آنها مفت و رایگان بزنند - بسر من و ابسته است - اگر حضرت حکم می فرمایند کشته می شوم - و آخر بدین کافر ماجرائی آن حویلی غصب کرد \*

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکی اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در یقنه و بهار پل و سوا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - درازده روز ربیع الاول طعام نذر جناب ختمی ( ۳ ) صلی الله علیه و علی آله و سلم ) ترتیب میداد - هر روز تربیع هزار کس حاضر میشدند - پیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرگاله سفید برای بهتن آن می آوردند - و پنج آثار شیرینی در پارچه سفید و بالای آن غلاف مخملی پوشانیده می گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او بود قیمتا با انداز این مردم می کرد - شگفت آنکه تا زیست همین قسم بعمل می آورد \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] عمدگی نیست ( ۳ ) نسخه [ ج ] جناب اندس ختمی \*

## \* سید قاسم و سید هاشم \*

پسران سید محمود خان باره - اولین سال هفدهم اکبری همراه خان عالم بتعاقب محمد حمین میرزا ( که از خان اعظم کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود ) نازد گردید و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای ( ایستگاه جهت تنبیه سلطان دیوهره حاکم سروهی ) که پا از دایره فرمان برداری بیرون نهاده بود ) تعیین شده در تخیل سروهی بتقدیم کردن پسندیده تارک ناموزی بر افراشت - و سال بیست و دوم هردو برادر همراه شهناز خان باستیصال رانا دستوزی یافتند و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر مالدیو بعرض ( سید سید قاسم و سید هاشم ) که از اقطاع داران صوبه اجمیر بودند ) با جمعی دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرا مامور گشتند - و در کمتر فرصتی آریزش نموده آبله پای بادیه ناکامی ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان خانانان به تنبیه مظفر گجراتی ( که سرشورش برداشته بود ) نامزد شدند - پس ازان ( که میرزا خان بنواج احمد آباد پیوست ) روز جنگ هردو برادر در مثل هراولی جا داشتند بیکار معب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو ساخت - بمنصب هراوی سرفرازی داشت - و سید قاسم بگلگونه

( ۲ ) نسخه [ ج ] هاشم باره \*

زخم چهره راد هردی برآرامست - لهذا میرزا خان اودا با جمعی دیگر بحر است بلده گذاشت - و پستر با اتفاق سادات باره به نهانه داری پتن تعیین شد - و پس ازان ( که میرزا خان تلیج خان را بحر است احمد آباد گذاشته خود احوال ملازمت پادشاهی نمود ) سر فوجی صوبه مذکور تعلق بمشارالیه داشت مکرر به تنبیه مظفر و جام زمیندار کچه خرد و کهنکار زمیندار کچه بزرگ لشکر برده رایست نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگی ( که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سی و هفتم (داد) مشارالیه در مثل هراولی جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جرانغار و تقدیم گوناگون کردند نامیده شجاعست برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری بموضع املا سفر آخرت گزید - بمنصب هزار و پانصدی مرتقی گردیده - پسران و نبائر هرد در وقت خویش ترقی نموده اند - احوال بعضی بهسک تحریر انتظام یافته \*

### \* صفی خان سید عالی امغر \*

پسر سید محمود خان باره است - از وقت شاهزادگی بدامن الطاف جنت مکانی دست توسل زده از حاضر باشان

محفل همایون بود - پس ازان ( که نوبت سلطنت وی شد و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید ) شیخ فرید مرتضی خان بتعاقب او تعیین شد - و قریب بلاهر جنگ رو داد - او در هراولی خان مزبور بوده در زن و خورد ترداد کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم بردنش رسیده بود - بناداران بمنصب دو هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل شادمانی نواخته بفوجداری حصار کام دل برگرفت - سال پنجم بعنایت علم رایست امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم بمهم رانا امر سنگه تعیین گردید - سال دهم بعلای نقاره کوس بلند رتبی زد - پس ازان بتعیناتی پادشاهزاده پرویز سربلندی اندوخته بملک دکن دستوری یافت - سال یازدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۵ ) هزار و بیست و پنجم هجری درانجا بعلت هیضه بمطاط زندگی درنورید \*

### \* سردار خان خواجه یادگار \*

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکانی بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعلای علم لوی کمرانی برافراشت - سال هشتم بتقریب فرمانداری جونه گده

(باب السین) [ ۴۱۲ ] (مآثر الامرا)

مضاف گجرات باضافه پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت  
چون خدمت مزبور بعد از کامل خان میرزا خرم پسر خان  
اعظم <sup>بزرگ</sup> تفریض یافت پادشاه از راه بند <sup>بند</sup> بوزی اضافه  
مزبور بزم او بحال داشت - و در همین سال برکات سلطان خرم  
بیهاق رانا امر سنگه تعیین شده سال دهم حسب الالتماس  
عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آذازه گشت - و چون دران  
سال عبدالله خان بزار تشدد نمودن با عابد خان بخشی گجرات  
و فریادی شدن از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت  
که ادرا بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکات  
پادشاهزاده سلطان خرم بهم دکن تعیین گردید - سال پانزدهم  
پس از معارفت از انجا چون برادرش کالپی در نیول قرار  
یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت  
موعود بملک <sup>(۲)</sup> آخرت شتافت \*

### \* سید دلیر خان باره \*

از امرای عهد جنم مکانی ست - بفرجدارج برده  
مضاف صوبه گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم  
میان پدر و پسر ولیعهد غبار در زدگی برخاست و شاهجهان  
عبدالله خان را بصوبه داری گجرات تعیین فرمود و خواجه سرای او  
رفته داخل بلده احمدآباد شد سیف خان عرف صفی خان

(۲) در [ بعضی نسخه ] بملک بقا .

(مآثر الامرا) [ ۴۱۳ ] (باب السین)

(که بخدمت جزیری بلده مزبور می پرداخت) جرأت نموده  
بلده مزبور را از دست خواجه سرای مملوک برآورده خان  
مزبور را بمسلحه جذباتی حق نمک طرف خود کشید - پس از  
انتقال پادشاه در ایامی (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده  
عبور نموده نمود) او پیش از همه تبعذاتیان آن صوبه آمده  
بملازمست پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال  
اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار دو هزار و پانصد  
سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و قبیل  
چهره امتیاز افرخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم  
در ایامی (که دکن مورد رایات خسروی بود) از گجرات  
ببارگاه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده  
باتفاق خواجه ابوالحسن تربتی بنسخه ولایت سنگمیر دستوری  
پذیرفت - و سال چهارم از انجا بتعیذاتی اعظم خان (که در  
نواح پرینده بود) نامزد گشت - و بستر رخصت تعلقه قدیم  
یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و در  
هجری داعی حق را لبیک اجابت گشت - سید حسن  
پسرش بتبعه خلافت آمده در ملک دار اندرخته بمنصب در خرم  
مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل  
منصب پانصدی در صد سوار داشت - قبل سفید (که

سال دوم اعلیٰ حضرت داخل (فیل خانه پادشاهی شده )  
 قرستان خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر ( که تاجر معتبر  
 بود و بفرزندی دستگاه موصوف ) فیل خود را نزد شاهزاده ساله  
 برای او آورده بود - که از لاغری و خردسالی رنگ مشخص  
 نداشت - چون بتجارت جانیه رفت فیل مزبور را در جاگیر  
 خان مزبور ( که بار جهت اتحاد در میان بود ) گذاشت - پس  
 از درازده سال ( که بعد جوانی رسید ) رنگش سفید مایل  
 بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - از آنجا که  
 پسند آمد بگنجی موسوم گردید - رباعی طالب کلیم  
 در باب آنست \*

( ۲ )

\* بر فیل سفیدش که نه بیند گزند \*

\* شد شیفته هر کس که نگاه افکند \*

\* چون شاه جهان بر او آید گوئی \*

\* خورشید شد از سپیده صبح بلند \*

( ۳ )

بعد فوتش پسر او سید حسن بعتبه خلافت آمده دولت  
 بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال  
 بیست و هشتم بفوجداري و تيولداري سرکار کودره مضاف  
 احمد آباد سر بلندي یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي  
 هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سي و یکم

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] مبیناد ( ۳ ) نسخه [ ب ] حسین \*

همراه سلطان مراد بخش ( که بر طبق ایعای خلد مکان  
 از احمد آباد روانه گردیده بود ) عازم شده چون سلطان مزبور  
 مقید گشت او بخطاب خانیه سربلند شده (خصمت صوبه  
 گجرات یافت - پسر دیکرش سید خلیل منصب پانصدي  
 در صد سوار داشت \*

## \* سید هزبور خان \*

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکان  
 همراه شاهزاده سلطان خرم بهم رانا امر سنگه تعین یافت  
 و سال سیزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار رسید - و سال  
 هیزدهم در رکاب سلطان پوریز بتعانب شاهجهان دستوري  
 پذیرفت - سال ( که آن پادشاه برحمت حق پیوست )  
 در رکاب و در جنگ شهریار همراه یحیی الدوله بود - تا آخر  
 آن عهد بمنصب سه هزاري در هزار سوار سربلند گردید  
 سال اول جلوس فردرس آشیانی ملازمت در یافته بکالی  
 منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب  
 کابل ( که نذر محمد خان راجی بلخ در آنجا مصدر فساد  
 شده بود ) نامزد شد - سال سیم هنگامی ( که دکن معسر  
 پادشاهی بود ) همراه یحیی الدوله بجانب بالاکهات پای جلالت  
 پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت چنگ  
 بطرف کابل ( که شاهزاده سلطان شجاع بنابر احتمال آمدن

( باب السنين )

[ ۴۱۶ ]

( مائولا مرزا )

شاه صفی دارای ایوان برای استخلاص قلعه توده‌ها در آنجا متوقف بود و رخت عزیمت بهشت - و در همان ایام مطابق سنه ( ۱۰۷۱ ) هزار و چهل و هفت هجری راه نیمه‌ی سرا پیمود پور از سید زیورست تا سال سیم بمنصب هشت مدی چهار صد سوار کامیاب گردید \*

### \* سیف خان میرزا صفی \*

پسر امانت خان است - بظاهر قزاقب قدیمه ملکه بانو صبیله کلان آصف خان یمن الدوله بدر منسوب گردیده بدیوانی صوبه گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده ولیعده شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامه ( که مزاج جنت مکانی از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت با فوج شایسته عازم آگره و دهلی گردید ) راجه بر طبق حکم شاهي کنه‌ر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود ببرکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلی جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج بادشاهي را ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حین ( که معارفت بماندو قرار یافت ) در اثنای راه بوسیله افضل خان و شاه قلی خان صوبه داری گجرات در خواست نمود - درجه پذیرائی نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

( مائولا مرزا ) [ ۴۱۷ ] ( باب السنين )

ولی نعمت جان سپرد - پاداش نیکو خدمتی او نه این است (۲) که از برادرش ( که بضبط و ربط آن ولایت می بردارد ) تغیر کرده شود - خصوص درین وقت آشوب گویا آن صوبه را از انتظام انداختن است - اما چون ابرام درین معنی از حد گذرانید بهاس خاطرش ملتزمی در پیروایه قبول یافت - عبدالله خان وفا دار نام خواجه سرک را بامعدرده بجراسمت احمد آباد تعیین کرد - میرزا صفی دولتی خواهی پادشاهی را مصمم ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر برآمده بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان را نمود که بخدومت شاهزاده میرزم - و در باطن با ظاهر خان و سید دلیر خان و دیگر بندهای درگاه ( که در محال جاگیر خود اقامت داشتند ) ترتیبی مقدمات نمک خوارگی نموده در انتظار فرصت نشستم محمد صالح فوجدار پیلان مکون ضمیرش دریافته بتوهم آنکه مبادا دست یغما بخزانة شاهي دراز سازد با قریبی ده لک روبیه روانة خدمت شاهزاده گردید - و کنه‌ر داس (۳) نیز بوده مرصع را ( که بدو لک روبیه تیار شده بود ) همراه کرده راهی گشت - اما تختی ( که بدو لک روبیه مرصع شده بود ) بجهت گرانی نتوانست برداشت - میرزا صفی (۲) نسخه [ ۱ ] ندانست (۳) در [ بعضی نسخه ] بنام - و در [ بعضی ] بنام (۴) نسخه [ ج ] کنه‌ر داس (۵) در [ اکثر نسخه ] پرده \*

عومه را خالی یافته جمعی ( که زبان داده بود ) خبر فرستاده خون گرم و گدازا بهصار احمد آباد در آمد - خواجه سرا از ظهور این سانحه ( که در مخیله او نمی گذشت ) سراسیمه بخانه شیخ حیدر نیریز شاه زحیه الدین پناه برد - و باظهار صاحب خانه دست و گردنش بسته حاضر آوردند - میرزا صفی از بند و بست شهر را پرداخته بفرام آوردن جمعیت گرانید و تخت مومع را ( که بساها صورت نه بدزد ) در هم شکسته طلا را بمردم تقسیم نموده جواهر خود متصرف گشت \*

چون این خبر بماندر رسید عبدالله خان از شاهزاده وخصت گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور میرزا صفی را بنظر اعتبار نیاروده بوسیدن کمک و لوازم حرم و هوشیاری نپرداخت - میرزا صفی بانفاق ناهر خان و دلیر خان و دیگر کمکیان موبه گجرات از موضع بتوه بیشتر گذشته عومه کارزار آراست - چون جائی که عبدالله خان استاده بود و قوم زار انبوه و کوچهای لنگ داشت و فیله ( که پیش فوج او بود ) از آواز بان برگشته انتظام فوج او بهم خورد از نیرونگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرد - و میرزا صفی ( که چذین رزے بخواب ندیده بود ) از پیشگاه خلافت در جلدوری این نیکو پرستاری از منصب هفت مدی سه صد

سوار بمنصب سه هزاری در هزار سوار و خطاب سیف خانی و مرحمت علم و نقاره و صاحب موبگی گجرات فرق عزت باسمان هود - و در قطع زمین ( که فتح یافته بود ) بانی طرح انداخته بچمت باری موسوم نمود - گویند چون از تغیر او خانجهان بودی باحمد آباد رسید خان مذکور بضیافت طلبیده در فرش و طعام تکلف بسیار بکار برد - از خوان تا لنگری همه از طلا و نقره بود - خانجهان میگفت که بعد از آشفتهایی باین خوش روزگاری دیگر نمیست - و چون خانجهان بجای مهابت خان بهمراهی شاهزاده پرویز تعیین شد سیف خان مجددا بصوبه داری گجرات علم استقلال انواشت - درین هنگام واقعه ناگزیر جنم مکانی زد داد - سیف خان بوهم کردار خویش هراس بخود راه داده خیالات باطل بر لوح خاطر می نگاشت درین ضمن اعلی حضرت از خیر بظاهر خان ( که خطاب شیرخانی داشت ) بر نوشت که احمد آباد را متصرف گشته سیف خان را نظر بند نمایند - چون ملکه بانو زوجه او همشیره کلان حقیقی ممتاز محل میشد لهذا بمراعات خاطر بیگم خدمت برست خان مامور گشت که بر احمد آباد شتافته نگذارن که آسیب جانی بهسیف خان رسد - و با احتیاط بحضور بیارند - در وقت ( که اعلی حضرت از درباری نریده گذشته عازم احمد آباد بود ) خدمت برست خان سیف خان را ( که بیماری مرعی داشت )

بمقتضی آوردن . باستشفاع بیگم صفی زالت از نموده از رنجوری  
 بیگم و هراس نجات بخشید . و پس از جلوس بالتماس  
 بیگم بمنصب چهار هزاره ذات و سوار برنواخته از تغیر  
 خان عالم بصاحب موگی بهار مباحی فرمود . عمارات  
 عالیه در بینه ساخته است . و در سال پنجم بحکومت  
 آله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید  
 و از آنجا تغیر شده حراست اکبر آباد بدر مقرر شد . و چون  
 در سال درازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب  
 حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع  
 مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد . که بر سیل  
 استعمال بآن صوبه شتافته تا رسیدن شاهزاده ( که در کابل  
 اقامت داشت ) بحفاظت آن دیار پردازد . و بعد ومول  
 در خدمت شاهزاده ( که در عقول شباب است ) از پرداختن  
 آنصوبه وسیع سر حساب باشد . سال سیزدهم آخر سنه ( ۱۰۴۹ )  
 یک هزار و چهار و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت  
 فردوس آشیانی بمنزل ملکه بانو زوجة خان متوفی ( که  
 حسب الامر در رکاب پادشاهی می بود ) تشریف برده دلدیهها  
 فرمود . و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافی  
 و ابوالقاسم را خلع ماتمی داده . از عزا بر آورد . و سال

چهاردهم ملکه بانو نیز بنقاب ممات زر پوشید . اعلی حضرت  
 بتعزیه از بخانه یمین الدوله تشریف فرمودند . برادرش  
 سلطان نظر است . که دیوان خاقانی و انوری و مثنوی  
 و حدیقه سرزبان داشت . ابتدا بخشی و رقاع نویسی آگه  
 بود . پس ازان در گجرات از برادر رنجیده بخان جهان پدی  
 ( که صوبه دار شده بود ) پیوست . و باو محبت برار کرده  
 جاگیر جید در دکن یافت . در عهد اعلی حضرت بمنصب  
 هزاره رسیده \*

### \* مرفوز خان چغتای \*

نیزه مصاحب بیگ همایونی است . که احوالش نوک ریو  
 خامه هوائی نگار شد . عرش آشیانی ازرا بنام جدش میخواند  
 چغتای مکانی در اوائل جلوس نظر بر قدم نیالانش مشمول  
 عواطف فرموده بمنصب درخور و خطاب سرنواز خان برنواخته  
 فوجدار بطن مضاف صوبه گجرات نمود . سال درازدهم  
 بمنصب در هزاره هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بهایه  
 سه هزاره در هزار سوار مرتقی گشت . پس از ادرنگ نشینی  
 فردوس آشیانی سال دوم از اصل اضافه بمنصب چهار هزاره  
 سه هزار سوار فایز شد . و سال چهارم در وقت ملازمت  
 در یافته برخصت تعلقه کامیابی اندوخت . و سال درازدهم  
 مطابق سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهار و نه هجری دیده

( باب السین ) [ ۴۲۲ ] ( مآثر الامرا )

از گلزار عصمتی بر بخت - از بهرانش سردار خان است  
دلورست نام - تا سال بیستم قیام اعلیٰ حضرت بمنصب  
هزاری هفتصد سوار رسیده - از کنکبان صوبه گجرات بود  
سال بیست و هشتم حسب التماس سلطان مراد بخش  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
و خدمت نهانداری بدیابور از توابع سرکار پتن گجرات  
نامیده عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری  
اعلیٰ حضرت شاهزاده مذکور بدر شتابی زده کرد و فر سلطنت  
بظهر آرد و پسر حسب الطلب خلد مکان روانه گشت  
او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری  
در یافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار  
بر افراخت - و پس ازان ( که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر  
عزیمت گجرات نمود ) او سر رشته خدمت گذاری از دست  
نداده با جمعی اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال  
بخاری را ( که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود ) دستگیر  
نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم  
مدافعت گردید - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد  
سوار در اسبه سه اسبه امتیاز اندوخت - سال چهارم  
حسب الطلب بحضور رسیده فوجداری و جاگیرداری بهراج

( مآثر الامرا ) [ ۴۲۳ ] ( باب الهین )

تبعین گشت - و سال دهم ( که فوجداری جوانگده سرفرازی  
داشت - و فوجداری اسلام آباد نیز ضمیمه شد ) از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزار سه هزار سوار از انجمله دو هزار و پانصد  
سوار در اسبه سه اسبه مبالغت اندوخت - و پسر دیگرش  
دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی  
شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بخطاب  
خانی سرفراز شده \*

### • سید شجاعت خان باره •

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان  
باره است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات  
باره بود - و در امرای عمده انتظام داشت - از ملازم شاهزاده  
و یعهد شاهجهان گشته از فرط جلالت و پردای بزمین قرب  
و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس رانعه  
حوالی بنارس ( که شاهزاده از سلطان پریز و مهابت خان  
شکست فاحش خورده معارفت به بنکاله نمود ) چون مشیت  
الهی بران رفته بود ( که شاهزاده چند بقدم حرمان دیگر  
بادیه ناکامی پیماید ) سامب همنهای رانمردان گردیده اکثر  
دست بکار نبردند - سید جعفر ( که سردار قوچ التمش  
بود ) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده  
از ناسک دکن عزیمت تهنه نمود و شهرت گرفت ( که شاهزاده

بندرک شاه عباس صفوی اراده رفتن عراق دارد ( برخه ترک رفانت نمودند - ازان جمله سید نیز وخصه وطن درخواست نمود - و از دولتی ملازمت و سعادت مرافقت بقاعد ورزید - پس از وصول بزاز و بوم خود حسب الظلم جنم مکانی بحضور شرافته بمنصب هزاری اختصاص گرفت افتانا اعلی حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد و گرانی خاطر از جانب سید ماند - بعد از سربر آرائی املا التفات پادشاهی بحالش مبذول نشد - او بوطن شرافته گوشه عزلت گزید - در سال پنجم اعلی حضرت نظر بر سوابق خدمات او از مجرم نوازی تقصیرش ناکرده انگاشته بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و بخطاب شجاعت خالی مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعه پریزنده مامور گشت - چون آن مهم بامدادان کشید و از فضولیهای مهابت خان سپه سالار امرای عظام مثل خان دران بهادر و سید خانجهان تندی کار نگشته نمیخواستند آن مهم متمشی شود بقرب وصول برشکل حلول مصائب و مناعب یقینی شد - و فتح قلعه بعیدالعهد می نمود - همه عمدها را می شاهزاده را بمعادرت آوردند - و قرار یافت که درین امر مطارحه شود - اما از ترشردنی و بدگوئی مهابت خان هیچکس جرأت باتدام نداشت - شجاعت خان پیشدستی نموده حضور

شاهزاده بجهت سالار گفت - که اگر هرزه خواهی گفت کشته میشوی - راست ایکنه امسال این مهم بانصرام نمی رسد و از گذرانیدن بوسات درین نواح عساکر پادشاهی بی سپر قحط و غلا میگردد - ما این را نوشته میدهیم - و اگر شما تا میعاد انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفانت می کنیم هرچند مهابت خان خواست وخواه اقامت را بچندان دهد شاهزاده نثار کوچ فرمود - بے اختیار مهابت خان بشاهزاده گفت - که این فتح بظام حضرت بود - بگفته این سادات شب جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاری پادشاه نامه و ملخص آن ظاهر میشوند اینکه سپه سالار در مهم پریزنده با آنکه سادات قلعه بمرتبه نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر عسرت و نقصان مگرگاه و هیمة تابیسست گزوهی نماند - و موسم برشکال بر سر رسید - خون مجوز توقف نشده سلمه جناب کوچ گشت \*

و چون پادشاهزاده مامور بود که از صوابدید خاندانان تجارز بفرماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده با سپه سالار ببهرا پور رسید - اعلی حضرت از همین جهت ( که بے تسخیر قلعه شاهزاده را گردانید - و از ناسازی او با رفقا مهم پیش رفت نشد ) مهابت خان را مخاطب و معاتب فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داری آله آباد

رخصت یافت - چون آن مرده ز زر طلب و مفهده انگیز است  
بر منصب از دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار  
در اسبه سه اسبه گردید - تا ضبط آن ناحیه کمابینگی صورت  
گیرد - و در سال شانزدهم برگشته ایرج و بهاندیر و غیره محال  
از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ ( که بصاحب موگی آله آباد  
تعیین گشته بود ) در قبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای  
بخند و بسمت آن آلتا و تنبیه و مالش بندیده جمعیت زناده  
نگاهداشته در همان ایام در برگشته ائرج از افراط مدام و ادمان آن  
بیمار گشته در سنه ( ۱۰۵۲ ) هزار و پنجاه و دو پیمانه حیانتش  
لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب  
بود - مسامی بعلم هم داشت - در نشستم و برخاست و سواری  
تقلید شاهزادها می کرد - و در جود و کرم یکنای وقت بود  
و با آنکه اعلیٰ حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار  
می فرمود سید استغنا و تبحر را از دست نمیداد - وقت  
تقریب سخن بیابانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی  
برغم از پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشته  
و این معنی بود گران گذشته همواره شکایت آلود بوده  
( در اعلیٰ حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان  
در نهم بکجا منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه

دهری کمال آگره بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید  
مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصد  
هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر  
دومش سید نجابت بیایه هزاره پانصد سوار رسید \*

### \* سپه دار خان محمد صالح \*

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا مقری سم - که  
در عهد جنت مکانی بقعه داری احمدنگر می پرداخت  
و بمنصب پنج هزاره ( رسیده در سال سیزدهم بدر آخرت  
شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب  
در خور و خطاب خنجر خان چهارم عزت بر افروخت - و بعد  
فوت خواجه بیگ میرزا بیایه دو هزاره و تفویض قلمه داری  
احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات  
عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه  
مزبور را محاصره نمودند از لازم خبرداری بکار برده چنانچه  
باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهی همراه  
سلطان خرم بدکن قوی دل شد برآمده اهل محاصره را  
برداشت - و دو صد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون  
فوج پادشاهی بمک ملا محمد لاری سردار عادلخانه ( که  
با ملک عزیز حبشی نزاع داشت ) تعیین شد و پس از جنگ  
سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف او افتاد

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند و چست  
و چالاک باحمدنکر رفته باسنگام آن کوشید - و چون پس از  
فوت جنت مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیراه روی  
پا گذاشته با نظام الملک دکنی ساخت و پنهان داران بالاگشت  
(که ملک مفرجه پادشاهی بود) برای را گذاشت بکسان  
نظام الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست زد بر نوشته او  
نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجزاری  
پنجزار سوار و خطاب سهدار خانی کامیاب گشت - پس  
از سربر آوائی فردرس آشیانی چون ریات منصور رونق افزای  
مالک دکن شد و سه فرج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت  
تعلقه نظام الملک و مالش خانجهان لودی (که غبار نماد  
برانگیخته پناه بار بسته بود) رخصت پذیرفت از بهمراهی  
شایسته خان دستوری یافت - و در جنگ (که اعظم خان  
بر سر خانجهان لودی تاخت آورد) مصدر توددات گردید  
سال چهارم قاعه تلوم را (که بر قلعه کوه واقع بود - و درین ایام  
خراب است) و قلعه ستونده را محاصره نموده مسخر ساخت  
و درین سال بقلعه داری احمدنکر از تغیر جان نثار خان و عطای  
خاست و اسب با زین مطلا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور  
رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری ذات و سوار

ازانجمله سه هزار سوار در اسبه سه اسبه کام دل برگرفته  
بصوبه داری احمدآباد از تغیر باقرخان نجم ثانی فامیه بخت را  
نورآگین گردانید - سال هشتم ازانجا معزل شده بخبرداری  
ایلچپور مرخص شد - سال نهم در ایام (که پادشاه متوجه سیر  
قلعه دولت آباد بود) آمده با سید خانجهان باره بتخریب  
ملک عادلشاهی تعیین یافت - و درین یسان هم یکو خدمتیا  
بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصره قلعه دیوگده صاحب  
مورچال بود - چون نقیه (که از مورچال او سرکرده بودند)  
بیارت انباشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید و  
بهامردی شهابت درون رفته مهوران را که تیغ آورد - پستور  
بحراسیم قلعه جنبر مضاف صوبه دکن مامور گردیده سال  
هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری  
جهان گذران را بدزد نمود - و در مقدمه خواجه بیگ میرزا  
مضاف احمدنکر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمناجات  
عقل و درستی رای موصوف - و بدلیبری و شجاعت منصف  
مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب  
فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب از اکثره  
منصب دار بودند \*

### • سعیدخان بهادر ظفر جنگ •

چغتایست - پسر احمد بیگ خان گابای - به نسبت جدش

( باب السنين ) [ ۴۳۰ ] ( مآثر الامرا )

امير غياث الدين ترکان ( که از امرای صاحبقران امير  
تيمور بود ) و ديگر نيکانش ( که درين سلسله عليه بامارت  
رسیده اند ) خانه زاد ده کرسی ست - از زمان جنت مکنای  
داخل تعيذاتيان کابل بود - در فرط شجاعت و دلادری و حسن  
تدبير و به اندیشي يکتائی داشت - بيارزی طالع و شگرفی  
اتبال در زمان فرمانروائی فردوس آشياني بدون ( سيدن حضور  
باضافه های متوالیه بمنصب عمده و صوبه داری دارالملک کابل  
اختصاص گرفت - و چون سلاطين و ارباب دول ملهم می باشند  
او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمت غایبانه  
بتکرار اضافها از منصب دو هزارى بمنصب سه هزارى در هزار  
سوار مریبلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذی الحجه آخر سنه  
( ۱۰۳۹ ) هزار و سی و نهم ( که کمال الدین رهله از فتور دانش  
بنوشته خانجهان لودي دست فساد برکشد - و اکثر قبائل  
افغانه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته  
نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگيخت ) سعيد  
خان در تهانه کوهات آگاهی یافته همان روز خود را پشاور  
رسانید - و چون فوج آنقدر نبود ( که بکراسمت شهر گذاشته  
خود به نبرد پردازد ) ناچار درون حصار خام ( که بمرو در ایام  
شکست و ریخت راه یافته ) مورچاها قسمت نموده باستحکام  
هر ضاع پرداخت - آن جسات پیشگان ( که چون مرور و ملخ

( مآثر الامرا ) [ ۴۳۱ ] ( باب السنين )

برجوشیده بودند ) اطراف شهر را فرد گرفته هر سو ( که  
بجلادت کوشی هجوم می آوردند ) نگاهبانان آن ضلع مورچاها  
با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند - و بآب تیغ  
شعله حیات ستاره سوختگان فرد نشانده بفروری بر می گردیدند \*  
روزی آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار  
نهانند - سعيد خان با دلبران ( زم جو نظر بر مهرت و اندوهی  
آن ادبار پوزهان نیفکنده جلوریز تاخت - و ناپروقتل  
مشعل ساخته بسیاری از مقامیر را آتش افروز جهنم گردانید  
فته گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار  
خون بیخندند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش گروه  
هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزه این کلانیه  
بمنصب چهار هزارى سر برافراخت - و در سال چهارم چون  
قطان صوبه کابل ( که حنفی مذهب اند ) از سلوک لشکر خان  
صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعيد  
خان در برگردن بیخ فساد افغانه طره مجرای نمایان بنمون  
آورده از تهانه داری هر در بدکش بصاحب صوبگی آن ولایت  
و افغانه سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت  
ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آسمان خلافت  
جبهه سعادت بر افروخته رخصت معادرت یافت - و بلطائف  
( ۲ ) در [ بهضم نسخه ] ازدهام \*

( باب السین ) [ ۴۳۲ ] ( مآثر الامرا )

تدابیر عمود القادر بسرا اهداد را ( که مایه فساد الوس افغانه راه کابل بود ) از اعمال نكوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی پادشاهی نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب پنج‌هزاری چهار هزار سوار تارک افتخار برافراخت - و با عبدالقادر مذکور ( که بمنصب هزاره سرافراز شد ) دستوری کابل یافت \*

و در سال یازدهم الوس<sup>(۲)</sup> نخر کریم‌داد کوز روشانی را ( که در حدود لوهانی می‌گذرانید ) طلب داشته سر بشورش برداشتن - و پرگنات بگش را بتصرف آوردند - سعید خان فوج جرار باستیصال آنها تعیین نمود - بسیاری از کوه نشینان مغلوب رعب گشته بارلیای دولت پیوستند - کریم‌داد هر چند بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته چون بلای نگرانی رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمع ( که بآنها پناه برده بود ) بهستوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالم از فتنه او وارستم - و در همین سال سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجری علمی مردان خان حاکم قندهار از اطاعت شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلیٰ حضرت آورد

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] آخر - و در [ بعضی ] نصر - یا نصیر باشد \*

( مآثر الامرا ) [ ۴۳۳ ] ( باب السین )

سعید خان بروفق فرمان پادشاهی روانه آنصوب گشت - چون بظاهر قلعه قندهار پیوست آگهی یافت که سیارش قلاتاسی<sup>(۲)</sup> با تربیب هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیده مقابل طلب است - سعید خان میوزا شیخ<sup>(۳)</sup> پسر کلان خود را با علی مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار سوار عرصه نبود آراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت برگرفت - و داد دلیری و دلاری از طرفین دادند - آخر کار تزلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سر کردند - و تا بنگاه خود عنان بکران هزینه را دور تا نساختند - در جلدی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزاره شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار اندرخت - و میوزا شیخ بخطاب خانه زاده خان سرافراز گردید چون ولایت قندهار بقلیج خان تعلق گرفته بود سعید خان تا رسیدن خان مذکور به بدو رستم آن ممالک پرداخت - و سال<sup>(۴)</sup> دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اتوان گشت - و درین سال شصت کابل مطرح الویه پادشاهی گردید ازانجا ( که از ۷ پراشی جنت مکئی خلیه بامروز ملکی راه یافته کارها از نسق افتاده بود ) برخیز از ازیماقات هزارجات

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] ساروش - و نسخه [ ج ] سیاروش ( ۳ ) نسخه [ ب ] محمد شیخ ( ۴ ) نسخه [ ب ] ممالک .

فقور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک ( که  
 بتاخت و تاج دران نواهی نقش غفور را در سمع نشانده بود )  
 ایلی می نمودند - سعید خان بتخت و تاج پش آن کوتاه اندیشان  
 مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین  
 توکنازی آغاز کرده تمام آن آکا را پی سپر عساکر ساخت  
 و هرکه از آنها برینبار درآمد مامور و مصون گردید - و در  
 سال چهاردهم نظم کابل بعلی مردان خان تفویض یافت - و از  
 از تغییر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان  
 بهرش بفرجدار (۲) دامن کوه کانگره سر برافراخت - و بهمراهی  
 شاهزاده محمد مراد بخش بمالاش چکنا زمیندان مؤمعین شد  
 اگرچه در قرداد و معیت خود را معاف نداشت اما در انتفاع  
 قلمه مؤچنانچه از دیگران چستی و چالاکي بعمل آمد از  
 بقدره درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری  
 ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه داری  
 لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بکمرست تدهار  
 دستوری یافته نظم صوبه پنجاب بهرش خانه زاد خان مفوض  
 گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت  
 خود در تدهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز  
 پایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والای  
 (۲) نسخه [ ج ] بفرجدار کوه کانگره \*

هفت هزاری ذات پایة اعتلا برافراخت - و با پسران بهمراهی  
 شاهزاده محمد اوزبک زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در  
 جنگ هفت روزه بلخ که مشهور است انتظام میسر و بعد  
 او مقرر بود - در نواحی آنچه بخشی خود را با جمع  
 فرستاد - که این طرف جوی آبی ( که سر راه مخالفان اسم )  
 ثبات قدم ورزیده نگذارند که احدی ازان بگذرد - معذرت  
 از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی با بیش گذاشتند  
 جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بکانه از آب  
 گذشتند - و بتوکنازی درآمدند - قدری راه سر شده بود  
 که فرج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله دار گرد گرفتند  
 ناموس پرستان مردانه جان در باختند - خانه زاد خان و لطف الله  
 خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای  
 خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا  
 فوج کلان دیگر از مخاذیل ( که از مقابله بهادر خان  
 رهله عنان گردانیده بود ) در چار شده بجنگ در پیوست  
 سعید خان بامصف ضعف بیماری چون شیر زیان بر قلب  
 آن آتش سوزان زد - در بین گرمی کارزار ( که جنگ از  
 هر دو سو تراز شد ) پای اسپ سعید خان بکوه در شد  
 و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

و سپاه طرفین باهم لور آمیخته دود از نهاد یکدیگر برانگیخته  
خانه زاد خان و لطف الله خان داد بودلی و دلاری داده  
گاهی زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده برده رضوان  
شدافتند - و خان شاهمت نشان منشور مردی و مردانگی را  
بطفرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیه سرنشانی  
و سرستانی داشت که بادشاهزاده صولت افزای عرصه نبرد گشته  
آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریان ساخته سعید خان را  
از چنگ اجل رهایی بخشید - و بحکم معلی روانه حضور شده  
در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندوز گردید  
اعلی حضرت بمرام پادشاهانه و عواطف ملکنه تسلیه نموده  
بتفویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک رپیبه  
( که از سرکار والا بر دمه هر دو پسرش مطالبه بود ) معاف شد  
و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده پایالت صوبه  
کابل دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر  
سنه ( ۱۰۶۲ ) هزار و شصت و دوم هجری ازین جهان گذران  
درگذشت - چون بتدریج گزیده و خدمات نمایان و حسن  
بندگی و فدویت بپایه والای امارت ( که مقتضای مراتب  
نویذیان بلند مقدار ابن سلطنت اسم ) مرتقی گشته بود  
پادشاه قدر شناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ایزدی  
مسألت نمود \*

سعید خان سردار سپاهی وضع درست نقش بود - و اطوار  
مضبوط داشت - تا بیست در دواخت و اعتبارش خلل نه افتاد  
و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت  
دو پسر کلانش ( که رشیدترین و بهترین پسرانش بودند )  
در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او  
عبدالله پسرش از امل و اضافه بمنصب دو هزار و فتح الله  
بمنصب هزار و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافه  
بمنصب سواراوی یافتند \*

### \* سردار خان شاهجهانی \*

در ایام شاهزادگی در ساک ملازمان شاهی انتظام داشت  
هنگامی ( که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازی  
انداخت ) او از وفا سرشتی و حقیقت دوزی اعتصام بحیل  
متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائی نگزید  
و چون شاهزاده از بنگاله برتر معارفت بنواح بهرانپور افکند  
راجه گوبال سنگه کور را ( که در اران قبیله شاهی مساعی  
جدیله در نگهداشت قلعه ناصور آسیر بتقدیم رسانیده بود )  
نزد خود طلب داشت سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین  
رخصت فرمود - و پس از سربر آرائی بمنصب سه هزار  
دو هزار هوار و نوازش علم و نفازه و انعام هی هزار رپیبه  
چهره بخت برافروخت - و چون استیصال چهار سنگه بندبیل

و تسخير ملكش بسعي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر اوند چه ( که حاكم نشین آن دیار است ) مضرب خیام ظفر اسام ائلی حضرت گردید سردار خان بحراست قلعه دها مونی ( که ساخته پدر چهار سنگه است ) دستوری یافت - و آن پرگنه بجاگوش تنخواه یافته بند بسمت آن نواح بار متعلق گردید - و در سال چهاردهم بضبط هر در بنکش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم صوبه مالوه سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سر عزت بر افراخت - و پستر بتیولدارى چو را گدغه مامور شد - چون بضبط آن آلكا چنانچه بایست نتوانست پرداخت زرد بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه دارى تته مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه ( ۱۰۹۳ ) یکهزار و شصت و سیوم هجری بساط حیات در نوردید \*

### \* سزادار خان \*

پسر لشكر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه اندراج یافته - نامبرده سال ادل جلوس فردوس آشدانی از اصل و اضافه بمنصب هزارى پانصد سوار كام دل اندوخت و چون پدرش بنظم كابل مامور شده بود همراه از دستوری یافته با فرج بطریق مغلا بیشتر شتافت - و پس از فرو نشستن فتنه نذر محمد خان والی باغ از صوبه

مذكور بفرونی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى هفتصد سوار چهار عزت بر افروخت - پس از آن در دکن بحضور آمده سال چهارم بمومك اعظم خان ( که درخواست نموده بود ) تعین گردید - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت و سال پنجم با پدر خود ( که صوبه دار دهلی شده بود ) مرخص گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و نقاره و فوجدارى لكهی جنگل از تغیر جان نثار خان بلذ آوازه گردید سال هشتم از تعلقه مزبور معزول شده سال نهم هنگامی ( که دکن مورد زیارت سلطانی بود ) با خاندوران بتخریب تعلقه عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخير قلعه اوسا مساعی جمیله بكار برده در جلدی آن سال دهم باضافه پانصد سوار تحصیل كامرانی نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار در همگان تفوق جست - سال پانزدهم در ركاب سلطان اردنگ زیب بهادر از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان دارا شكوه ( که بعزیمت نبرن والی ایران برفتن جانب قندهار مامور شده بود ) گام جلالت بدانصوب بر نهان - سال هفدهم بتفویض تعلقه دارى جنبر از انتقال سپه دار خان امتیاز پذیرفت - و غالبا فوجدار سلطان پور و نذر باز هم شده

که سال بیست و دوم از تغیر گردیده - و چون مدتها بیمار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول محکم به پیشگاه سلطنت آمده به تائید بساط خلانت پرداخت - و بعیای منصب سه هزار و دریست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترمه و تیولداری اکثری از محالات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشته افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه ( ۱۰۹۵ ) هزار و شصت و پنج هجری رخت سفر بدار بقا برد - شفقت الله روز او تا آخر عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی مد و پنجاه سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه دارچین تربنگ مضاف دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتقریض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس ازان ( که امور جهانبانی بخلد مکان تعلق گرفت ) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو مد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهار مباحات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر ( که برفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود ) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری فوج سوافزاری یافته ( ۲ ) در [ بعضی نسخه [ تربنگ و در [ بعضی ] تربنگ ]

بدان هو شتافت - پستر چندم معاتب شده سال بیست و هشتم بمعافیت تقصیر و تفویض میروزی دوم اعزاز پذیرفت سال بیست و نهم رخت بدار بقا کشید - رحمت الله پسر او بخلمت مائی مشرف گردید \*

### \* علامی سعدالله خان \*

از شیخ زادهای قصبه جهنوت مضاف صوبه لاهور است ( ۲ ) و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر صایب بود در کثرت معلومات و بسطی مقدمات نظیر نداشت - در ارائل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلی شد - چون احوالش بغرض فردوس آشیانی رسید ازانجا ( که پادشاه قابل دوست و جویای آدم نگار بود ) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - که برای ملازمت بیارد - پس از باریابی استعداد کاردانی و کارگذاری از ناصیه حالش دریافتند در زمره بندگان انسلک بخشید و بعیای خلعت و اسب و تقریض تعلقه عرض مکرر ( که جز بمعتمدان نهند ) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دریست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی دولخانه خاص ( که دولت خواهان صادق العقیدت بدان سزادارند ) اختصاص گرفت \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه [ جهنوت ( ۳ ) نسخه [ ج ] صادق الاعتقاد \*

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است که مابین مشکوک پادشاهی و دیوان خاص و عام تعمیر یابد (۲) و از بارعام برخاسته دران مکان برای انفصال برخی مقدمات (که جز مقریان بران اطلاع نیابدن) جلوس میشود - و این منزل چون باهمام متصل واقع شود از عهد عرش آشپانی بغسلخانه شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت فیل مفتخر گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزل شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار یانصد سوار و عطای خلعت خانسامانی (که پس ازان پایة وزارت است) سر عزت برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (که) بنابر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندی تکالیف کشید (بعذیم خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار و عطای علم و پستر باضافه پانصدی و پس ازان باقرنی پانصدی در پست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد چندی چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات دکن نامزد گردید او بعفایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی خالصه و تسوید مضامین مشاور و تبلیغ آن بدیوران و ترمیم (۲) در [ بعضی نسخه ] تعمیر یافته (۳) در [ بعضی نسخه ] واقع شده (۴) نسخه [ ب ج ] صحیحه .

معرفت خون در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت غرامین بخط خود می نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سوار و عطای تلمدان مرصع ناصیه بخت را نور آگین ساخت - و بفاصله قلیل بدری و الای وزارت کل ترفع یافته عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهماتقاره و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پانصد سوار پایة ترقی را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامرانی برنواخت - و پس ازان باضافه هزار و عنایت فیل با یراق نقره و ماده فیل در اقران تفوق جست \*

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان تعیین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول (که صبر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [ که سه ماهه بمنصبداران نقدی و اهدیان و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاکیر داران (که داغ آنها موافق حاصل قبول مقرر است) چهارم حصه وصول جاکیر آنها (که آن هم سه ماهه میشود) برسم مساعدت از خزانه بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند ] توقف داشت و علامه آن طفل مزاجی پادشاهزاده

و تاثیر گفتار خوشامد گویان ( که آخر بعد فتح بلغ مریم گل کرد ) لهذا در همین سال هنگامی ( که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بیاض صفا رسیده بود ) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی به بلده کابل دستوری داد - او در در روز بکابل رسیده فرادان تردد بکار برده در فرصت پنجروز ( که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود ) همه کارها را برآه کون - و شاهزاده را با افواج روانه به سمت معلوم نموده در فضای بلده بملازمت پیوست \*

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبه تعیناتی خود جاگیر داشته باشد تابیضان خود بقدر سیوم حصه بداد رساند - مثلا سه هزار ذات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هندوستان بکاره تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلغ و بدخشان بغابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب ششزاری چهار هزار سوار فرق عزت با آسمان رسانید - و از آنجا ( که بعد فتح بلغ پادشاهزاده مزبور دل نهاد آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگره بدان حدرد تعین شود ) اعلی حضرت او را ( که با رجوع از دانی

و کثرت کارها جدائی او صورت نداشت ) بدانصوب روانه ساخت که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفیای آن صوبه نادم نگردیده ملاقات نکند - و دیوان را نیز منع نماید از راه خنجان با آنکه دشوار گذار است بنابر قرب مسافت در پانزده روز مبلغ رسید \*

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجا احاطه از کلی و جزوی موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهارروز بعد طی پست و باذن بسیار از بلغ بکابل رسید - از آنجا ( که گاهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست صوبه از قرار واقع نموده بود ) از اصل و اضافه بمنصب ششزاری پنج هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و پستری با فزونی هزار سوار ذات و تابیضان مسافر گردید - و باندک فاصله در جشن وزن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار ذات هفت هزار سوار و عطای اسمعیل عریبی با زمین طلا باعلی مراتب نوکری تصاعد نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس ( که در اماکن نوبتیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد ) از بغایت خلعت با نادری و تقرر یک هزار سوار از تابیضان او در اسبه سه اسبه چهاره موت بر انداخت - سال بیست و دوم ( که پادشاه متوجه شکار بصوب سغیدون سه گزدهی جهجر گردید - و هنگام

معاودت از انجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پندل خان قلعه دار بهمت متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفی بجانب قندهار رسید ) او ( که بخاطر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود ) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از قابیضان او دو اسبه سه اسبه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین مورچالها و دراندن نقبها و تیاری کوچه سلامت دمی نیاسود و دقیقه فرونگذاشت \*

از انجا ( که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سوما قریب رسید ) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از قابیضان او دو اسبه سه اسبه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه باند مرتبه گردید - و پستر بانعام یک کرور دام ( که مجموعه تنخواه دوازده کرور دام باشد ) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگام ( که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود ) او را در وزیر آباد بخاطر دریافت احوال صوبه پنجاب ( که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مرزوعات ضایع شده بود ) گذاشت - او بعد چندی آمده ماحتق شد - و در

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعیین یافت - پادشاهزاده از ملتان براه راست ( که عبارت از کنار دریای سنده و جبه و چنالی و فوشنج و قندهار باشد (۲) و بحساب جریب یک صد و شصت کره می شود ) متوجه گردید - و از راه کابل و غزنین ( که ازین راه از لاهور تا قندهار در صد و هفتاد و پنج کره می شود ) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و دراندن نقبها انواع سعی و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نیست سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده دولت بار انداخت \*

سال بیست و هشتم چون بمسامع خمری رسید [ که رانا راجسنگه پسر رانا جگمت سنگه ( با آنکه قرار داد از رقت حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکانی را باستصواب اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعه چتور نپردازد ) به تیاری بعضی دروازا و یکان برج پرداخته ] بنابراین خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی ( رحمة الله علیه ) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

(۲) نسخه [ ب ] چنالی - و در [ بعضی جا ] چنالی یا چنالی باشد

(۳) نسخه [ ج ] فوشنج \*

(باب السین) [ ۴۴۸ ] (مائراامرا)

شایسته بتخریب قلعه چتر روانه فرمود - ار درانجا رسیده  
بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم  
و جدید چتر پرداخته حضور مراجعت نمود - سال سیم  
بنابر عارضه ( که از تئال دولای تولنج برو طاری شده بود  
و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار می آمد - و بکارهای  
متعلقه می پرداخت ) آخر بهسبب غلبه ناتوانی خانه نشین  
گردید - پادشاه بعبادت او رفته بر مراسم قدردانی افزود - و او  
بیست و دوم جمادی الثانی سنه ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت  
و شش هجری بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه  
چشم را اشتبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن یازده سالگی  
بخلعیت و منصب هفت مدی در صد سوار امتیاز پذیرفت  
و باقی پسران و وابستهای از بیومیه و یار محمد همشیره زاده او  
بمنصب سه مدی شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش  
بمناسب مناسبت سرفرازی یافتند - از انجمله عبدالذبی نوکر  
صاحب مدار جاگیر ار بمنصب هزاری چهار صد سوار سرفراخ  
بر افراخت - که در عهد خلد مکان فوجدار متعها شده نقش  
عملداری از قرار واقع کرد - و در یکی از جنگها بزخم تشنگ  
درگذشت - مسجد متعها بنا نهاده اوست \*

سعد الله خان با حلیه علم بحسن خلق و تواضع اتصاف  
داشت - و در انقصال معاملات متعلقه براستی و دیانت

(مائراامرا) [ ۴۴۹ ] (باب السین)

می کوشید - و در اخذ رجوع سرکار پادشاهی را دار نبود  
که بر عمل و رعایا حیف و میل رود - هذروستان در وقت  
وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود  
اما شکایت از پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی  
گذرانید - و القاب از علامی فهمی جمله الملك مقرر گشت  
و بمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو  
یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آور شده احوالش جداگانه  
نوکرین کاک اخبار سنج گشته \*

\* نکته \* دیانت امریست محمود - و یاس نیک

شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا ( که با غرور افتد )  
یاس اینجا داشتن اهم دولتخواهیست - چه اگر درینصورت  
بکل نقصان رسد نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر  
بحال او کلی نقصان جز مؤثر نقصان کل است - فتأمل \*

\* سید منصور خان باره \*

پسر کلان سید خانجهان شاهجهانیست - جوان صاحب  
منصب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر  
رایسین رخت زندگی بریست مقارن فوت او بی ظهور باعث  
بتخیلات باطله و توهمات لاطیله سر بصعرا زده اداره دشت قرار  
گردید - اعلی حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمعی  
( ۲ ) نسخه [ ج ] روه ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و جز نظر بحال او کل و نقصان •

ازان گروه بقلبه ظن ( که لامحاله بجانب وطن رفته باشد )  
 بر اثرش سرهنگد ریه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر  
 شتافته هوجا آن خرد تپاه را بیاید مقید ساخته بحضور بیاید  
 و پس ازان ظاهر شد که بسوی لکهی چنگل گریخته بدست  
 کورری آنجا گرفتار آمد - شفیع الله بولاس میر نورک  
 با جمعی از یسارلان بآوردن او تعیین شد - چون کورری مذکور  
 از نصبت بفرست خانجهان ( که رکی رکیی سلطنت بود ) بران  
 بی هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تک نگرفته بود  
 پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشارالیه بآنجا رفته  
 کورری مذکور را بجهت غفلت ( که از بروری کار آمد ) بقضیب  
 پادشاهی ( که نمونه قهر الهی است ) تهدید نمود - او بعم  
 خود کورری پرکنه<sup>(۴)</sup> تهاره بسرعت سریع نبشت - که اگر آن  
 بی سوار و پا بدان جانب سرع کشیده باشد مراسم جد و جهد  
 فکار برده بدست آورد - والا عرض و جان او در مقام تلف است  
 او بعد از تک و دو بسیار بوسیله پی شناسان دریامت - که  
 آن بیواه رو از نواحی تهاره بجانب سرهنگد شتافته - خود هم  
 باستعجال از پی دران شد - و با یادگار بیگ ( که تا سرهنگد سراغ  
 نیافته احتیاطا برای تنخص آن نگهیده سگال متوقف بود )  
 ورخورده بالفاق ابواب جستجو برکشادند - و پس از یوس

و جوی بهیار بآن بی شعور ( که با در رفیق با محنتی بهیار  
 هوالی سرهنگد رسید - و اسپان را بضررا باز گذاشته زینها را  
 در چاه انداختند - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه  
 بگوشه در خزید ) نشان بردند - یادگار بیگ او را گرفته مقید  
 و مساسل بدرگاه پادشاهی آورد - بتادیب خانه زندان برنشانند  
 سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد از رنگ زب بهادر  
 بنگاه ( که بیساقی باغ میوه است ) اگرچه از حبس<sup>(۵)</sup> حیات یافت  
 اما بشاهزاده سپردند - که در ساک ملازمان خود منسلک ساخته  
 ببلخ ببرد - بعد ازان با لغز او بصفی مقرر گشته ببغالی  
 منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان  
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات ( که هر یک مستوجب  
 نکال و عقوبت بود ) می گشت - و از پیشگاه خلافت نظار  
 بر خدمات پدرش انماض و امراض میذول میشد \*

دران وقت ( که شاهزاده مران بخش بنظم صوبه گجرات  
 دستوری یافت ) او را همراہ کردند - که ازانجا بمکه معظمه رفته  
 استغفای گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار  
 ناپسندیده و اطوار نگهیده برآید - در سال سیم ازان سفر  
 معاودت نموده چون آثار ضراحت و ندامت از نامیه هالش  
 پیدا بود بر طبق التماس شاهزاده مذکور بمنصب هزاری  
 چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پیش

ازان بهمراهی شاهزاده مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگه  
و روز صف آرائی دارا شکوه مرود گردد گشته باضافه بمنصب  
و خطاب خانی آرتی نمود - و چون شاهزاده کوتاه اندیش  
بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشار الیه بمنصب  
سه هزاری هزار و پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت  
و بهمراهی خلیل الله خان ( که در تعاقب دارا شکوه بوسه منقلا  
تعین شده بود ) رخصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید  
و چه وقت پیمانۀ حیانش لبریز شد ظاهر نگشت \*

### • سجان سنگه •

( ۲ )

و بدرصدیو هر دو پسران سورجمل سیودیه دومین پسر رانا  
امرو سنگه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس  
فردوس آشیانی بهایۀ هشتصدی سه صد سوار رسیده سال  
هفدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافت - سال  
هیزدهم باضافه صد سوار کاه رانی اندوخت - سال نوزدهم  
همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان مامور  
گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصدی هفتصد سوار شاد کام گشته در رکاب شاهزاده محمد  
اورنگ زیب بهادر بصوب ندهار شتافت - سال بیست و پنجم  
از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هشتصد سوار اختصاص

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] سیودیه \*

بذیرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بسمت قلعه مزبور  
دستوری یافت - سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده  
دارا شکوه بهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون  
طوی مهاراجه جسونت سنگه با برادرزاده او تراز یافته بود  
بمترا رخصت پذیرفت - سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده  
اورنگ زیب بهادر بصوب دکن کام سعی فراخ زد - و در جنگ  
عادل خانیه گردد نمایان بظهور آرد - پس ازان بهطور رفته  
همراه مهاراجه جسونت سنگه بمالوه رسید - و روز جنگ  
شاهزاده مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه ( ۱۰۹۸ ) هزار رخصت  
و هشت هجری بکار آمد - بهرش فتح سنگه نام در ذیل  
منصبداران بود - دومین نوکرش رانا گذاشته سال بیست  
و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار  
لوائی بختمزدی افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه  
بمنصب هزاری پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده  
محمد اورنگ زیب بهادر بصوب ندهار کام فدویت بر نهاد  
سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم باضافه  
دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور  
بهم مسطور قدم جلالت برکشاد - سال بیست و ششم از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و سال بیست و هفتم  
باضافه در صد سوار چهره عزت را آرایش داد - سال بیست

و هشتم باضافه پانصدی ذات و عنایت جواهر بقیمت ده هزار  
 روبیه درجه اعتلا بیمنون - سال بیست و نهم برای شادی صبیّه او  
 ( که بهماراجه جسوریت سنگه مقرر شده بود ) خصمت متها  
 یافت - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
 هزار سوار ترقی یافته نون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
 بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانیه چون کار بر راجه  
 رایسنکه سیودیه تنگ شد از پیاده شده بزد و خورن برداخت  
 و در جنگ سموگده بهادرلی دارا شکوه جا داشت - پس از آن  
 بموکب عالمگیری پیوسته در جنگ شجاع و محاربه دوم دارا شکوه  
 همراه پادشاه بود - پستو تعینات دکن شده سال دهم همراه  
 راجه رام سنگه کچهوا به مهم آشامیان لوی عزیمت  
 افراخت - سال دوازدهم باتفاق صف شکن خان ( که بفوجدارلی  
 متها مقرر شده ) تعینات گردید - و بوقت موعود جام  
 ممات چشید \*

### \* سید عالم باره \*

برادر سید هزبر خان است - که احوالش درین نامه نگارش  
 پذیرفته - نامبرده در عهد جنت مکانی ابتدا بمنصب درخور<sup>(۳)</sup>  
 سرفرازی یافته تا آخر عهد پادشاه مذکور بهایه هزار و پانصدی  
 شخص سوار مرتقی گشته پس از جلوس فرودس آشیانی

(۲) نسخه [ ج ] پانصد سوار (۳) نسخه [ ج ] یافته \*

سال اول ببحالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان  
 بصمت کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ ( که در  
 نواح صوبه مزبور عام فساد برافراشته بود ) تعین گردید - سال  
 سیوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی در بیست  
 سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بالاکهات بهادر  
 نامزد شد - سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع  
 بهمهم پرینده شتانت - شاهزاده او را با پانصد سوار بطور  
 تهاغه جهت محافظت راه در جالنده پور گذاشت - سال هشتم  
 در هنگام معارفت از لاهور بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان  
 جهت تنذیه مفسدان میان درآب گام عقیدت برداشت - پستو  
 به شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که بهشتگرمی افواج  
 متعینه بمالش ججهار سنگه پادیده تعین شده بود ) همراهی  
 گردید - سال نهم در ایامه ( که ملک دکن نوبت دوم مقرر لشکر  
 پادشاهی شد ) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله  
 و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص  
 گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب درهزاری هزار  
 سوار چهار عزت برافراخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده  
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس از آن  
 بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتانت - سال  
 بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زن الدین به پیشگاه سلطنت

( باب السین ) [ ۴۵۶ ] ( مائراامرا )

(سیده دولت یار یابی یافت - و پستر بعطای اسپ مباحی گشته رخصت انصراف پذیرفت - پس ازل ( که مسند حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران دست داد ) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محارباتی ( که میان حدود بنگاله و ددان ) سرگرم سربازی و جان سپاری بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و در آن حالت ( که جز ده نفر سادات باره و درازده نفر مغول کس نمانده بود ) دان رفاقت داده همپائی گزید - و در آن ملک شتافته مفقود الاثر گردید \*

#### \* سید هدایت الله صدر \*

پسر سید احمد قادری سبک - که در عهد جنگ مگانی بصدارت کل می پرداخت - سال بیستم جلوس فردوس آشیانی چون صدراصدر سید جلال فوت نمود از آنجا [ که سلوک شایسته سید هدایت الله ( که در آن ایام دیوانی قدهار داشت ) مکرر بعرض پادشاهی (سیده بود ) از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذت صد سوار برنواخته او را ببارگاه ساطانی طلب فرمود - سال بیست و یکم در امت بار اندوخته بعذایت خلعت صدارت و اضافه پانصدی صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم بافرونی پانصدی کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو صد سوار چهره مباحات

( مائراامرا ) [ ۴۵۷ ] ( باب الحین )

برافروخت - و پس از جنگ سموگده چون موکم عالمگیر (۲) در فغانی مستقر الخلافه رسید او حسب الحکم با فاضل خان میر سامان دو بار پیش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور پادشاهی و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر ( که عذایت شده بود ) (سانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در ارائل سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغیر او بمیرک شیخ هردي مقرر شد او سال چند بانرا گذرانیده آنجهانی گشت \*

#### \* سید صلابت خان باره \*

ملقب باخصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید یازید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوتلی دال مشهور است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال و انران اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهار به نیابت شاهزاده بصیانم صوبه پنجاب مقرر گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار و خطاب ملاکت خان و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و در همین سال بتجوز شاهزاده به نیابت صوبه آله آوان فرق عزت برافراخته از پیشگاه خلعت خلعت رخصت پوشید - و مدتی در بند و بست آن صوبه کوشیده اکثر نصاب پیشگان را برانداخت - و بیشتر و میدگان صحرای خود سرب را بهالنگ انقیاد بر بست - سال

( ۲ ) نسخه [ ج ] افضل خان \*

بیمخت و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافه  
مکرم بنصیب دو هزار ری هزار و پانصد سوار و عذابیت نقاره  
کامیاب گردید - در سال سیم انور سنگه زمیندار داندو را  
( که سرحد آن پیوسته بصوبه آله آباد است ) مستمال ساخته همراه  
خود بتقبیل صاحب جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنمون  
خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال  
سی و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار  
بر سر شاهزاده شجاع ( که باستماع عارضه اعلی حضرت  
از بنگاله بالشرک گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند  
وکیلش از اعاده صحت مزاج پادشاهی می نوشت ) او محمول  
بر سازش مهین برادر نموده نگاشته ادرا رزنی ندی نهاد )  
دعین گردید سوای سران و سرداران پادشاهی ( که کمی قرار  
یافته بودند ) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را  
( که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم  
ساخته بود ) بآنگاه در صلاح حال و مال خویش نظریه صحیح  
گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتی سید صلاحیت  
خان را با جمعی از سادات باره ( که عمدهای او بودند  
و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری آنها داشت ) نیز تعیین  
نمود - و پس از آن [ که از نیروی سپهر بوتامون سنگ تفرقه

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] مانده - و در [ بعضی نسخه ] مانده و

و اختلال بر شیشه خانه جمعیت و اقتدار دارا شکوه افتاد یعنی  
بعد صف آرائی و قتال با عساکر عالمگیری شکسته ( که هرگز مؤثر  
جبر آن در آئینه خیالش نبشت ) رو داد [ سلیمان شکوه  
( که پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک  
پدر شتابان میرفت ) ازین آگهی حیران کار خود گشته بالآباد  
برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس کنگاش برآراست  
و فرقه ازان مصالحه می اندیشید - اما از وحشت زنی مواجبه  
کشته وجهی هم نمانده گشت - تا آنکه سادات باره ( که عمده  
لشکر و متوطن میان در آب بودند ) امر از درزیدن - که  
بسمت چاندپور مدینه رفته از آنجا سرے بلواری پرنیه  
و سواران پوز باید کشید - و از آنجا نتیجه پنجاب گشته در لاهور  
پیش پیوست - بعد از گفتگو همین رای پیشنهادی راهی گشت  
تا آنکه از کهنه گذشته جمعی بر سر کردی برگشته مدینه ( که باطاع  
بیگم صاحب تعلق داشت ) فرستاد - که آنچه زر بتحصیل  
و ساندیده باشد از برستانند - او در خانه خود متحصن شده  
بمدافعت و ممانعت مهیا گشت - لشکریان باشاره سلیمان شکوه  
پوزش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با پسرش  
دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدی و تجاوز  
بمال و ناموس او و دیگر سکنه آن برگشته دراز کرده باسر  
و نهی برداشتند - در خلال این حال سید صلاحیت خان

( که بدیده دري در عاقبت بيني از مراقبت او رتم بهبود بر لوحه  
حالش نمیدید - در بوی خیر از ارضاءش نهي شنید ) مفارقت  
گزیده احرام سده عالمگیری بهمه رهگرای مقصد شد - هنگامی  
( که مرکب عالمگیری در تعاتب دارا شکوه هنوز از آب بیاه  
نگذشته بود ) سعادت اندرز تقبیل عتبه سلطنت گشته ظلمت زدای  
چهره طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاروی بخت  
نیک فرجام بصرفداری برار از تغیر حسام الدین خان و خطاب  
اختصاص خانی سرمایه افتخار اندرخت - و بعد ازین احوالش  
هر جامع اوراق ظاهر نشد - که بکجا انجامید \*

### \* سید شجاعت خان بهادر بهکری \*

بهر سید لطف عالی بهکری <sup>(۲)</sup> ست - که سال هشتم جلوس  
فردوس آشیانی بفروجداری میان در آب چهره امتیاز برافروخته  
سال شانزدهم بحراست قلعه کانگه تعیین گردیده سال بیست و هفتم  
بذابر کبر سن او را از نوکری معاف داشته چهار لک دام  
از پوکنه فرود آباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل  
و اضافه بمنصب هزاري بانصد سوار سرمایه افتخار اندرخت  
و چون سلطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت از احراز  
حلازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف درم دارا شکوه  
در رکاب پادشاهی بود - سال درم بخطاب شجاعت خان نامور  
( ۳ ) نسخه [ ب ] لطف عالی بهکری - و نسخه [ ج ] لطف بهکری \*

گشته پستر بقلعه دارای چذاده از تغیر خواص خان کام دل  
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده \*

### \* سعادت خان \*

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هر دو جدا جدا  
درین نسخه زینت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد  
جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرفروزی  
داشته در سلک تعیینانی صوبه کابل منتظم بود - سال پنجم  
جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هزار سوار ( رایت ) کامرانی برافراشت - سال نهم باضافه در صد  
سوار و سال دهم بافروزی سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات  
مسایر گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه پیاپی در هزاري  
هزار و پانصد سوار مرتقی گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده  
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ  
بقلعه دارای ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و غایت نفاه  
بلند آوازه گردید - پستر حسب تحریر جمله الملک سعد الله خان  
بافروزی پانصدی کامیابی اندرخت - و در حراست ترمذ شمر  
( که سیحان تلي خان حاکم بخارا گره ارزیک و المانان را  
فرواه نموده شیخون بر قلعه مذکور آردن ) از مهابتا فروخته  
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

( باب المین ) [ ۴۶۲ ] ( مائث الامرا )

چپقشهای مردانه نمود - و تا سپیده صبح هنگامه زن و خورن  
گرم کرده آنها را از پیش رو برداشت - و در جلدی این گردن  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار  
درجه اعتلا پیمود - سال بیست و یکم بحراست غزنین و ضبط  
هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال  
بیست و دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که  
بر طبق حکم عزیمت قندهار داشتند ) تعیین یافت - و یاشاره  
پادشاهزاده مذکور چند کس را در قلمه سر مضاف صوبه قندهار  
داشته خود با جمعی بنابر حفاظت راه در قریباغ ماند - و چون  
ظاهر شد ( که او از عهده کار مامور بر نمی تواند آمد ) سال  
بیست و سیوم در فوج دیگر مرة بعد اولی بکومک از اهی گشتند  
و در همان سال از حراست غزنین معزول شده سال بیست  
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه سوار  
بین الاثران تفوق جست - و برکاب شاهزاده مذکور نویست دوم  
بیساق قندهار کمر عزیمت بسته وقت رخصت بعنایت خلعت  
و اسب با زین مطلا نوازش پذیرفت - سال بیست و ششم  
چون صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مفوض شد او را در تعییناتیان  
شاهزاده بر نوشتند - پستتر همراه پادشاهزاده دارا شکوه بهم  
قندهار گام جلالت برداشت - سال بیست و نهم بقوجدارمی  
هر دو بنگش از تعیر مبارک خان نیازی رخس طرف بر جهانده

( مائث الامرا ) [ ۴۶۳ ] ( باب السینی )

سال سی و یکم بصیانت حصار کابل از تغیر فتح الله ولد  
سعید خان نامزد گردید - پس ازان ( که امور سلطنت بقیضه  
اقتدار خلد مکان در آمد ) سال دوم جلوس مطابق سنه  
( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجری شیرالله یسرش بزخم  
جمدهر او را کشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حکم  
حضور او را محبوس گردانید \*

### \* میادت خان میر زین الدین علی \*

برادر اسلام خان مشهیدی ست - در عهد اعلی حضرت ابتدا  
بعنصب در خور سرفرازی یانته سال ششم بداد رفتگی داغ  
و تصحیح منصبداران امتیاز پذیرفت - پس ازان ( که صوبه بنگاله  
باسلام خان مفوض شد ) موی الیه همراه برادر بآنصوبه شتافت  
و خان مذکور فوج بسرکردگی میر مذکور بجانب کوچ هاجو  
و آلکای مورنگ از توابع صوبه مزبور فرستاد - و بکرات پای قتل  
و جدال با سوتابان آن سرزمین بدیان آمد - و بند و بست  
قرار واقع صورت گرفت - سال یازدهم از سابق و حال بمنصب  
هزاری دریمت سوار و خطاب سیدات خان چهره عزت برانروخت  
سال سیزدهم ( که اسلام خان جهت وزارت طلب حضور گردید )  
نیابت صوبه داری بنگاله بوی متعلق شد - سال چهاردهم  
باضافه در مد سوار و سال شانزدهم بافزونگی پانصدی ذات  
ارجندی اندر خدمت - و سال نوزدهم ( که اسلام خان بصوبه داری

( باب السین ) [ ۴۶۴ ] ( مائراامرا )

چهار صوبه دکن فوق افتخار برافراخت ( از اصل و اضافه بمنصب در هزاره پانصد سوار سر بلندی یافته همراه برادر تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلعه دارایی درلتابان از تغییر برتهیواج نخل آرزویش باز آورد - و سال بیست و یکم بافرزینی دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافه پانصدی سه صد سوار استقلال صیانت قلعه دارایی مذکور برقرار اعتبار برآمد سال بیست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبه خلافت برداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیدگی دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره (۲) سوار چمن آرزویش گل گل شگفت - سال بیست و چهارم باضافه پانصد سوار و حراست قلعه مستقر الخلافه از تغییر باقی خان برنواخته آمد - سال بیست و نهم ازانجا تغییر گردیده سال سییم بتقرر قلعه دارایی دارالخلافه عروه اعتبار پیمود - و پس ازان ( که مسند سلطنت بحکمرانیی خلد مکان تعلق گرفت ) سال اول هنگامی ( که بعزیمت تعاقب دارا شکوه موکب پادشاهی نزدیکی دارالخلافه رسید ) او بنظم مهمات انجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجری باجل طبعی ایام زندگیش باخو (سید فضل الله خان پسرش با برادر زاده ها مفی خان و عبدالرحیم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخاعت تعزیمت آبرو یافتند (۲) نسخه [ ۱ ] سه هزاره هزار سوار (۳) نسخه [ ب ] میر فضل الله

( مائراامرا ) [ ۴۶۵ ] ( باب السین )

(۲) پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس المگیری خطاب فیض الله خان سربلند گردیده بداروغگی جواهرخانه می پرداخت - بهتر بتعلقه میر توزکی سر برافراخت - سال دوازدهم [ که دلداد ولد الف خان محمد طاهر نیبره درامت خان بغا بر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقت ( که پادشاه در خاص و عام نشسته بود ) در افتادگی نمود ] او بجایگی چوبه بر سرش زن - پس ازان بوجه معاتب گشته از منصب افتاده - سال بیستم ببکالی منصب تعینات بنگاله شد - بعد چندی دران صوبه نوکره بزخم جمدهر درا کشت \*

### • سید مظفر خان بارده و سید لشکر خان بارده •

پسران سید خانجهان شاهجهانی اند - در اوان فوت پدر هر دو سید شیر زمان و سید منور مخر سن داشته اند - برادر کلان سید منصور توهم بخون راه داده از درگاه پادشاهی رد گردان شد اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصه ( که بران خان متوفی داشت ) هر یک ازان دو خرد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب هزاره ذات در صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدی مهمات هر کدام از حضور تعین گردید - و چون سال بیستم موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل رکضت نمود آن هر دو جوان حدیث الحسن را با سید علی خرویش (۳)

(۲) نسخه [ ب ] نضل الله (۳) نسخه [ ب ] نهضت •

( باب السنین ) [ ۴۶۶ ] ( مآثر الامراء )

خانجهان مرحوم بهر است قلعه دار السلطنة معین گردانید  
پس از معارفت ( که نهضت بخانبه اگره واقع شد ) حراست  
مذکور بنسب سابق بهر دو تفویض یافت - و چون سال بیست  
و دوم باز رایات پادشاهی بسمت کابل انتهای نمود حیانت  
بلکه لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مقوض گردید \*

و چون بنیایه رشد و تمیز برآمدند بحکم رالا قطره زن بساق  
گشتند - سال سیم چون قوچه از حضور بپاشلیقی میخواست  
ببساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زین بهادر  
ناظم دکن تعین گردید سید شیر زمان تیز دستوری یافت  
و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغواهی اعلیٰ حضرت  
پرداخته بر سر طلب عساکر کومکي آورد - بهیاره از امرا  
و منصبداران به رخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان  
هر کردند - مگر معدوده از سعادت منشی و بختمندي  
دست اعتصام بفترک بزدگی شاهي استوار نموده از رفتن  
حضور تقاعد درزیدند - مشار الیه ازان جمله بود - در همان  
توبه ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت برافراشت  
پس از عبور دریای نریده بافزایش منصب و خطاب  
مظفر خان ( که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود )  
مفتخر و مباهي گردید - و در معارک و غا و مهالک هیجا  
در هراولی سر آمد ثابت قدمان چان سپار بود - اما پس

( مآثر الامراء ) [ ۴۶۷ ] ( باب السنین )

از رزم شاه شجاع ( که مشهور بجنگ کجوه است ) احوال  
بنظر نیامده - و نامش نه در جریده ادبیا و نه در ذیل اموات  
مثبت است \*

اما سید منیر ( که ملقب برستاری حضور بود ) رزم جنگ  
دارا شکوه در فوج جرانخار او ( که جمیع سادات و اهل جلو  
همان جانب معین بودند ) قرار داشت - در عهد خلد مکن  
خطاب خانی یافته متعین دکن گشت - و بهمرأه ای حاجه جیستگه  
( که در مهم سیوا و تاخمت و تالان ولایت بیجاپور مسامی  
جمیله بظهور رسانیده ) بکرات با مخالفان آویخته لوی غلبه  
و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم  
در سانک همراهان پادشاهزاده محمد معظم ( که بغض دکن  
اختصاص گرفته بود ) انتظام یافت - و بستر جبهه سای  
آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفرجدارای گوالیار نامور  
شد - و در سال بیست و یکم از تغیر سبکرن بدیبا بفرجدارای  
رأیه مهویه و جلال پور کهندرسه شتافت - و چندے بصوبه دارای  
اکبرآباد پرداخته بسبب نزدی و دانه شهر متمم بید عملی  
شده بپای عزل آمد - زمانے بحفاظت برهانپور رخصت یافت  
و پس ازان بخطاب لشکر خان درجه ناموری پیمود - در سال  
همی و دوم بیالمت بیجاپور از تغیر سید عبدالله خان باره  
( ۲ ) در [ بعض نسخه ] رانیه مهویه ( ۳ ) نصیحه [ ب ] سید ملی خان \*

نامور شد - پشوش وجیه الدین خان بقلعه داری ارک آنجا  
سرفرازی یافت - اتفاقاً ناسرداران رام ( راجه ) که سید عبدالله  
خان در موبه داری خویش تیزیائی بکار برده دستگیر نموده  
بموجب حکم والا در قاعه ارک محبوس بودند ( شب همدو راز  
و بهرجی و چنده دیگر ناسردار از چنان محبوسه ( که عقل  
بدر رفتن بجز ساخت با محافظان بارر نکند ) گریختند  
خان مزبور با پسر بکمی مضاف معاتب شد - و بعد ازان  
بیمات چنچی تعین گشت - هر چند بقدر نام و نشان ساز  
و سامان نداشت و همیشه زبیرار سبندی بوده و درش خود را  
گرا ببار مساعد سرکار والا داشته اما خالی از دماغ و پندار  
نبود - ( روزه ) که پادشاهزاده محمد کام بخش با جمله الملک  
اسد خان بنواحی چنچی رسید و ذوالفقار خان نصرت جنگ ( که  
از سابق محاصره آن داشت ) مراسم استقبال بجا آورد [ شاهزاده  
دیوان نشست - و جمله الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان  
دکنی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور ( که نظر بهمچشمی  
نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع یظهور آمد ) رنجیده  
از دیوان بر آمد - و باز نوقت - تاریخ فروش بنظر نیامد \*

### (۲) \* سبل سنگه هیسودی \*

نیبره (انا امر سنگه اسمت - چنده بملازم پیشگی شاهزاده

(۲) نسخه [ ب ] سهیل سنگه \*

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیست و سیوم بالتماس شاهزاده  
مذکور حصول ملازمت اعلی حضرت نموده بنوکری پادشاهی  
استیاز یافته بمنصب دو هزاری هزار سوار افتخار اندرخت  
سال بیست و پنجم باضافه پانصدی و عنایت علم مباحث  
پذیرفته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر ( که دفعه دوم  
بیمات تندهار مامور شده ) تعین گردید - سال بیست و ششم  
با شاهزاده دارا شکوه باز بهمهم مسطور شتافت - ( از پادشاه نامه  
معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آید - هیچ  
مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت می آید  
که در یهات آشام با معظم خان خانانان بود \*

### \* سرفراز خان دکنی \*

(۲)

در دوده و نسبت از مشاهیر روزگار بود - گویند از تحصیل  
قریش اسمی - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آمده  
بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید  
مشارالیه بدستبازی بخت ارجمند بخطاب سرفراز خانی  
پایه افزای امارت گشته فرق ناموری برافراخت - و بعد از  
ملک عزیز بمراداری و سرفروچی رسیده هر لشکر ملک تلنگانه  
گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس  
فروردس آشپانی تمخیر تله قندهار ( که بمذاتمت و دشوارکشتایی

(۲) در [ مکی نسخها ] نهوه \*

از قلاع نامی آندیار است ) وجهت همت سیاحت چون نزدیکی  
 قصبه پیوست خان (مذکور جیلان قصبه و قلعه صف <sup>(۲)</sup> آراسته  
 و آلات آتشباری پیش رو چیده مستعد نبرد بوده از روی  
 قهر حملۀ اردن - و عرصه بیکار از توپ و تفنگ بالای قلعه  
 و آتشباری بانیان بر جوانمردان نبردکار نمودار گردید نار  
 گشت - خاندوران و همزاهانش داد مردی و مردانگی داده  
 بسیاری از مقامیو را بنهائیکانۀ عدم روانه گردانید - و چندی  
 ( که اجل موعود و رقت معهود شان نرسیده بود ) پیامردی  
 فرار جان به سلامت بردند - سرفراز خان اموال و اسباب برنیاخته  
 با معدودی بلشکر نظام شاهیه ( که مقرب خان و بهلول  
 خان باتفاق رندوله خان عادلجانی پاهنگ کومک قریب قلعه  
 سیده بودند ) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهی  
 درآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت  
 ضیق و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام ( که مقرب  
 خان مخاطب برستم خان دکنی سپاه سالار نظام شاهیه  
 برهنمونق بخت بیدار اختیار بندگی درگاه والا نمود ) خان  
 مذکور نیز ناصیه التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت برافروخته  
 بمنصب چهار هزار سی هزار سوار سرافرازی یافت - و در  
 رکاب اعلیٰ حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیینات زاد و بوم

خویش ( که مالوف و مشغوف خاطرش بود ) رخصت یافته  
 دیگر با ازان مملکت بیرون نگذاشت - برگشته لوه گانون مضاف  
 تاندیر در جاگیر داشت - موقعی ازان بلولی <sup>(۲)</sup> نام را وطن  
 اختیار نموده باعدادی مسجدی عالی و ابائی رفیعۀ مزینت تمام  
 بر قصبات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سی چهل سال  
 درین دولت ابد مدت بسربرد - هر چند مصدر کار نمایان نشد  
 اما از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلیٰ حضرت  
 بهمراهی شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم  
 خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور بارادۀ جنگ  
 دارا شکوه رخصت فرمود از را بولا پایۀ منصب پنجزاری  
 بر نواخته با وصف مبالغۀ خان مذکور در رفاقت و همراهی  
 بکوشش دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیری میرزا راجه  
 جیسنگه ناظم دکن بذهب و غارت مملکت بیجاپور سگالش  
 نمود قلعه منگل پیرا <sup>(۳)</sup> ( که برکنار دریای بهیمرا و از بیجاپور  
 شازده کرده جریبی واقع است ) بتلاش نینو سر لشکر سیوا  
 متذرع گردید - میرزا راجه ادریسنگه بهدوریه را بحراسمت  
 قلعه و سرفراز خان را بقوجدارق مضافات آن معین ساخته  
 پیش شتافت \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] بلوری ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] منگل سرا - یا  
 منگل پره باشد .

در همان ایام روزی شریزه خان بیجاپوری با شش هزار سوار بر سر قلعه منگل پیرا آمد - سرفراز خان با آنکه راجه از احتیاط و پیش بینی بار تاکید بلیغ کرده بود ( که اگر فوج سنگین از مخالف بآنطرف آواره گردد قصد مدافعه و پیکار باعدای نابکار نکرده بقلعه درآید ) بمقتضای حمیت و بهالت مصلحت و تدبیر را کار نیسته با سپاه قلیل خود ( که نه درخور مدافعه اعدا بود ) با آنها مقابل شد و جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار ( که نهایت مرتبه جرأت و تهور بود ) بطهور رسانید - و عاقبه الامر بهربازی رتبه سرفرازی یافت - پس ازین قضیه پسرانش با بقیه سپاه و فیلان خود را بقلعه کشیده محفوظ ماندند آهنگال بود - طریقه سلامت روی بسیار داشت - بهیچکس نفع و ضررش عاید نمیشد - پنج پسران داشت - از دو پسر حسین خان و محمد بدول اولاد مانده - حسین خان ( که از برادران کلانتر بود ) بعد از پدر خطاب سرفراز خانی یافته در جنگ ملهگیر بهمراهی دلیر خان با عادل شاهیه چپقلش شایان نموده بکار آمد - پسرانش مرادالله خان و برهان الله خان درمین در اواخر عهد عالمگیری بفوجداری نصرت آباد سکر امتیاز داشت - در سال چهل و نهم تغییر شده فوجداری مذکور ضمیمه موبه داری بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر مقرر گشت

مشارالیه آخرها پویشانی بسیار کشید - نواب آصف جاه بعد از جنگ عالم عای خان روزی چند بدارونگی داغ و تصحیح<sup>(۲)</sup> دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راقم بسیار محبت داشت - در اورنگ آباد باجل طبیعی درگذشت - تا او بود بارصف منافقه برادرزهی قصبه بلوئی<sup>(۳)</sup> بآنها بحال بود - الحال آن هم رفت \*

(۴)  
\* سید اختصاص خان یعنی سید فیروز خان \*

برادرزاده و خویش سید خانجهان باره شاهجهانی ست در بحین حیات عم خود بهایه هزاره چهار صد سوار رسیده پس از درگذشتن او سال نوزدهم باضافه پانصدی شصت سوار سر امتیاز برافراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار برای رسانیدن بیست و پنج لک روپیه نزد علامی سعد الله خان بلیخ شانت - و پس از معاودت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره هزار سوار و عطای علم رایت سر بلندی برافراشت سال بیست و دوم بخطاب خانی افتخار اندرخته بهمراهی سلطان محمد ادرنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - وقت رخصت بعزایت خلعت و اسب با زرین نقره اختصاص پذیرفت - و ازان جا با رستم خان بکمک قلیچ خان

(۲) در [ چند نسخه ] تصحیح ۱ ده (۳) در [ بعضی جا ] بلوری آمده

(۴) در [ بعضی نسخه ] یعنی فیروز خان \*

جانب بسمت اقام جلاوت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدور  
 گردد شده بازیش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست  
 و پنجم نویبت دوم همراه شاهزاده مرقوم بهم مسطور دامن  
 همت بر کمر زد - و بر محنت خلعت و اسب با زین نقره  
 مباحی گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق  
 مسطور طی مصافت نمود - سال بیست و نهم بفوجدارئی  
 ائرج بهاندگیر و شاهزاده پور مضاف مستقر الخانه محال خالصه  
 که بغابر نارسائی نجابت خان ویران شده بود - و سه کوز  
 و چهل لک دام جمع آنست ) سر فرای یاقی - پس از آنکه  
 امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا (احه  
 چیشنگه ) که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور  
 داشت ) آمده بملازمی پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان  
 هوای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت  
 و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعیین پذیرفت  
 و اواخر سال دوم چون فیروز میواتی بخطاب خانی ممتاز شد  
 از خطاب سید اختصاص خان ناموری اندرخت - مدتها  
 بتهانداری گوهتی مضاف موبه بنگاله ( که بر سرحد ملک  
 آشام واقع شده ) می پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان ( که  
 آشامیان دیونهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخی نمودند )  
 چون مدد هم نرسید خان مرزور داد دلاری داده مطابق

سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت قهری مردانه جان در کار  
 پادشاهی در باخت \*

### \* سید عزت خان عبدالرزاق کیلانی \*

( ۲ ) ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سیم  
 جلوس فرورد آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب  
 عزت خان مخاطب گردیده بتنگل امور موبه ملتان می پرداخت  
 سال سی و یکم از تغیر بیادر خان بهراست السلطنه لاهور  
 چهره عزت بر افرخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکثر آباد  
 از عالمگیر پادشاه منہزم گردیده بلاهور شتافت و در آنجا هم  
 پای او قائم نمانده بملتان رفت او نیز همپائی کرد - و چون  
 شاهزاده مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پیش گرفت  
 او از رفاهت تخلف ورزیده پس از وصول موکب عالمگیر  
 بملازمی پیوست - و بمنصب سه هزار و پانصد سوار چهره  
 عزت بر افرخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهی راکب  
 پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجرخان  
 بفوجدارئی بهکر لوی احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه داری  
 آتیه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب  
 سه هزار و پانصدی در هزار سوار سومایه مباحات اندرخت  
 تتمه احوالش بنظر نرسیده \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] بیست و سیم ( ۳ ) نسخه [ ج ] سه هزار و سوار \*

## \* سيد امير خان خواني \*

سيد مير نام - برادر کوچک شيخ مير است - چون خلد مکان بعد جنگ اول دارا شکوه از اکبر آباد جانب شاهجهان آباد عزيمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را ( که آثار زياده سري از جبين حالش لايح بود ) اسير ساخته بقلعه شاهجهان آباد فرستاد بظاہر مزيد اعتماد او بتفويض قلعه داری آنجا و عذايمت خاعمت و اسپ و خطاب امير خان و انعام هفت هزار روييه و از اصل و اضافه بمنصب در هزاري پانصد سوار مياهي گشت و سال اول جلوس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعه گواليار رسانيده بموکب پادشاهي پيوسست - و چون در جنگ نواحی اجمير شيخ مير بکار پادشاهي در آمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار طبل بلذن رنگي نواخت سال سيوم با فوج شايسته بتاديب راو کون زميندار بيگانير ( که در مہد اعلیٰ حضرت از تعيinatيان دکن بود - و در ایام رد داد قضايای منازعت فيما بين خلد مکان و دارا شکوه بي حکم از دکن برخاسته بوطن فرد کش کرده بود ) نامزد گشت - پس از وصول بحدود بيگانير او مذکور را ( که بقدّم اعتذار پيش از آمده بود ) بحضور آورد - سال چهارم بتفويض صريه داری کابل از تغير مهابت خان و عطای خلعت و شمشير خاصه و جمدهر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بطن آمده فروکش \*

مرصع با علائق مرورديد و اسپ عواتي و فيل خاصه و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار از انجمنه يک هزار سوار دو اسبه سه اسبه رايت امتياز برافراشت - سال ششم بعد معاربت موکب پادشاهي از کشمير بلاهور حسب الطلب خود را بحضر رسانيد - و بعد چندي رخصت تعلقه مزبور يافت - سال هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جريده پايه سرير دولت رسانيده مشمول غاطفت و رخصت گشته بکابل معودت نمود سال يازدهم از انجا معزل گرديده بحضور رسيد - و بوجہ از منصب استعفا نموده در دار الخلافه اقامت ورزید - سال سيزدهم مطابق سنه ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد هجري دایمی حق را ليک گفت - چون لاولد بود برادر زاده هاشم پسران شيخ مير خواني بخلاص تعزيت از ماتم برآمدند \*

## \* سربلند خان خواجه رحمت الله \*

همشيره زاده نجابت خان ميرزا شجاع است - بمرامات خاندانش بمنصب درخور سرفرازي يافته پايه روشناسي در پيشگاه فردوس آشنائي داشت - سال بيست و پنجم بخدمت مير توري چهره عزت برافروخت - سال بيست و ششم همراه پان شاهزاده دارا شکوه بيساق تندهار تعين گرديد - سال بيست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري در آمد و پنجاه سوار لوائی اعتبار برافراشت - سال بيست و نهم باضافه صد و پنجاه

سوار و سال سهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب سر بلند خان سه ناموري زد - و سال سي و يكم بخدمت آخته بيگي از تغير اسد خان و پستر بدارنگي توپخانه باضافه يكصد سوار جبين رشادت نور آگين ساخت - پس ازان ( كه زمانه رنگ ديگر بكار آوردن - و ابواب فتوحات بر روی خلد مكان مفتوح ساخت ) بعد جنگ سمرگنده نعمت ملازمت در يافته پس از جلوس اول بفوجداري مهندسور دستوري پذيرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرمايه بلند رتبيگي اندوخت - سال نهم همواه سلطان محمد معظم ( كه بنا بر شهرت آمد آمد داري ايران سمت دارالملك كابل مرخص گرديده بود ) دامن عقيدت بر كمر هميت زد - سال دهم همواه شاهزاده مذكور ( كه به بندوبست مروجات دكن مجاز شده ) پدان صوب شتافت - سال دوازدهم از انجا آمده سرارادت بر سده سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزاده مذكور بعضه حركات خلاف مزاج بمسامع پادشاهي رسیده و نواب بائي والده ماجده از پناير متنبه ساختن او بموجب حكم روانه گرديد سال سيزدهم سر بلند خان براي رسانيدن بائي مذكوره مقرر گشت - پس از معارفت بخدمت قوش بيگي از تغير فيض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داري اكبر آباء از تغير نامدار خان و پستر

از تغير هميت خان ببخشيكري دوم و بانضمام سر رشته دفتر والا شاهي نيز مامور گرديد - سال هفدهم چون شجاعت خان عهد انداز خان در مهم يوسف زئي بكار ولي نعمت در آمد نامبرده با جمعيت شايسته پيشار تعيين گشت - سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار كامياب گرديد - سال نوزدهم چون شمشير خان مير يعقوب پسر شيخ مير خواهي در جنگ افانغه جان نثار گرديد با فوج گران و مصالح شايان به تنبيه آنها قرار گرفت - و بوجه مورد عتاب شده از منصب بر طرف گرديد - بعد چنده ببحالي آن آب رفته بجو آورد - سال بيست و يكم چون آئي بيگم والده اش ( كه صبيه ميرزا شاهرخ بود ) چادر ممات بر رخ كشيد نامدار خان او را بحضور آورده بعنايت خلعت از سوگ بر آمد - سال بيست و دوم بانزواع جودهده پوز از دست رانهوران ( كه مصدر نافرمانی بودند ) پاي هميت پيش گذاشت - سال بيست و سيوم مطابق سنه ( ۱۰۹۰ ) هزار و نود هجري پس از امتداد بيماري طبل رحيل باخرت سرا گرفت \*

### • سيف خان •

سيف الدين محمود معروف بقبير الله بهر تربيت خان

( ۲ ) نسخه [ ب ] الي بيگم - و نسخه [ ج ] ان بيگم - يا آي بيگم باشد •

(باب السین) [ ۴۸۰ ] (مآثر الامر)

بخشی شاهجهانی ست - همواره در حضور پادشاهی دولت  
بار می اندوخت - و بدرام رشناسی خود را در خور نوازش  
می ساخت - در سال سیم بداروغگی تورخانه والا و منصب  
هفتصدی ضد سوار امتیاز یافت - و هنگامی ( که مهاراجه  
جسونت با کر و فر (۲) فاد تعیین مالوه گردید ) بر منصب او  
باضافه مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون  
(۳) راجه جسونت از جسارت و نخوت آرائی سنگ راه موکب  
عالمگیری گشته آماده رزم و پیکار گردید و آخر الامر جمعی  
از سران نامور را بکشتن داده ننگ فرار بر خود پسندید  
بسیاری را گریز سر کردند - گروهی برهنمون بخت از خیل  
مخالف جدا شده بتقبیل عقبه عالمگیری فایز گشتند - خان مزبور  
ازین جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار  
و پانصدی هفتصد سوار و خطاب سیف خان مهابی گشت  
و در جنگ دارا شکوه تلاشهای سپاهیان نمود - بمنزمت اعتبار  
مردن نوازش گردید - و بخدمت داروغگی جلو و آخته بیگی  
امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگه  
( که سردار فوج برانغار عالمگیری بود ) از خلاف ناشی  
و گردان شده عذاب بودایی خدیعت یافت و اسلام خان  
بدخشی ( که هراول برانغار بود ) بجای او مقرر گشت

(۲) نسخه [ب] بسیار (۳) نسخه [ج] راجه از جسارت •

سیف خان را با اکرام خان هوارلش ساختند - اتفاقاً در عین  
گرمی هنگام ستیز و آذین فیل سواران اسلام خان بصدمة بان  
رم کرده انتظام آن فرج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته  
توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره  
معدوم قدم همت افشرد کوششهای مردانه نمود - و پس  
ازین فتح ( که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت  
یا بجهت دیگر ) اراده کوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات  
بیان آمد - و پس از چندی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار  
و پانصد سوار مطرح انتظار عاطفت شد \*

و چون سال دوم دارا شکوه با پهرش سپهر شکوه بدارالخلافه  
رسید ستودن نقش هستی او باهتمام سیف خان بیست و یکم  
ذی الحجه سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز  
دیگر سپهر شکوه را بر طبق حکم بقلع گوالیار برده بحارسان  
آن قلع استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معارفت نمود  
و بفرمان پادشاهی بصره داری آنجا از تغیر مخلص خان ( که  
به بنگاله تعیین یافته بود ) قیام ورزید - چون نذ مزاجی و استغای  
فطری با نازش کار کردگی و پندار سپاهگری داشت اعتقا  
بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشید  
بنابر تقصیر (۲) از نوکری بر طرف شده در قصبة سرهند

( ۲ ) نسخه [ ب ] و نه ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نقصی است \*

زاریه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار مرحمت شده به عالی منصب سابق چهره افروز طالع گردیده چون سال ششم عرصه دلکشی کشمیر از فر نزول پادشاهی فیض آگین گشت خان مذکور با بالالت آنجا از تغیر اسلام خان منصوب شد - و از فرط کار طلبی و خدمت دوستی ایام حکومت را ببطالت و بیکاری نگذرانیده مسافرا برای خود بهم رسانید و به نیروی پودایی و دلاری ولایت آورد را ( که از دشواری راه چند جا بدون نزدبان عبور متعذر است - بل متعسر ) تا بیست و روز جنگ کذا ( فتنه بعیطه تسخیر درآورد - و پس از آن ملک کاکشت و برشال را نیز ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و پستور در اشاعت آثار اسلام و احسان نوز مسلمانی در سلطنت ولایت ثبت بزرگ ( که از قدیم الایام ظلمت آمود کفر و بطلان بود و هیچگاه حکام آنجا سر بر بقیه اطاعت فرمانروایان اسلام نیاروده ) تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهی بذا دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستی از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چندی از نوکران خود روانه ساخت - و در آن مذکور در مقام اطاعت و انقیاد اسناد خطبه پادشاهی خواند - و طلا و نقره بسیار

( ۲ ) نسخه [ ب ] کلی گشت و در سال - و نسخه [ ج ] کلی گشت و برشال و در [ بعضی نسخه ] کلیست .

بسکه عالمگیری زیارت بخشید - و به بنای مسجد اشاره نمود و پیشکش با کلبه طلا ( که اشارت به پودن آن ولایت است ) ارسال نمود \*

و چون درست اندیشی خان مذکور کرسی نشین شد از پیشگاه خلافت باضافه سواران و منصب اعزاز اندوخت - و در سال نهم بحضور رسیده بنظم مویه ملتان مأمور گردید و سال دهم معزول گشته ادراک در امت ملازمت نمود - و در سال دوازدهم مجددا بصوبه دارق کشمیر تحصیل کالیابی کرد و در سال چهاردهم بقابری اعتدالی ( که لازمه مزاجش بود ) از منصب برطرف شده انزرا کرد - و در سال پانزدهم باستعداد ملازمت و به عالی منصب چهره اعزاز اندوخت - او را بپادری طالع طونه نقش نوکری درست نشده بود - که با حرکات خلاف مرضی عالمگیر پادشاه ( که از فرط غیرت غیور پسند نبود چه امرای قدیم و جدید باندک خربشتن داری و خون بینی از رتبه افتاده از عرصه روزگار بدر رفتند ) او را بعزل منصب متغیه ساخته بدان حال نمی گذاشتند - عجب نیست که خان مزبور اگر این اوضاع ندانده نداشتی بمنتهای مراتب امارت فایز شده .

بالجمله بعد چندی باز مورد عذایت خسروانه گشته گوشه

( ۲ ) در [ انفر نسخه ] بود .

گرفت - و در سال بیست و یکم بصورت داری بهار رخس عزیمت  
راند - و بعد از آن بصورت داری آله آباد مامور گردید - و در آنجا  
در مبادی سال بیست و ششم سنه ( ۱۰۹۵ ) هزار و نود و پنج  
هجری بساط هستی در نورید - زند مشرب و یتیم وضع بود  
اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - نامرعلی با آن همه  
آزادی و استغنا مدتها بهم صحبتی از شیفنگی داشت - چنانچه  
میگردد \*

\* گفت و گوی طوطی از آئینه میخیزد علی \*

\* گر نباشد سیف خان مارا نفس درکار نیست \*

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رساله مصنی براگ درین  
(که بیشتر ترجمه مانگ سوئل که نایکان سابق نوشته اند)  
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل  
سرهند سیف آباد مکان آباد نموده وطن خود قرار داده  
مدفن از آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلد مکن بخطب پدر  
سو امتیاز بر افراخته بفروجداری تل کون و قلعه داری اعظم نگر  
مل گان و تهاه داری ساکنان امتیاز یافته - چون خدمات مذکور  
ضمیمه موبه داری بیچاره بچند قلیج خان بهادر متعین شد  
بخدمت نیابت موبه وزیر تعین گردید - و در آغاز سال چهل  
و نهم همان خدمات از تغییر چین قلیج خان باضافه پانصدی  
( ۲ ) نسخه [ ب ج ] بانگ سوئل ( ۳ ) نسخه [ ب ] بل گانو \*

هزار و سه صد سوار بمشار الیه قرار گرفت - بعد از ارتحال  
خلد مکن با شاهزاده محمد کام بخش بلاقه استادی ( که  
در فن تیر اندازی داشت ) رفیق شده صاحب طفل و علم گردید  
و چون آن شاهزاده دیوانه دوش از تبه هوشی و بیخردی بسعایت  
بدگویان خود غرض از بخت امرای قدریت کیش خصوص  
احسن خان میر ملنگ ( که سر فوج و صاحب اختیار بود )  
بد مظنه گشت و بتعذیب و عقوبت هر یکی دبال و نکال  
اندر خدمت سیف خان را بعلمت اخلاص مقید نمود - و بدستاب و  
رقعه او ( که در دست آمدن حیدر آباد در جواب رستم دل  
خان ناظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریق سلوک با همراهمان  
ولی نعمت استفسار رفته ملتزم استرضای خاطر احسن خان است )  
بمقتضای خون قطع بد فرمود - آن بیچاره هر چند بعجز ظاهر کرد ( که  
مضمون این رقعہ دلالت بر هوا خواهی حضرت دارد ) فایده  
نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تداشا  
زبان برکشاد - کم اصلی ست که از جانب مادر داری - بهمین  
دست ( که بے تقصیر بریدی ) تعلیم تیر اندازی نموده ام  
آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز بر آرند - بهمان زخمها  
در گذشت \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] مستلزم \*

## \* سیف الله خان میر بحر \*

در زمان عالمگیری خدمت میر بحری و داروغگی نواره داشت - و هدیه بدان کار <sup>پیشرفت</sup> داشت - و بعد از درود موکب پادشاهی بسرزمین دکن بخراب خان<sup>(۲)</sup>ی سرفرازی یافته در سال بیست و هشتم ازان عهده معزل شده پستتر بخدمت میر تونزی امتیاز گرفت - ظاهرا در سال بیست و نهم و دویست حیات سپرد - دران هنگام<sup>(۳)</sup> که شاه عالم بهادر از اجیر بتعاقب محمد اکبر رخصت یافت ) از پیشگاه خلافت و جهانبانی بابلاغ برخی احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزه مراعات ننمود - از سرکار والا بعتای پنجهاز روپیه مراد کامیابی اندرخت - و حکم شد که مبالغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع نمایند - گویا تعلیم ست ازان دستورالعمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکیف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسرکلانش میر اسدالله مرید پرگویی بے محابا خالی از نشة جفونی نبود - اما ساختگیهای بزر و گربزت آمیخته بهیار داشت - بصدر تقصیر مرید عتاب عالمگیری گردید - بمکه معظمه برآوردند - پس از تکمیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدی رنگ رفته برآوردند

( ۲ ) نسخه [ ج ] خطاب خانی یافته \*

و در محاصره کهنلا از کار جانی و کام بزرگی در مرچها کام فواح زده اخبار می آورد - مطروح انظار مكرمت شاهي گردیده بعتای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتفویض خدمت میر بحری کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان بمیر تونزی ممتاز گردیده - روز فتح قلعه واکامیره زخم بذوق زبور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفی مرهم بها برنواختند - و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسری بکار برده بدارالفار خان امیرالامرا درآدرخت - ازانجا ( که پرگاه را در هوای همسری کوه بلند شدن باطمئنان تار و پود وجود خود را پویشان ساختن است - و قطره آبی را با پهن دریا پهلو سائیدن بموج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن ) دران پالغز سر با خورده گرانبار خفت و خواری با در دامن قرار پیچید - و از شوریده سری نام وکالت شاهزاده کام بخش ( که بدعوی سلطنت در حیدرآباد طبل مخالفت می کوفت ) برخود بسته برآید<sup>(۳)</sup> جیستگه و راجه اجیمت سنگه ( که از حضور گریخته سرفسار و فتنه برداشته بودند ) پیوست - و با آنها دار و مدار نمود که اگر شاهزاده از راه گوندوانه اراده این سمت نماید پانزده هزار سوار راجپوت تا نوزده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن بهینیت مجموعی همراه رفته در دار الخلافه بر تخمت می نشانیم

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] قرار ( ۳ ) نسخه [ ج ] نهاده \*

( باب السنین ) [ ۴۸۸ ] ( مآثر الامرا )

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابل می نمایم - درین باب وثیقه  
بمهر آنها گرفته بظهار حسین عقیدت و هوا خورایی ( که چنان  
خدمت سترگ بنقدیم رسانیده ) پا در رکاب استعمال گذاشت  
و از راه دیوگنده و چاندا بحدیدرآباد شتافت - فی الواقع در لای  
عظیم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خمیرمایه آشوب بدست  
می افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حقیض ابدار  
بود بجائی نرسید - همین که از آمدنش شاهزاده آگهی یافت  
معه ول بر خدیعت و مکیدت نموده یقین کرد که ساختگی  
خاند منزل است - جراب دان که اینجا نهال نیکو خدمتی شما  
غیر از ثمره سیاست و تعدیب بار نمی آرد - و سعیها آهن سرد  
کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچه یومیه  
بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن رزبر نطلبید \*

نازم هام و عفر آن پادشاه کرم الاخلاق را که آیه رحمت  
در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش  
هیچ یکی از ملوک ماضیه بدر نرسید - چون خان مشار الیه بعد  
جنگ کام بخش بوساعت خانخانان بر سد سلطنت جبهه سا  
گردید بصفه جرائم بر نواخته در بحالی منصب قدیم و سالیانه  
پنجاهزار روبیه مختار گردند - از بحب جاه پایند نوکری شده  
در عهد فروخ سیر بهراهی امیرالامرا بدکن آمده بتازگی میروجرری  
آندیار بدر تقویض یافت - با آنکه با سردار طرف مصاحبت

( مآثر الامرا ) [ ۴۸۹ ] ( باب السنین )

( ۲ ) داشت بخست و نکبت زندگی بهر می برد - و پس از آن  
در حضور بیجوینز آن نوین فیاض بدار نگی داغ و تصحیح  
رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خانان زمان هم چندی بدان  
امر می برد اخست - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیانت  
خان میرزای رنگین خوش رضع ستوده طبع بود - در همه چیز  
با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبلوی  
خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن می نمود  
و تعصب می ورزید \*

### \* سید عبدالله خان باره \*

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه  
( ۳ ) رح الله خان بهیم گوین تعیین شد - سال بیست و ششم  
جلوس عالمگیری بمنصب هزاره شش صد سوار ملازم پادشاهی  
گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت  
تذیبه ابوالحسن والی حدیدرآباد دستوری یافت - و دران جنگ  
مصدر ترددات نمایان گشته چهره ران مردی را بکلگونه زخم  
بیاراست - روزی ( که بچنداولی اختصاص داشت - و نبود معب  
رو داد ) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم  
یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بدندان نام  
دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته فیل او را پیش

( ۲ ) با بحبت باشد ( ۳ ) نسخه [ ج ] دکن .

( باب السنين ) [ ۴۹۰ ] ( مآثر الامرا )

انداخته مي بردند برانها تاخته بعد كشش و كوشش ديوان  
مذكور را مخلصي داده همراه خود آورد - و چون در ايام  
مقامه بيجاپور شاهزاده المذكور پيش پدر بستم بذا رانته خواهي  
گرويد و بعضي رفقای او را حكم اخراج شد در باب نامبرده امر  
لازم الاتباع مدور يافت - قيد نمايند - آخر بشفاست روح الله  
خان بطريق نظربند حواله خان مزبور گرديد - و رفته رفته  
بمعي او مقع جرائم صورت گرفت - و چون در ايام مقامه  
گلنذه روح الله خان حسب الطلب بحضور از بيجاپور رسيد  
نامبرده به نيابت خان المذكور درانجا ماند - و پس از  
چندى اصالة بصوبه دارى آنجا افتخار انداخت - سال سي  
و دوم پس ازان [ كه خبر فرار راما برادر سنها بهونسله از قلعه  
راهبريگده ( كه ذوالفقار خان در محاصره داشت ) و پناه گرفتن او  
در هدرن قلعه والي مزبور بعرض رسيد ] بذا ميرده فرمان رفت  
كه در سراغ او دويده دستگير سازن - و نامبرده كاربن حكم گرديده  
سه روز و سه شب ايلغار نموده بسر وقت او رسيد - و اكثر  
سرداران معتبر را دستگير ساخت - اما خود راما پدر رفت  
ازين جهت بامرف مدور چنين خدمت سترگ در خاطر پادشاه  
نقشش درست نشست - علاوه آنكه چون در باره اسارای المذكور  
حكم محكم عز نفاذ يافت ( كه در ارگ<sup>(۲)</sup> قلعه بيجاپور محبوس

( ۲ ) نسخه [ ب ] قلعه ارگ .

( مآثر الامرا ) [ ۴۹۱ ] ( باب السنين )

باشند ) و چند كس از آنها از چنان محبس گريختند نامبرده  
سال المذكور از صوبه بيجاپور عزل پذيرفت - سال سي و سوم  
از تغيير سردار خان بتقرر فوجدارى ناندور رايت اعتبار  
برافراخت - وقت موعود بعدم سرا در شد - بمرانش بسيار  
بودند - ازان جمله دو كس رشد تمام نمودند - يكي قطب الملك  
عبدالله خان - و دوم اميرالامرا حسين علي خان - و از بقيه  
سيد نجم الدين علي خان - احوال هر يك جداگانه<sup>هون</sup> نامه  
سمت اندراج پذيرفته \*

#### \* سردار خان \*

سردار بيگ - پدر باتي خان قاماق چيله است - كه  
احوال او رقم سنج خامه گشته - مشاراليه بيارى طالع در زمان  
عالمگيري موزن نوازش خسرواني گشته بمنصب در خور و خطاب  
اهتمام خان درجه ناموري پيرون - هنگامی ( كه رايات عالمگيري  
بصوبه همن ابدال ارتفاع پذيرفت ) دارونگي عمارت دارالكلانه<sup>(۲)</sup>  
داشت - و پس ازان بكونوالی اردري پادشاهي جمعيت در باد  
بخت - و مدتها بدین كار چه در هدرستان رچه در دكن كه  
دوام سفر بود بضبط ر ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش  
كرسي نشين گرديد - و چون بلده اوزنگ آباد يقونم پادشاهي  
روني آگين گشت چنده بتاسيس حصار شهر پناه آن مصر جامع

( ۲ ) نسخه [ ج ] در بست \*

اجازت یافت - و در سال بیستم و هشتم بدرنگی نواره از تغیر سیف الله خان اختصاص گرفت - و چون کارائی و درخواهی از ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام بر رفع کارخانجات جدید نیز بمهد از تقویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور نظر قرب گردید - و چون کورگی گنج غمیمه کوتوالی داشت در ایام محاصره گلکنده از افراط باران لایق قطع بطغیان دریای مانجرا و دیگر رود خاها رسیدن رسد مفقود گردید - فقط در روز بازار بهم رسید - چه شهر حیدرآباد و چه اردو برای مرده بود - از گرداگرد دولتخانه پادشاهی رزانه انبار مردها را کسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند باز شب همان هنگامه بود - در آن وقت کورگی از خان مذکور تأخیر شده بسید شریف خان قنوجی تقویض یافت - و چون از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیر باز راجعه کار شکنی و بدخواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام شده بود و درینوا خان فیروز جنگ نوشتهای او را با ابوالحسن هیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید و آن مظلون چون محرم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر کلانش که همراه بودند بوندان تادیب بزناندند - و اهتمام

خان را باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی و خطاب سردار خان برنواخته بیتاداری شاهزاده مامور گردید \*

گویند بعد از چند روز سردار خان حکم شد بشاهزاده پیام رساند - که انتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر گناهش درگذرد - شاهزاده جواب داد که من بجناب آری و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب استغفار باشد از من سر نزده عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر تراشی و ناخن چینی ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلی حضرت نظر بر تقدم خدمت جرأت داشت - درین مقدمه مبالغه از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید) (۲) مرارا ادعیه مائوره هواله سردار خان میشد - که بشاهزاده بوساند - که باین وزن اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین (۳) دل مارا متوجه رهائی از گرداند - و او را از رنج معارفه ما برفاان در ضمن این رزیه خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن اختیار حضرت اسم - فرمودند بله لیکن از حضرت مالک الملک مارا فرمان فرمای ملکی گردانیده - هر جا که از ظالمی بر مظلومی ظلم میورد امیدوار می باشد که نظم بما خواهد برد - و بداد

خواهد رسید باین شخص بنا بر بعضی عوارض دنیای از دست ما  
ظلم رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مقررش  
جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما  
قطع امید نکند - و بخدا نباله - و اگر بنالد مارا گریزگاه  
کجا سم \*

بالجملة سردار خان در سال سی و یکم بخدمت داروغگی  
فیلخانه از تئیر معتمد خان سرعت برافراخت - و چون در سال  
سی و سیوم از موضع بدری بقطب آباد کلکله نزل اجال  
پادشاهی شد سردار خان بفرود آری دوازده کوهی گرد لشکر  
ظفر بیکر مقرر گشت - در سال سی و پنجم سنه ( ۱۱۰۳ )  
یکهزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در  
خیرخواهی ولی نعمت و خدمت خالق باطن از با ظاهر  
مواظقت داشت - خالی از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش  
حمید الدین خان که در بلندنامی از پدر و جد گذرانیده - چنانچه  
احوالش آئینه دار این مدعا سم - اولاد دیگر هم داشت \*

### \* سیادت خان سید اوغلان \*

اوغل بتورکی بمعنی پسر - و اوغلان جمع اسم - در سلطنت  
بخارا خطاب جماعه ایست که بهیادت و شرافت ممتاز و  
بنشستن حضور وای آنجا اختصاص دارند - نام برده اوستاد زاده  
خان فیروز جنگ بهادر اسم - باستصواب بهادر مذکور بدوخت

رشاد سی خلد مکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال  
بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلم محمد کام بخش چیره  
امتیاز برافراخت - و غایبان بهادر مذکور واسطه گذرانیدن  
عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر  
مذکور باره قلعه راهبری را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال  
و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوزی  
رسانیدن این مژده بعزایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان  
سرمایه امتیاز انداخت - سال بیست و نهم از تغیر اطف الله  
خان بتقریض خدمت داروغگی عرض مکرر درجه خصوصیت  
پیمود - از راه عزایت دولت سنگ یشم بار مرحمت شد  
پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی  
دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه  
( ۱۱۰۸ ) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا ( که در  
لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود ) بعالم عقین  
خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل  
و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل  
و هفتم از اصل و اضافه بمنصب ده هزار و پانصدی هفتصد سوار  
راست بلذ پایگی اقراشته مکرر بصردگی فوج به تنبیه غنیم  
شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بینائی

هر روز چشم از عاقل گردید - ازین جهت از دولت حضور  
پادشاهی محرومی اندرخت - و در صوبه داری امیر الامرا  
حسین علی خان بقلعه داری احمد نگر مضاف صوبه خجسته بنیان  
گوشه انزوا گزید \*

چون نظامت دکن به نظام الماک آصف جاه متعلق شد  
از پس که بیش از بیش قدر دان او بود استدلال خدمت  
مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میر خان بخطاب  
ازنی و قلعه داری مذکور پیرایه اعتبار پوشید - چندی  
بخشیکری سواران سایر سواران نوین مذکور سرانجام می کرد  
پس از پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته  
به نیابت بران خود سید لشکر خان بنظم بواز مقرر شد - و چندی  
قلعه داری بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص  
گرفت - و مطابق سنه ( ۱۱۸۴ ) یک هزار و یکصد و هشتاد و چهارم  
هجری از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر  
بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و برخسته گوئی مائل است  
برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعی کثیر بودند  
هیچ یک ترقی نکرده \*

\* سیدی یاقوت خان حبشی \*

در عهد فردوس آشیانی چون کوکن نظام شاهي مسخر  
ای در امت گردید در عرض مکالات نوشتن تعلقه والی

بیجاپور بار مرحمت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی  
مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعه دنداراجپوری را (۲)  
نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است ( مسکن خود قرار  
داده بود - در عهد خلد مکان پس از آن [ که سیوا بهونسله بیجاپوریان را  
ضعیف دیده دست ترم دراز گردانیده ابتدا قلعه راج گنده را  
ماری خود ساخته پستری قلعه راهبری گنده را ( که بفاصله بیست  
کره از دنداراجپوری است ) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت  
و بسعی تک و در قلاع دیگر را که در آن نواح بودند دست آورد ]

فتح خان مرعوب او گشته دنداراجپوری را گذاشت - و بنا  
بقلعه جزیره ( که اندرون آب بفاصله کردی است ) برده در فکر آن  
شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدی سبیل  
(۳)  
و سیدی یاقوت و سیدی خیر ( که هر سه غلام افغان مذکور  
بودند ) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در  
پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر  
صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز  
با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار مدی  
در مد سوار برای اولین و سه مدی مد سوار بجهت درمیان  
و در مدی مد سوار بنام سیو مدین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل  
متصل بندر سورت تفتوا کرد - آنها مستطهر گشته کمر هم

(۲) در [ بعض نسخه ] دنداراجپوری (۳) نسخه [ ب ج ] سبیل

بر دفع سیوا بستند - سیدی سبیل پیاپی نهصدی رسیده  
در گذشت - و سیدی یاقوت که قائم مقام از بود در فراهم آوردن  
کشتیها تیره بکار برده همه بکهایش دندا راچپوزی گذاشت  
و شب ایام هولی ( که هنوز قاراج زده خواب غفلت بودند ) از  
یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدی خیریت رسیده  
بمدد کمند از دیوار قلعه در آمدند - درین اثنا باروت خانه  
قلعه برسدن آتش با سوره از حصار پرید - و چون دران ایام قوچ  
سیوا برای تاخت اماکن در دست رفته بود و طاقت کمک  
نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس  
از رسیدن عرضداشت او متضمن این ماجرا بسطان محمد  
معظم مرید دار دکن نامبرده و سیدی خیریت باضافه منصب  
و خطاب خانیه سر بلندی انداختند - و چون سال سی و نهم  
سیدی خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده  
ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل  
و هفتم مطابق سنه ( ۱۱۱۴ ) هزار و یکصد و چهارده هجری  
و دویست حیات سپرد - و سیدی عنبر نامی را ( که قائم مقام خود  
ساخته بود ) بنا برین ( که این قوم دران نواح بعملداری نامر  
برآورد در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها اتراب  
بصواب بود ) ببهائی تعلقه مذکور و عطای خطاب سیدی  
یاقوت خان چهار عزت بر افروخت - در حالت تهریر هم

بقیه این قوم در دندا راچپوزی تصرف دارند - و با مرهقه  
بکج دار و مروزی بسر می برند \*  
بالجملة خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری  
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس  
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می نشست - پس ازان درون  
محل سرا رفته یکپاس دیگر بهمان تیره می گذرانید - بستر  
کمر را کرده بضروریات می پرداخت - و اواخر ایام سلطنت  
پادشاه ادرا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت  
خان بدربار پادشاهی شتافته خود را پیش شعل و شان مردم  
آنجا هیچ نیافته کار او از حجامت بتمارض کشید و بعضی  
سیدی یاقوت خان از آنجا برآمده بود نامبرده اندیشه مدد  
گشته آخر بقول پیشکش و مهم سازی خود را ازین تکلیف  
را رها نمود \*

### \* سرفراز خان مید لطیف \*

ابتدا ساهله نوکری بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس  
خلد مکان باستصواب دایر خان داری آمده پایند نوکری  
پادشاهی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان  
ترقی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمکارو  
بیجاپور تعین گشت - و پس از وقوع فتح بعیای قبل بر اوج  
عزت بر آمد - بستر در رگای محمد کام بخش [ که جانب سکر

و از آنجا بکوکل در افشار خان ( که قلعه چنچي را محاصره داشت ) نامزد شده بود [ دستوري يافته پس (ران بقلعه داري (۲) و فوجداري نصرت آباد مامور گردید - سال چهارم از آنجا معزول شده سال چهارم و سوم با محمد بيدار بخت بتکامشي (۳) (۴) راما به و نسله ترخيص پذيرفته ترو دات شايسته بظهور رسانيد بستر بنابر تقصير از منصب بر طرف شده سال چهارم و هفتم حبيب التماس محمد کام بخش به عالي منصب شهرزاري پنج هزار سوار آب رفته بهو آورد - و پس از آنکه در تعاقب بيدنايك حصن معرا از بظهور رسيد سال پنجاهم در جلدی آن از امل و اضافه بمنصب شش هزاري شهرزاري سوار رايت بلند رنگي افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعي تلخته بزخم تفنگ رخت هستي بر بخت - بهوش سرفراز خان سيد امين است - که در عمل نظام الملک آصف جاء هارس حيدرآباد شده در مستعد پوره واقعه بيرون بلده مذکور مکانها ساخته - پس از فوت از زاده بهوش جاکو قليلي از ارث يافته بود - در حالت تحرير او نيز با در دامن فنا کشيد \*

### \* سيد حسين خان باره \*

از والا شاهيان بهادر شاهي سمت - چون بسمت و کشاد امور

(۲) نسخه [ ج ] نصرت آباد مامور گردید (۳) در [ اکثر نسخه ] رانا

(۴) نسخه [ ج ] - مرما نايک - يا پنه نايک باشد \*

سلطنت بقبضه افتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جيسنگه سوائي و جيسنگه برادرش ( که در کابل از همراهيان شاهي بودند ) نزاع برپا شد پادشاه ( که بخاطر داشت هريك مجبور بود ) رفع نزاع دران انديشيد که انبير را در سرکار پادشاهي ضبط نموده خان مزبور را بفوجداري آنجا تعين ساخت - درين ضمن خلد منزل بهزيمت مقابل محمد کام بخش لواي توجه جاتيپ دکن برافراشت - و راجه جيسنگه و مهاراجه اجيت سنگه به اجازت خسرواني از لشکر ظفرآثر بر خاسته راه وطن پيش گرفتند - و پس از وصول باطمان با اجتماع جمعيت پرداخته اکثر تهايه داران پادشاهي را برداشتند - بمشاهده اين مقدمه سيد حسين خان گردآزري فوج قدیم و جديد نموده با سه پسر از ابو سعيد خان و غيرت خان و حسن خان و يزنه او مهاجرت خان و در همشيره زاده محمد زمان خان و سيد مسعود خان در انبير مستعد پیکار شدن - اما از بسکه راجه پوتيه مثل مرز و ملخ از هر چهار طرف جوشيده هنگامه برپا ساختند نوکران جديد سيد حسين خان هوش باخته راه گريز سپردند - ناچار خان مزبور با جمعيت قليل از انبير برآمده بمقابله درکا داس راتهور در ميدان کاه دره برداشت - راجه پوتيه مغلوب شده طريق فرار پيمودند - اما بهير خان مزبور بغارت رفت - و يك پسر

(۲) نسخه [ ب ج ] بود \*

(که بنگاه باسی بهر بود) بدرجه شهادت پیوست - خان موزور  
صبح ناچار با کمال به سرنجامی بخاربول رسیده باز جمعیت  
فراهم آورده متصل قصبه سانبهر<sup>(۲)</sup> یا راجه جیسنگه باز مقابل روداد  
اگرچه ابتدا خان موزور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار  
بندرقچی (که زیر پشته رنگ کمین داشتند) برآمده  
برق اندازی نمودند - و بر خان موزور (که جمعیت قلیل  
همراه ری ماند و بیشتره زخمی بودند) ریخته گرد گرفته  
سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان  
همشیره زاده هایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را  
(که مرحله عمرش از شانزده سالگی نگذشته بود) نزد راجه  
آوردند - راجه برای زخم بندگی او قاضی نمود - و سید حسین  
خان را با کتف شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم  
جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و بیست  
هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان موزور بالای کنار  
تالاب سانبهر باغی و عمارت در کمال صفا و موزونی راجه اهداث  
نموده - از منصب خان موزور هیچ اطلاع دست نداده \*

### \* سید رستم خان دکنی \*

بهر شرزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا است  
یکی از آنها بهندوستان وارد گشته چندس در نواحی اجمیر

(۲) نسخه [ب] سانبهری - و نسخه [ج] سانبهر \*

جا گرفت - و بصحبت ستم آنجا گدازید مهربان برآمد  
سید الیاس بدکن شافقه نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده  
بخطاب شرزه خان نامور گشت - و برآینه سرداری فائز شده  
سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهی (که  
بسررداری میرزا راجه جیسنگه جهت تادیب عادل خان و تخریب  
ملک او تعیین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل رسید  
نام برده بجای پدر بسرائاری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب  
گشته نامه به بلند رنگی برآورد - و چون استقلال و ضبط  
و ربط در کارهای بیجاپوریان نموده بود مدتها بکامرانی بسر برد  
و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان  
در وقت بار انداخت از تیز تارک عقیدت بر آستان ارادت  
گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرموع با علاقه  
مورارید و اسب با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب  
شش هزاری شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهره امتیاز  
بر افتخار و رفاه رفته بمنصب هفت هزاری هفت هزار  
سوار درجه ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات  
شده بتمسخر قلعه ابراهیم گنده مضاف حیدرآباد (که درینوا  
باهنگده معروف است) دستوری پذیرفت - بستم بحضور رسیده  
روز بروز بر گلکنده چهره فدویت را بگلگونه زخم بباراست  
پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

گشت - سال سی و سیوم نهاد پورهان آن ضلع بر در ریختند  
 آریزش تا دیرے ماند - آخر مغلوب گردیده با عیال و اطفال  
 با سیدی رفت - و مبلغ کلّی داده مخلصی یافت - پس از آن  
 همراه فیروز جنگ تعین گشته به نیابت از صوبه داری برار  
 سرانجام می کرد - سال چهل و ششم مرهتبا بر هجوم نموده  
 بگیر آنها در آمد - سال چهل و هشتم (هائی پذیرفته نزد خان  
 فیروز جنگ رسیده هزار سوار از منصب او کم شده سال  
 چهل و نهم بیکالی کمی آب رفته بجز آورد - اراٹل عهد  
 خلد منزل بخبرداری دکن مامور شد - پس از چندی دیده  
 از تماشای نیستی سرا فروریست - بالا پر و محاللات دیگر از برار  
 در قبول داشت - پسرانش سید غالب خان که پیش از پدر بذوکری  
 پادشاهی امتیاز یافته - در جنگ آصف جاه همراه عالم علی  
 خان مطابق سده (۱۱۳۲) هزار و یکصد و سی و دو هجری  
 بقتل رسید - و سید فتح خان و سید الیاس خان و سید عثمان  
 خان - اعقاب هر یک باقی ست - و بجایگزینی داری مجال ارث از صوبه  
 برار سرفرازند \*

### • معدالاه خان •

عرف هدایت الله خان خلف دوم و ارشد اولاد عذایت الله  
 خان مشهور است - پسرے (که بحضور پدر در همه چیز از وی  
 (۲) نسخه [ ب ج ] خلف و ارشد •

گذرانیده باشد ) از پدر شعور امارات افزایش درامت و آثار  
 ترقی شوکت از ناصیه روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال  
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش ( که در دیوانی تن  
 دم استقلال و اقتدار میزد ) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه  
 زبیب الغسا بیگم سرمایه افتخار اندرخت - و بذریعه التغات  
 آن عقیقه گرامی نژاد بقطاب خانی سرفرازی یافته مبیّه  
 محمد افضل پسر فیض الله خان کورکه را بعقد ازدواجش  
 در آوردند - و در عهد خلد مغزل چون خانسامانی پودرش تفویض  
 یافت دیوانی خالصه و تن ( که والد از از عهد خلد مکان  
 بهم جمع داشت ) پدر تعلق گرفت - و چون عذایت الله  
 خان بصاحب موبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی  
 نیز بآن کار دان کار شدس باز گردید - و چون مستورین قضا خط  
 رفتن بر روز نامه چیه حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشیدن  
 در تعین دیوان اعلیٰ بسبب ایستادگی ذوالفقار خان امیرالامرا  
 اهمال و امهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشار الیه  
 مریمات ملکی و مالی باگهی و دیده ری پادشاهزاده عظیم الشان  
 بهادر درمبین پور سلطنت سر برآه نماید - بعطای درات مریم  
 و مریمات پالکی چهار دار تحصیل اعزاز نمود \*

(۳) در: [ چند نسخه ] برتن (۳) در [ بعضی نسخه ] نسبت ایستادگی  
 (۴) نسخه [ اب ] باگهی روزید پادشاهزاده •

چون از همه رسا و عطای عام و حلم رانی و رحم شامل  
( که فطری پادشاه وقت بود ) حرف لا و کلمه منع بر زبان  
خلافت بیان نمی گذشت <sup>(۱)</sup> اختیار مخاطب و اعتبار خطایها  
از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمذنب و اعی  
هفت هزاری و خطاب عمده سعدالله خانی اختصاص بخشیدند  
و پایه عزتش را از حضيض خاک بارچ افلاک رسانیدند - و داروغگی  
دک و سوانح ( که یکی از خدمات عمده حضور اسم )  
نیز نامزد آر بود - عالم بگم او گردید - نصف سلطنت  
بل تمام آن بقبضه اختیار آر در آمد - و چون نبوت سلطنت  
بجهاندار شاه رسید بدستاورز سابقه اخلاص و پیشین درستی  
خانجهان کوکلتاش دست حمایت خویش را سپر وقایع احوال او  
ساخت - و بمیان دستگیری آن امیر وفا تخمیر سهام بداندیشی  
ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد - با آنکه وزیر اعظم  
هندوستان شده آرازه صلح و شوکتش از فلک هشتم هم  
گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم ( که پیش دستی  
وزارت اسم ) تغییر راه نیافت - و بدستور سابق در همه کارها  
دست در کار داشت - قضا را دغلباز فلک بازی گویان میر  
و وزیر را از بازی خانه حکمرانی وزن آسا بمحکمه سیاست کشید  
و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت

(۲) نسخه [ ج ] اعزازش را (۳) نسخه [ ب ج ] سپر وقایع .

بسیار از مقامان بساط روزگار مهره جان در باخته شهادت  
کشت ممان گشتند - خان مذکور را هم بعد از دردن مرکب  
فرخ سیری بدار لیلانه شاهجهان آباد در کچه بری خانسامانی  
مقید نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعۀ نواب زیب النسا  
بیگم ( که در آن وقت پادشاه بیگم مخاطب بود ) حکم استخلاص  
شد - اهل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند - و منتصبان او  
شادی و خرمی اندوختند - ناگاه آن شب ( که در نیمه ایستادن  
هزار امید بود ) جانگزا خانه دیگر زان - چند مغول ( که  
بتسمه کشی شهرت یافته بودند ) رسیده بابلاغ حکم قتل  
هوش از سرش بردوند - و آن بیگناه را با هدایت کیش خان  
جدید الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دهلی بوسم اختلاف  
از هم گذرانیدند \*

رجی ( که موجب قتل او تواند شد ) بقیوت نه پیروست  
جوت برانند که چون حکم هائی از شرف نفاذ یافت سادات  
اشاره کردند که او را از پا در آرند - و برکت گویند که از ابغض  
( که در استیصال او سعی داشتند ) از جانب بیگم صاحب  
رقعۀ معمول ( که در افکار و اقدام او یار افتد ) از نظر پادشاهی  
گذرانیده بیسیاست اقدام نمودند - و مقبری این روایت اسم  
که بیگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوه بیجا کشتن او  
( که آبا عجز از متوسلان بیگم بود ) بمیان آرند - پادشاه ذکر

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کون - پادشاه مغنیه  
گشته قرن افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار  
خوش شهر آفاق بود - و سخت گیر بها کمتر داشت \*

### • سید نجم الدین علی خان باره •

پور عبد الله خان سید میان اسم - بجلادت و مردانگی  
( که شیوه سنیّه خاندان از بود ) اتماف داشت - چون برادرانش  
قطب الملک و امیر الامرا بهمرهائی محمد فرخ سیز پادشاه  
مصدر تردید شده باعلی مراتب موقوف گردیدند از نیز  
باضافه منصب چهره عزت برافروخت - پس از آن ( که زمانه  
نیرنگ کار خاقان مذکور را بوطه ناکامی انداخت و قطب الملک  
برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تذبیه راجه جیسنگه از  
دار الخلافه برآمد ) موبه داری آنجا بخان مذکور باز گردید  
سال دوم جلوس فردرس آرامگاه [ که امیر الامرا بقتل رسید  
و قطب الملک ( که بصوب دار الخلافه رخصت شده هنوز بدانجا  
نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متولد خاطر گشت )  
کهان خود را برای آوردن توره بدار الخلافه فرستاد ] بخان  
مذکور برای نگاهداشت موقوف ساخت - خان مذکور باستماع  
این خبر جامه بی طاقنی را بر بالای سر دریده ابتدا جمیع از  
سوار و پیاده همراه کونوال داده بهکاره حویلی اعتماد الدوله  
محمد امین خان تعیین کرد - آخر بنوشته قطب الملک دست

از آن باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی صلاهی عام  
داده بود که یابوی خود و اسب کهنه لنک گوش بگوش اسپان  
تازی بدرجه قبول بدوست \*

( در جنگ ( که سرمثلی هراتی بدو تعلق داشت ) بی باکانه  
قدم حرات پیش گذاشته زد و خورد عجیب و ستعیز غریب  
بمیان آمد - در گرمی بازار آریزو ستیز زخمهای کاری برداشت  
و یک چشم از از رسیدن آسیب آن از کار رفته سنگیر گردیده  
بزند انخانه انتقام نظربند شد - صبیّه نه ده ساله ادرا ( که  
کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانه مغنیه  
میروائی پنهان کرده بودند ) گرفته بحضور پادشاه آوردند  
مردم محالات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند  
آخر بعجز و الحاح قطب الملک ( که گاهی بر سادات باره  
این ماجرا نگذاشته ) موقوف نمود - صبیّه مذکور بخانه  
خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سر بلذ  
(۲) خان از محبس رهائی یافته بحرست امیر سر بلذی یافت  
چون سر بلذ خان موبه دار گجرات باهد آیاد رسیده بذابر  
هنگام مرهقه ( که تا فزای بلده می تاخت ) سد ابواب شهر نموده  
محصورانه می گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسروانی بکد از  
شناخته با غنیم لایم طریق میارزت بدوست - و سرچنگ  
(۲) نسخه [ ج ] خان رهائی یافته •

قرار واقعی داد و پستری بتعلق خود معارفت نموده پس از چندی  
یکموت گوالیار کلامزد شد - و در بندر بمبت امور متعلقه  
کوشیده باستقلال سرانجام می داد - تا آنکه (روز مومند) توانی  
عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم از فائغ شده بود از داور  
دستور پرده دیده ساخته درون هر در پلک میگذاشت - در نگاه  
فاطرتین سالم می نمود \*

## \* مترسار بندیده \*

( ۲ )

بسر جنیت بندیده است - که پس از کشته شدن ججهار  
سنگه و متعلق گردیدن تعلقه او بصرکار پادشاهی هوان سرزمین  
بنیاد نسان برپا ساخته بتاخمت و تاراج آن ملک می پرداخت  
سال یازدهم فردوس آشیانی عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او  
تعین شد - و آخر همان سال راجه چهار سنگه بندیده بدین کار  
مأمور شد - چون جنیت بندیده مدتها بنوکری بر سنگه دیور ججهار  
سنگه بصر کرده بود از رسیدن راجه مسطور خدال تهر از سر  
بدر ساخته چندی ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان  
دارا شکوه توسل جسته اختیار بذکی نمود - در ایامی (که  
خلد مکان مطابق ساه (۱۰۶۸) هزار رستم و هشت هجری  
از دکن عزیمت هندستان نمود او پس از جنگ مهاراجه  
جسونت سنگه باستصواب سبکون بندیده بملازمت عالمگیری

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جیت \*

پیوسته بمصوب عمده سرفراز شد - و در هنگامی (که معارفت  
پادشاهی از ملتان بجزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت )  
تعیینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش  
سویا بفتنه مجبول بود ازانجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی  
برداشت - ازانجا ( که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابله  
شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود )  
( ۲ )  
افماض عین نموده ازان عزیمت باجمیر سبکون بندیده باتفاق  
راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت - و بعد فراغ  
از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبی سنگه باستیصال  
او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائی مختفی  
میشد - راجه سجان سنگه ( که خود در کمپیان بنگاله منتظم  
بود ) به تجسس حالش پرداخته آگهی یافتند که در موضع  
شهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بظاہر بطلب از  
شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن  
برداشتند در پیشگاه خسروی فرستادند - پس از ستر سال ( که  
منصب قلیل داشت ) برخاسته پیش سیوا بهونه رفت - از  
رخصت معارفت بوطن داد - پستری بوطن رسیده بزرگ ارثی  
سر هنگامه پردازی برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه  
جسونت سنگه بندیده بتنبیه او شتافت - پس ازل بنوکری

( ۲ ) نسخه [ با ج ] افماض نموده ( ۳ ) نسخه [ ج ] و چهارم \*

پادشاهی رو آورده سال چهل و چهارم بقعه‌داری اعظم قارا  
عرف ستارا رایست کامیابی بر افراخت - و سال چهل و هشتم <sup>(۲)</sup>  
باز برخاسته ب وطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب  
فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده بمنصب چهار هزار  
سر عزت بر افراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقه خود  
فرگش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طلب مادر شد  
نیامد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن بشکر پادشاهی  
رسیده تعینات مهم گزر ( که سر گزوه قوم سکهان بود ) گردید  
و در عهد فردوس آرامگاه ( که محمد خان بنگش فوج بر سر او  
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضی مکالات پادشاهی پرداخت  
و جمعیت افزود را بر طرف نمود ) نامبرده با فوج مرهقه  
که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور  
شتافته در گدھی محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهقه  
بغادر شروع ربا برخاسته رفت خرد تا سه ماه دیگر در لوازم  
محاصره کوشید - آخر پای مصالحه در میان آمد - گویند  
کثیر الاولاد بود - یکی از پسرانش کُتور خان چنده است - که  
همراه نظام الملک آصفجاء در دکن بود - و پرتگنه شیر دور صوبه  
برار در تیول داشت \*

## \* سعادت الله خان \*

از قوم نوايت بود - در عهد خلد مکان باستصواب ذوالفقار  
خان بمتصدیری ضلع کرناٹک حیدر آباد مامور شده باستقلال  
بکارهای آنجا می پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ  
آنجا سلوک نموده نامر بزرگی بر آورد - و چون پس از  
کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاء عزیمت آن ضلع  
نمود او بمقتضای در بیگی باستقبال پرداخته زمام موجود  
گذرانید - و توفیق عزت و اعتبار (خصم تعلقه یافت - و مدتها  
دران مرز دویم به نیکنامی داده و دهش بهر برده مطابق سنه

( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را  
گذاشت - پس از دوست علی خان بواور زاده اش بحکومت <sup>(۲)</sup>

آنجا سرفراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه بر پا کرد از  
بمقابله پرداخته باتفاق پهرش مفدر علی خان مقتول گردید  
همین در سمت خان عرف چندا صاحب داماد سعادت الله <sup>(۳)</sup>  
خان است که در قلعه ترچنایلی می بود - زکهر بهونمله  
بهکامره پرداخته قلعه را مسخر و ادرا دستگیر ساخت - مدتی  
مکدوس ماند - آخر زرها داده مخلصي حاصل نمود - و در ضلع  
بیجاپور شتافته بزمینداران آن نواح کوسل جست \*

درین ضمن ( که فیما بین ناصر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشیا

( ۲ ) نسخه [ ب ] علی دوست خان ( ۳ ) در [ بمقر نسخه ] نواب چندا صاحب

بر روی (رز افتاد) او (فوق مظفر جنگ) گردیده عزیمت ارکات را  
در نظر او باغ سبز نموده بدان موب برد - و پس از کشته شدن  
انورالدین خان فوجدار ارکات سمت <sup>(۲)</sup> چنچار (۲) بری کرده  
پس از محاصره کاره نساخته همراه او برگردید - و در عین جنگ  
باتفاق مردم فرامیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر بهاجری  
شتافت - و چون بعد شهادت ناصر جنگ مظفر جنگ بدرجه<sup>(۳)</sup>  
حکومت رسید از بفوجداری ارکات سرمایه استقلال اندرخت  
و باندک فرمته محمد علی خان عرف انورالدین خان فوج  
کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - مومی الیه دستگیر گشته  
پیمانه سمات چشید - در پسر داشت - یکم زمین الدین خان<sup>(۴)</sup>  
که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص  
می کرد - از دست \*

\* درد من شرمنده فیض طبیبان نیست نیست \*

\* بخیه زخم منست از جوهر شمشیرها \*

در جنگ بمردانگی جان در باخت - درمین علی رضا خان که بقید  
حیات است \*

\* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ \*

خواجه زاده احراری سم - عمش خواجه زکریا در صبیحه

(۲) نسخه [ ب ] چنچار (۳) در [ بعضی نسخه ] فوت (۴) نسخه [ ب ج ]  
زمین العابدین خان \*

داشت - یک با او منصوب بود - و یکم در خانه اعتماد الدوله محمد  
امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری رازن هندوستان  
شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرتراز گردید - و در عهد  
خلد مذل به هفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده  
( که پسران خلد مذل باشند ) با ذو الفقار خان توسل جهته  
در کشتن سلطان جهان شاه کردند بلیغ بظهور آورد - و در  
جالدوی آن بمنصب عمده سربلندی اندوخت - و در عهد  
سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار و خطاب  
دلیر جنگ و تقرر موبداری لاهور لوی افتخار بر افرامش  
و برای انصرام مهم قوم گرد ( که از وقت خلد مذل دران نواح  
انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هندو آندیار برپا نموده بود  
و دران وقت خانانان منعم خان با می هزار سوار جهت  
تندیب او تعیین یافته در لوگنده ازرا محاصره نمودند - و پادشاه  
خود هم متوجه آن سمت شد - و از از قلعه بدر رفت - پس  
ازان محمد امین خان با فوج کثیر در پی او مقرر گشت اما  
کاره نساخت ( فرمان رفت ) \*

کیفیت قوم مذکور ایست که سابقا نانک رام فقیر دران  
ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بمیار خصوص کهنریهای  
پنجاب را بدام عقیدت در آورد - و معتقدین وی را سکوه نامند

(۲) در [ بعضی نسخه ] مرقوم \*

و جمعیت معدیه فراهم آمده شیوه طغیان اختیار نموده دست تالان بردیهات و برگزانت قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می ساختند - بعضی از فوجداران آن حدود محاللات را گذاشته بحضور رسیدند و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت تحریر هم صوبه لاهور و باره از صوبه ملتان در تصرف این گره است - و افواج شاه درانی ( که تا کابل در تصرف اوست ) از بس که پیش ازین یک در بار از دست اینها عاجز شده اند از عزیمت این سمت پا کشیدند \*

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سررشته دلیری بحسن تدبیر از دست نداده ابتدا بهینست مجموعی متصل گدھی ( که مسکن سرگرد آنها بود ) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده چاقوهای معجب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بهکامراه راه رسد را مهندود ساخت - پس از مدت ممتد چون کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیاری به بنس القرار پیوستند بیغم جان بخشی بمیان آورده سرگرد آنها با پسر کم سال و دیوان خود و بقیه السیف همراهیان بملاقات نامبرده آمد - او جمعی کثیر را بجان کشته خون ادر با چند کس روانه حضور گردانید - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و خطاب

سیف الدوله چهاره عزت برافروخت - روزی وصل دارالخلافه بر طبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند و این راتعه در سنه ( ۱۱۳۷ ) هزار و یکصد و بیست و هفت هجری ( و داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل صوبه دارای او عیسی خان مین ( که رفته رفته از پایه زمینداری بانو کریم پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیری میزد ) بتقصیاء ( که در احوال مومنی الیه اندراج یافته ) مقتول گشت و چون حسین خان خوشگمی تعلقه دار قصور ( که از لاهور هیژده کروهی ملتان رویه واقع است ) سرتابی بنیاده خیال نخوت می پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعی به پیکار او شتافت - و پس از تلاقع فتلین زد و خورد بسیار رو داده کار او باتمام رسانید - و سال سوم سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون صوبه دارای لاهور بنام زکریا خان پسر او ( که یزئه اعتماد الدوله قمرالدین خان میشد ) مقرر گردید او بنظم صوبه ملتان مامور گشت - سال ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیمتی سرا در کرد - سردار جرعی خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم ولایت خود بیش از پیش منظور داشت \*

### • سیف الدوله مید شریف خان بهادر •

شجاعت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

میر عبدالکریم بن میر سید محمد توحید سم - در سادات  
آنجا ملقب بر سوادار - میر سید محمد در وطن خود بتحصیل  
علوم پرداخته پایه حاصل نمود - در تاج (که اعلیٰ حضرت  
در قلعه اکبر آباد بگوشه ناکامی نشست) از آنجا (که مزاجش  
از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام  
داشت) میو مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب  
هشت سال (که در آنجا بسربرد) نام برده جلیس بود - گزیده  
روز پادشاه از گفتگوی او بسیار معظوظ شد - و عاطفت  
بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطلبی دارم  
امیدوارم که منظور شود - بعد اسکشاف گفت - مفتح جرائم  
محمد اوزنگ زیم بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او  
شفقه متضمن عفو بخلد مکان نوشته داد - ازین جهت  
خلد مکان همواره حق میر بر ذمه همت خود می شمرد - سید  
امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات  
عمده ترقی کردند - اولین بخطاب خانیه امتیاز یافته سال  
سیزدهم عالمگیری بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضی  
محمد حسین اعتبار بر گرفت - در فته رفته بتفویض صدارت  
کل بر صدر مباحث نشست - و دومین بسید شریف خانیه  
معزز شده سال سی (که در محاصره گلخانه علای عظیم رو داد)

بکروگی گنج لشکر معلی تعیین گردید - و بطور ارزانی  
نیکیامی اندر خدمت - پستتر بتحصیل جزیه هر چهار صوبه  
دکن (که از سابق تعلق یار داشت) دستوری یافت - اما  
شجاعت جنگ اوخر عهد خلد مکان امانت جزیه صوبه برار  
داشت - پس از آن رشد حاصل کرده در عهد جهاندار شاه  
(که نظم بعضی بلاد بچند کس گدازم تعلق گرفته بود) به نیابت  
یک از آنها بصوبه دار اکبر آباد سرفرازی اندر خدمت - و در  
عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگی گرانیده رفاقت آصفجه  
گزیده بدکن آمد - و به تیل از صوبه برار و بخشگیری سواران  
عز امتیاز اندر خدمت - و مطابق سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه  
و نه هجری به نیابت نظامت صوبه برار لوی بلند رتبی  
بر افراشت - و در سه گداهی مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت  
و تاراج رسانید عمل او در آن صوبه خوب نشست - و پس از  
انتقال آصفجه ناصر جنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او  
افزود - و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت  
مطابق سنه (۱۱۶۴) یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری  
سفر آخرت گزید - مرد خوش ظاهر و خلیق بود - و گفتگوی او  
دلچسپ - اوقات بفراتس و سخن معمور داشت - و نغمه و رقص را  
در مجلس او راه می - بشجاعت متصف بود - اما با معاملات

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان ( که بعد پدر بخطاب ارثی مریبلند شد ) چندی بقلعه داری دولت آباد می پرداخت - در سنه ( ۱۱۷۷ ) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری جهان را بدورد نمود - سادگی از می توان دید - دو پسر از باقی ست - کلانی بخطاب ارثی نامور - و درمین سید محمد نام دارد - هر دو باقطاع داری برگشته و کوهل صوبه بزار محال ارثی ممتاز - و بنابر کم حاصلی آن به تنگی می گذرانند .

### \* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ \*

پسر متوسل خان بهادر ( ستم جنگ بن حفظ الله خان پسر سعدالله خان شاهجهانی ست - ترجمه سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبه تتهه و فوجدار سیستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب التماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافه پانصدی سرفرازی یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالی از جوهره نبود - سه پسر از رشد بهم رسانیدند - یک متوسل خان که خان فیروز جنگ اردا پور رش کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آهنگاه از مالوه عزیزمت دکن نمود او بهمرای اختصاص داشت و در جنگ سید دلاور علی خان مصدر تودن شد - و در مصاف

عالم علی خان نیز طویق جان سپاری سپرده در زخم برداشتم و در جلوهی آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار و خطابه بهادر و عطای علی و نقاره فرق امتیاز برافراخت - چندی نیابت صوبه داری اورنگ آباد داشت - پس از آن بفوجدار صوبه بکلان نامور گردید - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده بنظم صوبه بیجاپور نامزد گشت - در آنجا ورق هستی برگرداند در همین خرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس از آن ( که نظام الملک آهنگاه بهانه وزارت رسیده جانب دکن مفارقت نمود ) همراه آمده در جنگ میارز خان شریک تودن شد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار و خطابه بهادر و عطای عالم و نقاره کوس خرمی زد - و مدتها بقلعه داری و فوجدار صوبه ماهر و کوه بعد اولی بصوبه داری ناندیر سرمایه سرفرازی انداخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای بالکی جهاندار امتیاز برگرفت - بنابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود مطابق سنه ( ۱۱۹۷ ) هزار و یک صد و شصت و هفت هجری بمشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سیونین طالب محبتی الدین خان بهادر - از ابتدا در هندوستان بود - بفوجدار صوبه جنوب صوبه لاهور ( که موطن نیایش بود ) می پرداخت - بافقان برادر خور خرز الله خان بهادر برافراخت نظام الملک آهنگاه وارن دکن گردهیده پس از کشته شدن مجاور خان بفوجدار صوبه سرکار

راپچور و سرکار مدکل صوبه بیجاپور اعزاز پذیرفت - و از آنجا که  
 سهاپی نقش برد در هردو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی  
 نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگدھے عرف ادنی  
 و نیابتی صوبه داری بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعی  
 جمیله بکار برده به تنسیق انصوبه چنانچه باید پرداخت  
 و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زودی پیک اجلاس  
 بملک بقا خواند - پسرش حسن محی الدین خان که آخرها  
 مخاطب بخطاب پدر گردید - چندی قلعه داری مامور داشت  
 فوت نمود - اما مظفر جنگ نام اصلی از هدایت محی الدین  
 و والدۀ او خیرالنسا بیگم صبیح نظام الملک آصفجاء اسم  
 از سن مبایکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامۀ به نیکنوی  
 برآورد - و پس از چندی بخطاب خانی رفته رفته از اصل  
 و اضافۀ بمنصب سه هزار سوار و خطاب بهادر و عطای  
 علم و تقارۀ بلند آوازه گشت - در ایامی ( که پدرش صوبه داری  
 بیجاپور داشت ) همراه بود - بعد فوت از باضافۀ هزار و افزونی  
 خطاب مظفر جنگ و تفویض نظامت صوبه مذکور بر همگان  
 تفوق جست - و همواره فوج کشیا کرده زمینداران انصوبه را  
 ( که باصطلاح آن ملک پالیکر گویند - و هریک بوفور جمعیت  
 و کثرت سامان و استحکام اماکن سرتمد می خابند ) فرمان بردار  
 ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوری آن

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس از آن ( که آصفجاء بدار  
 بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بنامر جنگ شهید تعلق  
 گرفت ) از آنجا ( که فیما بین هردو از سابق مقائے نبود )  
 انواج ادهام بر خاطر طرفین قاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه  
 پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین  
 خان فوجدار آنجا در سنه ( ۱۱۹۲ ) هزار و یکصد و شصت  
 و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه  
 نامر جنگ بافوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکۀ شتافته کار  
 بمقابلۀ انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان بهلچری ( که  
 کمال استظهارش بآنها بود ) واهمه بخاطر راه داده جدائی گزیدند  
 نامر جنگ ( که از سابق حرف استمالمت از درمیان آورده بود )  
 درین وقت طلبداشته بزاویه نظر بندی بر نشاند - از آنجا  
 ( که قلم تقدیر بران رفته بود که از چندی بریاست دکن برسد )  
 بهادر خان پنی با چند کس دیگر همدستان شده با کلاه پوشان<sup>(۲)</sup>  
 نرد همزیانی باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند نامر جنگ  
 بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمر ( که درین قضیه متفق  
 بودند ) مظفر جنگ را از گهتارپ عماری فیل برآورده مبارکیاد  
 گفتند - و او بر چهار بالش حکومت نکیه زد - و چون والدۀ  
 و متعلقات خود را در بندر بهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا

رفته فرجه از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود  
 و پس از وصول به موضع (۲) قضیه ناگهانی (۳) داد - یعنی  
 مردم بهادر خان پنی (که از تنگ جوملکی پندار خودبینی  
 در سرش جا کرده هیچ یک را بخاطر نمی آرد) دو سه چهار  
 اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام بوده  
 در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۹۴) هزار و یکصد  
 و شصت و چهار هجری بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد  
 و افغان مذکور نیز بزخم گولی تفنگ پا بزاریه عدم نهاد - سعد الله  
 خان بصفات جمیله و اخلاق بهندیده اوصاف داشت - سپاهی  
 و سپاهی در دست بود - و صاحب همی بلند - بتربیه حال رفقا  
 می پرداخت - کلام الهی را در خزانه جانظه فرا گرفته - علما را  
 در خدمت داشته - و همیشه در مجلس او مذکور کتب بود - پس از  
 پیروش محمد سعد الدین بخطاب مظفر جنگ و موبه داری  
 بیجا پور سرفرازی یافته اما چپک امان نداده زرد  
 آنجهانی شد \*

### \* سادات خان ذوالفقار جنگ \*

پسر سادات خان عرف سید حسین خان مهر بزرگ  
 موعشی سم - که میبایست در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود  
 خایر مزبور فزاین این نسبت توفی کرده ابتدا بخطاب سید

(۲) در [ بعض نسخه ] را چنولی (۳) نسخه [ ج ] سعد الدین خان \*

ملایک خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه  
 لوی بلند رتبی برافراخت - (روزه) (که سادات باره محمد  
 فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان  
 با پسران قاچاندنی چوک رفته بزد و خورد پنداخته با یک پسر  
 بقتل رسید - سه پسر از باقی ماندند - یکم خان مزبور و سیف  
 خان و سید حسین خان - جایگزین آنها بضبط سادات باره درآمد  
 پس از آن خان مذکور با قطب الملک در ساخته در جنگ (که  
 بتورگی سلطان ابراهیم (ر داد) شیوه همراهی داشت \*

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سی و سه هجری  
 عقد فردوس آرامگاه با صبیحه محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا  
 بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق  
 بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روبه نیاز  
 گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه و رحمت شد  
 علاوه آن صبیحه خان مزبور هم بهباله نکاح فردوس آرامگاه درآمد  
 بصاحب مکمل مخاطب گشت - بدین جهات از بعنایت خاص  
 اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزار و تعلقه بخشیدگری  
 احدیان و پستر ببخشیدگری چهارم از انتقال حمید الدین  
 خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزار ترفی نمود - و از آنجا  
 (که از هر دو بیگم فردوس آرامگاه را اراد نمود) میرزا احمد  
 بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

پورش کردند پس از آن (که در سنه ۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجری خیر آمد آمد شاه درانی غلغله افکن هندوستان شد و پادشاه یغلبه عروضا عرض استسقا خود نتوانست برآمد (شاهزاده مزبور را با تالیقی ضید صلابت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و مقدر جنگ کمر آتش و دیگر سرداران بمقابله درانیاں فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیاں از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بعد مدت مدید بخشیکری از انتقال نظام الملک آصفجاه و منصب هشت هزار و هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ چهره ناموزی برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - از انجا (که اهل دنیا را بخود غرضی ناتوان بینی و بگشود اوهم شکست یکدیگر منظور می باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینه او در دل گرفته همیشه سعایت او بهادشاه می رسانید - تا آنکه در سنه ۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری سه رز در قلعه پادشاهی محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسروانی درآمد - و بخشیکری و خطاب امیر الامرائی از

تغیر او بقیروز جنگ بهادر یسر کلان نظام الملک آصفجاه مقرر گردید - و در سنه ۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجری باز بتجویز مقدر جنگ بخشیکری بنام او قرار یافت اما چون مقدر جنگ نتوانست یا قایم نمود و روانه تعلقه صوبه دارایی صوبه اودهه شد خان مزبور هم همراه او رفت و در انجا درگذشت .

### \* سراج الدوله انورالدین خان بهادر ظفر جنگ \*

یسر انورالدین خان بهادر شهابت جنگ - که پدرش حاجی انور بصیغه پیشنمازی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیالانش تصبه کوبا مؤ صوبه اودهه - و نام اصلی شهابت جنگ شیخ خان جهان اسمت - گویند چون برای منصب در حضور خلد مکان رفت پادشاه تغییر نام از کرده جان جهان مقرر ساخت و بمنصب چهاربشتی و امینی جزیه سرکار کلبرگه و ثانیاً بامانت جزیه سرکار سنگمبیر سورقازی یافت - و در آن وقت خواجه محمد امانت خان قوجدارای سنگمبیر داشت - صحبت مشار الیه با او کوک شد - و پس از آن (که امانت خان متصدی بذر سورت شد) نامبرده امانت جزیه بذر سورت و داروغگی دارالضرب آنجا گرفته در انجا رشد بهم رسانید - و در عهد خلد منزل باضافه منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته

هنگامی که امانت خان بصوبه مالوه آمده با راجه مسلم خان بجنگ پیوست نامبرده قردن شایسته بظهور آورده مختار مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبه حیدرآباد تعیین شد هیواری صوبه مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجهاء بدائر الخلافه رفت نامبرده همواری گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور بفوجداری سرکار گوره جهان آباد صوبه آله آباد سربلندی اندوخت<sup>(۲)</sup> و بهتر از آنجا معزل شده خود را پیش آصفجهاء<sup>(۳)</sup> نه بدکن آمده از جنگ مبارز خان فراغ یافته بود (رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت صوبه حیدرآباد و بهتر بفوجداری سیکاکل و سپس نوبت درم به نیابت فرخنده بنیان چهره عزت برافروخت - و با فوج مرهقه (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت و بعد ساله چند بفوجداری کرناٹک صوبه فرخنده بنیان لوائی نامواری افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالی داده نسق درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهاب جنگ بر القابش افزود - بهتر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعه وارد آن ضاع شد - و از پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد و سال (۱۱۹۳) هزار و یکصد و شصت و در هجری در جنگ بمردی و مردانگی جان داد \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] کوردا - و در [ بعضی ] کوره

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر گلانش که در وطن بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر درم او محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل صلابت جنگ بخطاب شهاب جنگ امتیاز یافته چندی بفوجداری کوهر مضاف حیدرآباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش سراج الدوله لک رویه سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سری رنگ یکن شناخت - و فوج از بر سر قلعه ترچنابلی (که تعلق بسراج الدوله دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور نظربند ماند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود بمقدمات علمی آشنائی داشت - سیمین سراج الدوله مذکور نام اصلی او محمد علی ست - بعد فوت پدر در عمل ناصر جنگ خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از شهادت ناصر جنگ سلسله جنبان دوستها با کلاه پوشان چنایقن (که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندی که آنها بر کلاه پوشان بندر بهاچری (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند نامبرده بر پایه عزج برآمد - و از سیر فکری راهی با پادشاه انگریز (که در ملک فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

(۲) نسخه [ ب ] ابواب حیدر علی خان بهادر

و با کار پردازان بندر چنانچه گرم جوشیده بهریک مراعات  
زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناگک دخیل گردید  
و بدین تقریب دولت رافو بدین ~~اد~~ افتاد - و باسقتصواب  
کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند و آلا جاه  
نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - ~~بسر~~ کلانش  
(که مخاطب بخدمه الامراست) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه  
اما همی درست و خلق خوش دارد - و بقدردانی اهل کمال  
می پردازد - شعر او (که بزبان اردو می گوید) در دل  
جا می کند - ازوسم \*

\* همین جدا کرے تجھے سے زمانہ یا نکرے \*

\* کسی نے کرتے نکرے سے کیا خدا نکرے \*

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کرده اند - و یکی  
از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار  
نیلور و سرابای مضاف کرناگک مزبور است - و دومین نجیب الله  
خان که درگذشته \*

## \* حرف الشین \*

### \* شمس الدین محمد خان انکه \*

پسر میر یار محمد غزنوی است - که کدخدای درویش مدش  
بود - مشار ایہ در بیست سالگی در غزنین بخواب دید که ماه  
در بغل درآمده - صورت واقعه پدید باز نمود - تعبیر کرد که  
دولت عظیم بتو در نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد  
در پدر حال فوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد  
چون مرتبه ثانی جناب آشیانی بچنگ شیر خان سرور از آگره  
متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعی را همراه  
گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود  
چون دهم محرم سده (۹۳۷) نهد و چهل و هفت در نواح  
قنوج بیک فرسخی از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی  
افتاد امرای جنگ زر گردانیده خود را بآب زدند - و عالم  
بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس در مرتبه بر لشکر  
مخالف تاخته بالحاج درلنگوها ازان معرکه برآمده فیلسواره  
از آب عبور کرد - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

(۲) نسخه [ ج ] در بیست سالگی بخواب دید \*

می نمود - و چون گذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یک  
از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسید - و دست پادشاه را  
گرفته بالا آورد - ایشان نام مولود او برسدند - بعضی رسانیدند  
که نام من شمس الدین محمد و مولود من غزنین از ملازمان میوزا  
کامرانم - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند  
چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردیدند  
و ملازم رکاب گشت \*

در قرب ایام ولادت اکبري جنت آشیانی بتلافی خدمت  
شایسته قزوج بوده آنکه زوجه او را بخدومت دایگی مقرر  
نمایند خرسند نمود - مریم مکانی حسب الارشاد پادشاهی وقت  
تولد آن مولود مصعود را بکاز کوچ مشارالیه ( که جیجی آنکه  
خطاب یافت ) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهائی  
دیگر شرب دادند - تا آنکه جیجی آنکه بدین دولت عظمی کامیاب  
گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را  
در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقدهار گذاشتند - چون ازان  
جانب معاودت پادشاهی شد بطلب میوزا کامران با شاهزاده بکابل  
شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی  
میرزا شاهزاده را بخانه خود برده میوزا در جای نالائق مقید  
ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند  
و پس از فتح هندوستان ( که سرکار حصار بجاکبر شاهزاده مقرر

شد ) آنکه خان بکوهت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سریر  
خلافت بجایوس عرش آشیانی زینت یافت آنکه خان با دیگر امرا  
بجنت آردن مریم مکانی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت  
و هنگامی ( که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بدام  
خان مذکور ( که در قبول خود بهیتر خوشاب بود ) حکم صادر شد  
که لاهور را برادر کلاں خود میر مکید خان سپرده احرار حضور  
بندد - و بعد ملازمت علم و تقاره و تومان و توغ بیرام خان  
عنايت فرموده حکومت پنجاب بدر مغوض گردید \*

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق یغی  
مشخص شد آنکه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود  
هم از دهلی برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان  
بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جسته در  
موضع گوناچور برگشته دکنار نزدیک جالندهر میان فزین جنگ  
سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده  
اکثر مغوف آنکه خان برهم زدند - اما \*

\* بولی نعمت از برون آئی \*

\* گر سپهری که سرنگون آئی \*

آنکه خان بر قلم بیرام خان حمله برده منهدم ساخته بفتح  
و فیروزی اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندرز قدمبوس

گشته بكتاب اعظم خاني سر برانراخت - چون بمنعم خان  
منصب وکالت قرار يافت . انکه خان اظهار رنجش نموده  
از لاهور يعرش آشياني نوشت که هرگاه در مقابلۀ بيروم خان  
جانشانيها من کرده باشم ببايست خدمت او نيز بمن متعلق  
ميشد - چنانچه در سال ششم بحضور (سيده تنظيم معاند<sup>(۲)</sup>)  
مالي و ملكي برای رزين خود گرفت - ماهم انکه ( که خون را  
وکیل السلطنت باستقلال مي پنداشت ) و منعم خان ( که بظاهر نام  
وکالت داشت ) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم  
دوازدهم ( رمضان سنه ۹۹۹ ) نهصد و شصت و نه هجري در  
دولتخانه پادشاهي انکه خان و منعم خان و شهاب الدين احمد  
خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم انکه  
( که باغرز جواني و نخوت جاه متهور بے باب و مجبول فتنة  
و فساد بود ) رسيد - همه امرا بتعظيم برخاستند - انکه خان نيم قيام  
نمود - چون او از حسد هم چشمني دل بري داشت دست بخنجر  
کرده متوجه شد - و بخوشم بيگ ارزنگ ملازم خون گرفت که  
اين نادرلخواه را بزن - او خنجر کشيده بسينه انکه خان رسانيد  
خان سراسيمه زخمدار بجانب حرم سراي پادشاهي دريد - که  
ديگري از نوکران آن سفاک شمشير انداخته در محن دولتخانه  
کارش باتمام ( رسانيد - در بازگاه غوغای عظيم برخاست - پادشاه<sup>(۳)</sup>  
۲. نسخه [ ب ] تنظيم مالي و ملكي (۳) نسخه [ ب ج ] در بار عام \*

از خواب بيدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسم  
( که در احوالش گزارش يافته ) بقصاص رسانيد \*  
\* شعر \*  
\* کاش سال دگر شهيد شده \*  
۱۷۰  
\* تا شده سال فوت خان شهيد \*

از سنوح اين واقعه انکه خيل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند  
هرچند کشتن ادهم خان مي شنيدند بباي قرب و رتبه ماهم انکه  
از اراجيف و اکاذيب پنداشته در شورش مي افزودند - تا بفره  
از آنها آمده بچشم خودديدند - آشوب فرونشست - عرش آشياني  
در تسليه و تسكين فرزندان و برادران خان شهيد و تربيت  
اين طبقه و ارتقای مدارج اين سلسله توجهات عظيم فرمود - انکه خيل  
جم غفير بودند - از پنجهزاري تا صدي منصب دار ملکه درو بست  
باينها اندخواه ميشد - هيچ خانواده بدین جمعيت و کثرت دران  
وقت نبود - ديگر کوکها هم پادشاه ببيار داشته که اکثره  
بمنصب عمده پنجهزاري و چهار هزاري رسیده - معلوم نيست  
که اين همه هم نستان رضاعي در عهد هيچ پادشاه بوده  
و هر کدام بدین پايۀ بلند متصاعد گشته اند \*

### \* شاه قلي خان نارنجي \*

از امراي عهد جانت آشياني سمت - در سفر و حضر ملتزم  
رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده  
در عهد عرش آشياني سال اول بهمرأهي خضر خواجه خان تعيينات

صوبه پنجاب گشت - و باستقلال بهرام خان دست بدامن او زده رانج کار خود پیش گرفت - چون مهدي قاسم خان از ملک گذشته به رخصت خسرواني راه حجاز برگزید سان یازدهم اردو با جمعی به هندوستان تعلقه مذکور رخصت ارزانی شد - انجام احوالش بملاحظه نرسیده \*

## \* شاه بداغ خان \*

از اویزه لاق میانکال سمرقند است - در رکاب جامت آشیانی کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بپایه امارت برآمد - و چون زمانه بفرمان رانج عرش آشیانی نصارت و رونق از سر گرفت او در جریزه جانشانیها ( که در معارک هجرا به محابا با عادی دستبدهای توی نموده ) محفوف عواطف خسرویی گشته باضافهای بی دربی در سلک امرای عمده انسلک یافته بمنصب سه هزاره چهره کادیابی برافروخت - و در سال دهم بهمراهی میر معز الملک مشهیدی بر سر بهادر خان شیبانی تعین گشت چون جنگ تراز شد مخالف بر قلب تاخت - اکثره خاک بیهقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته خود را بگذار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عدان طاقت از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سخت از اسب جدا شده بقین مخالف درآمد و پسرش عبد المطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدر زن سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیه میروزیان باغیه

مامور گردید تا عرصه ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عذاب صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهی رخصت یافت و پس از آن بتیولدارچی سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بابالمت ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا ردیعت حیات بهپرد - و درون قاعه جانب جنوبی متصل دیوار حصار عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنده نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده \*

\* توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل \*

\* که شاید یکدمی صاحب دل آنجا کدند منزل \*

رافعه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم بهکری

نامی تخلص بخط خود این رباعی دران سنگ کذده \* \* ( رباعی ) \*

\* چغده دیدم نشسته در صبح پگاه \*

\* بر کنگره مقبره شروان شاه \*

\* فریاد کزان ز روی عبرت میگفت \*

\* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه \*

عمارت مذکور طرزه فضائیه دارد - در سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و شش ( که این کل زمین بفرزل رایات جهانگیری رونق دیگر گرفت ) جنت مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نیلکنده - و در [ بعضی ] نیلکنده ( ۳ ) نسخه [ ب ج ]

و شش میچری \*

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندر بحکم پادشاهی عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه ترمیم پذیرفت \*

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت در درش بحکم جهانگیری ده کوره بمصاحمت در آمده - و در اکبر نامه درازده کوره نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتی راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه ولایت مالویه بود - و چندی هاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوری و خلجیه باقی است - مقاره هشت منظری از سنگ در غایت اندام و موزنی و گنبدی است از گچ و سنگ در کمال ارتفاع مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب تراوش نماید - از دیرباز ساده لوحان بدر گردند - و از کرامات سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهر او هوای دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بجنبت مکانی معلوم شد ( ۲ ) که سلطان نصیر الدین پسر سلطان غیاث الدین خلجی پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخت ( حکم نمود که استخوانش برآورد و بدریای نویدا بیندازند - جز

استخوان ریزه چند با کف خاکستر ظاهر نشد \*

### • شیخ گدائی کتب •

پسر شیخ جمالی دهلوی است - که مرید و خایفه شیخ سماء الدین سهروردی است - نام او جلال بود - و جلالی تخلص می کرد - باشاره پیر جمالی تخلص نمود - ابتدا از زدهای سلطان سکندر لودی بوده - در فضل و کمال مرتبه بلند داشت و در شعر و سخن در دست سلیقه - و چاشنی کلاهش بعیار راست مژه - از دست \*

\* مارا ز خاک کویت پیراهن است بر تن \*

\* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن \*

چون شیخ از فقر و درویشی خالی نبود بقائد شوق بهجاء رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی عبدالرحمن جامی ( قدس سره الحامی ) صحبتها نگاه داشت و چون بهند معارفت کرد با فردوس مکانی صاحب گشت و از جنت آشنایی تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه کلبه درویشان او را بورزد خویش مژور ساخته - در سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و چهل و نه هجری قمری عالم قدس گردید - خسرو قند بوده تاریخ یافته اند - سیر العارفین از مولفات او است - در دهلی

کهنه در مقبره زینبی ( ۲ ) که در جنب آن مسجدی است  
که خلف الصلح از شیخ گدائی بنا کرده ( مدفون شده \*  
گوبند تصیده در نعمت گفته که بعضی از صلحا بقبولیت  
این بیت از آن حضرت بشارت یافته اند \* بیت \*

\* موسی ز هوش رفت بیگ برآو صفات \*

\* تو عین ذات می نگری در تبسمی \*

شیخ گدائی نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات  
و استفاده علوم رسمی نمود - نقش صوم هندی را خود  
می بست و میخواند - در دیار گجرات احوال برافه و روزگاری  
صهبا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت  
گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم  
مروت و مراسم جوانمردی بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر  
اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضه اقتدار بیرام  
خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبری از گجرات آمده  
بوسیله او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب مدارت  
سر بلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست  
نهیست که خان جمیع مهمات مالی و ملکی بے استصواب  
او سر نمی کرد - و با آنکه متعدد منصب مدارت بود بر  
ظهور منافقین مهر می شد - و او را تسلیم معاف داشته

در محافل و مجالس بر جمیع سادات صحیح النصب ترجیح  
و تقدیم داد - و عظمت شان شیخ بمرتبه رسید که سواره  
بعوش آشیانی مصادحه می نمود - اما زرد از بادیه مرد افغان دنیا  
از جا رفته نخوت و تکبر ( که بیخ برکن قدیم دولتان است  
تا بنو دولتان چه رسد ) پیش گرفته باحوال ممالکین و ضعفا  
مطلقا نمی برداخت - چون تفرقه بحال بیرام خان راه یافت  
از میوات جدا گشته بملازمت عرش آشیانی رسید ( از آنجا که  
مظنون و متیقن و تبیع و شریف دربار منشأ و منبع این همه  
فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بیرام خان شیخ بود )  
ارکان خلافت او را مستوجب انواع سیاست شمرده در سعایت  
و آتش افروزی خود را معاف نداشتند - اما عرش آشیانی  
از کمال عاطفت و مهربانی بعنایت پیش آمد - لیکن آن رتبه  
و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه ( ۹۷۶ ) نهصد و هفتاد  
و شش در دهلی بعالم بقا شتافت \*

### \* شیخ محمد بخاری \*

از امرای در هزاره و اکابر سادات هندوستان است - و طغائی  
شیخ فرید بخاری میشود - بدانش و حصن عقیدت ممتاز  
بود - مدتها در خدمت عرش آشیانی بمر برده خصوصیت  
بهم رسانید - فتو افغان خامه خیل ( که تعلق چنار بنصرف داشته  
پناه گاه خون قرار داده بود ) چون افواج بتسخیر او تعیین شد

مشار اليه بوساطت شيخ مرزور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم  
جلوس [ که در خلد همان درگاه <sup>(۲)</sup> خواجه معين الدين ( قدس سره )  
بر سر نذر و فتوح نژاد بهم رسيد - و ادعای فرزندی که آنها  
داشتند ثابت نشد ] پادشاه <sup>(۲)</sup> او را بتوليت درگاه خواجه مقرر  
فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان اعظم کوکه تعيين موبه گجرات  
گردید - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد  
حسين ميرزا ( که با شیخ خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه  
بر انگيخته بود ) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را ( که در  
در قلعه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود )  
برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد  
سر کشید اکثری از مردم پادشاهی پراکنده شدند - شيخ  
کوشهای مردانه بجا آورده زخمهای کاری برداشت  
و در اثنای تلاختن از اسب جدا شده بر زمین آمد - و بزخم  
نیزه مطابق سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه هجری نقد جان  
در باخت - پادشاه قدرشناس وجه ديون ( که بر ذمه آن مخلص  
جان سپار بود ) از خزانه بوام داران دهانید \*

### \* شاه محمد خان قلاتي \*

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات  
در اصل لغت بکاف است - و در السنه و افواه بقاف شهرت گرفته

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] حضرت خواجه \*

مشار اليه از ملازمان بيوم خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او  
بود - هنگامی ( که جنم آشياني بتسخير هذدوستان نهضت  
فرمود ) بيوم خان ( که قندهار بجاگيرش مقرر بوده ) باعتماد  
شاه محمد تفويض نمود - و او حکومت آنجا را من حيث الاستقلال  
سرانجام میداد - و چون بهادر خان شيباني برادر خان زمان  
( که بر پاست زمين دار ) می پرداخت ( از بد نهادي خيال گرفتن  
قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود  
متفق ساخته در کمين نشست شاه محمد آگهی یافته آن جماعه را  
بياسا رسانید - بهادر خان ( که در حيله اندوزي کاره نداشت )  
بر زمین دار شتافته لشکر فراهم آورد - و آماده جنگ و جدال  
گردید - شاه محمد چون کمک هذدوستان در تصور کرد  
بفرمان رزای ابرار شاه طهماسب صفوي ملتجي شد - و نوشت  
که جنم آشياني بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح  
هذدوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مذاصب آنکه  
جمع را فرستند - که هم لدارک طغيان این کافر نعمت شرد  
و هم قندهار بايشان سپرده آید - شاه سه هزار سوار ترکمان  
از جاگیر داران سيستان و فراه و گرم سبز بصره ارج علي يار بيگ  
افشار فرستاد - بهادر خان ازین لشکر خبری نداشت - ناگهاني  
بر سر او ريختند - و جنگ سخت در پیوست - آخر بهادر خان  
( ۲ ) در [ بعض نسخه ] فتره \*

کاره نه ساخته در بگرفت نهاده - و نتوانست که زمين داور و آنقدر در  
بسر برد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک  
خود را تراض نمود و عذرها در ندادن قندهار درميان آورد  
و خالي بر گردانيد \*

چون شاه ايران شنيد که شاه محمد قلاتي بر پيمان خود  
نه ايستاد برادرزاده خود را سلطان حسين ميرزا بن بهرام ميرزا  
و حسين بيگ ايچک اُغلي استجلو له و دلي خليفه شاملو را  
بگرفتن قندهار تعيين کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام  
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشيد سلطان حسين ميرزا ملول  
گشته از پاي قلعه برخاست - شاه برآشفته ميرزا را با علي سلطان  
حاکم شيراز باز فرستاد - تا بهر نوع که باشد قلعه را در تصرف  
آرند - علي سلطان ( که لاف اين کار زده بود ) کوششهای سخت  
در گرفتن قلعه کرده به تير و بندوق مسافر ملک بقا گشته  
تفرقه در لشکر ايران افتاد - ميرزا را نه زدي باز گشتن و نه رای  
بودن - در گرد قلعه نهشته روزگار مي گذرانيد - چون اين کيفيت  
از نوشته شاه محمد بعرض آشياني رسيد در جواب بقلم آمد  
که جنت آشياني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود  
قندهار را بشاه ميدهم - خوب واقع نشد که باين مردم جنگ  
کرده کار تا باين حد رسانيد - الحال مناسب آنست که قلعه را  
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته رانده هندوستان گردند \*

اگرچه روايت صاحب عالم آرا با اين حکايت في الجملة  
تباين دارد ( چه از مرقوم خامه اخبار طراز خود ساخته - که  
بدخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ايران سلطان حسين  
ميرزا را با دلي خليفه شاملو بمعارفت تعيين کرد - چون شاه درمي  
بهر خليفه شاملو با قوچه غافل برسر بهادر خان ريخته اوزا  
همگراي باديه هزيمت ساخت شاه محمد بمکر و حيله پيش آمده  
بقلعه داري پرداخت - امرای قولياش زمين داور را تصرف  
شده حقيقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه ( ۹۶۵ ) نهصد  
و شصت و پنج علي سلطان ثاني اُغلي ذوالقدر را با لشکر جزار  
بتمسکين قندهار ناه زد نمود - و ايالت آنجا را بسطان حسين ميرزا  
تفويض فرمود - شاه محمد قلاتي تا شش ماه بلوازم محاربه  
اشتغال داشت - چون مدد از هيچ طرف بار نرسيد دست  
در دامن استيمان زده پس از معاهده و پيمان قلعه سپرده  
رانه ديار هند گرديد ( يکتم که از مورخين ايران و هندوستان  
هر کدام جانب خود نگاهداشته هر چه جنبانیده باشند - و اگر  
تطبيق دهند بين الرايين هم مرز مي گيرد که الايفي \*

بالجملة شاه محمد قلاتي در آخر سال سيوم بملازمت  
عرش آشياني استسعاد يافته مشمول عواطف پادشاهي گشته  
بتدريج بمنصب دروزاري و خطاب عالي اختصاص گرفت  
مال درازدم بهاسباب قلعه کوتاه و حکومت آنقدر در سربلندي

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم ( که خان اعظم کوکه را  
با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد )  
مشار الیه ( که در جرانغار جا داشت ) زخمی شده خود را بگذار  
گشاید - و با محمد آباد رسیده قرار گرفت - بسرش عادل خان است  
که ابتدا با اتفاق ادهم خان کوکه بیرونش مالوه تعیین شده - پس  
ازان همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک  
( که در اردبه راجع بغی می افراشت ) مامور گردیده در محاصره  
قلعه چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اراکل سال سیزدهم روزی  
پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بدوق زخمی ساخت - شیر  
خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو چسته  
تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت  
لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود  
متوجه سازد - عادل خان ( که دران هنگام معاتب بود ) گمان  
اجازت عام برده با تیر و گمان سبقت نمود - تیرے که انداخت  
اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آریخت - و دست  
چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای  
هنر و شرم بند نیام مصتحم شد - تا گشایتن آن شیر دست  
عادل فرورخائید - پس ازان خنجر کشیده در زخم بر دهن  
شیر رسانید - شیر دست راست او را بدهان گرفت - درین اثنا  
مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شعر تمام ساختند - دران میان

زخم بغداد هم رسید - چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده  
جان بجان آفرین سپرد \*

گویند از اژ شیوای حافظی با زن دیوان پدر خود تعلق خاطر  
داشت - زن بغفت منشی تن در نمیداد - پدرش درین باب ادرا  
منع میکرد - و نصیحت می نمود - او روزی از موعظت پدر  
بهم برآمده شمشیر حواله نمود - سبحان الله زهر سنگین لبی  
و غریب بے مروتی - شاخ را با اصل ستیزه کردن تیشه بر پای  
خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را  
بچاه مذلت افکندن \*

\* از مکافات عمل غافل مشو \*

\* گندم از گندم برید جو ز جو \*

پسر درم از قیام خان است - در عهد جهانگیری بکتاب خانی  
همرز گردیده مدتها بخدمت قرادلی قیام داشت \*

مخفی نماند که از قدیم الایام قلعه نندهار متنازع فیہ  
سلسله علیّه مغویه و خاندان عظمت بنیان تیموریه است - گاه  
این ناهیه بقومانروی آن طبقه منظم بوده - و گاه بارلیای  
این دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکانی از ارضونیه انتزاع  
نموده در انتساب آن بسلسله چغتائی شکی نیست - و بذبران ( که  
در سواف ایام بصلطین خراسان تعلق داشته و جنم آشیانی  
بشاه ایران وعده پیشکش آن کرده ) اگر سلاطین مغویه دعوی

میکردند بجا بود - اما چون خود پورها باستانی کابل و قندهار را در دروازه هندوستان بر شمرده اند ( که از یک پتوران و از دیگری بایوان روند ) و از نگاهبانی این ~~هر دو~~ <sup>هر دو</sup> ~~فرخان~~ <sup>فرخان</sup> هندوستان از بیگانه ایمنی پذیرد پس دروازه با اختیار صاحب خانه اولی و انصاف است علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در مرز که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بی خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهنشاه زمان نادر شاه آن هر دو را یک کرده بدیله در آمد و رسید کار بجائیکه رسید .

اگرچه تقلب و تحول حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهر جا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضا با برسم اجمال اینجا رقمزد کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان و بهوش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعه میرزا و استیصال آن سلسله ( که مملکت خراسان بتصرف شیبانی خان اوزبک درآمد ) شجاع بیگ بملازمی او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و بیگار از ارغونیه برگرفته بهادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیبانی خان ازین سانحه آگاهی یافت

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا در زنی چند حصاری شده آن مملکت را بدو گذاشت - و او باز زمام ایالت آن آله را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطه تصرف شاه اسمعیل مغوی درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله جذبان اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه باز گشته می کرد که دیگر باره فردوس مکانی آمده قندهار را گرفت

شجاع بیگ بدور میش خان شاملو بیگلربیگی هرات استغاثه نمود - او در خدمت بابری التماس کرد - که شجاع بیگ

اظهار بندگی شاهی می نماید - صداقت فیما بین مقتضی عدم تعرض حال اوست - فردوس مکانی بکابل لوی معارفت

بر افراخت - شجاع بیگ ملا باقی نام معتمد در قندهار

گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملکت

بتصرف فردوس مکانی داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران

بهر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان رانی شاه

طهماسب سنه ( ۹۴۱ ) نهصد و چهل و یک سام میرزا

برادر شاه با ارغون باز شاملو ( که بیگلربیگی خراسان و لاه

میرزا بود ) بی استعاضا و استیذان شاهی بر سر قندهار آمد

خواجه کلان بیگ ( که از امرای فردوس مکانی بود - و از

( ۲ ) نسخ [ ب ] بهر منقح - با بهر پیش باشو ( ۳ ) نسخ [ ج ]  
افرنواز خان .

جانب، میرزا کامران حکومت قندهار داشت ) استحکام داده تا هشت ماه نگهداشته - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمباریه عظیم در پیوسته اغریوز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معارفت نمود - شاه در سنه ( ۹۴۳ ) نهصد و چهل و سه ( که نوبت ششم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بخراسان آمد ) چون امیر عمده قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار گشته شده بود از کمال غیوت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و راکخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانای نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری رزان - ناچار خانه آراستن و بهمان سپردن و خود را گزاره داشتن مناسب میدانند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان ناچار لطف فرموده بجانب عراق عذر عزیمت اعطاف داد - چون خواجه کلان دروازه ارجمه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت گزینش نداد - که چرا این قدر نتوانستی نگهداشته که من خود را

میرساندم - و باز سرانجام یورش قندهار نموده روانه شد و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه ( که بطرف آذربایجان با سلطان دوم مقابله دارد ) کمک متعذر است ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعزت استیلای افغانان محل سکونت چغتائیه نماند میرزا کامران بکابل شتافت - و میرزا همدان از جنم آشیانی جدا شده قندهار را متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکر فراهم آورده تا ششماه گرد قلعه نشست - میرزا همدان از بآذوقی به تنگ آمده بعد و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری برادر دوم خود داده بکابل شتافت - چون جنم آشیانی در سنه ( ۹۵۱ ) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان شاهی بسپارم - چنانچه در اول حال ( که قندهار مفتوح گردید ) به بوداغ خان ناچار ( که مردار لشکر قزلباش و لایق سلطان مراد میرزا کرمی جنم آشیانی بود ) حواله فرمود - لیکن هنوز مهمات پادشاهی سرانجام نیافته بجهت زه و زان امرای چغتائیه مانع نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بگرام خان ( که دولخواه طرفین بود ) سپردند - چون سالها بذایر مذاشرت

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنگ آشیانی نارغ بال  
و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت  
نشد که ایفای وعده با شاه ایران در میان آید تا آنکه در  
زمان عرش آشیانی بتقریب که گذشت شاه محمد خان تلاتی  
مهرک این سامه شده قلعه بحکم شاهي بتصرف سلطان  
حسین میرزا درآمد - و زیاده بر سی و هفت سال در تصرف او  
و اولادش ماند - مظفر حسین پسر کلانش در سنه ( ۱۰۰۳ )  
هزار و سه هجری سال چهل اکبری قلعه را تسلیم ملازمان  
پادشاهی نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه  
( ۱۰۲۱ ) هزار و سی و یک سال هفدهم جهانگیری شاه  
عباس ماضی در محاصره چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبندی  
( که در امور قلعه داری نهایت بیجگری بکار برد ) انتزاع  
نمود - و باز در سال یازدهم فردوس آشیانی سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار  
و چهل و هفت هجری علیمردان خان زیگ از غضب و سفاکی  
شاه صفی مغربی و نابرداری مردم ایران اندیشه مند گشته باعلی  
حضرت ملتجی شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثانی  
در سال بیست و دوم شاهجهانی با فوج جرار آمده محاصره  
نمود - و تا دو ماه محاربه در میان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر  
تونی دران جنگ گفته \*

\* بیست \*

\* ز بالا و پائین دژ می نمود \*

\* چو آتش قزلباش و هندی چو درد \*

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند  
گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش  
بود - چون پادشاهی ایران ضعیف تر گردید میرادیش ابدالی  
( که در ملازمان شاه تعینات قندهار بود ) آن قلعه را بتصرف  
آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدومت خلد منزل  
ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او  
سمت ذکر یافته - پس ازان بشهشاه انتقال نمود - و در بلوا  
گویزد بحکم آن پادشاه ذوی الاقدار آن ولایت رونقه دیگر یافته  
و در حوالی قلعه معموره طرح انداخته موسوم بنادر آباد \*

( ۲ ) قندهار مملکتی سمت وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا  
تا غور و غرجستان سه صد کوره - و عرض از سند تا فره دریست  
و شصت - شرقی سند - و غربی فره - شمالی غربی غور و غرجستان  
و شمالی شرقی کابل و غزنین - جنوبی سیوی - قلعه قندهار  
بدشوار کشائی شهر عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل  
دقیقه - و عرض سی و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ  
و ابدالی - بیست و چهار مکان است بجمع هفت کور دام که  
برابر است بجمع بلخ و بدخشان \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] تا غرجستان \*

## \* شيخ احمد \*

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست - قدس سره  
که اصلش از دهلی ست - بهر شیخ بهاءالدین از اولاد شیخ  
فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده  
و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الہند مشہور و معروف گردید  
پس از انکہ بہندوستان معارفت کرد در موضع سیکری درازده  
کرہی آگرہ ( کہ از مضافات بیانہ بود - و چون دران گل زمین  
فردرس مکانی بر رانا سانکا فتح یافت بشکری موسوم فرمود  
بشین معجمہ ) بالای کوہ ( کہ بآن موضع متصل است ) مسجد  
و خانقاہی ساختہ بریاضات اشتغال می نمود - (۲) از غرائب اتفاقات  
عروش آشیانی را ( کہ در چہارده سالگی بر سوبہ فرمانروائی  
ہندوستان جلوس نمود ) تا چہارده سال دیگر ( کہ سنین عمرش  
بہ بیست و ہشت رسیدہ ) فرزندے کہ میشد زندہ نمی ماند  
چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفروض داشتہ  
از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سہ پسر  
عالی تدر بشیر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والدہ  
جنت مکانی ظاهر شد - چون در امثال این امور تغییر مکان را  
بشگون فرا می گیرند آن عقیقہ را از آگرہ بمنازل شیخ فرستادند  
( در چہار شنبہ ہفدم ربیع الاول سنہ ۹۷۷ ) نہصد و ہفتاد  
( ۲ ) نسخہ [ ج ] برہنہست \*

و ہفت ہجری جنت مکانی متولد گشت - و بہمنامی شیخ  
باشہزادہ سلطان محمد سلیم مصمی گردید \*  
\* در شہوار لجنہ اخیر \*  
و پس از ان ( کہ ولادت سلطان مراد و سلطان دانیاں نیز واقع  
شد و نفس شیخ گدرا گردید ) سیکری را مصر جامع ساختہ  
عالی اسامی و خانقاہی رفیع بنا با مدرسہ بصرف پنج لک ( رسیدہ  
مرتب گشت \* و لایری فی البلاد ثانیہا \* تاریخ یافتہ اند  
و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگین و جداول نظر فریب  
اطراف شہر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی  
آن معمورہ مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را  
بفتح آباد موسوم نمایند - بفتحپور زبانزد خلق گردید - همین نام  
مطبوع بادشاہ افتاد - شیخ در سنہ ( ۹۷۹ ) نہصد و ہفتاد و نہ  
ہجری رحلت نمود \* شیخ ہندی \* تاریخ است - بذابر اخلاص  
و اعتقادے ( کہ عوش آشیانی را بشیخ بہم رسیدہ بود ) پسران  
و خروشان و نیاثر و احفاد ایشان بمناصب علیہ و مراتب عمدہ  
اختصاص گرفتند - و چون زوجہ و صبیہ شیخ برضاع و فطام  
شاہزادہ سلطان سلیم ممتاز شدہ بودند در ایام فرمانروائی او  
بہ نصبت کولکاشی سرمایہ افتخار اندرختہ اکثرے ہیایہ پنجہزاری  
برآمده صاحب طبل و علم گردیدند \*  
بالجملہ شیخ احمد در تعلقیان روزگار بسا خوبیہای گردیدہ

غازه چهارم او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نگردید - و از دین  
ناملائم چندان (بون غم نگشته - از دستگیری عقیدت و بزدگی  
بیمین نسبت کوکلتاشم شاهزاده شهر آفاق گشته در جرگه  
امرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدی  
نرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم  
در یورش مالوه هوا زدگی در یافت - چون بدار الخانه آمد  
از نابرهیزی انجام کار بفالغ کشید - در همین سال (روزه که  
عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود) بحضور طلبید  
او (خصمت را بشین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستی  
شتافت - سنه (۹۸۵) نصد و هشتاد و پنج \*

## \* شاه فخرالدین \*

موسوی مشهدی پسر میر قاسم است - در سنه (۹۹۱)  
نصد و شصت و یک هجری در (کاب جنت آشیانی بهندوستان  
آمده بمواسم پرستاری مشمول عواطف سلطانی شده - پس  
ازان (که مقرر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایشی پذیرفت)  
برای سرداری موعود نمود - و سال نهم در نوچه (که بتعاقب  
عبدالله خان اوزبک تعیین شده) شتافته مصدر ترددات  
گردید - و سال شانزدهم همراه لشکر مغلا (که بهسرکردگی خان کلان  
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوری یافت - چون موکب  
ظفر کوکب بپتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

خان و میر ابوتراب (که همواره بتوسیل عتراض استدعای مهم  
گجرات می نمودند) کمیل فرمود - موسی الیه در اثنای راه  
با میر ابوتراب برخوردیده پیش اعتماد خان بگجرات رفت  
و بمقدمات تسلی اطمینان خاطر از نموده بملازمت پادشاه  
آورد - پستور در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات موید گجرات  
گشت - پس ازان بتقریب کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل  
امرا (که در سفر ایام گجرات پیش پیش روانه شده بودند)  
بدان سمت گام جلالت برزد - و پس ازان بحکومت اوجین هر بلذ  
گشته لوی اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خانی چهارم  
امتیاز بر افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر قوسون  
محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمایه افتخار اندوخت  
از امرای در هزاری ست \*

## \* شجاعت خان \*

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش تردی بیگ  
خان است - بدولت عواطف جنت آشیانی بخطاب مقیم خانی  
سر برافراخته بدین الامثال و الاقوان امتیاز بهم رسانید - در ایام  
هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بهیروزا عسکری بیوست  
و هنگام معارفت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعه  
فندهار محصور بوده مراسم پاسپانی و تحصن بجا می آورد  
چون میرزا زینهار می گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیونا را

شمشیر و ترقش در گردن انداخته بگورنش پادشاه آوردند  
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زولانه در پا و تخته  
در گردن کرده چندی نگه داشتند - وقت انتهای جنت آشیانی  
بتسخیر هندوستان بهمراهی منعم خان در کابل ماند - چون  
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقه بیروم خان منعم خان طلب  
حضور گردید مقیم خان نیز برفاقت او بهند آمده باضافه منصب  
مورن عذایت گشت - سال نهم در یورش مالوه ( که عبداللہ خان  
ازبک حاکم ماند و خیالات فاسد بخود راه داده می خواست  
شورش برانگیزد ) مصدر ترودهای پسندیده شده بخطاب  
شجاعت خان ناموری اندرخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعی  
ضیافت استدعای قدوم پادشاهی نمود - عرش آشیانی بقبول  
مسئول مباهی ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیدا بود  
از جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائی اهتمام<sup>(۲)</sup>  
بکار برد - و در سال هیزدهم ( که بیلغار نه روزه احمد آباد  
گجرات بنزول اجال اکبری دارالاقبال گردید ) شجاعت خان  
از گراف خیله در بزم پادشاهی حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان  
خانخانان سپه سالار ( که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود ) بر زبان  
راند - عرش آشیانی بمکافات در تقصیر ( که هم ادب حضور مرعی  
نداشت - و هم مراعات توره سلطنت فر گذاشت که با سپهسالار

دولت ناشایسته اندیشید ( سرزنش ژوانی ( که اصالت منشان را  
زخمی کاری تر از شمشیر ابدار است ) فرموده نزد خانخانان  
فرستاد - که بهر چه سزادار داند از عفو و انتقام بعمل  
آرد - خانخانان ازین عاطفت بمسئاس پرداخته در اعزاز  
و احترام شجاعت خان کوشید - و درخواست دفع جریمه او  
نمود - ملتمس او پذیرفته بطلم ممتاز فرمود - در سال  
بیست و دوم بمنصب سه هزار و حکومت مالوه و سپه سالاری  
آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه  
( ۹۸۸ ) نصد و هشتاد و هشت لخته امرای بد سرشت  
بنگ و بهار عرصه فتنه و فساد برآراستند از حسب اطلب  
پادشاهی از سارنگپور یک منزل برآمده بود - عوض بیگ  
برلاس با جمعی از ملازمان او از سخت گیری و بد سلوکی  
( که مواجب سپاه بیخسار باز داشت ) و بکوهیده دشنامها  
سرزنش نموده ) اخلاص گزینی و خیر سگای از دست فرهشته  
در کمال به اندیشی بودند - هنگام کوچ ( که پیشتر همراه  
بنگ و بار سردار ) فرورده - و برخ کرمی شغل کوچ داشتند )  
حاجی شهاب نامی را بسرداری برداشته هنگامه آرای ستیزه<sup>(۲)</sup>  
گشتند - غوغای عظیم برخاست - قوم خان پورش جوئی آگهی  
شده بگورنجان فرسا نقد زندگی در باخت - شجاعت خان از

خیمه برآمده زبان پوشش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید  
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوق از ناسپاسان  
زخمی چند یدو رسانیدند هنوز رمقه بود که نزدیکان وفا کیش  
بعماری انداخته زانئ سازنگهور شدند - و از پخته کاری  
و زمانه شناسی چنان ره سپردند که بسیاری زنده انگاشتن  
و برخه بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - در کمتر زمانه  
بحصار آن شهر پناه برده مؤده رستگاری بر زبانها انداختند  
و کوس شاهمانی بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر  
گرد شورش که بلذ شده بود فرو نشست - و هر یک از  
بد سگالان کناره گرفت - شکفت آنکه اکثری انجام کار دانسته  
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یازری نموده پاسبانی  
بنه و بار در آوردند - و از چنین آشوب بعافیت گاه رسانیدند  
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار  
آمرزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگونگون  
بادافراه عبرت نامه جهانیان گردانید - بسر دوشم مقیم خان  
که ترجمه اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته \*

### \* شیخ عبدالنبی صدر \*

نبیر شیخ عبدالقدوس کنکوی - که از اولاد امام ابوحنیفه  
کوفی و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)  
نصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبدالنبی در علوم

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث صند عالی  
داشت - و باوصف افاده علوم باشغال سلسله علییه چشت  
مواظبت می نمود - چیس نفس بجائ رسانید که تا یک بهر  
دم نگهداشته بذکر قلبی مشغول میشد - در سال دهم جلوس  
عرش آشیانی بوسیله مظفر خان دیوان اعلی بمنصب  
مدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمرور ایام جلال امور  
سلطنت نیز بصوابیدین ار باز گردید - و در قرب منازات  
پادشاهی برنیه رسید که باستمع حدیث شریف عرش آشیانی  
بخانه اش میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه پترغیب  
شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نهی منکر  
فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد  
حنی بقصد ثواب بمسجد جازوب میزد روزی بتقریب سالگره  
بر ملیوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ  
بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامه  
عرش آشیانی رسیده پاره شد - حوصله ننکی کرد - نزد والده  
شکایت کردند - که بایستی در خلوت شیخ منع می کرد  
مریم مکانی گفت بوتم گران خاطر نشوی - بابت نجات  
اخروی ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک  
با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد  
و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باهتمام و تعصب

پادشاه را تذکّر گرفتند انکشاف مراج شد - شيخ فيضي و شيخ ابو الفضل آنرا در يادگه اظهار کردند - که عام ما زباده ازين شيخان مرثي است - که ديداري را بدهد تحصيل دنيا کرده اند - اگر حضرت پشتگرمي ما نمايند بجهتهای توي الزام و اسکات اينها ميکنيم - چنانچه روزی طعام مزعفرهم بر سفره بود - چون شيخ ازان تذال کرد ابو الفضل گفت که اينها الشيخ اگر زعفران حلال مي بود چرا اينهمه احتساب بحضرت خليفه الله فرمودند و اگر حرام است خود چرا تذال کردند - که تا سه روز اثرش باقي مي ماند - و مکرر مباحثات جدلي در ميان آمد - تا در سال بيستم و دوم تحقيقات سيورغال و تفتيش مدد معاش بکار رفت - ظاهر شد که شيخ با اينهمه صلاح و تقوی مراتب کفاف و استحقاق مرعي نداشته - در هر صوبه مدرّس عليه حقه مقرر شد - و چون در سال بيستم و چهارم عرش آشياني مجلسه از علما و دانشمندان ترتيب داد باتفاق آنها قرار يافت که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات پيشينان آنچه برگزيند پذيرفتن آن ب مردم موجب ثواب است يعني در مسائل دينيه ( که مختلف فيه مجتهدين است ) بنابر تسهيل معيشت عالم و مصلحت اهل اسلام براي مائب خود شقّ که اختيار نمايد اتباع آن بر کافه انام لازم است - و کذا که بقدر مواجب نماي خود حکم از احکام قرار دهد ( که مخالف

فرض و سذّت نباشد - و سبب ترفيه عالميان گردد ) مخالفت آن موجب خسران دينوي و سقط اخروي است - چه مرتبه پادشاه عادل زباده بر مرتبه مجتهد است - و بدین مضمون تذکره نوشته بمهر شيخ مشار اليه و مخدوم الملك سلطانپوري و غازي خان بدخشي و حکيم الملك و ديگر علمای وقت رسانيده \* و کان ذلک في شهر رجب سنة ( ۹۸۷ ) سبع و ثمانين و جمع مائة \* و چون از شيخ عبد النبي و مخدوم الملك حرفهای ديگر بعرض رسيد و ظاهر شد که آنها ميگويند که از ما باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشياني در همدن سال شيخ را قافله باشی حاج کرده زری ( که بشرفا و ارباب استحقاق آن امکان شريفه مي فرستادند ) حواله فرمود - و يا مخدوم الملك دستوروي يافت - و بدین تقريب اخراج اينها از ممالک محروسه بعمل آمد - و حکم شد که همواره دران معابد برياضت مشغول بوده بدون طلب عود بديار خود ننمايند - چون بصيب آمدن ميرزا محمد حکيم و عصيان امرای بهار و بنگاله یک گونه هرج و مرج در هندوستان افتاد اينها ( که مقصد چنين هنگامه بودند ) مع شي زائده مسموع نموده عزيمت معارفت مصمم ساختند - و با وصف تحذير شريف مکه از تخالف حکم پادشاهي بدرجا نيزدي در آمده در سال بيست و هفتم باحمد آباد گجرات بار اقامت کشوند - اگرچه بيگمان محل

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بتازگی بحرفهای ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب محاسبه و مطالبه بذلت تمام معید نموده حوائج شیخ ابو الفضل شد - او بعلم مزاجدانی دریافت که قتلش باز پرس ندارد - بسابقه عداوت در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و نود و دو هجری پنهانی خفه کرد - یا باجل طبعی در گذشت \*

### \* شیخ عبد الرحیم لکهنوی \*

از نجبای شیخ زادهای بلده لکهنو است - و آن بزرگ شهره سم از سوبه آرده بوکنار دریای کودی بیسواره عبارت از آن مملکت است - شیخ بیادری طالع در سلک ملازمان اکبری انتظام یافته در جایزه نیکو بندگی بمنصب هفتصدی ( که مهین پایه نوکری آنوقت بود ) سر برافراخت - چون با شیخ جمال بختیار ( که همشیره اش از ازواج مرغوبه عرش آشیانی بود ) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه درستی و بد دمسازی بیاده نوشی افتاده شیفته و دیوانه میکساری گردید - و چون مسکرات مخدر روح و مظالم عقل اسمی افراط آن مهیج مواد سوداری گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره ساخت - و آثار نابخردی از پیشانی پیدائی گرفت \*

در سال سیم هنگام معاودت از کابل (دو زه) ( که حوالی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] فرموده ( ۳ ) نسخه [ ب ] بیسواره \*

سیالکوٹ مضرب خیام پادشاهی بود ( شیخ در منزل حکیم ابوالفتح سرگز هرزه گوئی شده از شورش جنون جمدهر حکیم را بر خود زد - مردم قراهم آمده از دست آر باز کشیدند - و زخم او را بحضور عرش آشیانی بردوخته باستعلاج پرداختند - گویند پادشاه بدسمت خون زخم او را بخیه زد - و هر چند حکیمان آزمون کار اصرار داشتند که این جراحت مرهم پذیرفتنی نیست و بعد از دو ماه حالش بجا نمی کشید که نبض شناسان قادره دان هم دسمت باز داشتند لیکن پادشاه همواره از دلدهی نوید رسان بندرستی بود - چون هاتوز در اجل از تأخیر رفته بود در کمتر زمانی بحال خویش آمد - پس از آن بوقت موعود گرد هستی از دامن روزگار خود بر افشاند در وطن بیاسود \*

گویند برهن زنه کشا نام در خانه داشت - آن عافله روزگار پس از فوت شیخ خانها بنگلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب احداث نموده و دیهات اطراف را باجازه گرفته در رونق افزائی باغی ( که شیخ در آن مدفون بود ) می کوشید - و از پنجه زاری تا سیاهی هر که از آن راه می گذشت فراخور احوالش بغض است شیخان می کشید - و با آنکه کور سن دریافته و بصارت رفته بود شیوه مرضیه را از دسمت نداده تا شصت سال کمابیش احوالی نام شوهر خود نمود \*

\* ع \*

\* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد \*

## \* شيخ جمال بختيار \*

بهر شيخ محمد بختيار - طایفه ملقب بدین لقب در  
چنددار و جلیسر مضاف صوبه اکبرآباد از مدتہا سکونت دارند  
خواهر او گوهر النساء نام در خانه عرش آشیانی سرآمد  
مکالت بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده بپایه  
وزاری مرتقی گردید - مردم حسد پیشه ( که از پیش آمد او  
خار الم در دل داشتند ) بیدختر آب خوردن ادرا بضر آمیختند  
حال شیخ دگرگون شد - روپ نام خواص پادشاهی بخاطر دل سوزی  
قدری از ان آشامید - او نیز متغیر الحال گردید - چون بعرض  
رسید پادشاه خود بچاره گری برنشت - و صحت زر داد \*

سال بیست و پنجم باتفاق اسمعیل قلی خان بهمالش  
نیابت خان ( که علم بغی افراخته بود ) دستوری یافته عرصه  
مبارزت را به پیشقدمی آرامت - و سال بیست و ششم  
به تعینات شاهراده سلطان مراد ( که بمقابلہ میوزا محمد  
حکیم نامزد شده ) مامور گردید - ( روزی که منزلگاه شاهراده  
خرد کابل شد ) نامبرده از تهور منشی راه چزارتو سر کرد  
و با مردم میوزا حکیم نبرد مرد آزما نموده جنگ کذل بمعسکر  
شاهراده پیوست - ( روزی عرش آشیانی از روی راجه شراب  
استشمام نموده در پی باب نکوهش فرمود - و از کورنش باز داشت  
شیخ از جوش غیبت و ناز فرشی از جا رفته احباب مکنت را

بینما داد - و لباس بی نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت  
آشفته تر شده - او را بوندان خانه برنشاند - پس از چندے بعفو  
جرائم مشمول عواطف بیکران ساخت - مدتی بتقدیم خدمات  
تکصیل سعادت می نمود - از انجا ( که بمیکساری خورده بود )  
آخر کار رعشه بهم رسانید - سال سیم ( که عزیمت زابلستان  
در پیش بود ) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودھیانہ  
توقف گردید - در همان سال مطابق سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود  
و سه هجری با بعدم خانه در کشید \*

## \* شهاب الدین احمد خان \*

از سادات نیشاپور است - بقسم خدمت و مزید اعتبار  
امتیاز داشت - در اراٹل جلوس بحکومت دارالملک دهلی  
اختصاص گرفت - چون بیستم جمادی الاخری سنه ( ۹۹۷ )  
نهصد و شصت و هفت هجری سال پنجم عرش آشیانی بمرام  
خان را بجهت مهمات در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و نا  
سکندرآباد شکارکنان رسید ماہم انکه انحراف مزاج مزیم مکانی را  
( که در دهلی تشریف داشت ) تقرب ساختہ بوسم عیادت  
توضیح رفتن دهلی نمود - ملائم مزاج پادشاهی افتاد - چون  
شهاب الدین احمد خان ( که با ماہم انکه خروشی و درستی  
داشت ) باستقبال رسید عرضداشت که این آمدنها ( که بی

استصواب خانخانان است ) بمردم که در رکاب اند غير از جان گزائي و بی ناموسي ثمره نخواهد بخشید - ناگزير است که ما بندها بامان شريفه رفته بمواسم دعا گوئي اقدام نمائيم - عروش آشياني شخص را نزد خانخانان فرستاد - که ما خود عزم دهلي کردیم - هيچ کس درين کار دخل ندارد مع هذا عهدنامه بنام اين جماعه بفرستاد - چون اهل عناد را راه سخن را شد و ميدان خالي بدست ما هم انکه و شهاب الدين احمد خان افتاد علانيه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج پادشاه از بيرام خان کبيد \*  
\*  
\* هر چند باغيار عنايت نظري هست \*

\* گوئيم بدانها که سخن را اثره هست \*

ببرام خان از استماع پيغام پادشاهي سراسيمه گشته حاجي محمد خان سيستاني و خواجه جهان را بعدر خواهي فرستاد تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسی گوش بمعدرتها کند - امرای چغته ( که منتظر چنين روز بودند ) از اطراف و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملڪي و مالي بصوابديد ما هم انکه بشهاب الدين احمد خان مفوض شد - روزی چند بتمشيم امور سلطنت پرداخت \*

در سال دوازدهم ( که پادشاه متوجه چيتور بودند ) ادرا از حوالی قلعه گاکرون برباصت ولايت مالوه برونواخته بمالش

ميرزاان باغيه ( که بران ديار بتغلب استيلا يافته بودند ) تعين فرمود - آن ناسپاسان ثبات <sup>(۲)</sup> از دست داده پيش از جنگ بکجرات بدر زدند - چون سال سيزدهم طلب حضور شد مظفر خان ديوان اعلى از کثرت اشغال مالي و مالي بخالصات پادشاهي چنانچه بايد نمي رسيد - آنرا بدر نامزد نمودند او از جز رسي و کرداني نسق شايسته و انتظامه گزيده داد سال بيست و يك بمنصب پنج هزارى سر بخار برنواخته بسيله سالاري مملکت مالوه تعين گشت - و سال بيست و دوم چون از وزير خان کارهاي کجرات باخلال آمد حکومت

آلجا بدر تفويض يافت - و در سال بيست و هشتم چون اعتماد خان از تغير او بايالت کجرات در رسيد خان مذکور بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملارمان بی حقيقت او

سر بشورش برداشته سلطان مظفر را ( که در پناه کانهها روزگار مي گذرانيد ) طلبیده بسري و سرداري دستمايه آشوب گردانيدند - شهاب الدين احمد خان باطفاء اين نادره همت گماشته کار برده آرائي کشيد - پيش از انکه آريزش رو دهد باقي مردم او جدا شده بمغالان پيوستند - دران سراسيمي يک

از نوکران زخمی هم رسانيد - چندی وفاکيش خان را

(۲) نسخه [ ج ] ثبات قسم (۳) در [ بعضی نسخه ] و سوم (۴) در [ بعضی نسخه ] کاپها \*

بر باركي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانيدند - شکست  
 فاهش رد دالم - و ناموس عالم بتاراج رفت - غنيم اطراف  
 و جوانب فرو گرفت - نزديک بود که از پتن هم برآمده  
 بهجاولر شتابد - که في الجملة مردم فراهم آمدند - بصوابديد  
 اعتماد خان بر شير خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود)  
 فوج فرستاده بر شکست - درين اثنا عبد الرحيم ميرزا خان  
 از حضور رسیده سلطان مظفر را آرايه باديۀ فرار ساخت - و سرکار  
 بهرونج بتبول شهاب الدين احمد خان مقرر ساخته بکوک  
 قليج خان [ که با سپاه مالوه بکشايش قلعه بهرونج (که بتصرف  
 کسان سلطان مظفر درآمده بود ) همت گماشته ] نامزد شد  
 سال بيست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگيها دم  
 آسايش بر گرفت - بسال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه  
 باز ايامت مالوه باو قرار يافت - همان جا در سنه ( ۹۹۹ )  
 نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي  
 و رعيت آسودگي از يکتايان زمانه بود - کديانوي خانه او  
 بايا آغا ( که پيوند خويشي با مریم مکاني داشت ) بشايعتگي  
 زندگي نموده سال چهل و دوم سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار  
 و پنجم در گذشت \*

\* شيخ ابراهيم پور شيخ موسی \*

برادر شيخ سليم سيکري است - شيخ موسی از جمله

خودان وقت بوده - و در قصه سيکري ( که چهار گروهی  
 اکبر آباد است - و عرش آشياني دران جا قلعه و شهر پناه  
 بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت ) کنج عزت گزيده  
 (۲) رياضت و مجاهدت مي برداخت - چون اولاد عرش آشياني  
 زنده نمي ماندند بدین جهت از درويشان استمداد نموده  
 روی التجا بشيخ سليم هم آورد - در همان ايام مادر شاهزاده  
 سلطان سليم بازور شد - اين معني موجب مؤيد حسن ظن  
 گردیده در قرب جوار منزل شيخ مکانه برای حاملۀ مذکور  
 اساس پذيرفت - در همان مکان شاهزاده تولد يافته بمناست  
 نام شيخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شيخ  
 درين دولت بمدارج ترقی رسیده \*

شيخ ابراهيم مدعي بتعيينائی شاهزادگان در دار الخلافه  
 (۳) اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بيست و دوم جلوس  
 با برخ مبارزان بتهانه داري لادائي و تنبيه سرکشان آنحدود  
 مامور گشت - ازان جا ( که حسن عمل و کارکردگي او فروغ  
 استحسان گرفت ) سال بيست و سيم بايالت فتح پور سر  
 مياهاست برافراخت - سال بيست و هشتم بکوک خان اعظم  
 کوکه مقرر شد - و در کشايش بنگاله ترددات شاين بتقدیم  
 رسانيد - پستتر با وزير خان در دفع قتلو ( که در آديسه

(۲) نسخه [ ج ] رياضت و مجاهدت (۳) در [ بهمن ] نسخه [ اکبره ]

هر فساد داشت ) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور  
رسیده نامه ارادت بر زمین فراغت نهاد - سال سیم  
( که پس از فوت میرزا حکیم عظیمه کابل پیش نهاد خاطر  
عرش آشیانی شد ) از پیاسهانی دار الخلافه آگره لوی  
کامیابی افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال  
سی و ششم مطابق سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه هجری  
قائمی حق را لایک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی او  
خاطر نشین پادشاه بود - از امرای د: هزاری ست \*

## \* شیره خان \*

پسر شیر افکن ولد فوج بیگ است - فوج بیگ از  
قدیمان همایون پادشاه بود - در شکسته ( که از افغانه  
یفوج پادشاهی رسید ) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با  
دیگران جهت برآوردن مریم مکانی حایله آن پادشاه والا جاه  
تعیین فرمود - مشار الیه بر در سرآورده جان نثار شد - چون  
پادشاه را سقر عراق پیش آمد شیر افکن بوقت میرزا  
کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جناب آشیانی  
از عراق از آنجا ( که از میرزا اطمینان نداشت ) خون را پیش  
پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - پشتر  
که مردم وضحاک و بامیان به قبول او تقرر یافت - اما بعد  
تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدر پیوست

و درز جنگ با میرزا دستگیر مردم پادشاهی شده بیاسا رسید  
بصرش شیرویه ملازمت عرش آشیانی دریافتند ابتدا در کومکیان  
منعم خان خانخانان تعیین بنگاله گردید - و در جنگ داور افغان  
( که در حدود آدیسه رودان ) جوهر مردانگی بر روی  
روز آرد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده  
سلطان مراد بصوب کابل دستوری پذیرفت - پشتر همراه  
میرزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال سیم  
بائفاق خان اعظم کوکه بهم دکن کمر خدمت بست - و سال  
سی و دهم با مطلب خان به تنبیه جلاله تاریکی مامور گردید  
و سال سی و نهم بخطاب خانی سر بلندی یافته پیاسهانی  
اجمیر سرمایه مباحثات اندوخت - از امرای هزاری ست \*

## \* شیخ عبدالله خان \*

خلف ارشد اسوه مشائخ الشطار شیخ محمد غوث  
گوالیاری ست - از پسران آن بزرگوار شیخ عبدالله و شیخ  
ضیاءالله بمزید اشتها اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدری  
معروف - در علم دعوت و تکلیف شاگرد رشید پدر والا مقدار  
و در ابتدا و ارشاد خلایق جانشین والد گرامی صفات بود  
بسنوشت تقدیر با نشه فقر و دریشی نوکری پادشاهی اختیار  
نموده در سلک امرای اکبری انظام یافت - پیوسته در یصاف  
بقطره و بویه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانیده - و همواره

در معارک جدال مراتب جان نشانی بها آوردند - تا سال  
چهارم اکبری بنصب هزاری امتیاز یافته صاحب شوکت  
و جمعیت گردید - گویند تا سه هزاری مرتقی مدارج امارت گشته  
در عین جوانی لوی ارتحال بعالم بقا افراشت \*

و در همین شیخ ضیاء الله نوکری اختیار نکرده بدریشتی  
در ساخت - در حیات پدر بکجرات شتافته در خدمت شیخ  
وجیه الدین علوی ( که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب  
شرح و حواشی مفید دارد - و مرید پدر اوست ) اکتساب  
علم کرده در یقین از شیخ محمد طاهر محدث بوهرة سغد<sup>(۲)</sup>  
حدیث نمود - در آن هنگام از جانب پدر بصدر عزایت نامه  
و تقویض خرقه خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار  
در سال ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد و یکوا ایار آمده روزه چند  
گذرایده در دار الخلافه آگره طرح سکونت ریخت - و خانه  
و خانقاه بر ساخت - و مدتها باحراز مژوبات اخروی همب  
گماشته بوسم دانش دلایز صوفی افاده می فرمود - تا سوم  
رمضان سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه بعالم دیگر خرامید \*

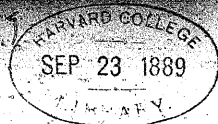
گویند در سال [ که در لاهور بعرض آشیانی شاخ آهوی ( که  
تماشای جنگ آن می فرمود ) بانتهین رسید - و سخت  
نخوری در گرفت ] اکثر اابر از اطراف و جوانب بیعادت

آمدند - روزی پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یان ما ندر  
علامی شیخ ابو الفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خود را  
بلاهور رسانید - اتفاقا پس از چندس یکی از حرملهی شاهزاده  
دانیاال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل  
بمزل شیخ برند - هر چند شیخ عذرهای برانگیخت پذیرا  
نه افتاد - آن عقیقه را آوردند - چون شیخ را تنفر نفس لامری  
بود از زندگی ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد \*

باقیضای مقام محمله از احوال والد ماجد این هردو  
برادر ثبت می گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش  
شیخ بهول از فرزند شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت<sup>(۲)</sup>  
بودند - هردو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند  
شیخ بهول مرید شاه قمیص است - که در سادهورا آسوده<sup>(۳)</sup>  
جنت آشیانی را بدر اخلاص و ارادت بهم رسید - با آنکه  
با خواجه خاوند محمود نبیره خواجه ناصر الدین احرار بیعت  
داشت خلع ربه مریدج او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه  
بر آشت - و ترک رفاقت کرده از عند بطن شتافت - و این  
بیعت برخواند \*

\* همای گو مقن سایه شرف هرگز \*

\* دران دیار که طوطی کم ازغن باشد \*



( باب الشين ) [ ۵۷۶ ] ( آثر الامرا )

و چون در سنه ( ۹۴۵ ) نصد و چهل و پنج ولایت بنگاله  
مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط  
عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا  
میرزا بزراد خرد پادشاه قرهت جاگیر یافته بود - بموافقت  
بعضی ارباب فساد اندیشه تبه بکون راه داده در عین موسم  
باران به رخصت روانه دار الخلافه گردید - میر تقی علی حاکم  
دهلی ( که از ارکان سلطنت بود ) باکزه آمده بنصائح ارجمند  
میرزا را بر دولتخواهی آورد - که زود بر جونپور شتافته مالش  
بهافغانان دهد - درین اثنا برخه امرا از بنگاله گریخته در جونپور  
بمیرزا پیوستند - و سلسله جنایان خطبه و تخت آرائی گشتند  
میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جنت آشیانی ازین  
خبر آگهی یافته شیخ بهول را ( که بوی قرط محبت و حسن  
اعتقاد داشت ) به بند گداری و موعظت پندازی روانه  
ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد  
و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدولتی و خدوگ  
افتادند - و آخرها یکنائی مشروط بقتل شیخ گردید - که  
تا پوده از روی کار بر ندارند<sup>(۲)</sup> موافقت صورت نگیرد - میرزا  
نورالدین محمد شیخ را بتمهت ( که با افتخار اتفاق دارد )  
از خانه میرزا گرفته در ریکشانی ( که نزدیک باغ پادشاهی بود )

کردن زد - شیخ محمد غوث \* قدما \* شهیدا \* تاریخ یافته  
تبرش در ظاهر قلعه بیانه است - بالای کوه \*

جنس آشیانی از قتل شیخ قرین قاسف و اندوه گشته  
طریق اتحاد و ادب بابرادرش شیخ محمد غوث مسلوک  
و مرعی داشت - او مرید حاجی حمید گوالیاری غزنوی ست  
که او مرید شیخ قاضی <sup>(۲)</sup> بنگالی و او مرید شیخ عبدالله  
شطاری ست - نامش ابوالمرید محمد - و از جانب پیر  
بغوث ملقب گشته - شیخ در کوهستان چناده مرید بهار بحکم  
پیر بمر برده و چند سال بچله نشینی گذرانیده در سنه

(۹۲۹) نهصد و بیست و نه جواهر خمس را ( که نسخه ایست

مشهور ) دران خلوت نشینی از سواد به بیاض آورد - و درین  
هنگام عمرش بیست و دو سال بود - چون شیر شاه در سنه

(۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استیلا یافت

شیخ بنابر اشتهار ربط خورد با همایون پادشاه اندیشه ناک گشته

بکجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالی بنا نهاده فراوان

مردم آندیار را بقرائد معنوی بر نواخت - چون در سنه (۹۶۱)

نهصد و شصت و یک رایات همایونی در دیار هند افرایخته شد

شیخ از کجرات اراده معارفت تصمیم نموده در سال (۹۶۳)

نهصد و شصت و سه ( که آغاز سربل آرائی عرش آشیانی ست )

(۲) در [ بعضی نسخه ] قاضی (۳) نسخه [ ۱ ب ] خود و همایون \*

شيخ بکواليار آمده با کوزه شتافت - پادشاه لوازم استقبال بجا آورده فرادران نیازمندی بتقديم رسانيد - شيخ گدائي کنبر ( که صدر صدر بود ) بسابقه عدالت ( که با شيخ داشت ) بتازگي کمز دشمني بسته رساله او را ( که در گجرات نوشته مشهور بمعراجيه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند ) به بیروم خان خانخانان رسانيد - و خاطر خان را بر متغیر گردانيد - آن قدر رعایت پادشاهي که متوقع شيخ بود بظهور نرسيد - ازان سبب رهائي يافته آزردہ خاطر بکواليار که مسکن او بود برگشته گوشه انزوا گزید - تا در شنبه هفدهم رمضان سنه ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد ازین خاکدان بنعيم جاوران شتافت \* بنده خدا شد \* تاريخ است \*

گويند از جانب عرش آشياني یک کور دایم وظیفه مقرر بود - و در ذخیره الکونین آورده که شيخ نه لک روپيه را جاگیر داشت - و چهل فیل در قوج او ميرفت - و آنچه بزبان افتاده ( که عرش آشياني نیز مرید شيخ بود ) از اکبر نامه هم ظاهر مي شود - اگرچه شيخ ابو الفضل بنابر همچشمی مشيخت يا بصوطن که داشته يا بمزاج گوئی پادشاه در لباس دیگر را نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه ( ۹۹۴ ) نهصد و شصت و شش ( که برعه در همین سال مراجعت شيخ از گجرات نوشته اند ) عرش آشياني بقصد شکار

از آگره برآمده عرصه گواليار بقدرم پادشاهي رونق پذيرفت ظاهر شد که گاران قبیحاق همراه شيخ محمد غوث از گجرات آورده اند - حکم شد که بیهای دلخواه از سوداگران بگیرند درین میانه معروض گردید که شيخ رکسان از بهتر ازین گاران دارند - اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند هرآينه شيخ آنها را پیشکش خواهد کرد - چون عرش آشياني تشریف فرمود شيخ مقدم پادشاهي را مغتنم شمرده حرز آفت بیروم حانی اندیشيد - و جمیع گاران را ( که بمردم شيخ موصوب بود ) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد - و اقسام حلويات و عطریات حاضر ساخت - و در آخر مجلس از پادشاه پرسيد - که حضرت دست ارادت بکس داده اند یا نه - فرمود که نه - شيخ دست خود را دراز کرده دست عرش آشياني گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم - پادشاه تبسم کنان برخاست - و از زبان پادشاه نقل مي کنند - همان شب بمخیم دولت آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشئه نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن گاران و طرز دراز دستی شيخ خندها داشتیم \*

\* یزیر دلق ملمع کمندها دارند \*

\* دراز دستی این کوته استیذان بین \*

پس ازان آن مرد ساده خود آرا در هنگامه عوام باین روش مباحثات می نمود - و این حکایت را الفاظی چند تکریر

نمود. و نقل بالمصدر آن در اینجا مناسب نبود \*

غریب تر آنکه در حق شیخ بهرول می نویسد که چون جنت آشیانی را توجه بدعوات بود شیخ را بادعی ادعیه عزت می داشتند - و از نصبت بآن حضرت گاه رابطه ارادت و گاه واسطه عقیدت اقتساب داده تفاخر نموده - حالانکه این در برادر از فضائل و کمالات علمی عاری بودند - یک لخته اوقات در زربابی جبال نهشته بدعوت اسمی اشتغال می نمودند و آنرا دستاویز جاه و اعتبار خود می ساختند - و بصحبت سلاطین و امرا بوسیله سادۀ لوحان زرد <sup>نویس</sup> رسیده متاع ولایت می فروختند - و بلطایف الکحل مواضع و قربات می گرفتند \*  
بالجمله این همه زبان طعن شیخ ابوالفضل ( که بر مشائخ وقت میروند ) بسبب عداوت باطنی و حسد همچشمی است که پدرش نیز از مقتدایان رقیب بود - و دعوی همسری داشت اما قبولیت نیافت - با از راشکافیها و به پرده گوئی است که مخالفی مصلحت و مخالف جمهور است - بهر تقدیر (۲)  
تحقیق و اثبات ولایت و غوثیت ( که امری مبطن است ) یکطرف - اما اتحاد و ارادت جنت آشیانی باین در برادر در غایت ظهور است - چنانچه محبۀ همایونی ( که بعد از تسلط شیر شاه بشیخ محمد غوث رسیده و در گلزار الابرار

(۲) نسخه [ ۱ ] تصحیف.

بجای آنرا آورده ) با جواب شیخ درین جا بصورت مقام ارتسام می یابد \*

بعد از عرض آداب دسمت بوس معروض آنکه غایت قدیر لم یزل از گروه دشواری تقدیر به بدرقه توجه و دعای ایشان و جمیع درویشان بآسانی برآوردن - و از سوانح رزگار فتنه انگیز آنچه پیش آمد بجز محرومی ملازمت باعث آزار خاطر و سبب تیرگی دل نگردید - و در هر نفس و هر گام خیال در گرد این اندیشه بود - که آن دیو سرشت مردم بآن ذات ملکوت مفات چه سالوک کرده باشند - چون شنید که در همان نزدیکی هجرت بذیار گجرات فرمودند ( دل از آن اقدرة گرفتاری تدریجی رهایی یافت - و پیوسته از صدق عقیدت امیدوار است - که فیض فضل کردگار همچنان که از تنگنای آفت بیرون آورده از بند اندوه نائی مذکور آزاد ساختن از محنت و فراق صوری نیز خلاصی بخشد - سبحان الله چگونه سیاس و شکر گذاری یقین بطن نشین آن رهنمای حقیقی بتقدم رساند - با اکثر اسباب پریشانی ( که بظاهر قالبی غرور پیچیده است ) در جمعیت وحدت سرای سوادای قلب باندازه یک ذره قصور و فائز راه نیافته - راه آمد و رفت باندازه قاعده دعای خیر پیوسته مسلک بباد \*

\* جواب \*

(۲) نسخه [ ب ] که نقل.

و مول نامه نامی سلطانی و مطالعه صحیفه گرامی همایونی  
مبارکباد زندگانی بمکملان این حدود رسانید . و نرید سعادت  
محبت و عافیت ملازمان کلب دولت بوداد . آنچه بکلیک  
ز قانع نگار قلمی بود مطابق نفس الامر است . هیچگونه تکلف  
در آن واقع نیست \*

\* سخن کز دل نرون آید نشیند لاجرم در دل \*

المرام سر خداوند افسر از اندر هذکای سرگذشت شوریده مباد \* ع \*

\* در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر است \*

هرگاه حق سبحانه تعالی بدهد سعادت مند خود را می خواهد  
بدرجه کمال رساند پرورش باسما می جمال و جلال هر دو  
میفرماید . یک دور جمالی گذشت . اکنون چند روز نوبت  
جلالی ست . بحکم ( ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا )  
بزرگی باز نوبت جمال خواهد رسید . زهرا که بقانون عربیت  
یک عصر در میان دو یسر واقع شده . و بجهت آنکه سطح محاط  
بمحیط مسافت کمتر از دایره محیط است عنقریب عروس  
مراد بر منصه ظهور جلوه گر خواهد شد . انشاء الله تعالی  
و لله الحمد من قبل و من بعد \*

بالجمله شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریه  
هندوستان است . خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارند  
سید وجیه الدین علوی گجراتی ( که بر کتب درسیه شرح دارد

و عالم علوم ظاهر بود ) مرید وی است . یکم بید گفت  
که با این علم و دانش دست انابت بشیخ ( که چندان علم  
ندارد ) داده . فرمود جای شکر است . که پیغمبر من امی  
است . و پیر من امی . سلسله شطاریه بسلطان العارفین  
بایزید بهظامی منتهی میشود . و لهذا در رزم این خانواده  
به بهظامیه شهرت دارد . و چون یکم از وسائط این سلسله  
شیخ ابو الحسن عشقی ست ( قدس سره ) در ایران و توران  
عشقیه خوانند . و پیران این طایفه را شطاری ازان گویند  
که در سلوک از مشائخ دیگر سلسل تیز تر و گرم تر اند  
و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و عجم بافاضه سالکان  
شمع هدایت می افروختند . نخستین کسی ( که از ایران وارد  
هندوستان گشت ) شیخ عبد الله شطاری ست . که در نصب  
به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی  
میروند . و در ارادت به ست واسطه بایزید بسطامی ( قدس سره )  
و در اخبار اخیر گفته که شیخ عبدالله به پنج واسطه بشیخ  
نجم الدین کبری ( رحمه الله علیه ) میروند . در مازندران  
سکونت اختیار کرده در ( ۸۹۰ ) هشت صد و نود در گذشت  
همان جا مدفون است . خلفای از در اطراف و جوانب  
هندوستان بارتشاه طلاب اشتغال ورزیدند \*

## \* شیخ ابو الفیض فیضی فیهامی \*

بسر کلان شیخ مبارک ناگوری ست - که از علمای رقت  
بر ریاضیت و تقری مشهور بود - یک از ایلان دی از دیار یمن  
در زی اهل تجرید برآمده بیای همت معمور جهان را  
در نوشت - و در مائة تاسعه در قصبه ایل از توابع سیوسدان  
بار غربت کشاده توطن و تاهل گردید - و در عنقوان مائة عاشره  
پدر شیخ بصرب هندوستان رهگرایی سیاحت گردیده  
در بلده ناگور طرح اقامت انداخت - چون دی را فرزند  
زنده نمی ماند در سنه ( ۹۱۱ ) نهصد و یازده شیخ که  
بوجود آمد بمبارک مسمی گردانید - چون بصن شباب رسید  
بمکرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گادرنی و مولانا عماد  
لاری تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار  
فوائد بسیار کسب نموده در ( ۹۵۰ ) نهصد و پنجاه بدار الخلافة  
آگره رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافاده  
علوم می پرداخت - و بدرویشی و قناعت بسر می برد  
و در توکل شائے عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف  
و نهی منکر بعد از مبالغه می کرد که از کوچی ( که آراز نغمه  
می آمد ) نمی گذشت - و آخرها بمرتبه مولع شد که خود سماع  
و وجد می نمود - اوضاع مختلفه بسیار بدر نسبت داده اند  
( ۲ ) نسخه [ ج ] پانزده \*

در عهد سلیم شاه بریط شیخ علائی مهدری بمهدویت شهرت  
گرفت - و از علمای رقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد  
آغاز اکبری ( که امرای چغتای بیشتر در عرصه بودند ) بطریقه  
نقشبندیه خود را دانمود - و پس ازان بصله مشائخ همدانیه  
منسوب میگردد - چون آخرها عراقیه دربار را فر گرفتند بزرگ  
ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتها یافت - تفسیر  
موسوم بمنبع العیون مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشتند  
و جوامع الکلم نیز از موافقات اوست - تذکره اجتهاد عرش آشیانی  
( که بگواهی علمای عصر مرتب گشت ) بخط شیخ تحریر یافته  
در ذیل آن مرقوم نمود که این امر سه ست که از سالها منتظر آن  
بودم - گزیند آخرها بتکلیف پسران بمذخر هم امتیاز یافت  
اگرچه شیخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصر بهم رسانیده  
در سنه ( ۱۰۰۱ ) یک هزار و یک در بلده لاهور زندگی بسربرد  
۱۰۰۱  
\* شیخ کامل \* تاریخ فوژش یافته اند \*

شیخ فیضی در سنه ( ۹۵۴ ) نهصد و پنجاه و چهار متولد  
شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علمای بخره راقر  
برداشت - در حکمت و عربیت بیشتر تلمذ نموده - و پزشکی دانش  
فرا پیش گرفته رنجوران تپی دست را چاره میکرد - ابتدا  
بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - روزی بهمراهی

پدر نوه شيخ عبداللہي صدر عرش آشياني رفته اظهار حال و استدعای مدد بیکه مدد معاش نمود - شيخ بتعصب مذهب ادرا با پدرش بتشیع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخیزاند شيخ فیضي را حميت بران آورد که بپادشاه وقت (رضاشاهی) و راه حرف پیدا شود - مکرر بواسطه برخی باریابان فضل و کمال شيخ و سخن طرازی و بلاغت گسترخی از مذکور محفل سلطانی گشت - سال درازدهم (که عرش آشياني بتسخیر قلعه چیتور متوجه بودند) اشارتی باحضار شيخ سرزد - چون ابغای روزگار سیما اهل مدارس را بداندیشی با اینها بود این طلب عاطفت را مطالبه عتابی وانموده بحاکم دارالخلافه اگر خاطر نشین کردند - که پدرش مبدا ادرا مخفی سازد چند مغله فرستاد - که ناگهان خانه شيخ قبل نمایند - حسب اتفاق شيخ فیضي دران وقت در خانه نبود - فی الجمله کشمکش رفت - چون در سید سمعنا<sup>(۲)</sup> را طعن گفته در سوانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواری کشید - آخر بسعی تلامذه آسانی گزین - و پس از ملازمت محفوف نوازش گردیده بتدریج درجه پیمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمی بوسعت کشی شيخ عبداللہي صدر کرد که از منصب و رتبه

(۲) در [ بعضی نسخه ] سمعا و طوعا گفته .

افتاده بهجهاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخواری

و ذلت در باخت \*

و چون شيخ همین شعر را باعلی مرتبه رسانیده بود در سال سیم بخطاب ملک الشعرا مورد مزاحم گردید - و در سال سی و سیوم خواسمت که زمین خمسه را جولانگاه طبع خود سازد برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل خسرو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای لیلی و هجرون نلدن - که از دیوین داستانهای هندوستان است - هریک بهچار هزار بیت - و در وزن هفت بیکر هفت کشر - و در بحر سکندر نامه اکبر نامه - هر کدام به پنج هزار بیت بر سخته آید در کمتر زمانه عذوان پنج نامه با برخی داستان برشته نظم کشیده دل نهاد اتمام نگشت - میگفت که هنگام ستردن نقش

هشتی ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی \*

در سال سی و نهم عرش آشياني بانجام تاکید بکار بردند و حکم شد اول افسانه نلدن بترازی سخن برسجد - در همان سال بهایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از دیوباز تنهایی دوست داشته و راه خموشی سترده با گوشش پادشاهی خمسه انجام نگرفت - در سر آغاز زنجوری (که

ضیق النفس داشت) بر سخته بود \*

\* بیت \*

(۲) در [ اکثر نسخه ] نقیده \*

\* دیدی که فلک چه زهره نیرنگی کرد \*

\* مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد \*

\* آن سینه که عالم در می گنجید <sup>(۲)</sup> \*

\* تا نیم دم بر آردم تنگی کرد \*

و در ایام بیماری مکرر می خواند \*

\* گر همه عالم بهم آیند تنگ \*

\* به نشود پای یک مور لنگ \*

پنجم مفر سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار هجری سال چهارم

اکبری درگذشت فیاض عجم \* تاریخ فوت او یافته اند

سالها فیضی تخلص می کرد - سپس فیاضی - خود

میگوید \*

\* زمین بیش که سکه ام سخن بود \*

\* فیضی رقم نگین من بود \*

\* اکاون که شدم بعشق مرناس \*

\* فیاضیم از محیط فیاض \*

یک مد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوی

بر فضل او تفسیر سواطع الالهام بی نقط است - که میر حیدر

معمائی تاریخ اتمام آن سورة اخلاص یافته - که ( ۱۰۰۲ )

هزار و دو است - و ده هزار روپیه صلّه گرفته - موارد العلم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] می گنجد \*

در اخلاق نیز بی نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که

تا حال هیچ کس از فحول علما با ولع آنها در علوم تفسیر

بی نقط نوشته اند شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه ( که

ایمان موقوف بران است ) بی نقط است دیگر کدام دلیل

فضیلت خواهد بود \*

گویند از متروکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح

نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و مشاهده

شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم

پادشاهزادها مامور میشد - بمقارن هم نزن حکام دکن شتافته

زیاده بر چهار صدی منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه

برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ دو هزار

و پانصدی شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسید

جمع ( که آفتاب پرستی را بعرض آشیانی نصبت دهند )

این قطعه شیخ را استشهاد دارند \*

\* شعر \*

\* قسمت نگر که در خور هر جوهر عطا است \*

\* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب \*

\* او می کند معاینه خود در آئینه \*

\* این می کند مشاهده حق در آفتاب \*

اگر چه شکر نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از

اعظم آیات قدرت الهی است و بند و بخت جهان کون و فساد

مخطوط بدان اما نوحه تعظيم ( که نه رهم اهل اسلام است و کلام شيخ ابوالفضل نیز اشعاره بآن دارد ) موهم اینچنین نمیشناسد - اشعار آبدار و قصائد غزلی شيخ شهرت تمام دارد - بيته برمي نويسد \*

\* چه دسمت مي بري اي تيغ عشق اگر داد است \*

\* به بر زبان ملامت گر زليخا را \*

(۲)  
\* شهباز خان کنگور \*

نسبش بيش واسطه بحاجي جمال ميرسد - که مريد مخدوم بهاء الدين زکرياي ملتانى بوده - گویند درويش به مخدوم سوال کرد که بدوستى خدا بنام هر پيغمبرى یک اشرفي بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجي عرض کرد که بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پيغمبرى يکبار و یک اشرفي بستان - او ده بيست نام برده اشرفي گرفت - و ديگر اعتراف بعجز خود نمود - چون به مخدوم معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفيق العقلي درميان شما نباشد - چنانچه اکثر اين فرقه بحدت ذهن در هند شهرت دارند - شهباز خان در مباحث حال بطور آباي خود بزهده و دريشي مي گذرانيد - پس ازان در جا نشيني کوتوال بمرتبه احتياط در مقدمات نمود که منظور نظر غرض آشياني (۲) نسخه [ ج ] کتبوره (۳) نسخه [ ج ] که بگري یک اشرفي \*

گريده از مدي منصب برتبه امارت فائز گشت - و بخدمت ميرتوزكي اختصاص يافت - در سال شانزدهم ( که لشکر خان ميربخشي معاتب شد ) مفاصم او بشهباز خان مفوض گشته پس از چنده ميربخشيگري نیز ضميمه گرديد - و در سال بيست و یکم به تنبيه تهرن مژشان راتهور على الخصوص کله پسر راى رام نبيرو راى مالدیو و تسخير قلاع سوانه متعلقه جوده پور دستوري يافت - جمع از سرکشان آن ناحیه در قلعه ديکور سر استعمار ميخاريدند - نخصتين همت بکشايش آن گماشت - در کمتر فرصت فيروز مژدي رو داد - گروه انبوه بگونيستي نگونمار آمدند - و پس ازان قلعه در تاره کشوده (وى همت بتسخير سوانه ( که از قلاع نامور آن سرزمين است ) آورد - متحصنان بزهار درآمده قلعه سپردند - شهباز خان بحضور رسیده بالطاف پادشاهي اختصاص گرفت \*

و در همين سال ( که سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار بود ) شهباز خان بر سر راجه گچيني تعين شد او از زمينداران عمده صوبه بهار است - همواره با عساکر پادشاهي همراهي گزيده در کشايش بنگاله خدمات شايشه بتقديم رسانيد - و بتخليه راهي رخصت گونه گرفته بولايت خود آمد - و از شورش طلبي بهنگام آشوب بنگاله ( که پس از فوت منعم خان برخاست ) بخيال تباه در شده (هزني

غوا بیش گرفت . و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار کشود  
فرحمت خان تیول دار <sup>(۲)</sup> و فرهنگ خان پسرش و قراطان  
خان در جنگ او فرزند شدند . چون شهباز خان رسید ارکان  
ثبت او بلرزش در آمده صلاح کارها در گریز دید . شهباز  
خان دست از دنبال برنداشته هر جا می رفت پاشنه کوب  
می شتافت . تا بجگدیس پور ( که محکم ترین جاهای اوست )  
متحصن گردید . و بعد چندی ( که قلعه مهضر شد ) زه و زادش  
اسیر گشت . و از روی بخت آورد . شهباز خان قلعه شیرگنده را  
( که سری رام پور گچپتی بقعه دارای آن دم نخوت میزد )  
بمحاصره نیز بر گرفت . درین ضمن قلعه وهتاس ( که تسخیر آن  
بیادری اسباب برتر است ) بدست جنید کرانی بود . او بسید  
محمد نام معتمد سپهر . چون روزگارش سپری شد مظفر  
خان روی بتسخیر نهاد . او بشهباز خان ملتجی گشته امان  
طلبید . و کامیاب خواہش شده قلعه تسلیم نمود \*

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور رسیده  
بمراحم بیکران لوی بلند نامی افراخت . و پس ازان  
به تنبیه رانا پرتاب مغرور تعیین گشته در سال بیست و سیوم  
سنه ( ۹۸۶ ) نصد و هشتاد و شش قلعه کونہلمیر را ( که

(۲) نسخه [ ۱ ب ] قراطان خان (۳) در [ اکثر نسخه ] کونہلمیر . و در  
[ بعض جا ] کونہلمیر آمده \*

در زمان باستانی کمتر کسی بود دست کشای چیرگی شده  
گرد گرفت . رانا سراسیمه شده نیم شب بلباس ساسیان  
بدرزده بخفایای کوهسار خزید . قلعه مفتوح گردید . روز دیگر  
حصار گلکنده و قلعه اردیپور نیز بتصرف درآمد . و دقیقه  
از تاخمت و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تھانه درون  
کوهستان و سی و پنج بیرون از اردیپور تا پورماندل نشاند  
و دودا پسر رانی سرچن دادا را ( که همواره گرد شورش بر انگیز )  
رهبری فرمان پذیری ساخته همراه بحضور آورد . بعواطف  
خهرانی اختصاص گرفت . و باز بمالشی نخوت آرایان موبه  
اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید . چنانچه رانا پرتاب ( که  
بنه و بار او یغمائی شده بود ) ملک او از بدگوهران پاک  
گشته سپه نشین گردید . و دیگر سرتایان تدرک گرا در <sup>(۲)</sup> بیم ناکي  
افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین می شمرند \*

چون هنگامه امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز  
خان را بدان طرف کھیل کردند . اما از خرد سری با خان اعظم  
کوک ( که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پزوه تعیین شده بود )  
نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندرزان بهار کوشش بکار برد  
چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده (و بمالش سرکشان  
جگدیس پور نهاد . چون معلوم کرد ( که معصوم خان فرخ خودی

(۲) در [ بعضی نسخه ] در دواو بملای .

بیزاه میرود و عرب بهادر و نیابت خان بدر پیوسته  
 هنگامه آرای بدگرمی او شده اند ( بجانب اوده شتاب  
 آوردن - نزدیک سلطانپور بلهري بیست و پنج کوره اوده  
 باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد بیکار برانگیخت  
 شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونپور  
 سی کورهی جنگگاه عنان باز نکشید - از قضا آوازه درگذشتن  
 معصوم خان فوج مخالف را پراکنده ساخت - درین اثنا  
 جرنجار عسکر پادشاهی متوجه بیکار گشت - بکمر آویزش  
 معصوم خان زخمی بارده فرار نمود - چون مرده فیرزوی  
 شهباز خان رسید تیز دستی نموده هفت کورهی اوده باز  
 رده آرا گشت - و پس از جنگ معب مخالف آواره داشت  
 هزیمت شده در اوده هم نتوانست ثابت درازد - هر یک  
 بطرف شتافت \*

و چون شورش این فتنه پورهان فر نشست بدار الخلافه  
 آگر رسیده در غیبت پادشاهی ( که بدفع هنگامه میرزا محمد  
 حکیم بکابل انتهای فرموده ) حسب الحکم بمحافظت آن مصو  
 جامع می پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت  
 پادشاهی بهلازم کامیاب گشت - چون باده دنیا مرد افکن  
 است درین ایام ( که کارهای نمایان ازو ظهور گرفت ) بخود بینی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بلهري \*

افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشی کرد - و همان ایام ( که  
 شکار نگرچین اتفاق افتاد ) وقت تهائم چوکی بخشیان ادرا  
 از میرزا خان حلقه بیوم خان پایان داشته بودند - چون  
 شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حوهای  
 سبک بر زبان راند - عرش آشیانی برای پند پذیرش ار  
 برای سال درباری سپردند - چون در سال بیست و هشتم  
 خان اعظم ( که از هوای بنگاله دل گرفته بود ) استدعای  
 خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بهاسانی آندیار با امرای  
 بسیار رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به بیکار  
 معصوم خان کابلی بگهواره گهاک رو آورد - پس از آویزش  
 سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت  
 بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او ( که پناه بولایت بهائی  
 برده ) رهگرا گشت \*

آن ولایت سمت نشیب شمالی فغانه قریب چهار صد  
 کوره طول - و نزدیک سم صد کوره عرض - چون بنگاله از  
 بلندتر اسم بدین نام خوانند - چون این سرزمین پی سپر  
 تاخت و تاراج عساکر گردید و بخترا پور ( که بنگاله بومی آنجا  
 سم ) یغمائی شد و سنار کادون بدست آمد و ساحل برهم برتر  
 ( که بزرگ دریا سگ از خطا می آید ) معسکر گردیده  
 آویزشها را دان عیسی زمیندار آنجا در شکست فوج پادشاهی

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلايه گوي درآمده  
 طرح آشتي انداخته - بقرار آنکه سوارگان را داروغه نشين  
 پادشاهي گرداند - و معصوم عامي را بهجهاز روانه نمايد  
 بشروطيكه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان زردبارها  
 گذشته در انتظار ايقاي وعده نشست آن مفسد چنده  
 بليست و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آماده بيگار  
 گشته رو بآدریش آورد - امرا از مدارا گسيختگي و نخوت فروشي  
 سردار آزرده خاطر بودند - دل نهاده رفاقت نگشته هر کدام  
 راه برگرفت - ناگزير شهباز خان بتانده معارفت نمود  
 اندوخته برباد رفت - برخه جان سپردند - و جوتی گرفتار  
 گردیدند - غنيم خیره شده بعضی جاها متصرف شد - شهباز  
 خان از دو روئي و بی اتقاي امرا بهیچ ضرر کرد - ازین آگهي  
 پادشاه سزادان تعیین کرده از راه برگردانیدند - و قبولداران بهار  
 بهمراهی او نامزد گشتند - شهباز خان به نیروی همت کار بند  
 حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد - و مالشهای بی دری  
 بمعصوم عامي داده آذاره ساخت \*

و در سال سیم از خود بینی و غرض پرستي میان شهباز  
 خان و صادق خان رشته یکدلي گسيخته گشت - صادق خان  
 بر طبق اشاره حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان  
 به آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چند

باز بسزايی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بست  
 آن ملک مهمت برگماشت - و بسزايی سرتابان را برانداخت  
 فوج بر بهائي فرستاده زمیندارش را بايلي در آورد  
 و جمعی بولایت کوره ( که میان اردبيله و دکن آباد ملکه ست )  
 تعیین کرده فراوان غنيمت اندوخت - مادیو سنگه بومی  
 آنجا مالگذاري پیش گرفت - چون در سال سي و دوم آرامی  
 دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید  
 شهباز خان عازم حضور شده در سال سي و چهارم بکوتوالی  
 اردوی پادشاهي مامور شد - پس ازان بهالش افغانان  
 سوان رخصت یافت - چون ازانجا به حکم برخاسته آمد  
 زنداني ساخته پس از دو سال رهائي یافت - و بالتایقی  
 میرزا شاهرخ ( که باایالت مالوه نامزد شده بود ) اختصاص  
 گرفت - و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بهم  
 دکن تعیین گشت - در محاصره احمد نگر چون مردم شهر نو  
 ( که موسوم ببرهان آباد بود ) بقبول امان شاهزاده طمانینه  
 داشتند شهباز خان بتعصب مذهب ببهانه گشت و سیر سوار  
 شده محله ( که بلغگر درازده امام شهرت دارد - و سکنة آنجا  
 بتشیع مشهور ) بیک اشاره او غارتگران لشکر یغمائی ساختند  
 چون اعتماد قول مغول بدکنیان نماند بیشتره جلاوطن

گشتند . شاهزاده اظهار نادوشی کرد . چون با صادق خان  
اتالیق شاهزاده از قدیم نفاق و عداوت متحقق بود بی اجازه  
کوچ کرده بمالوه آمد . عوش آشیانی تیولش را ( که در صوفیه  
مالوه داشت ) تغییر کرده بمیرزا شاهرخ دادند . و او را در  
سال چهل و سیوم باجمیر فرستادند . بمهم رانا بطریق منقلای  
شاهزاده سلطان سلیم ( که از الله آباد عازم آن مهم بود ) تعیین  
شد . چون بمیدان خرومی شیفته بود سال که از هفتاد برگزیده  
دست و کمو بدرن آمد . لخته بی یافست . در شهر اجمیر  
بهمان بیماری باز گردید . و تب افزود . از چاره گری پزشکان  
تندرستی روان . و در سال چهل و چهارم اکبری [ که سنه  
( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجری بود ] ناگهان در گذشت  
شاهزاده اموالش متصرف گشته بی تمسک آن مهم بالله آباد  
معدودت کرده لوی خود سری افراخت \*

گویند شهباز خان رمیعت کرده بود که در محوطه مرقده منور  
معینه ( قدس سره ) دفنش کنند . مجاوران بقعه شریفه  
مرزده نگذاشتند . ناچار بیرون مدفون گردید . شب خواجه  
بزرگ در ریا بمجاوران تاکید فرمود . که از محکم ماست  
اندرون شمال ریه گلیذ گذارند . فردا بمبالغه آنها بر آورده  
بجای معین سپردند . صلاح و تقوای او مشهور است . و پاس  
شریعت غوا را بسیار ملحوظ میداشت . برسم و رواج و تمک

قصر لویه نکرد . و خمر نه پیمود . و در فکین لفظ مرود نکند  
توجد ، اشراق تا سنت عصر قضا نشد . و بی وضو نمی بود  
و همیشه تسبیح در دست برد میخواند . چون ما بین عصر  
و مغرب حرف دنیوی نمیکفت روزی آخر وقت عرش آشیانی  
بگذار تالاب فتحپور کسب هوا می کردند . و دست شهباز  
خان گرفته مشغول حرف زدن بودند . او هر ساعت نگاه  
بآفتاب می کرد . حکیم ابوالفتح با حکیم علی ( که بتفاتی  
استاده بودند ) گفت . اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود  
میدانیم که واقعی دیندار است . چون وقت نماز تکب شد  
ناچار عرض کرد . پادشاه فرمود قضا خواهی کرد . ما را تنها  
میگذاری . شهباز خان بی اختیار دست نفوذ را کشید . و دوپنه  
انداخته شروع بنماز نمود . و پس ازان مشغول ورد گشت  
پادشاه هر لحظه دست بهرش میزد . که برخیز . حکیم ابوالفتح  
گفت انصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود . پیش رفته  
عرض کرد که این همه اطف آنها باین مرد حساسه ندارند  
دیگران هم امیدوار چنین مزاحم اند . پادشاه او را گذاشته  
بآنها مترجه شد . لهذا شیخ ابوالفضل در حق او میفرمود  
که در هر گونه پرستاری و سرپرستی سباه کم همتا بود . اگر  
تقلید پرستی راهش (۲) و زبان را بهنجار کشود طراز  
( ۲ ) نسخه [ ب ] در مثنی - و در [ بعضی نسخه ] نداشته .

فرهیدگی برگرفته - و در همت و بخشش هم نظیر نداشت  
بلکه اخراجاتش کیده مردم متحیر می بودند - برخی بیافتن  
سنگ پارس شهرت میدادند - و آن حجره ست که هر کانی  
گدازند چکش پذیر بدر رسد زر گردن - گویند در دیار مالوه  
پدید آمد - پیش از زمان بکرماجیت در عهد راجه جیستکه دیو  
بهم رسید - قلعه ماند و بهمان زر در درازده سال اتمام گرفت  
( زر زده ) بر ساحل نوبده جشن آراسته خواست بپهرمن خود  
بخشش فرادان نماید - چون از دنیا لخته دل برگرفته بود  
همان سنگ داد - از ناشناسانی بخشم رفته آبرو باب  
انداخت - و بجارید حسرت در افتاد - و از ژرفائی آب دست  
بدو نرسید - امروز غیر ازین افسانهها نشانی از پیدای نیست \*

بالجمله گویند شهباز خان مردم بیش قرار نوکر  
داشت - چنانچه ده کس بودند - که هر کدام سالیانه یک لک  
روپیه می یافت - و در جنگ برهم پوتو از خود نه هزار سوار  
موجودی داشت - و هر شب جمعه صد اشرافی را شیرینی نذر  
حضرت غوث الثقلین ( قدس سره ) بخش میکرد - و به مردم کنبر  
آنقدرها داد که هیچکس ازین قوم در هند پویشان و بد حال  
نماند - مع هذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرافی و روپیه دفائن  
و خزائن بر می آمد - غریب تر آنکه منصب او تا سال چهارم  
اکبری زیاده بر ده هزاری نبود - گمان مردم بیافتن سنگ پارس

راهی بدیهی داشت - اگرچه آن معلوم و التیاس بجائی  
نمیرسد - پسرانش ترقی نکردند - الهام الله نام پسرش در  
عهد اعلی حضرت واقعه نویسی بکلان شده عمره درانجا  
گذرانید - اما کرم الله بوادر شهباز خان رسیده داشت - سنه  
( ١٠٠٢ ) هزاره در در سرنج باجل طبعی درگذشت \*

**\* شریفی خان انکه \***

برادر خرد شمس الدین محمد خان انکه از امرای  
سه هزاری ست - پس از برهم خوردن مقدمه بیروم خان چون  
خلعه پنجاب به تیول انکه خیل تذخواه شد او نیز بجاکیر  
فراخورد حال ازان صوبه کامرانی اندوخت - و با اتفاق میر محمد  
خان برادر کلان خود بتقدیم نیکو خدمتی مصدر جانفشانی بود  
سال سیزدهم جلوس چون امرای انکه خیل از پنجاب تغیر  
یافتند شریف خان بتیولدارج سرکار تزوج اختصاص پذیرفت  
سال بیست و یکم با جمعی بقصبة موهیر تعیین گردید - که  
از احوال رانا با خبر بوده اگر آن شقاوت پزوه از تنگنای  
خمول ( که بنابر آمد آمد پادشاه گزیده ) با بیرون نهد  
بسرای اعمالش رساند - پس ازان در تسخیر کوتلهمیر لوازم  
دولت خراهی بظهور آورده مورد عاطفت خضره گشت  
و سال بیست و پنجم بتقریض الالیقی شاهزاده سلطان مراد  
( ٢ ) نسخه [ ب ] مرصی - و نسخه [ ج ] مرصی \*

قاصت قابليت آراست - و بزم چشمة ترتيب داده منزلگاه او  
بقدرم ميممنت لزوم عرش آشياني زين و زينت پذيرفت  
و هم درين سال از انتقال شجاعت خان مقيم بحکومت مالوه  
چهارم اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و باز بهادر پسر او را  
فرمان رفت که از گجرات برآمده ببادري برآزد - و باطاع داران  
آن سرزمين آنکه از موافقيه او بپوشش نروند - سال بيست  
و هشتم بانفاق قليج خان و غيره بمومک ميرزا خان خانکاتان  
نامزد شد - چون بدر پيرست سرداري برانگار يافته در روز  
جنگ مظفر از تورپ اندازي و برق اندازي تردد شايسته  
بتقديم رسانيد - چون امرای مالوه پس از تدبير سلطان مظفر  
گجراتي بتسخير قلعه سرواج مامور بودند او نيز پياي قلعه  
مذکور رسیده مورچال بخت - روز يوزش نصيرا ( که حارس  
قلعه بود ) بدستان سراتي از مورچال او بدر رفت - و قلعه  
مفتوح گرديد - و سال سيم بانفاق شهاب الدين احمد خان  
بناير مومک خان اعظم ( که بيورش دکن دستوري يافته بود )  
تارک بندگي افراشت - سال سي و پنجم از مالوه بنارگاه  
سلطنت رسیده جبين ارادت را فروغ پذير گردانيد - سال  
سي و نهم بپاسداري غزنين ( که وطن شريف خان بود - و از  
مدتها آرزوي تعلقه داري آنجا در سر داشت ) سر بلندي

(۲) در [ بعض جا ] بهر پنج \*

يافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقه مزبور  
مي پرداخت - بستر غزنين از تغير او بشاه بيگ خان مقرر  
شد - باقي احوالش معلوم نيسست - باز بهادر پسر او در  
موبه گجرات جاگير يافته داخل کومكيان آنجا بود - سال  
بيست و پنجم جلوس اکبري بتعييناتي بدر سرقرار شده  
در مالوه جاگير يافت - سال چهل و چهارم ( که عرش آشياني  
بنفس نفيس متوجه کوايش قلعه آمير گرديد ) او بادير  
امرا بمحاصره قلعه مذکور بيشتر روانه شده - و پس از آن  
بجانب احمد نگر تعين شده در کومكيان دکن قرار يافت  
و سال چهل و ششم در جنگ دستگير مردم نلنگانه گرديده  
چون علامي شيخ ابو الفضل باقضي وقت طرح صلح قرار داد  
و دستگيران طرئين رهائي يافتند او هم مستخلص گشته  
بشکر پادشاهي رسيد \*

## \* شام خان جلاير \*

از امرای کهن سال اکبري بوده - پدرش بابا بيگ جلاير  
درين دردمان خدمات شايسته بجا آورد - جنگ آشياني  
هکومت جوناپور بوي تفويض نمود - در آن هنگام ( که هوی  
ولايت بکاله مغرب طبع آن پادشاه عالي جاه افتاده ابواب  
عشرت و شادمانی برکشود ) جلال خان مخاطب بسلم شاه

(۲) نسخه [ ب ج ] پنجم اکبري \*

باشا در خويش <sup>(۲)</sup> شير شاه بر سر جزيرت آمده قبل کرد  
بابا بيگ در حفاظت و نگاهباني داد مردانگي و کارواني داد  
بسنور در هنگام گذر چوسا سنه ( ۹۴۶ ) نبوده و چهل و شش  
( که شير شاه بے خبر بر اردوي پادشاهي ريخته بر شکم  
و جنت آشياني بهراسيمگي راه آگره پيش گرفت ) اورا با  
ديگر معتمدان جهت برآوردن حاجي بيگم <sup>(۳)</sup> و ديگر پرستاران  
حرم سرا بارود فرستاد - آن اخلاص شعار بر در سرا پرده  
پادشاهي از دست افغانان شربت مرگ در چشيد - شاهم خان  
بهمن پرستاري و خدمت گزيني در عهد عرش آشياني پياده  
امارت رسيد - چون بهمراهي خانخانان منعم خان بتسخير  
ولايت بنگاله رخصت يافت قضا خانخانان دران ديار زندگي  
بسپرد - امرا بواسطه ضبط سردهدا اورا بسرداري برداشتند  
و پس ازان در سال سي و دوم موافق منصوب سه هزاري درسرا  
گدھے تيولش مقرر گردید - و بعد ازان بهکومت دهلي مورد  
نوازش خسروي گشت - و چون سال چهل و سيم آن بلده پس  
از اقامت چهارده ساله پنجاب مهبط الويه پادشاهي گردید  
پيدائي گرفت که خان مذکور آن معموره را بچند <sup>(۴)</sup> آذر  
سپرده خرد بتن آساني بهو مي برد - چنده بعتاب گاه

( ۲ ) نسخه [ ج ] مردي و مردانگي داده ( ۳ ) نسخه [ ج ] مریم مکانی

( ۴ ) در [ چند نسخه ] بچندین ه

باز داشتند - در بهاق اسير دکن حميد فرمان سامان نموده  
چست و چالاک در رسیده بتارکي محفوظ عواطف پادشاهانه  
گشت - و در همان ایام محاصره آن نامور حصار سال چهل و پنجم  
ذی الحجه سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه هجري باسهال از در بند  
هستي بر آمد \*

## \* شاه قلي خان محرم \*

بهارلو نوکر عمده بديرام خان بوده - در جنگ هيمو ( که  
نخستين محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش آشياني  
گردیده ) مصدر خدمت شايسته گشت - چون در اثنای گردوار  
تيرے از کمانخانه غضب الهي بهيمو رسیده کاسه چشمش  
شکافته از پس سر او گذارا شد مردم او بے دست و پا  
شده راه گريز سپردند - شاه قلي خان بصر رقت هيمو  
در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فيلبان او کرد - تا فيل را  
بطريق آلتا از جماعه غنائم خود سازد - فيلبان از بيم جان  
خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلي خان ازين نويد  
مننون طالع خود گشته فيل را از معرکه برآورد - و هيمو را  
دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا  
گردید - و چون بقبول خان نام پسرے ( که فنون رقص  
دانست ) علاقه خاطر بهم رسانیده پيوسته اورا با خود داشته  
عرش آشياني [ که امثال اين حرکات را ( که هر چند بپاک بازي

هم باشد متضمن ناخوشی جدا است ( نهایت مکرره شمرده  
از سائر بویا نمی‌باشد ) . مخصوص از امرا [ در سال سیوم  
حکم فرمود که ادرا از شاه قلی خان جدا نمایند - خان ( که  
مغلوب طبیعت بود ) آتش بخان و مان در زده لباس جوکیان  
پوشید - و انرا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلاقی سعی  
بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد - و در ایام  
برهمزگی در ملک بیرام خان آنها را ( که فرزندی و برادر  
می گفت ) جدائی کردند - شاه قلی خان از وفا کیشی  
دست از وفات برنداشت \*

گویند چون بیرام خان در تلوازه میان کوه سواک بر اجه  
(۲) گیس پناه برد و عرش آشیانی بلوخی کوهستان پیوست ( روزه  
( که منعم خان حسب الالتماس بیرام خان باورده نش شناخت )  
شاه قلی خان و بابای زینور دست در دامن بیرام خان آویخته  
بنیاد گریه و زاری کردند - هر چند منعم خان دلاسا نمود  
سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا  
بوده منتظر خبر باشید - بعد از آن که خاطر جمع گردد متوجه  
لازمه خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف  
نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت  
بیرام خان ترمی بسیار کرده به مرتبه امارت رسید - در سال

بیستم ( که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاله نامزد  
گردید ) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قلی خان تفویض  
یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر  
پادشاهی می بود \*

گویند عرش آشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون  
محل بردند - بخانه رفته خود را محبوب ساخت - چون  
پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر  
سال سی و چهارم هنگام معارذت زابلستان از دریای بهت  
گذشته روزه ( که متصل هیلان مضرب خیام پادشاهی گردید )  
در راه ( که نوبت قیل ملول رای بود ) با عریزه کاری و بد مستی  
که داشت پادشاه خواست بر ماده قیل سوار شده بر فراز آن  
بر آید - پیش از آن ( که با بگلاره استوار شود ) آن عریزه ناک  
بر ماده درید - عرش آشیانی بزمین آمد - اگرچه قیل بدینکرسو  
توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لغت به بیروشی گرانید  
و سخت دردمندی زداد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند  
آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافر جام سخنها بر ساخته - بسیاری  
پرگشت در دست بتاراج رفت - راجه پوتان سخاوت با آنکه  
سران آنها در حضور بودند خون تپا گشته بیزارت را بغنائی

ساخته از دیوار تا دیواری دست نهپ و غارت برکشوند  
لهذا در سال سی و پنجم شاه قلی خان بمالش آن کوته اندیشان  
تعیین گشته در اندک فرصتی به نیروی مردانگی و پردلی خار بن  
آن قلعه برکنده چنان برآسود - در سر آغاز سال چهل  
و یکم بمصوب چهار هزار و سی برافراخت - و پس ازان بمصوب  
عمده یوزاری و مرحمت علم و تقاریر بلندنامی گرفت - و در  
سال چهل و ششم سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده هجری در  
دار الخلافه اگره بعرضه اسبیل بحاط هستی در پیچید  
با کون سالی برنا دل بود - از مردانگی و راست کاری فرادان  
بروه داشت - نازول را بطریق ملکیت بوطن گرفته عمارات  
باله و قلاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام دیواری دانست  
که چار بر نیست - سیاه را در ساله پیشگی داده زرهای بسیار  
بمستحقین خدوات کرد - و در گذشت \*

### • ملامی فامی شیخ ابو الفضل •

در سن پسر شیخ مبارک ناگوری سن - در سنه ( ۹۵۸ )  
پسند و پاچار و هشت وجود آمده وجودت طبع و رسائی فهم  
و بار نظری و طوائف اساس در کمتر زمانه یگانه و بی همتای  
وقت گردید - از علوم حکمی و علوم نقای ( در سن پانزده سالگی  
فرائض حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس ) که هنوز  
به بیست سالگی نرسیده ) حاشیه بر مفاهیمی بنظرش در آمد

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده مانده - او  
سر گرم زده درر ساخته کاغذ سفید پیوند داد - و باندک تامل  
مبدأ و منتهای هر کدام دریافته باندازه آن مسوده مربوط  
نگاشته بر بیاض برد - پس ازان ( که آن نسخه بدست آمد )  
در مقابله درجا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمقاربه  
شده - همگان بشگفت افتادند - از پس ( که مزاج عزیمت گزین  
و تحریر درست بود ) از بار تعلق سبکدوش میزیست - و آزادانه  
میخواست بسر برد - بکشد آتواب مکاسب نمی گزاید - بتکلیف  
دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیانی هنگامی ( که  
عزیمت پادشاهی بیورش دیار شرقی تصمیم داشت ) بتقبیل  
عتبه خلافت استسعاد یافته تفسیر آیه الكرسي نوشته گذرانید  
و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم بار یاب ملازمت گشت  
آوازه فضل و دانائی او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود  
مشمول عواطف بیکران پادشاهی گردید - و هنگام انحراف  
مزاج اکبری از علمای متعصب این هر دو برادر ( که با  
رحمان علم و فضل خالی از مزاج شناسی و خداوند سنائی  
نبودند ) کوه بعد آخری و مرقه بعد اولی بشیخ عبد النبی  
و مخدوم الملک ( که با علم و دانش رسمی عمده سلطنت  
بودند ) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بهشت گرمی  
عرش آشیانی بالزامهای مسکت خفیف تر ساخته در عرصه امتیاز

بقر و مصاصيت روز افزون پادشاه وقت اختصاص گرفتند  
و چون شيخ را منصب بدران کلان خود شيخ قبضي مناسب  
قام آتم بمزاج پادشاه بهم رسيد برسم امارت پيش آمد كرده  
سال سوم بمصوب هزاري افتخار اندوخت - و در سال سي  
و چهارم ( كه دالدا شيخ نقاب كزين خاك كرديد ) عرض آشياني  
بخانه اش آمده تميز و تعايه فرمود - كه اگر جهانيان طراز  
پايه دكي داشته و جز يك راه نجاتي نموده دوستان شناسا دل را  
از رضا و تعالي كزير نهد - هرگاه درين كاراني سرا هيچكس  
ديواند نگوش ناشكواني را كه اندازه توان گرفت - در سال  
هي و هفتم بمصوب دوهزاري سربافراخت \*

و چون شيخ بمزاج پادشاهي بمزاج جا كرده ( كه محمود  
شاهزاده بود - تا با او چه رسد ) و همواره در خدمت پادشاه  
چون عرش با جواهر قائم بود امره به موافقتش متعشي  
نشد بغير اهل عيان عرض آشياني را بران آوردند كه  
شيخ را بدين روانه نمايند - و مشور اوصت كه ساطان سليم  
روز سه بخانه شيخ در آمده دين چهل كاتيب شسته قران  
و تفسير مي نوشتند - همه را بمزاي كتاب بود پادشاه برده  
بدستگاه سلطنت - كه ما را ترتيب بچهره هاي ديگر مي نمايند  
در خود چون بخواست خورد آن كار ديگر مي كند - از ان روز  
در قرب و مصاصيت نرسد رافع شد \*

در چهل و سيوم سال الهي بآوردن شاهزاده مراد دستوري  
دكن يافت - و حكم شد كه اگر امراي آنجا نگهداشت آن ملك  
بعمره خود گيرند با پادشاهزاده بدرگاه آيند - والا شاهزاده را  
روانه نموده بيارزي ميرزا شاهرخ كارها سر برآه كند - چون  
ببرهانپور رسيد بهادر خان مرزبان خانديس ( كه همشير شيخ  
بخانه برادرش بود ) خواست بخانه برده بمواسم ضيافت  
قيام نمايد - شيخ گفت اگر شما در كار پادشاهي همراهي  
گزينيد پذيرفته شود - چون اين راه بسته دين بوخه كالا و خواسته  
بارمغان فرستاد - شيخ برگذاران با ايزد به همال پيمان رفته  
كه تا چهار چيل فراهم نشود از كس بر نهند - نخست  
دوستي - درم دهش را بزرگ نمود - سيوم خود بداده  
آرزومند نبود - چهارم احتياج خوش - سه طرز بيدائي دارد  
چهارمين را چه چاره بوسازد - كه شاهنشاهي نواخت نقش  
خواهش برزده \*

چون شاهزاده مراد ( كه از ناکام برگشتن از احمدنگر  
بدر از اندوه در شد - و فوت رستم ميرزا پور از سرباري كرديد )  
بدمعازي طبعيت پستاران باده پيمائي افتاده بصرع انجميد  
از آزار طلب روانه احمدنگر شد - تا اين يورش را دستايه  
نارفتن حضور سازد - نزديك بديهاري بر ساحل پورنا رسیده  
در سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت بعالم بقا خراميد - همان

روز شيخ هم باستعمال بارود داخل شد - شگرف شورش  
برخاست - که و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شيخ روانه  
درين وقت با غنيم نزدیکی و بوم بیگانگی باز گردیدن بگزند  
خویش در بازیدن است - با آنکه بسيار خشم گرفته جدائی  
گزیدند شيخ بدله توانا و همتی درست بدلاسی سران  
لشکر و گرد آدری فوج پرداخته بکشایش دکن کوچ کرد  
و در کمتر زمانی پراگندگیها فراهم آورده همگی قلمرو را  
بگزیده روش پاسبانی نمود - مگر ناسک که از دردی راه  
باز گرفته نشد - لیکن بیشتر جاها چون قلعه پتیا<sup>(۲)</sup>له و قلم  
و ستونده و قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر سو  
فوج شایسته تعیین کرد - و به پیام گذاری با چاند بی بی  
عهد و پیمان درست ساخت - که چون ابنک خان حبشی  
( که با او منازعت دارد ) مالش یابد جنیر باقطاع برگرفته  
قلعه احمد نگر تسلیم نماید - شيخ از شاهکده بدان سو  
روان شد \*

درین اثنا عرش آشیانی باعین رسیده پیدائی گرفت که  
بهادر خان مرزبان آسیر شاهزاده دانیال را ندیده - شاهزاده  
آهنگ مالش او پیش گرفته - لهذا پادشاه عازم برهانپور  
شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشایش احمد نگر گمارد

بغابرین پدیم نگاشتهای شاهزاده بشیخ رسید که کار پزهی  
آن دولت خواه دانشین دور و نزدیک است - خواهش آنست  
که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ  
باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهی گشت شيخ  
حسب فرمان میرزا شاهرخ را با میر مرتضی و خواجه ابو الحسن  
بر اذر گذاشته خود بعزم آستان بوس روانه شد - چهاردهم  
رمضان سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم  
نزد کرگانون بیجاگده بهسجود قدسی عتبه ناصیه بخدمتدین  
برافروخت - بر زبان عرش آشیانی گذشت \* \* بیت \*

\* فرخنده شد باید و خوش مهتاب \*

\* تا با تو حکایت کنم از هر باب \*

شيخ باتفاق میرزا عزیز کوک و آصف خان جعفر و شيخ فرید  
بخشی بمحاصره قلعه آسیر تعیین شده حکومت خاندیس  
بدو موقوف گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراه  
داده بیست و در جا تهاه برنشانده در مالش سرتابان  
همت یست - و در همین ايام بمنصب چهار هزارى لوی  
ناموری برافروخت \*

در سه شيخ بدید بانی مورچال رفته بود - یکی از درزبان  
( که باهل مورچال پیوسته ) راهی باز نمود - که ازان بر دیوار  
مالی گده توان برآمد - چه در کمرگاه کوه آسیر باختر

و لخته شمال سو در نامور قلعه است - مالي و انتر مالي هرکه خواهد بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گذاره رود و در بایمپ و شمال و ایسان بمیان مالي - و آن را جونه مالي<sup>(۲)</sup> گویند - از دیوار او لخته مانده - و از خارز تا نیرت نیز کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوه سمت کورته نام<sup>(۳)</sup> و در نیرت بزرگ کوه سمت ساین خوانند - چون بهین بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال قرار داد - که چون آراز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس بزنه برآید - و کوس را بلند آوازه گردانند - و خود در شب تار ( که ابر در ریش بود ) با مردم خود بر فراز کوه ساین برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته دروازه مالی بر شکستند - و بقاعه درآمده کوس و کرنا بنوا در آوردند - قلعه نشینان بکارزار ایستادند - شیخ از بی دریده قریباً بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند روزانه از هر سو یکی بکورته و دیگری بجونه مالی برآمده فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینهاری شده بوساطت خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده دانیال به تهذیب فتح قلعه آسیر بحضور رسید شورش افزائی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جونه مالی ( ۳ ) نسخه [ ج ] کورانه - و در [ بعضی جا ] کورته .

راجو منا و بسوی برگرفتن پور شاه عالی عم نظام شاه بمیان آمد خانخانان بجانب احمد نگر و شیخ بکشایش ملک ناسک دستوری یافت - اما چون بر سر پور شاه عالی مردم بسیار هجوم کردند شیخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده بانفاق خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت \*

و چون در سال چهل و ششم عرش آشیانی از برهان پور بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانیال در برهان پور طرح اقامت ریخت - خانخانان با احمد نگر سکونت گرفت سپه سالاری و فوج کشی بشیخ باز گردید - شیخ پس از ستیز و آریز با پور شاه عالی عهد و پیمان موکد ساخته بمالش راجو منا رو آورد - و جالنه پور و آن نواح ( که متصرف شده بود ) برآورده تا گهاتی دولت آباد و روضه بدنبال شتافته و از کتک چتواره فرود آمده با راجو مکر درآریخت - هر بار فیروزی رو داد - راجو چذدے در پناه دولت آباد گذرانیده باز هجوم کرده رسید - و باندک آرایش قرار نمود - نزدیک بود که گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افکند - بغه و بارش یغمائی شد \*

در سنه چهل و هفتم ( که مزاج عرش آشیانی بسنوج لخته امور از شاهزاده سلطان سلیم انحراف یافت ) شیخ را ازین رهگذر ( که خدمت اندوزان حضور باز گشته

شاهزاده دارند - و در راستی و درستی و اعتماد و محرومیت  
 هیچ یک بار نمی رسد ) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد  
 که جمعیت خود در آنجا گذاشته جریده بشتابد - او شیخ  
 عبد الرحمن پور خود را با جمعیت خود و اموی کومک  
 در دکن گذاشته بوسم ایلغار برای نوردی در آمد - جنت مکانی  
 ( که از فرط اخلاص و یکدلی شیخ بولی نعمت خویش  
 غبار آلوده خاطر بود ) آمدنش درین هنگام مصل مطلب  
 انگاشته و جریده رفتنش غنیمت پنداشته بل از قدر شناسایی  
 دفع شیخ را اولین پایه سلطنت دانهته بوسنگه دیو بندیده را  
 ( که از سرزمین او عبور شیخ ناگزیر بود ) بانواع نوازش  
 امیدوار ساخته بقتلش تحریض نمود - او در کمین فرصت  
 نشست - چون در اجین این خبر بشیخ رسید مردم گفتند  
 که از راه گهاتی چاندا باید شتافت - شیخ گفت که دزدی را  
 چه امحال که سر راه من بگیرد - ( روز جمعه چهارم ربیع الاول  
 سنه ( ۱۰۱۱ ) هزار و یازده در نیم کردهی سرای بئر ) که  
 از نرر شش کوره است ) بوسنگه دیو با سوار و پیاده بسیار  
 هجوم آوردن - هواخواهان شیخ ترغیب برآمدن از عرصه پیکار  
 نمودند - و گدائی افغان از قدیمان او گفت - که در قصبه  
 انتربی که متصل است رای رایان و راجه سورجسنگه با سه هزار  
 سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبیه باید کرد - شیخ

عار غرار بر خود نه بستدیده مردانه نقد زندگی در باخت \*  
 جنت مکانی خود می نویسد که چون شیخ ابوالفضل پور من  
 ذهن نشین کرده بود که جناب ختمی پناهی ( صلی الله  
 علیه و آله و سلم ) فصاحت تمام داشت - قرآن کلام اوست  
 لهذا وقت آمدنش از دکن به بوسنگه دیو گفتم که بقتل آرد  
 بعد ازین پدرم ازین اعتقاد برگشت - و بظاهر ضابطه قدیم سلطه  
 بچغته ( که فوت شاهزاده مریخ بهادشاه نمی رسانیدند  
 و وکیلش در مال نیلای بدست بسته سلام می کرد - ازان معلوم  
 میشد ) چون کسی را از مردم حضور جرأت نشد که راتعه شیخ  
 بعرض رساند وکیلش همان ضابطه بعمل آورد - عرش آشیانی  
 زیاده بر فوت پسران متأسف گشته پس از استقصار فرمود  
 که اگر شاهزاده را داعیه پادشاهی بودی مرا کشتی - و شیخ را  
 نگهداشتی - و بداده این بیم خواند \*

\* شیخ ما از شوق بیکد چون سری ما آمده \*

\* ز اشتیاق پای بوسی بی سر و پا آمده \*

خان اعظم تاریخ فوت شیخ بطریق تعبیه یافته \*

\* تیغ اعجاز نبی الله سر باغی بریده \*

گویند شیخ در خراب آمده گفت که تاریخ فوت من  
 پندیده ابوالفضل است - چرا در کارخانه حق خیران مانده

فضل او وسیع است - کتب تو میم نشود \*

از شاه ابو المعالي قاضي ( که از مشائخ لاهور است )  
 آزرده اند که گفتي - من از کارهای ابو الفضل انکار داشتم  
 شایه در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابو الفضل را  
 حاضر کردند - حضرت جبه مبارک را بر روی شیخ انداخته  
 در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند ورزه  
 مرتکب افعال بد گشته - اما این صفات او ( که ابتدایش اینست )  
 الهی نیکان را بوسیله نیکی سرافرازی بخشي - و بدان را  
 بمقتضای کرم دلنوازی کنی ) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ  
 زبانزد خواص و عوام است - برخی بیکش برهنه بیخواره  
 زنند - و بعضی آفتاب بر سر او بپوشانند - و جوق دهریه خوانند  
 آنکه غایت تقریب بکار برد بالکاد و زنده نمیت دهد  
 و دیگری که انصاف می ورزد چون مقلدان متصرفه ( که  
 بدنام کننده نیکو نام چند اند ) به صلح کل و رسم مشرب  
 و ادعای همه ارسن و خلع ربه شریعت و التزام طریقه اباحت  
 منسوب می کند - صاحب عالم آرای عباسی گوید - که شیخ  
 ابو الفضل نقطوی بود - چنانچه مشرور است که بهیر سید احمد  
 کاشی [ که از اکابر این طائفه و صاحب رساله در علم نقط است  
 و در سال ( ۱۰۰۲ ) هزار و در هجری ( که در ایران ملحد گشتی  
 واقع شد ) شاه عباس در کاشان میز را بدست خود بقتل آورد ]  
 انشاء نموده فرستاده بود و دلالت برین معنی دارد

و علم نقطه الکاد و زندقه و اباحت و توسیع مشرب است  
 و مثل حکما بقدم عالم کردند - و انکار حشر و قیامت نمایند  
 و مکافات حسن و قبح اعمال و جنم و ناز در عانیات و مذمت  
 دنیا قرار دهند - اعیان بالله \*

شیخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج محققانه و نظر  
 قدیق ( که در مهمات دنیاری و مقدمات رسمی هیچ نقیر  
 و قطمیر فرو نگذاشته ) چگونه در متفقات عقلا خوض نموده  
 طرف راجح را فرو گذاشت (۲) آدمی در کار دنیا که ناپایدار است  
 زبان خود نه اندیشد - و نقصان بخود نمیبذرد - در کار عقیب  
 که باقی و پایدار است چگونه دیده و دانسته خسارت گزیند  
 فمن یضلل الله فلا هادي له \*

آنچه تتبع احوال اشعار می نماید مرش آشیانی از ابتدای  
 هن شعور بر سر و اوضاع هندوستان ولوع تمام داشت  
 پس از آن پیاس و صایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد داری  
 ایران شاه طهماسب مغوی در حین ملاقات ( که استغفار  
 احوال علی الخصوص کیفیت هند و برهمزدگی سلطنت  
 بمیان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان در فرقه اند  
 که به پاهگری و تم داری اختصاص دارند - افغان و راجپوت  
 الحال افغان را از خود نمی توان کرد - که اعتماد نماند - آنها را

از نوکری بموداگري اندازند - و با راجپوت بشارند - و تربیت نمایند ) عرش آشیانی قالیف این جماعه را از اعظم امور ملكي دانسته بالقضی الغایت مي گزیدند - حتی مراسم معمولا اینها را مثل منع ذبح گاو و حلق لحیه و انداختن گوشواره های مردارید در گوش و جشن دسهره و دیوایی و غیر ذلک مراعات مي نمود - شیخ هرچند بدواج پادشاه تصرف داشت اما شاید بحسب جاه نتوانست عیان گرفت - این همه نسبتها بدر عائد گردید \*

در ذخیره الخوانین آورده که شیخ شها بخانه درویشان زفته اشرفیها مي گذرانید - و التماس میکرد - که برای سلامت ایمان ابو الفضل دعا کنید - و این لفظ بارگیر کلامش بود که آه چه باید کرد - و دست بر زانو میزد - و آه سرد میکشید - ناسزا بر زبان نداشت - بدگویی و غیر حاضری و بازاریافت و فردغي هرگز در سرکار او نبود - و هر کوا عامل میکرد اگر بد هم مي بود تا مقدور تغییر نمي نمود مي گفت که مردم حمل بر خفتن عقل من خواهند کرد که ندانسته چرا بتوبیت او مترجه شد - و روز تحویل حمل جمیع کارخانها از نظر او مي گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه میداشتند - و دفاتر را مي سوختند

و ملبوسات مستعمل سوای باجامه که حضورش مي سوختند همه را (رز نوروز بلوکوان مي بخشید - اشتباهی غریب داشت - نقل کنند که سوای آب و هیمه بیعت و دو آثار وزن راتبه طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن سقوه چي شده مي نشست - و مشرف بازارچرخانه که مصلیان بود استاده نگاه مي کرد - در طعامی که شیخ در مرتبه دهمت مي کرد آن را (رز دیگر هم مي پختند - و اگر چیزی ب مژه مي بود به پسر مي خوراندند - او رفته ببازرچیان چشم نمایی مي کرد لیکن خود هیچ نمي گفت \*

گویند در یساق دکن آنقدر توره و فائطه بکار برد که وزیدے بران متصور نیست - در چهل (۲) مئذنه برای شیخ فرش مي انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خامگی مي کشیدند - بتمام امرا تقسیم مي شد - و بیرون نه گزي برپا کرده بهرکس از وضع و شریف که اشتها داشته باشد کهچوي تمام (رز پخته مي دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل مطلق اسمت (رزے خانخانان با میرزا جاني بیگ حاکم تچه بدیدنش آمد - شیخ بر پلنگ دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید - اما متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جاني بیگ که دماغ سلطنت

داشت بهیار بر خود پیچیده برخاست - خانخانان بار دیگر  
بمعجز و الحاج میرزا را بخانه شیخ برد - شیخ تاسر  
دروازه استقبال کرده تواضع زیاد نمود - و گفت ما مخادیم  
و هم شهری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید  
آن نخوت و این فردت چهست - خانخانان گفت آنروز  
تورگی و کالت در نظر داشتم - سایه بمثل اصل کار کرد  
و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن  
انها طرفه صحره بکار برده - بآنکه از تکلفات ناشیانه و تصلفات  
مترسلانه عاری سم اما متانت سخن و استخوان بندی  
کلمات و نشستی مفردات و تراکیب مستحسنه و فقرات  
بیگانه قسمی سم که دیگر را تتبع بدشواری میسر است  
و شاهد این مدعا تاریخ اکبری سم - و چون التزام نموده  
(که بیشتر الفاظ فارسی باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسه  
نظامی را نثر کرده - و از کمال مهارت ارسط درین فن که  
مطالب بهیاری بدیهی البطلان را بنابر خداوند ستائی در  
بادی الراى به تمهیدات چند تکرار نموده که بی امعان نظر  
بی بمقصد نتوان برد \*

### • شیرو افکن خان علی قلی بیگ •

استحار صفه شی شاه اسمعیل ثانی فرمانروای ایران بود  
که بعد فوتش از راه قندهار بهرند می آمد - در ملتان

بخانخانان سپهسالار (که متوجه تصحیر گفته بود) پیوست  
و بوسیله التفات آن سپهسالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهی  
ملتن گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آورد  
چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود  
حسب التماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش آشیانی  
در همان ایام مهرنما مبیة غیاث بیگ طهرانی را (که دیوان  
بیروت بود) بمقد ازدرج او در آورد \*

گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جمن و اعیان  
بمحل قدس منزل پادشاهی می رفت - مهرنما (که  
بغیر جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر می بود - از غرائب  
اتفاق شاهزاده سلیم (که دیوان شهاب رسیده) میان خاطر  
چند بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد)  
خفیه پادشاه آگهی شد - فوراً او را بعلي قلی بیگ پیوند  
دیوانگی داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد علی قلی  
بیگ بهمراهی تعیین گشت - شاهزاده او را مورد الطاف  
و عواطف فرموده بخطاب شیرانگن خانی برخواست - و پس  
از جلوس بتیولدارای برداران (که روزی سم میان بنگاه  
و ادبیه) مرخص نمود - و چون از کار طالبها داشت در تعلقه  
دخول لوازم جزات و جمارت بجا می آورد - جنس مکانی

در وقت رخصت قطب الدين خان كوكلتاش صاحب موبه بنگاله  
دو كلمه در حق او ارشاد فرمود - شيرافكن خان از نوشته  
وكيل مطلع شده بمظنه گشت - و دانست كه زير كاسه  
نهم كاسه هست - و ازان روز ترك يراق بهترين نموده بمواقع نگار  
و مردم پادشاهي گفت - كه من الحال نوكر پادشاه نيستم  
چون قطب الدين خان در سال دهم بيدردان سرے كشيده  
شيرافكن خان ( كه بيرون خيمه زده بود ) باستقبال روانه شده \*  
گويند وقت وداع مادرش در بلغه برسرس راسم  
كرده گفت - كه بولم پيش ازانكه مادر تو گريه كند مادر  
او را بگريه آر - و سر و چشم پوشيده رخصت نمود - و هر چند  
او از مكر و غدر كوكلتاش ايمان نبود اما في الجملة از  
پيغامهايش طمانينه حاصل كرده از اجل گرفتگي فوج را  
بيرون لشكر گذاشته خود با دو سرار ( كه يك ازان خواجه شورا  
بود ) بملاقات شتافت - پس ازان كه از وضع در خورد و حرف زد  
كوكلتاش غدرے بخود تفرس نمود پيشدستي كرده كار  
قطب الدين خان را با تمام رسانيد - چون اطراب و جوانب  
مردم كوكلتاش فرو گرفته بودند نكداشتند كه پدر زند  
\* مظلوم \* تاريخ كشته شدن اوست \*

و آنچه گويند [ كه شيرافكن خان با آن همه  
جراحاتى بے شمار ( كه هر يك مولم و چانكه بود )

به نيروي همم و يادري غيرت خود را بخانه رسانيده خواست  
كه زوجه خود را بگردد - مادرش بشيون و ناله ظاهر نمود  
كه او خود را بچه انداخته - شيرافكن خان آن را شنيد  
جان بهپرد [ مخالف اقبال نامه جهانگيري ست - بعد ازين  
واقع شين غياث خواهر زاده قطب الدين خان مهرنما را  
با دختر و پسر شيرافكن خان مع اموالش بحضور رسانيد  
او چنده بعلت تقصير شوهرش ( كه كوكلتاش پادشاهي را  
كشته ) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مكاني درآمد  
دخترے ( كه از شيرافكن خان داشت ) در حباله عقد شاهزاده  
سلطان شيريار كوچكترين اخلاف جنت مكاني درآورد - و بدان  
سبب با شاهزاده ولي عهد شاهجهان مدعي گشته سلسله جنبا  
شورش عظيم گرديد - چنانچه بتفصيل جا بجا درين اوراق  
رقمزده كلك سوانح ساك كشته \*

### \* شريف خان امير الامرا \*

پسر خواجه عبد الصمد شيرين تلم شيرازي ست - كه  
جدش خواجه نظام الملوك وزير شاه شجاع شيراز بود - هنگام  
( كه جنت آشياني همايون پادشاه از شاه ايران رخصت  
فندهار يافته بصير تبريز شتافت ) خواجه ( كه در فن تصوير  
نايرد كار سحر آفرين بود ) درانجا بملازميت رسیده بسيار  
مغرور خاطر آمد - اما بنابر عوائق روزگار نتوانست

همراهي گزيده - تا آنكه در سلفه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش  
در كابل شرف به ساط بوس دريافته موصول عواطف گرديد  
در عهد عرش آشياني هر چند منصب چهار مددي داشت  
اما در مصاحبت و قرب پايد تر افرخته بعزت و اعتبار  
بسر برد - گویند خواجه در يكدانه خشخاش سوره اخلاص  
نوشته بود - محمد شريف بمنصب در مددي سرفرازي  
يافته سال سي و چهارم در حين مراجعت موکب اکبري  
از كابل در جاكه سفيد سنگ يک از فرومايان پرده ناموس  
كشاورز دريده بپاسا رسيد - ظاهر شد كه محمد شريف  
نيز با او همراز و همدستان بود - گوشمالی خورده مالش  
بسزا يافت - چون پادشاهزاده سلطان سليم باعتبار هم مكتبي  
ربط تمام داشت در وقتي (كه شاهزاده مهم رانا ملتوي گذاشته  
باله آباد فرودكش كرد - و آثار خود سري ظاهر نمود) عرش آشياني  
او را از برهانپور برهنموني شاهزاده بشاهراه مقصود روانه  
فرمود - از زياده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده  
خود و كبل درامت گرديد - و بمرتبه در مزاج شاهي جا كرد  
كه از بے انديشگي وعده فرمود - كه هرگاه نوبت سلطنت  
بمن رهد نصف پادشاهي بتو خواهم داد - و پس ازان (كه  
شاهزاده بقايد توفيق عازم حضور شد) محمد شريف بهسبب  
کردار ناپسندیده خود جدا گشته بشعاب جبال خزید - و هر روز

بيك تنگدانه پناه برده روزگار بفاكامي مي گذرانيد - از آب  
و هواي مخالف نيم جانے بيش نداشت - كه آرزو جلوس  
جهانگيري عالم را در گرفت - ازین نوید جان بخش بعد  
پانزده روز از سرفرازي گرم و گيو بجز ملازمت فايز شده  
بخطاب امير الامرا و منصب والای وکالت و تفويض مهرادرك  
بلند پایه گشت - و مختار کردند كه هر قدر جاگير خواسته باشد  
(۲)  
از مكالات حيدرآباد بگيرد \*

جنت مكاني در روز نامه (كه مرقوم خامه خاص  
ايشان است) بزرگ قلم داده - كه نسبت بندقی شريف خان  
بجائے رسیده كه هم برادر و هم فرزند و هم يار و هم مصاحب  
منصبت - روزيكه رسيد حيات تازه يافته دانستم كه الحال  
پادشاه شدم - و در خور كارداني او خطاي نيفتم - اگرچه  
امير الامرا كردم - و پنججاري نمودم - چكتم ضابطه پدرم هيمن  
بود كه زياده ازین نميگيرد - آنچه از من است بيش اوست  
امير الامرا در اول جلوس كاريكه كرد برای اخراج افغان (كه دشمن  
مغول است) عرض نموده احكام بممالك محروسه قلمي نمود  
اما اعظم خان بمبالغه ازین كار باز داشت - كه جم غفیر اند  
و هيچ ناحیه از آنها خالي نيست - مفسده عظيم برپا خواهد شد  
و چون امير الامرا بر جميع اعيان سلطنت تفوق و برتری

می نمود خان اعظم نخوت و رعوتی که داشت املا اعتنا نمیگرد  
 (وزر) بتقریب طرفدار سلطان خسرو سر دیوان بار گفتگوی  
 درشت کرد - و بیباکانه بهادشاه گفت - که این دولتخواه  
 خسرو است - کشتن او صلاح وقت - و پس ازان ( که پادشاه از  
 تقصیر میرزا کوکه در گذشت ) فرمود که میرزا امیر الامرا را  
 مهمان ساخته لک رویه نقد و جنس بگذراند \*

گویند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند - میرزا  
 کوکه با امیر الامرا بهایلوسی در آمد - که نواب شما بما مهربانی  
 ندارید - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت  
 داشت - دوشین خلوتخانه نقش و نگاره که می بینید بدست  
 خود کشیده - خانجهان و مهابت خان بمقتضای جوانی  
 ضبط خود نموده برخاستند - چون این ماجرا بهادشاه رسید  
 بامیر الامرا گفت که زبان باختیار او نیست - شما بدو در نه افتید  
 در سال درم بعراضه بیماری از موکب پادشاهی ( که بسیر کابل  
 متوجه بود ) در لاهور ماند - و کامت بآصف خان جعفر مقرر شد  
 و پس از آنکه تعیین دکن شد با خانخانان محبت برار نکردید  
 طلب حضور گشت - جمعیت بسیار فراهم آورده با کثرت  
 پیشگی داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت  
 گویند مرض نهیان بهم رسانیده بود - هرچه می گفت از خاطر  
 میرفت - خانجهان بعبادت او مامور شد - او را مصلوب الحال

دیده عرض کرد - خواستند مزدی سازند - خانجهان گفت مردم  
 خوب جمع کرده - و بر کشیده حضرت است - نباید از پا  
 انداخت - باز تعیین دین گردید - و مدتی در آنجا بسر برده  
 باجل طبعی در گذشت - شعر را خوب می گفت - صاحب  
 دیوان است - فارسی تخلص میکرد - ازوست \* بیت \*

\* بدم عشق بکونی ملج کل کردیم \*

\* تو خصم باش ز ما درستی تماشا کن \*

\* دیگر \*

\* شرر ناله بغربال ادب می بیزم \*

\* که بگوش تو مبادا رسد آواز درشت \*

بمیران امیر الامرا شهباز خان در حیات پدر ترقی کرده زندگی  
 بهپرد - یک کرههی لکنو سرائی بنام خود آباد نمود - و میرزا  
 گل و میرزا جلاله با جنت مکانی نرد و شطرنج می باخشد  
 و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت  
 و رتبه نماند - چنانچه از میرزا جلاله ( که هیچ پادشاهزاده  
 این قسم تعیش نکرد ) مصری بیگم مبیة آصف خان جعفر را  
 ( که در خانه او بود - و از ناسازی زن و شوئی در میان نیامده )  
 بعد فوت آصف خان بموجب حکم مطلقه ساخته بمیرزا لشکری  
 پسر یوسف خان عقد بستند - هر دو برادر همراهِ مهابت خان  
 بکابل رفته در عین جوانی ایام حیات شان بسر آمد \*

## \* شجاع خان شين کبير \*

مخاطب برستم زمان چشتی فادتی ست - ساکن موز  
 قربان قریبہ باسلام خان چشتی داشت - و از عمدہ منصبداران  
 روشناس عهد اکبری بود - در زمان جنت مکانی ترقی نموده  
 هنگامی ( که خانجہاں لودی با فوج جراز بسر داری دکن  
 تعین گشت ) چون ہراولی فوج پادشاهی ( کہ ہمیشہ متعلق  
 بسادات بارہ بود ) خانجہاں بسکہ اعتماد بر شہامت و ہر دلی  
 شجاعت خان داشت ادرا ہراول کل عساکر نمود - ہر چند  
 سادات اظهار رنجش نمودند ( کہ این امر ارثی ماست )  
 اما خانجہاں نہ پذیرفت - و پس ازان تعین بنگالہ گردید  
 اسلام خان صاحب موہ آجہا در سال ششم اکثر امرا نامی را  
 بسر داری شجاعت خان بر سر عثمان خان لوهانی ( کہ راجہ  
 مانہنگہ در ایام حکومت خود بسیارے از خویش و قوم خود را  
 در محاربات ار بکشتن دادہ کارے نساختہ بود ) کسبل  
 نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلہ او رسید عثمان  
 خان ( کہ بخار نخوت و غرور در کالج دماغش جا گرفته بود )  
 در کمال سطوت و شوکت بہ ترتیب صفوف پرداختہ عرصہ  
 مبارزت آراست - و ہر فوج با فوج مقابل خود در آویخت  
 عثمان فیل مسمت جنگی ( کہ اعتضاد قوی خود میدانست )  
 پیش انداختہ بر فوج ہراول تلخت - بہادران نامی فوج

پادشاهی پای ہمت افشودہ جان نثار گشتند - افتخار خان  
 سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تہور  
 و جلالت دادہ سردار جان در کار ولی نعمت سپردند  
 آن متہور بے باک ( با آنکہ از ہمراہیان او جم غفیر علف تیغ  
 خون آشام شدہ بودند ) حسالے ازان ہونگرفتہ دیگر بارہ بر فوج  
 قول شجاعت خان تلخت - خویشان و برادران شجاعت خان  
 رستمہ بکارزار درآمدہ جمعی نقد جان در باختند - و ہر  
 زخمہای منکر برداشتہ از کار باز ماندند \*

درین وقت عثمان خان ( کہ بسیار فریب و میطن بود ) بر  
 فیل حوضہ دار سوار بر سر شجاعت خان رسید - آن شجاع  
 نامور اول نیزہ بر فیل زدہ پس ازان دو زخم شمشیری در پی  
 بر چہرہ فیل رسانید - آنگاہ جمہر کشیدہ دو زخم دیگر زد  
 فیل از مستی و دلاری غضب آلود قدم پیش نہادہ شجاعت  
 خان را با اسب زیر کرد - و او بچستی و چالاکي چون  
 برق از اسب جدا شدہ راست ایستاد - درین وقت جلو دوش  
 شمشیر دو دستی چنان بر دستہای فیل زد کہ بزانو درآمد  
 و شجاعت خان بدستاری جلو دار فیل بان را از فراز فیل  
 کشیدہ جمہرے دیگر بخروم رسانید - فیل فریاد زنان چند  
 قدم پستو رفتہ افتاد - و درین هنگام تنگ تفنگ از غیب  
 بر پیشانی عثمان رسید - دانست کہ ازین زخم جان بر نیست

عنان برگردانیده نیم جان خود را به نگاه رسانید - و نیم شمع  
جان بسپرد - ولی خان برادرش و میریز خان پسر او خیمه  
و اسباب را بر جا گذاشته نعلش ادرا برداشته بمحکم خود  
شناختند - چون در بهادران لشکر فیروزی تاب و طاقیت قطره و  
پویه نمانده بود شجاعت خان با اتفاق معتقد خان ( که پس از  
جنگ بکومک رسیده بود ) بتعاقب شناخت - ولی خان نجات  
خود در باز گشت دیده زینبای گردید - و بقول و پیمان  
با جمیع خویشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه  
زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه  
گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی  
این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادری از پیشگاه خلافت  
و جهان بانی باضافه منصب و خطاب رستم زمان اختصاص  
گرفت - و چون اسلام خان پاسبان قول او و مراعات عهده ( که  
با بازماندهای عثمان کرده بود ) نگاه نداشته همه را در آن حضور  
ساخت چنانچه ولی خان را با میریز خان حسب الحکم  
عبدالله خان در کالی تلاوی احمدآباد رهگرای فنا ساخت  
و ایاز غلام که متبذای عثمان بود با دیگران در چاهها بحبس  
طویل گذرانید شجاعت خان از عهد شکنی اسلام خان کبیده خاطر  
شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ایام نورمان صاحب موسیقی  
بهار بخام ار رسید - و روزه ( که بشهر بقیه داخل می شود )

بر ماده فیل سوار بود - از قضا فیل بران درید - شجاعت خان  
با آنهمه استقلال باضطراب از ماده فیل فرود آمد - پایش  
شکسته بدان درگذشت \*

### \* شمشیر خان ارسلان بی ازبک \*

از امرای عهد جنم مکانی سم - سابقا حکومت گهره  
داشت - و از نوکران متوسط الحال ولی محمد خان والی  
توران دیار بود - پس از آن ( که کهمون را در سرکار پادشاهی سپرد )  
سال سیوم جالس آمده دولت ملازمت دریافت - و بعنایت  
مذموب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - پستری قبول  
در سیستان مضاف صوبه قندهار یافته بحکومت آنجا نامزد گردید  
سال پنجم بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال نهم چون  
صوبه دار قندهار بمظفر خان معمری مقرر شد او معزول گشته  
بحضور آمد - و در مهم رانا برکات پادشاهزاده سلطان خرم  
دستوری بدینرم - و رستم موعود چشم جهان بین را بر بست  
گویند مرد ساد بود - و بادای عبادت یومیه و تلاوت کلام الهی  
می پرداخت - و از سحاب همتش رشقه حصنات همیشه  
می چکید - بمرتبه سه هزار رسیده بود \*

### \* شیخ فرید مرتضی خان بخاری \*

در اتیان نامه گوید که شیخ از سادات موسوی است - و این  
خالی از غرائب نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسید

جلال بخاری (قدس سره) منتجبی می شود - و ایشان بهفت واسطه  
 پامام همام علی نقی الهادی علیه السلام میرسند - گویند جد  
 چهارم شیخ سید عبدالغفار دهلوی بفرزندان وصیت کرد - که  
 مدد معاش بگذاوند - و نوکری سپاهگری نمایند - بالجمله  
 شیخ در سفر سن بملازمیت عرش آشیانی رسید - و بحسن  
 اخلاص و پرستاری شایسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار  
 اختصاص یافت - و بکاردانی و فراست و مردانگی و شجاعت  
 ناموری اندوخت - سال بهشت و هشتم (که خان اعظم از  
 ناسازی هوای بنگاله معارفت بهار نمود - و سپاه آرائی روزی  
 خان باز گردید) قتلوی لوهانی (که چیره دست ارقیسه بوده  
 سرتابی و زیاده طلبی پیش گرفت) ناچار بفرقه محال از بنگاله  
 نیز افزودند - و قرار یافت که شیخ فرید در جای معین ملاقات  
 کرده عهود و شروط آشتی را استحکام دهد - آن غدار در موعده  
 ملاقات حاضر نشد - شیخ از خیر اندیشی و ساده لوحی  
 بگفته چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت - قتل  
 بلائه و چاپلوسی پیش آمده اندیشه آن داشت که هرگاه  
 مردم بجای خود آسایش گزینند شیخ را گرفته بگوشه  
 بر نشانند - و بگروگانی او کامیاب خواهش گردد - شیخ دریافته  
 سرآغاز شب آهنگ رفتن نمود - در چلوخانه اسب نگذاشته  
 (۲) نسخه [ ب ] النقی الهادی \*

بودند - و چند جا راه بگرفته - آریزه گرمی پذیرفت - دران  
 میان شیخ بر فواز فیل خود برآمد - از نیزنگی تقدیر فیل  
 فرمان پذیری گذاشته بیراهه شتافت - شیخ برود باره رسیده  
 ققخص گذر داشت - که ناگاه جمعی در رسیده به تیر اندازی  
 زخمی رسانیدند - شیخ خود را بطرف انداخته زهرا گشت  
 آنها بران که شیخ در عمارت است - دران هنگام ملازم رسیده  
 براسپ خود نشانداده بار در آورد - ملج قرار یافته درهم خورد  
 قتل و بشروع غدر به پیکار پی در پی داشت فرار بجای  
 ناکامی پیمود \*

شیخ در سال سیّم بمنصب هفتصدی سرفرازی یافته  
 تا سال چهارم بهزاز و پانصدی رسیده بود - از یادی اقبال  
 بمیربخشیکری علم افتخار افراخت - بخشی بوده وزیر نشان  
 چغد سال دفترکن را (که لازمه خدمت دیوانی است) از بی رشیدی  
 دیوان بجانب خون کشیده محال جاگیر را بارباب طلب  
 تنخواه میداد - و پس از فوت عرش آشیانی در خدمت  
 شایسته از شیخ بظهور آمد - که بدان سبب اعتبار و رتبه او  
 از اقربان و امثال بلکه جمیع اعیان و ارکان سلطنت برگزشت \*

نخستین آنکه چون جنم مکانی در شاهزادگی بخود سری  
 در آله آباد بنوکران خود خطاب و مناصب داده تیول تقسیم  
 نمود عرش آشیانی سلطان خسرو پسر کلان ایشان را اعتبار افزود

چنانچه مردم را گمان و تبعه‌داری او بهم رسید - یعنی از آنکه  
شاهزاده بحضور رسید خالی از شورش و دماغ نبود - پادشاه  
بمساهله و مداخله می‌گذرانید - چنانچه مردم شاهزاده بکجرات  
( که بتازگی در تیرول ایشان مقرر شده ) رفته بودند عرش آشیانی  
در ایلم بیماری ارتحال ایما فرمود که شاهزاده بیرون قلعه  
خانه نشین شود - تا مبادا اهل خلاف غدیره توانند بکار برد  
مدرزا عزیز کوکه و راجه مانسنگه بقربانی ( که با سلطان خسرو  
داشتند ) در فکر فرمان روائی او افتاده درازهای قلعه را  
بمردم خود حواله کرده درازاه خضری بشوکت کسان خود  
بشیخ سپردند - بر خاطر شیخ ( که صاحب اختیار فوج بود )  
گمان آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنیت سلطنت  
بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جائی هجوم کردند - و هنوز  
عرش آشیانی مختصر بود که راجه مانسنگه ببهائی صوبه بنگاله  
مستمال گشت - جنت مکانی بقلعه درآمده سرور آرا گشت  
و شیخ را بصاحب السیف و القام مخاطب نموده بخصم  
پنجه‌زاري و خدمت عمده میربخشیکری سرلوا فرمود \*

دوم آنکه چون خیال سلطنت بکاملت و سرائی خوشامد گویان  
در دماغ سلطان خسرو پیچیده بود در سال اول جلوس  
پدر والا اقبال سنه ( ۱۰۱۴ ) هزار و چهارده هشتم  
هجری الحجه وقت شب فرار گزیده و تاراج گمان از آگره بلاهور

شناس - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعین گشت - و جنت مکانی  
خود نیز پاشنه‌کوبه روانه شدند - امیر الامرا شریف خان  
و صہابت خان ( که با شیخ خصومت داشتند عرش کردند که  
شیخ دیده و دانسته کم یائی می‌نماید - قصد گرفتن ندارد  
چنانچه صہابت خان رفته از جانب پادشاهی مقوله تهدیدات  
گفت - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد  
سلطان خسرو از رسیدن شیخ بحوالی آب سلطانپور آگهی یافته  
دست از لاهور که محاصره نموده بود برداشت - و با درازده  
هزار سوار ( که درین چند روز فراهم آورده ) عیان عزیمت  
و تقابل گردانید - شیخ با جمعیت کم مهتد کارزار گشته از  
آب بیاب گذشته بچنگ پیوست - کارزار معب اتفاق افتاد  
سادات باره و بخاری داد جلالت داده بصیارس جان نثار  
شدند - سلطان خسرو اکثری را بقتل داده آواره بادیه فرار  
گشت - و شیخ یک میدان راه پیش از ناردگاه فرود آمد \*

همان روز دو سه ساعت از شب گذشته جنت مکانی در  
جفاح استعجال رسیده شیخ را در آغوش گرفت - و در خیمه او  
بیتوتت فرموده آن مکان را ( که از برگنه بهیرون دال بود )  
نصیب اللئماس شیخ برگنه ساخته بفتح آباد موسوم نموده بشیخ  
غیاثت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

گجرات برنواخت - سال دوم شیخ از گجرات انگلستانی لعل بدخشی  
( که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند  
وزن یک مثقال و یازده سوز نهالیت خوش آب و رنگ )

پوسم پیشکش فرستاد - بیستم و پنج هزار روپیه قیمت قرار  
یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات  
بهتوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم  
بصره داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه ( ۱۰۲۱ ) هزار  
و بیست و یک هجری بمهم کانگره که متعلقه آندیار است  
مامور شد - و در قصه پتهان سنه ( ۱۰۲۵ ) هزار و بیست و پنج  
سال یازدهم جهانگیری ردیعت حیات سپرد - تبرش در دهلی  
در مقبره آبی اوست - حسب الوصیت عمارت بنا یافته  
۱۰۲۵  
\* داد خورد بر \* تاریخ یافته اند - همگی نقد یک هزار  
اشرفی برآمد \*

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت - شجاعت را با سخاوت  
جمع نموده - بخشش عام او در فیض بوری خلق باز کرده  
هرکه بار رسیده چهره ناکامی در آئینه خیال ندیده  
تا رسیدن در بار قبا و کامل و چادر و با افزار بدریشان  
رهگذری قهمت میشد - و بزرگی اشرفی و روپیه بدست خود  
میداد - ( روزه درویش هفت مرتبه از شیخ گرفت - تربیت

هشتم آهسته بدر گرفت - که آنچه بهشت مرتبه گزیده  
مخفی دار - تا درویشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب  
توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه تا سالیانه مقرر داشته  
در حضور و غیبت او بے سند و پروانگی مجذن میرسین  
در جاگیرش بیشتر مدد معاش بود - اطفال آنها ( که در  
نوکری او مرده بودند ) در خور هر کدام در ماه مقرر کرده  
مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ بازی می کردند - و در  
نگاهداشته تربیت می نمود - در گجرات اسمعی سادات را از  
فکور و انان بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار  
خود بخشیده - حقه بحواصل ( زریه ) باصانت سپرد - چنانچه  
هرکه پس از آن خلعت و چون پوشید عروسی او از آن زر سرانجام  
یافت - اما بیان فرزند و کلاوت نمیداد - رباط و سرا بسیار  
بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده - مسجد  
و روضه شاه وجیه الدین بنای اوست - و در دهلی فرید آباد  
با عمارات و تالاب یادگار گذاشت - و در لاهور نیز محله دارد  
و حمام کلان چون آنجا از دست - شیخ سال سه مرتبه خلعت  
فاخره بمرم پادشاهی ( که با او مربوط بودند ) میداد - و ببخه  
( ۲ )  
تقریر هم - و بخوهران خود ساله یک خلعت و پیداه را کماله  
و حلال خور را با افزای - و این طریقه معمولش بود

( باب الشدين ) [ ۶۴۰ ] ( مائراامرا )

تا زیست تغلب نکرد - بعضی رفقای خود که جاگیر هم داشتند  
لیک رویه سالیانه می رسانید - و سه هزار سوار خوش اسبی  
چیده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش آشیانی  
تا عهد جنیت مکانی در حویلی نرفته - همیشه در پیش خانه  
حاضر بود - و سه چوکی مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد  
طعام می خورده - و پانصد دیگر را حصه می فرستاده - طلب  
سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها  
ناخوش نمیشد \*

گویند شیرخان فام افغان ترین نوکر درشناس بود - از گجرات  
وخصت وطن گرفته پنج شش سال درانجا بسر بود - چون شیخ  
بهم کانگه تعیین شد از در قصبه کلانبر آمده ملازمت کرد  
شیخ بدرارکا داس بخشی خود گفت که خرجی باین مرد  
بدهید - که بقیائل خود داده بیايد - بخشی فرد خرج او  
نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت  
نوکر قدیم است - اگر بذاير سببه دیر رسید کدام کار ما اینتر  
شد - از همان تاریخ ( که طلب او در سرکار است ) حساب کرده  
هفت هزار رویه دادند \*

سبحان الله اگرچه همان تقلب لیل و نهار است و هر  
کواکب و درر شهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین  
مردم خالی است - شاید که بعضی دیگر مملکتی رفته اند

( مائراامرا ) [ ۶۴۱ ] ( باب الشدين )

شیخ بسر نداشت - یک صبیحه مانده بود - آن هم لاولد  
فوت کرد - محمد سعید و میرخان متینهای شیخ بودند  
بکروفر تمام می گذرانیدند - و اسرافهای طرفه بکار می بردند  
از نخوت و رعوت بشان پادشاهی اعتنا نمی کردند - تا بامرا  
چه رسد - پیش جهردکه دولت خانه بامشعل و فانوس بسیار  
سر آب جون می نمودند - مگر ممنوع شدند - سودمند نیفتاد  
تا آنکه جنیت مکانی اشاره بمهابت خان کردند - از برای  
سید مبارک مانگیزی ( که نوکر معتبرش بود ) گفت - بے آنکه  
پرده برداشته شود از میان بردار - شیخ میرخان از دربار  
برخاسته می آمد - که سید او را از هم گذرانید - و خود هم  
از دست او زخم خورد - شیخ بطلب خون مدعی مهابت  
خان شد - او حضور پادشاه بیخه از مردم معتبر آورد - که  
کشده میرخان محمد سعید است - او را بقصاص رسانید  
شیخ از صورت مجلس اصل مدعا درآفته هیچ نگفته از سر  
خون درگذشت \*

( ۲ )  
\* شجاعت خان سلام الله عرب \*

برادرزاده مبارک عرب - سال چهارم جلوس جنیت مکانی  
بمنصب چهار مدی درصمت سوار سرفراز گردیده بهمدراهی  
خانجهان لودی بصبوب دکن تعیین شد - سال دهم باضافه

( ۲ ) نسخه [ ب ] سلام الله \*

پانصدی دو صد سوار و سال یازدهم بخطاب شجاعت خان  
بلند پایه گشت - جاگیر در موبه گجرات داشت - در انجا  
می گذرانید - تا آنکه بعالم آخرت خرامید - رحمن الله پسرار  
در عصر فرزندش آشپانی منصب ~~هفت~~ مدتی چهار صد  
سوار یافته سال سیوم در جنگ خانجهان لودی جان  
بمردانگی در باخت \*

### \* شاه بیگ خان افرن \*

مخاطب بخاندوران پسر ابوالهیم بیگ چریک است - ابتدا  
نوکر میرزا محمد حکیم بود - بحکومت پیشاور قیام داشت  
پس از فوت میرزا ( که راجه مانسنگه حسب الاء و انگری  
بآردن زه و زاده آن مرحوم از نیلاب عبور کرده ) شاه بیگ  
بکابل بدر زده همراه پسران میرزا ملازمت پادشاهی دریافت  
و بمنصب درخور امتیاز گرفت - و در سواد و بجزر بمالش  
یوسف زئی نام بمردانگی برآردده خوشاب اقطاع یافت  
و در فتح گتته بهمراهی خانخانان کارهای نمایان و تردد  
شایسته بظهور آردده بمنصب دو هزار و پانصدی افتخار<sup>(۲)</sup>  
اندرخت - و در سال سی و نهم چون میرزا مظفر حسین  
قندهاری صفوی استدعای بذکری پادشاهی نمود شاه بیگ  
خان از بنگشات بحکومت قندهار تعیین گشت - و در قاض  
( ۲ ) نسخه [ ج ] امتیاز ( ۳ ) در بعضی نسخه [ بیست و نهم ]

الوس کاکر ( که از مدتها دران سرزمین برهزنی و رعیت آزاری  
بسر می بودند ) کارنامهها ساخته در سال چهل و دوم  
بمنصب سه هزار و پانصدی لوی اعتبار برافراخت \*

در سال اول جلوس جهانگیری حسین خان شاملو حاکم  
هرات فوت عرش آشپانی شغیده با لشکر خراسان آمده  
قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوی و همت  
دوسم روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها  
بالای ابرک نشستہ بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه ایلیچی  
قزلباش بقلعہ می آمد فقدان غله بمرتبه تمام بود - او از  
سرکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا  
مخالفت بعسرت پی نبرد - و چون این محاصره بی اجازت  
دارای ایران شاه عباس صفوی بود حسین خان بعقاب شاهی  
بی نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم  
در سنه ( ۱۰۴۶ ) هزار و شازده از قندهار بکابل رسیده  
ملازمت جغت مکانی دریافت - و بمنصب پنج هزار و خطاب  
خاندوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان مبادی  
گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط  
و نسق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدنی کمی پذیرفت  
و سوزی و قطره ( که ناگزیر موبه کابل اسم ) نمائد طلب  
حضور شده بصوبه داری گتته نامزد شد - سال چهاردهم از انگری

و سالخوردي استعفاي ملازم پيشگي نمود - چنت مكاني  
نظر بر قدم خدمت او برگزیده خوشاب ( که از جاگیرهای قدیم  
بود ) بمحل هفتاد و پنج هزار رزیه بطريق مدد خرج  
مرحمت فرمود \*

گویند چون بنگه مي رفت برخصص آصف جاهي آمد  
او سفارش برادران ملا محمد نثوي ( که صاحبش بود ) کرد  
شاه بيگ خان شنیده بود که برادران ملا بهشت گرمي او  
حکام را بخاطر نمي آرند - در جواب گفت - اگر آنها  
سر حساب باشند بهتر - و الا پوست خواهم کشيد - آصف جاهي  
بسيار ناخوش شد - و آخر باعث برهمزدگي کارهای او گشته  
بعزل منصب و جاگیر منزوي ساخت - شاه بيگ خان مرد ترک  
ساده هپاهي بود - در عهد عرش آشياني وقت رخصت قندهار  
شيخ فرید ميربخشي ايستاده کرده تسليم عنايت علم و نقاره  
فرمود - همان وقت بشيخ مي گوید - اينها بهچه کار مي آيد - در  
منصب بيفزاييد - و جاگیر دهند - که سواران ديگر برای کار  
پادشاهي نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهانگیر پادشاه  
ديوانه هر ديوان گفت - که حضرت در دنکل پدر شما  
جوانان چند ايستاده مي شدند که شاه بيگ بيشم خايه آنها  
نميرسيد - و الحال اين مردم که ايستاده اند هيچکدام بيشم  
خايه شاه بيگ نمي رسد - بادمان خمر ابتلا داشت - ميگفت

صراحي در نظر باشد - گو عالم نباشد - گویند مسکرات ديگر را  
مثل بنگ و افيدون و کونار با شراب آميخته مي خورد  
و چار لغزا<sup>(٢)</sup> مي ناميد - شاه بيگ خان کور چار لغزا خور  
زبان زد مردم بود - از يسرايش ميرزا شاه محمد مخاطب  
بغزئين خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب  
هزاري رسیده درگذشت - و ديگر يعقوب بيگ داماد ميرزا  
جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترفي نکرد \*

\* شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج \*

خلف الرشيد خانخانان ميرزا عبد الرحيم است - در آغاز  
وزرائي خانخانان جوانش مي گفتند - بشجاعت و مردانگي  
و سپه کشي و سپه آرائي شهر روزگار و يگانگ<sup>(٣)</sup> افغان گشت  
در سال چهارم عرش آشياني بمنصب چهار مدي سرافرازي  
داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه ( ١٠١٠ ) هزار و ده  
با ملک عذير حشبي در حوالی ناندير عرصه ميمازت ( راسته  
کرای چيرگي و فيروززي برافراشت بخطاب بهادري تحصيل  
ناموري نمود - گویند دران جنگ ( که از طرفين در جانفشاني  
و جانتاني خود داوي نمي رفت ) ميرزا رستمها نموده که  
محمي داستان رستم و اسفنديار گردید - ملک عذير ( که ازا  
زخمي از ميدان بر داشته بودند ) ازان روز سر حساب گشته

( ٢ ) در [ بعضی نسخه ] چهار لغزا ( ٣ ) نصف [ ج ] يگانگ وقت بود \*

بخانگان ملاقات نموده طرح آشتی افکند . و در زمان  
جنتی مکانی بسرداری صوبه برار و بالاهاک احمد نگر اختصاص  
گرفت . کارهای دست بصفت او زیاده از نصیب که درین اوراق  
بجز تحریر آید - صیما کارنامه کهری که سرآمد پیکارهاست  
سال دهم جهانگیری سنه ( ۱۰۲۴ ) یک هزار و بیست و چهار  
هجری ( که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت  
ریخته بود ) چند سال از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت  
خان و مالوجی کانتیه از ملک عنبر رنجیده بهمد و پیمان  
آمده تحریک و ترغیب پیکار با ملک عنبر نمودند - شاه نواز  
خان پس از تقدیم مردمی و دلجوئی و تکلیف نقد و جنس  
به دید آنها کوچ نموده روانه شد - پیش از ملک عنبر  
مصلحت او را و آتش خان و دلاور خان و غنوه سرداران نظام الملکیه  
بمقابله پرداخته بحال تپاه راه فرار سپرده بملک عنبر پیوستند  
او با کثرت لشکر و افزونی توپخانه و فیلان مصمت جنگی بمرافقت  
فوج عادل شاهیه و قطب شاهیه رزم طلب گردید - چون مسافت  
پنج شش کوره پیش نموده یعقوب خان بدخشی ( که از  
کهنه سپاهیان کار دیده نبرد آزما بود - و خانخانان زمام اختیار  
میرزا بدست او داده ) اتفاق محمد خان نیازی میدان جنگ  
جائی قرار داد که ناله آید در پیش داشت - آنرا بجوانان  
تیرانداز استحکام داد - همین که خوش اسپان هراول مخالف

( که همه نوخیزان تربیت کرده ملک عنبر بودند ) جلو  
بکنار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچی بیاد تیر گرفتند  
بسیار از اسب و آدم بر خاک هلاک غلطید - پس از آن  
داراب خان با بهادران هراول و دیگر پهلوان عرصه جلالت  
از آب گذشته تاخند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات  
افشوده بود زمانه ممتد نیران مثال اشتغال پذیرفت - غریب  
زد و خورده و عجبیب گیر و داره درداد - از کشتهای پشتهای  
نمودار گردید - گویند شاه نواز خان در آن روز دستبدهای  
قوی نموده چون شیر غوان بهر جانب که می تاخت فوج  
مخالف را دست از کار رفته بذات انعش می گشت - ناچار  
ملک عنبر عنان تماسک از دست داده بی سپر راه هزیمت  
شد - میرزا تا سه کوره تعاتب نموده گریختگان را علف  
تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگی و خستگی  
همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمع کثیر از سرداران  
مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز  
دیگر بجانب کهری ( که پنج کوره رسمی در امت آباد است  
و دینولا بارزنگ آباد موسوم و مسکن و مادی ملک عنبر  
بود ) رهگرا شد - و چون در آن مکان اثری از مخالفان ندید  
منازل و یسائین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره  
پراور ساخت - و از آنجا عطف عدان نموده از گریوه دره نهیره

(باب الشين)

[ ۶۴۸ ]

(مآثر الامرا)

فرود آمده بهالاپور رسید از پیشگاه خلافت بر مناصب  
جميع امري شريك کار افزودند - شاه نواز خان بمنصب  
عمده پنجهزاري سر بلندي يافت - و جنگ مكاني چون  
دارالخير امير تشریف داشتند بشكر اين عطيه از دولتخانه  
يا پياده بروضه معينيه رفته لوازم نياز و نثار بها آوردند \*

چون سال درازدهم بيمن مساعي شاهزاده شاهجهان ملك عذير  
حدود متعلقه پادشاهي را كه متصرف شده بود بدستور سابق  
در تصرف اوليای دولت باز گذاشت و مقابليد قلاع و حصون  
حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دكن هنگام معارفت  
شاه نواز خان را با درازده هزار سوار موجود بضبط ولايت  
مفتوحة<sup>(۲)</sup> بالاگهات مقرر فرمود - چون در غفران جواني  
و دولت شيفته شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز  
خوشامد پرداز مي گساري باغراط كشيد در سال چهاردهم سنه  
(۱۰۲۸) هزار و بيست و هشتم هجري اسير سر پنجه اجل  
گردید - ميرزا ابرج جوان دجيه عالي فطرت بود - شجاعت را  
با تدبير هم آغوش داشت - در رزم آرائي و سرداري بے همتا  
و با اين خوبها کم کرم و بد لباس بود \*

### \* شير خواجه \*

از سادات اثنائي ست - و از جانب مادر نقشبندي

(۲) نسخه [ ج ] مقبوضه \*

(مآثر الامرا)

[ ۶۴۹ ]

(باب الشين)

پادشاه خواجه نام داشت - از ترددات مردانه او عرش آشياني  
شير خواجه نام کرد - سال سيم همراه سعيد خان چغتاي بلكنت  
يوسف زئي مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان  
مراد بهم دكن تعيين شد - سال چهارم با چند کس بجانب  
يقين از شاهزاده دستوري يافته در آريز اخلاص خان مصدر  
ترددات گردید - سال چهل و يك ( که افواج پادشاهي را  
با سپاه دكن نبود در دانه - و دران جنگ راجه عالي خا  
مريزان خاندیس يکار آمد ) او سردار قلعه برانگار بود  
کارنامه پنداخت - بستر همراه شيخ ابوالفضل در دكن ترددات  
شايان و خدمات نمايان بقديم رسانيد - در جنگي که متصل  
قصبة بئر صورت گرفت ( تاخته فوج مقابل را ميدان<sup>(۲)</sup> ميدان  
پرداشت - و زخم برداشته خود را بقصبة بئر رسانيد - ازانجا  
( که مرفه دكن با فوج كثير آمده قصبة مزبور را گرد گرفتند  
و از بے آذوقتي حال متحصنان به تنگي کشيد ) چذدے  
بگوششت اسپ گذرانيد - چون بذابر طغيان آب گنگ اُميد  
کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دده  
درين ضمن شيخ ابوالفضل خبر يافته با فوج شايسته رسيد  
اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شيخ  
خواست که شيخ عبدالرحمن بصر خود را در تمانه بئر بگذارد

(۲) نسخه [ ج ] از ميدان برداشت \*

خواجه را قیام نشد - و خرم تعداد بودن نمود - بظایران سال  
چهل و ششم بغایت علم و تقاضا کوس سربلندی نواخت - پس  
از فوت عرش آشپانی جنت مکانی برای او خلعت عنایت  
فرستاد - و معلوم نیست کدام وقت بحضور آمده - در هنگام

کفار آب بهت ( که از مهابت خان گستاخی عظیم سرزده )  
در رکاب جنت مکانی و پس از فوت جنت مکانی با اتفاق  
آصف جاهلی شوک جنگ ( که با شهریار رو داده ) بود  
سال اول جلوس اعلیٰ حضرت بهلازمیت پیوست - و منصب  
چهار هزاره هزار سوار و خطاب خواجه باقی خان بود مسلم  
ماند - و بصوبه دارمی تتهه کامیاب شده رخصت آنجا یافت

و در اثنای راه مطابق سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سی و هفت  
هجری رخت زندگی بسفر آخرت بر بهمت - پهرش خواجه  
هاشم نام بمذنب پانصدی مد سوار سرافرازی داشت \*

( ۲ )

## \* شهباز خان معروف بشهبزو روهله \*

سال اول جلوس فردرس آشپانی ب خطاب شهباز خان  
سرافرازی یافته و همراه مهابت خان بجهت دفعه نذر محمده  
خان والی بلخ ( که در نواح کابل گرد فساد بوداشته بود )  
بدانصوب تعیین شده و پستمر همراه عبدالله خان بمالش چهار  
سنگه بندیله ( که دفعه اول بغی ورزیده بود ) دستوری یافته

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] روهله ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] چهار \*

سال سوم با رارتن هادا بتوقف در باسم مامور شده بعطای  
علم لوی سربلندی برافراخت - پس ازان با اتفاق نصیری خان  
سمت قلعه تدهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر  
تردد گردید - پستمر با اعظم خان در نواح بهالکی و چکنوبه

مضاف بیدر رسیده سال چهارم ررز نویت کبی در جنگ  
( که بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندی دستگیر

مقاهیر اهل دکن گشتند ) مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل  
هجری او با پسر در کار دلی نعمت جان درناخت - بیانی

سه هزاره دو هزار سوار رسیده بود \*

## \* شیر خان \*

عرب ناهر خان تونور - اباعن جد نوکر قدیم فاروقیه  
خاندیس اسم - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید  
واجه علی خان فاروقی او را به یتیمی پرورش نموده برشادت  
فطری و یاری بخت بیدار بعرضه رزگار جوانی گشته  
بخانجهان لودی پیوست - و او در رشد و تربیتش شده  
در کمتر زمانه بمذنب پادشاهی امتیاز یافته تعیین صوبه  
گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزاده دلی عهد با  
جنت مکانی نیابت صوبه دار گجرات از جانب شاهی بعدالله  
خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائی بی حیثیت

( ۲ ) نسخه [ ب ] نصرت خان \*

بهراسبت باده احمد آباد شتافت (۲) - ناهر خان بسلسله جنبانی و مراسلات میرزا صفی سیف خان (که دران وقت دیوان گجرات بود) از محال قبول خرد بغته باحمد آباد (رسیده بانفاق سیف خان شهر را بمصرف درآورد - عبد الله خان در مانند برین ماجرا آگهی یافته باراده مبارکه بر سبیل استعجال در رسیدن ناهر خان خود هراول فوج سیف خان گشته با از در آریخته و بمحض تأیید ایزدی اعلام نصرت برافراشت - در جلدی این حسن تردد نمایان از پیشگاه سلطنت بمنصب سه هزاری (۳) در هزار و پانصد سوار خطاب شیر خان ناموری اندوخت \*

پس از شتار شدن جنت مکانی چون موکب صاحب تران دانی بهرحد گجرات واصل اقبال شمول نمود عرضداشت شیر خان مبنی بر دولتخواهی و فدویت و منبی از ارادهای باطل سیف خان موبه دار آنجا رسید - از آنجا (که بی اخلاصی سیف خان از سابق معلوم همگان بود) نوشته شیر خان قرین صدق گردید - اعلیٰ حضرت اورا بهرام پادشاهانه مستمال ساخته بنوید صاحب موکی گجرات سرگرم خدمت گردانید - اشاره رفت که باده احمد آباد را متصرف شده سیف خان را نظر بند نماید - و چون محموله آباد (که درازده کرههی احمد آباد است) مهبط رایات پادشاهی گردید شیر خان

با جمیع متعینه باستلام سده علیه کامیاب گشت - و مقدمه ربیع الثانی سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری کنار تالاب کاربده (که در ظاهر شهر واقع است) مخیم فیروزیه شده شیر خان از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار سوار و موبه داری مملکت گجرات بلند پایگی یافت - و در سال (که اعلیٰ حضرت باستیصال خانجهان لودی ببلده برهانپور رزد فرمود - و خواجه ابوالحسن تربتی را بتسخیر الکه ناسک و سنگهیر (خصص نمود) قرار یافت که تا رسیدن شیر خان از گجرات در نواحی قلمه للنگ موسم برسات بگذراند - خواجه در دهویه توقف نمود - تا شیر خان بدر پیدوست - و بمجرد واصل بتلخت حوالی چاندور مامور گشته دسمت نهپ و غارت بران ملک برکشاد - و با غنیمت فراوان مراجعت کرد - پس ازان در قطره و پویه و ضبط آن ناحیه با خواجه شریک بود - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) یک هزار و چهل هجری روزگارش سپری گشت - سواد آری بود سپاهی و بسیار متواضع - اگرچه چون و کرم کمتر داشت اما با سپاه مدارا و سلوک خوب می کرد - طلب ماه بماه میداد - در سواری غیر حاضر نمی کرد - شراب بانراط می خورد - لیکن با مردم محل شگفت آنکه با این دولت و شان دانه خوری دراب حضور

خود مي کرد - و مي گفت ميدانم قضايتها دارد - چون طبيعت من شده نمي توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان و شمشير خان در حضور پدر توقي کرده - اما اجل نگذاشت نخستين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم در گذشت - سيومين دلار خان نام داشت \*

## \* شير خان توپين \*

زميندار فوشنج که مغرب پوشنگ است - و آن موضع است واقع مابين قندهار و بهکر - آبي شيرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان کابل ( که از پيشگاه عرش آشياني به حکومت قندهار اختصاص داشت ) نقش سازگاري ننشست در عهد جنت مکاني بابر<sup>(۲)</sup> ديار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بزدگي خود درست نمود - و شير خان در همان مرز و بوم نشو و نما يافت بعد ازان ( که شاه عالي جاه بر سرفندهار آمده در سنه ۱۰۳۱ ) هزار و سي و یک هجري آنوليت را بتصرف در آورد ) شير خان را به حکومت فوشنج و ايالت الوسات فاغنه آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري عقل متين و ادراک رسا داشت برپاست موزوني فايز گشته دران سرزمين علم استقلال برافراشت - و از مترودين

عراق و هندوستان زرهاي خاطر خواه بطريق راهداري مي گرفت - و اگر قابو ميديد بذهب و غارت نيز مي برداخت پس از ارتحال شاه از زياده سوي و تنقه گري بعلي مردان خان زمک که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سو از گريبان انقياد بيرون آورد - چون بشاه صفي داراي ايران مکرر رسیده بود ( که آمد و شد قوافل و تجار بعلمت اذيت و تعدی او بفراغت ميسر نيست ) رقي بطلبش فرستاد - شير خان چندان بايت و اعل بهر بود - و آخر الامر فکره انديشيده بجذاب اعلى حضور صاحب قران ثاني منوسل و ملتحي گشت - از پيشگاه خلافت کشميري خان ( که از برهمنان کشمير بود - و در ايام شاهزادگي در خدمت شاهي شرف اسلام دريافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شايسته بتقديم رسانيد - و قتيب اهل ايران بسياز مي کرد ) با فرمان عاطفت و خلعت فاخره تعين گرديد - شير خان هنگام برف و باران را عذر انگيخته کشميري خان را در بهکر نگاهداشت تا آنکه بشاه اطلاع شده رقم ديگر مشعر بر استمالعت و عاطفت بغام او اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان اشاره فرمود که در استيصال او جويای فرست باشد - شير خان در مرز رقم ثاني را فور مقصود انگاشته کشميري خان را بے نيل مدعا برگردانيد \*

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحی هجوم فرام آورده بقصد تاخت حوالی سوی کنجابه (۳) معبوء بهکر روانه شد علی مردان خان قابو یافته با چهار هزار سوار از نوکران و زمينداران قندهار ايلغار کرده صبح بقلعه فوشنج رسيد - و سرسواي گرفته عيال و اطفال شیر خان را اسير ساخت - و با اسباب بسيار (که بهرژني و تطاع الطريقي اندوخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هوش ربا غنایم و اسارای کنجابه را که بدست آورده بود بر تافته بصيرت تمام رجوع القهقري نمود (۳) علی مردان خان بر سر راه هنگامه پیکار گرم ساخت - اگرچه هراول قزلباش را پای ثبات از جا رفت لیکن علی مردان خان با قول جلو انداخت - و دران اثنا تفنگی بر پاشنه او خورده بران جست - مخفي داشته بارصف آن زخم منکر باره راه پيشتري راند - و بدلهای مردم پرداخته چندان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علی مردان خان سالم و غانم کوس معارفت بقندهار بلند آرازه ساخت - شیر خان بدرکي رفته هرچند تلاش کرد که کارے پیش رود میسر نشد ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابت پمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

(۲) در [ بعض جا ] کنجابه (۳) در [ بعض نسخه ] رجعة القهقري \*

سنة (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمت اعلی حضرت سرمایه افتخار اندوخت - و بنوازش منصب دژ هزاري و تاخته جاگیر جید در صوبه پنجاب بتازگی دیده امیدش روشن گشت و بانعام بیست هزار روبیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف شد - اما از اسیر عیال و تفرقه اهل و عیال پیوسته در تب و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت - چون باشک و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او روز افزون گردید او نیز کمر دولتخواهی و نیکو بندگی بر میان بسته در مهم پرینده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سید خانجهان بمالش عادلشاهی و تخریب ملک او قزلباش نمایان نمود - لیکن از انجا (که هنوز پاداش اعمال نکرده داشت در انتقام کده تقدیر باقی بود) زمانه بغاکامی دیگر انداخت ظاهراً بشاه صفی صفوي رسانیدند - که شیر خان متعهد تهنیت قندهار گشته - و نطق هدیه با اقدام این خدمت بسته - چون واقف کار و صاحب الوس است و سواي نفقه ترین الوسات ناحیه مثل کاکر و بنی با روی متفق مبدا کارے پیش برد شاه از مصلحت سلجی رقم بنام او متضمن ارسال عرضداشت مشعر بر هواخواهی و تجدید بندگی دیرین و اراده برآمدن

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهی گیراند - چون  
بعرض اعلیٰ حضرت رسید بعزل منصب و جاگیر معائب شد  
و از مجرا منوع گشت - در سال دوازدهم ( که نهضت پادشاهی  
همه پنجاب واقع شد ) همراه نگرفته در اکبر آباد نظر بند  
نگاهداشته هزار روپیه در ماه قرار یافت - هر چند به تقصیری  
خود کوشید و در برات نامه می دويد بجائے نرسید - در سه  
سال در اگره مخزوي بوده مدفوق شده در عین جوانی  
در گذشت - هیات این کچرر فلک دغلباز بسا دروغ بی فروغ را  
بایاس راستی دلنشین که و مه ساخته - و بسیاری صدق کیشان  
در سمت آئین را پایمال انقلاب نموده بدشمن گاهی نشانده  
آه آه اگر بدیده تحقیق را نگرند همان ناهنجاری و بیراهه روی  
عادی اوست - که در صورت جزا و نتیجه همان مور  
اعتیادش متمثل می شود \*  
\* ع \*

\* صورت اعمال ماسک هرچه بما میرسد \*

### \* شاه قلی خان وقاص حاجی \*

از باشندگان بلغ است - ابتدا در سال پنجم جلوس  
فردوس آشیانی از وطن خود بطریق سفارت از جانب  
نذر محمد خان والی آنجا دارد هندوستان شد - چون بحوالی  
اکبر آباد رسید معتمد خان بخشی باستقبال رفته بملازم آردن

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] وانگهی \*

او نامه و ارمغان خان مخزور ( که بقیامت پانزده هزار روپیه  
بود ) گذرانید - و بعبایت خلعت و خنجر مرموع بقیامت  
چهار هزار روپیه و مومین پسرش بعبای خلعت انتخاب  
اندوختند - و پس از دو روز سی و پنج راس اسب  
و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسب و چند غتر پسرش  
برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سی هزار روپیه بار و ده هزار  
روپیه پسرش مرحمت گردید - و پس از چندی ( که جشن  
شمسی شد ) باز بیست هزار روپیه بار و پنج هزار روپیه  
پسرش انعام شد - سال ششم بعبای خلعت و اسب با زین  
مطلا و فیل و پسرش بخلعت سترافرازی یافته با جواب نامه  
مصحوب تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت \*

از آنجا ( که کورور هندوستان را دیده - و بدان و دهش  
اینجا آشنا شده بود ) از وطن مالونه دل برگرفته سال  
نهم بمردن بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب  
هزاروی هشت صد سوار و عبایت خلعت و خنجر مرموع  
و شمشیر طلائی میناکار و اسب با زین مطلا و فیل و انعام  
بیست هزار روپیه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون  
اواخر همین سال بعرض رسید ( که میرزا خان منوچهر فوجدار  
کانگرا از شور و دگرگی دماغ مخزوي شد ) نظر بفزونی جمعیتی  
برای ضبط محال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب در هزاروی

در هزار سوار و خطاب شاه قلی خان و عزایت علم و خلعت تقویض تعلقه <sup>روز</sup> و عطای خنجر مرصع و اسب و فیل لوی عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط و ربط پرداخته بهر بیت وگد سنگرام زمیندار جمو را ( که همواره کومک فرجداران آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت تصور می نمود ) طلب داشت - از با جمعیت <sup>(۲)</sup> کثیر آمد شاه قلی خان جمع فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد زد و خورد او با جمع بمقر اصلی شتافت - این معنی در پیشگاه حضور درجه استعسار پذیرفته سال دهم بغزایت خلعت و نقاره و فیل طبل شادمانی برنواخت - و سال درازدم در ایامی ( که پادشاه متوجه دارالملکنت گردید ) او در انقای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود و از تعلقه مرزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جاننثار خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار در هزار سوار و عطای خلعت نظم صوبه کشمیر و شمشیر با یراق طلائی میناکار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد کام دل برگرفت - و بعد (سیدن در نواحی حسن ابدال مطابق سنه ۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیوست محمد امین پسرش بمنصب نهصدی پانصد سوار کامیاب

(۲) نسخه [ ۱ ] جماعت کثیر (۳) نسخه [ ۲ ] پنج هزار \*

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید \*

### \* شادي خان اوزبك \*

از منصبداران عهد فردرس آشیانی ست - بتعییناتی قلعۀ قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشتم هجری ( که رالی ایران بارادۀ تسخیر قلعۀ مذکور رسیده در باغ گنج علی خان فرود آمد ) نامبرده از جانب خواص خان تلعهدار پانجاهی بمحافظت دروازه ویس قرن می پرداخت - پس از محاصره چون عرصۀ زد و خورد باستانداز کشید نامبرده شیوۀ پاس نمک را خیر بان گفته راه پیغیوتی سپرد - و با مردم مخالف همدستان شده قبیحاق خان را ( که احوالش جداگانه بذکر قلم گذشته ) از راه برد - و باتفاق بعضی منصبداران دیگر پیش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بفایز انسداد طرق بسبب کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش معلوم می شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان صرا نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال قلعه دار ( که همک بای داده بود ) درین وقت که بایستد تیغ میراند بموعظت اکتفا نمود \*

\* هرکجا زخم پایست فرمود \*

\* گرتو مرهم نبی ندارد سون \*

بهتر بخانه جده رفت و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامی از جانب والی ایران بافق شرف الدین ( که داروغه عمارت و ذخیره تلعه بست بود ) آمده - چند پیکه دارد - و چهار رزم آذر - قلعه دار مبارک حسن بخشی را فرستاد که آمده را باز گرداند - مومی الیه چون در دروازه رسید دید که محمد بیگ را شادی خان درون دروازه نشانده - و قبیحاق خان و جمعی منصبداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادی خان و قبیحاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشته چند آورده بود نادیده برگردانده پسندیده نبود - قلعه دار خود بر دروازه مزبور آمده زحمات ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن تلعه بست آگهی یافته وعده پنجروز کرد - روز پنجم شادی خان بیست و هشتم مفر سه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجری دروازه و بیست و یک نفر را بعلي قاي خان سردار والی ایران وا گذاشت و با قبیحاق خان نزد والی مذکور رفت \*

### \* شجاعت خان شادی بیگ \*

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

پذیرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیانی از اصلی و اضافه بمنصب هزری هشت صد سوار و خطاب شادی خان سر عزت برافراخته سال دوازدهم بغایت خلعت و جیغه و خنجر مرمع و شمشیر با یزاق طلا میناکار و اسب با زین نقره امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیمت یک لک روپیه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم از آنجا برگردیده در حین ( که پادشاه از کشمیر بدار السلطنة لاهور علم معاون برافراشته بود ) باستلام عتبه خلافت برداشته بیست و هفت اسب پیشکش گذراند - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصلی و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و حکومت بهکر از تغیر شاه قلی خان و عطای اسب برخواست - بهتر چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار تکه به عرض رسید او بغایت خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی پانصد سوار و تفویض صوبه داری صوبه مذکور بلذی گرای ادج دولت شد - سال پانزدهم باضافه سه صد سوار تابینانش با ذات مساری گردید - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شد - و چون پادشاهزاده دانهاد آنحضور نکشته برگشت و جمله الملکی سعد الله خان به بندر بست آنجا تعیین شد او را بحراسن میمنه با نواحی آن معین نمود - سال بیست و یکم بمرحمت خلعت و اسب با زین مطا و قاعه داری کابل

از تغير سوراخ كور مامور گردید - و حكم شد كه تا رسیدن  
از پيمانه ملاقات خان بصيانته آن پرداختن - سال بيست و دوم  
در ركاب پادشاهزاده محمد از رنگ زيب بهادر بصوب قندهار  
دستوري يافته سرگردگی فوج قراول بدو تعلق گرفت - و بعد  
رسیدن بدان جا بهمراهی قليچ خان بكشودن بسف شتافته  
از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدي در هزار سوار  
شادكامي اندرخت - و در جنگ قزلباشيه ( كه با رستم خان  
و قليچ خان زد داد ) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد  
سعید پسرش با جمعی بكار پادشاهي در آمد - بنابراین سال  
بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري در هزار  
و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل كاهراني بر خواست  
سال بيست و پنجم نوبت درم همراه شاهزاده مذکور بهمم مسطور  
عزيمت نمود - درين ضمن ورود موكب پادشاهي بگابل صورت  
بهست - نام برده كه قلعه دارى آنجا داشت شرف ملازمت  
در يافته بمرحمت خلعت و جیغۀ مرصع و اسب با زين مطلا  
و فيل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار  
سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بيست  
و ششم همراه شاهزاده دارا شكوه بتسخير قلعه قندهار و از آنجا  
باتفاق رستم خان بهادر بجانپ بهست كمر عزيمت بهست  
پستر روزگارش بجا انجاميد معلوم نيست \*

\* شاه بيگ خان اوزبك \*

در عهد جغتو مكاني بمنصب پادشاهي سرافرازي يافته بويژه  
هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشياني  
بخطاب خاني نامور گردیده در افواج متعینه تانيب چهار  
سنگه بنديله بهمپائی عين الله خان بهادر اختصاص پذيرفته  
سال درم باضافۀ پانصدي در بيست سوار كام دل بر گرفت  
سال سيوم بعنائيت علم و از اصل و اضافه بمنصب  
در هزاري هزار سوار لوى كاميابي برافراخت ( ٢ ) - پستر  
باضافۀ در بيست سوار و سال چهارم باقزونی سه صد سوار  
و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب در هزاري در هزار  
سوار و پس ازان باضافۀ هزاري هزار سوار امتياز پذيرفت  
سال نهم در افواج متعینه تنبيه ساهو بهونمله و تخریب ملك  
عادل خانیه بهمراهی خان زمان دستوري يافته سرگردگی جرانغار  
داشت - و پس از رسیدن در نواح رايباغ مضاف موبه بجاپور  
چپقلشهای وردانه از كشتن و بهستن و اسير ساختن ازو نظهر  
انجاميد - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري  
سه هزار سوار كامران گشته بخدمت قلعه دارى چند  
ناميه بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعنائيت نقاره كوس  
بلند بايگی زد - پستر بنظم موبه برار مامور گردید - سال

( ٢ ) نسخه [ ب ] كامراني \*

هیزدهم بحضور رسیده جبهه ارادت بر استاذ عقیدت گذاشت  
 ظاهر در همین سال بقجنداری میوات<sup>(۲)</sup> مامور گردیده - که  
 صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم  
 از میوات آمده باسلام سده خلعت پرداخته همراه پادشاهزاده  
 مراد بخش بتسخیر باغ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم  
 از تغییر اهتمام خان هارس غوری گردیده - و در آنجا بکرات  
 به تنبیه اوزبکان خود و المانان بد سیر پرداخته آثار دلیری<sup>(۳)</sup>  
 و دلادری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری  
 معاودت نموده بحضور رسید - چون قوجنداری میوات غایبانه  
 تغییر شده بود او بعنایت خلعت برخی مکالات موبه برار  
 در قبول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت  
 هراسم قلعه احمد نگر بدر مغرض شده - سال بیست و نهم  
 از آنجا معزل گردید - سال سیّم در رکاب پادشاهزاده محمد  
 اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطمب الملک حاکم حیدرآباد  
 شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی  
 منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک  
 پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه  
 و طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)  
 پادشاهزاده مذکور عیادت پدر را تقویست ساخته روانه حضور  
 (۲) در [ بعضی نسخه [ میوات (۳) نسخه [ ج ] آثار دلیری بر روی روز

گردید - و در آن بقجنداری بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان  
 احوالش در سلامت نشده \*

### \* شیرخان مهد شهاب باره (۲)

پسر سعید عزت خان جهانگیری سمک - تا سال دهم جلوس  
 فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی شش صد سوار سرفرازی<sup>(۳)</sup>  
 داشت - سال سیزدهم باضافه دو صدی کامیاب گردید - سال  
 نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان  
 تعیین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسب عزامتیان  
 از درخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب  
 بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول  
 بد آنجا با رستم خان بکرمک قلیج خان بصوب بخت شتافت  
 و در جنگ قزلباشان کردند مردانه بطور رسانید - سال بیست  
 و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار  
 چهار عزت برادر رخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت  
 واسپ با زون نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزاده مذکور  
 بهم مظهر گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم  
 با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلالت بر کمر همی زن  
 سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب در هزاره  
 هفتصد سوار رایست شادکامی برافراشت - سال بیست و هشتم  
 (۴) نسخه [ ب ] شهباز باره (۳) نسخه [ ج ] ششصدی \*

با جملة الملکي سعد الله خان برای انهدام قلعة چیتور شتابیدن  
سال سیم با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اردنگ زیب  
بهاور روانه شد - و در آنجا بتقدیم نیکو خدمتیا پرداخت  
سال سی و یکم حسب الطلب بحضور آمده احوال سعادت  
ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی  
هزار و دویست سوار و خطاب شیر خان و تقویض فوجدارئی  
مندسور بر منزلتش افزود - و در جنگ سوگندمه بهمراهی  
دارا شکوه اختصاص داشت - چون دارا شکوه هزیمت یافته راه  
فرار گزید از بملازمت خلد مکان پیوسته در جنگ سلطان شجاع  
بافتاق در الفقار خان محمد بیگ همراه توپخانه پیش پیش  
فوج هراول بود \*

### • شیخ مهر خوافی •

هید محیی الذهب - از نوکران دل سوز ایام شاهزادگی  
خلد مکان است - و بحسن تدبیر و شیوه شجاعت معروف  
سال سیم جلوس فردوس آشیانی ( که پادشاهزاده بر طبق  
بهکم پدر لشکر بر سر والی حیدر آباد کشید ) نامبرده  
با شاهزاده محمد سلطان در هراولی بود - در تنبیه خصم  
گورده شایسته بظهور آورده بزخم تفنگ مجروح گردید  
و سال ( که پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر والاندر  
پنجانب هندوستان گام همت برداشت ) از او مشیوان راز دار

بود - در جنگ مهاراجه جسونت سنگه سرداری طرح دست  
و اتمت و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی التمش داشت  
بر وقت رخس شجاعت جهنده مصدر ترددات شایان گشت  
و در جلدوی اخلاص در سمت بعقایت خلعت خاص اختصاص  
یافت - بمقرر چون مصروع شد [ که سلیمان شکوه می خواهد  
از دریای گنگا و جمعا گذشته بیدر خود ( که جانب لاهور  
رفته بود ) ملحق شود ] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او  
تعیین شد - و پس از آزارگی او جانب سری نگر بحضور  
آمده بعد وصول موکب خلد مکان بدلتان بتعاقب دارا شکوه  
دستوری پذیرفت - و ناگه راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه  
چون از نواح گنگه کوچ کرده داخل ملک گجرات شد  
و درین ضمن فرمان معارفت بذا م او صدور یافت بصرمعت  
شریعه خود را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه  
باز کار فرمانئی فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یورش  
از سایر عساکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال  
شاه نواز خان مغوی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - در آن  
اثناء گولی تفنگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق  
سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری جان در  
راه وفا در داد - میر هاشم نامی از هموطنان او ( که در عقب  
حوضه نشسته بود ) سر رشته تدبیر از دست نداده نامبرده را

در بر گرفته نگامداشت - خلد مکان را از سئوج لادن حادثه  
 نظر بدین بندگان و ارادت کیشی در خاطر قرون تاسف شد  
 و بر طبق حکم در روضه شاه معین الدین (قدس سره) مدفون  
 گردید - پسرانش محبتش خان میر ابراهیم و مکوم خان میر  
 محمد اسحاق - احوال هر یک جداگانه درین نامه بنگارش آمده  
 پس سیوم از میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب  
 شد - در برادران خود بافروزی نشه شجاعت امتیاز داشت  
 با مکوم خان برادر خود به تائید افغانه سمت کتل جانوس<sup>(۲)</sup>  
 دستوری یافت - در سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افغانه  
 غالب می شوند) بجیش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده  
 در عین جوانی مردانه شریعت ممانت چشید \*

## \* شاه نواز خان صفری \*

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکنی  
 رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاری ست - در عهد جهانگیری  
 بمعارج دولت و امارت مرقی گشته بخطاب شاه نواز خانی  
 چهار کامرانی برافروخت - و در صوفیه فقه و بهار بخدشات  
 پادشاهی میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکانی در قضیه شهریار  
 ناکرده کار باماف جاهی یکتائی ورزیده نیکو پرستارها بطهور  
 آورد - در سال سیوم صاحب تران ثانی بهمراهی خواجه

ابو الحسن تربتی باستخلاص ناسک و تربنگ تعین گشت  
 و در سال نهم چون از حوالی دولت آباد چهار فوج سنگین  
 بمردان امزای عمده بتخریب ملک عادل شاهی و تسخیر  
 بقیه قلاع نظام المملکی نامزد گردید شاه نواز خان بهمراهی  
 سید خانجهان بارهه مامور شده همواره همدلی آن فوج  
 بدر متعلق بود \*

روزے (که مخالف بهیئت مجموعی هجوم آورد) در  
 بیشتر جنگ در دکن با چندادلی ست خان مذکور بمبالغه  
 چندادلی بعد از خود گرفت - بعد ثلاثی فریقین تا یک پیر  
 فیما بین ابراب مبارزه مفتوح بود - چون چیرگی فزیم<sup>(۲)</sup>  
 از حد گذشت سید خانجهان بشاهنواز خان پیوسته اشقیا را  
 برداشت - دران روز طرزه کارنامها بر ساخت - و یقار علونسپ  
 و والا دردمانی خان مشار الیه بیست و سیوم ذی الحجه  
 سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
 یا صبیحه کریمه از منعقد گردید - اعلیٰ حضرت پادشاه جشن  
 سفینه سوار بخانه اش تشریف فرمود - بحضور اقدس چهار لک  
 ورزیده کابین قرار یافت - طالب کلیم<sup>۱۳۷</sup>

## \* در گوهر بیگ عقد دران کشیده \*

تاریخ یافته - و چون دران شب بوسم هندوستان (که پدر عروس

(بسم الله) [ ۶۶۲ ] (۱۰۰۰۰۰۰۰)

در مجلس حاضر (نی شود) دولت اندرز مواجهه نشد و ز  
دیگر شایسته پیشکش بنظر در آمد - متاع لک روپیه شرف  
پذیرائی یافت - و در سال پانزدهم مدینه دیگرش بجهت شاهزاده  
محمد مراد بخش خواستگاری شد - چون در آنوقت شاهنواز خان  
بانتظام موبه اردیبهشت اشتغال داشت حسب الحکم اهلیه مکرمه او  
(۲) نوزاد بانو بیگم با مدینه مذکور بحضور رسیده مراسم طوی  
بجا آوردند - و پس ازان ایالت جوناپور بخان مذکور مفوض  
گردید - در سال بیستم بهاهب مونگی مالوه سر برافراخت \*

و چون اسلام خان ناظم دکن بدارالبقا منزل گزید بنام او  
فرمان رفت که بنابر قرب و جوار بهرمت سزیه خود را  
بان ولایت رسانیده بحفاظت بردارد - در همان سال بیست  
و دوم شاهزاده مراد بخش بایالت چهار موبه دکن رخصت  
یافت - از آنجا (که آثار فراست و دانائی و نشانیهای بزرگی  
و سرداری از چهارم احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود)  
انالیقی و وکالت شاهزاده بدر باز گردید - ابتدا شاهنواز خان  
در نظم اشقات آن مملکت مساعی جمیله بکار برده فوجیه  
برسر دیوکنده کشیده مقضی الدوام برگشت - اما چون مزاج  
شاهزاده بصبب نوجوانی و نا تجربگی خرد سرفها داشت  
مکتبها برهم خورد - و ازین نا سازگاری آخر معاملات ملکی

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت  
ازين جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته  
او باز بضبط ماله مامور شد - و در سال بيست و ششم  
بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار در اسفند سه اسبه و نظم  
موبه اوده و جاگيرداري گورکهور و بهرائج معزز و مفتخر  
گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلي حضرت شاهزاده محمد  
ادرنگ زيب بهادر بهم بيجاپور متوجه گرديد شاهنواز خان  
و اموي ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهاي  
ماموره بانصرام نگراييده بود که گريز فکريهاي دارا شکوه  
غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانم و سو برانگيخت - محده  
ادرنگ زيب بهادر باقتضاي صلاح انديشي با سامان شايان  
ورانه همدستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش  
در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را  
از حويلي برآورده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه  
بعد از جنگ داراشکوه و سوبه آرائي همدستان با رسال فرمان  
موبه داري گجرات و باضافه هزاره هزار سوار بمنصب شش هزاره  
شش هزار سوار پايه عزتش برافراخت - و هنوز او دران وقت  
جاگرم نکرده بود که دارا شکوه بذور تعاقب افواج عالمگيري  
از ملتان بقتعه رفته ازانجا بدان ناحيه سرے کشيد - چون

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهروز \*

بهوالی احمد آباد رسید شاهنواز خان بذایر ذخیره خاطر  
( که از سلوک برهانپور داشت ) را بعدد سامان مقارنت با آنکه  
می توانست بدکن یا بخصر خود را رسانید با کمال دانائی  
مرور شده همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و ادرا  
بهر در آورده در عمارت دولتخانه پادشاهی ( که دارا شکوه  
میخواست بر عایت پدر بزرگوار پائین بنشیند ) خان مزبور  
مجاله از حد برده ادرا در چهارگه پادشاهی نشاند - اگرچه  
مرکز خاطر آن سرگشته بادیه ناکامی آن بود ( که از راه سلطانپور  
و تدر بار بدکن شتافته دران مابک لوی افتدار برافرازدن )  
اخبار ناملاتم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیری  
شنبده و آن اکاذیب را ( اسمت پنداشته رفتن آگره و استخلاص  
اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را  
رفیق و مشیر خود گردانیده با اجتماع سپاه اشاره نمود - ترویج  
بیسیم هزار سوار فراهم آورد \* )

درین اثنا متواتر فوشتهای راجه جهونیت سنگه رسید - که  
نقش بندگی اعلی حضرت بر لوح دل مرتسم است - زودتر  
بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجهوتیه در ملازمت  
بوده مصدر جانفحانی شوم - ناچار دارا شکوه فسخ عروبت آگره  
نموده شاهنواز خان را با همه پسران و خویشان همراه برداشته

با جمیع شتافت - چون آن بیحفاظ به نام کتفه مهاراجگی  
بدو نه بیوسم ناکزیر دارا شکوه از تلعه کتفه پتلی تا کوهچه  
مندر دیوار بسم کشیده مورچال بقاعده بیکار ترتیب داده  
در مقابل عالمگیر پادشاه بنشست - و پس از زن و خورد  
ببست و نهم جمادی الاخری سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت  
و نه هجری دلیبر خان و شیخ میر محاذی دره متصل کولابهای  
( که در ضبط شاهنواز خان بود ) دلیبرانه قدم گذاشته بشبه  
سپاه جگر دوز مردم ادرا از پیش رو برداشتند - درین هنگام  
شاهنواز خان نزد دارا شکوه بود - ازین خبر گرم و گیرا خود را  
وسانیده بمدافعه دشت و بازو برکشاد - و در عین جنگ ( که  
بر بلندی مورچال قیام داشته بآویزش و بیکار تحریر می نمود )  
توسه بر تافش ( رسیده کار او تمام ساخت - دارا شکوه از کشته شدنش  
هممت بای داده راه فرار سپرد - خلد مکان بر سابقه نصبت ( که  
بآن والا دودمان بود ) نعلش ادرا با احترام برداشته در محن روضه  
معینیه ( قدس سره ) دفن فرمود - از بدایت حال در تورک و ترزین  
و خورش معاشی می کشید - و بگرم اختلاطی و حسن درخیز  
می جوشید - در امور دنیایی و تدابیر ملکی هم رسائی تمام  
داشت - و خود بجزری و کلی می پرداخت - و بسیار شیفته  
میل و شکار بود - و هم دل داده راگ و نغمه - خواننده و سازنده  
( که نزد او فراهم آمده بودند ) در هیچ سرکاری درانوقت نبود

معصوم خان مبین پسرش بعد از رافعه پدرش بمنصب دو هزار و پیر معظم مخاطب بسادات خان پسر دومش بمنصب هزار و پانصدی چهره کامیابی برانفرخواستند - و در سال بیست و ششم سنه ( ۱۰۹۳ ) یک هزار و نود و چهار هجری در بلاد ادرنگ آباد بآزم بانو صبیحة سیادت خان ازدواج پادشاهزاده محمد کامبخش زینب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازی یافته از تغیر مغل خان قوش بیگی گردید - خالی از شورش مزاج نبود \*

### \* شمس الدین خان خوبشگی \*

پسر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردوس آشیانی فرحیات پدر بفوجداری دامن گوه کانگوه از تغیر مرشد تلی امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود پادشاه ادر را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد ادرنگ زینب بهادر ( که نوامت دوم بهم تذهار نامزد شده ) تعیین گردید - سال بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میروزا محبسی ترخان بفوجداری جوانگده و تیولدارای برخ محال آن دستوری یافت سال سیم چون ادر با برادر خود تطیب الدین بر سر تیولدارای جوانگده متنازعیت بهم رسید بقطب الدین فوجداری و تیولدارای پتن موته کجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

محمد ادرنگ زینب بهادر بود - که در خور حال ار شاهزاده مذکور تجویز خدمت خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال سی و یکم در جنگ دکنیان توددات شایان بتقدیم رسانید بعد از چندس ( که فلک توطیة دیگر برانگیخت - و شاهزاده مذکور عزیمت هندوستان نمود ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت - و در کومکیان دکن انحلاک یافته در فتح قلعه چاکنه با امیرالامرا شهنشاهان مصدر ترددات شایسته گردید - و روزیورش خود دریده قلعه را مقترح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از ارادش هیچکس نشده نکرده - نبسه زاده او متبرور خان بهادر است که احوالش درین نامه ثبت شده \*

### \* شمشیرخان حیات قرین \*

پسر علی خان است که از بندهای روشناس فردوس آشیانی بود - و در جنگ تته جان نثار گشته - پس ازان ( که سلطنت بقبضه اقتدار آن پادشاه درآمد ) نام برده سال اول بعطای خلعت و منصب هزار و پانصد سوار و انعام هفت هزار رپیبه نقد کردن عزت برانراخت - سال سیوم در اران ( که دکن معسکر پادشاهی بود ) همراه شایسته خان بتخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعیین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

قندمار راهي شده در تصخير قلعه بسمت مصدر تردد گردید  
سالی يانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی  
دو صد سوار تا پیدایش یا ذات محاري گردیدند - بستر همراهِ  
سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت  
یافت - و بعد و مول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله  
بجنگ اندر محمد خان والی بلخ پرداخت سال بیستم  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهاره  
امتیاز افروخت \*

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه امرار ورزیده  
روانه حضر شد و سعدالله خان بغاوت بند و بسمت آنجا رسید  
و تهانه داری خان آباد بار مفرض نمود حسب تجویز خان  
مزبور بافزایش پانصدی پانصد سوار برنواخته آمد - و بستر  
بخطاب شمشیر خان ناموزی اندوخت - و پس از رسیدن سلطان  
اوزنگ زیم بهادر دران نواح بحر است شهر بلخ معین شد  
سال بیست و دوم بعیای علم رایت بلند رتبی برافراشت  
و برکاب شاهزاده مذکور بصوب قندهار کمر عزیمت بسته پس از  
رسیدن بقلات باشا شاهزاده بحر است آنجا مقرر گشت - سال  
بیست و سوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی  
دو هزار و در بیست سوار و خدمت تهانه داری غزنین از تغیر  
سعادت خان از همگان تفوق جهت - و چون از قرار واقع بضبط

هزاره و افغانه آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار  
درجه اعتلا پیدمرد - و چون (تق و فتن) مهمات سلطنت بکف  
اقتدار خلد مکن در آمد او سال اول جلوس پس از آن (که سعادت  
خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید)  
او بحر است موبه مزبور مباحی شد - سال چهارم از انتقال (اجه  
راجرپ) باز به تهانه داری غزنین سر عزت برافراخت و سال  
دهم حسب الحکم به تنذیه افغانه روه تعیین شده در کشتن  
و بعتن مقابله کردند نمایان بطهور آورد - و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزار دو هزار و پانصد سوار دو هزار سوار  
دو اسبه سراسیمه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین  
خان بخشی دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ  
مخدولان مزبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهی بتهانه داری اوهله  
تعیین یافت \*

### • شجاعت خان رعد انداز بیگ •

از امرای عهد عالمگیری ست - ابتدا بمنصب در خور  
و خطاب خانی مباحات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه  
متوجه مقابله سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبر آباد از تغیر  
ذوالفقار خان سمرقانی یافت - و بعد چندی از آنجا معزل  
گشته در جنگ دوم داراشکوه بغوج قرادلی تعیین شده بستر

ببخشیکری احدیان می پرداخت - سال سیوم از تعلقه مذکور  
عزل پذیرفته همراه کزور (ام) سقلمه بتخریب قلعه زمینداری  
سری نگر شتافت - سال چهارم بفرجدار میانی دو آب از تغیر  
عائل خان کام دل برگرفت - سال ششم بفرجدار میانی نواحی  
اکبر آباد بجای همی خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال  
اعتبار خان بقلعه دار می مستقر الخلافه و از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت  
سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگی و میو توزکی از تغیر  
ملکیت خان سر تقاخر بلند کرد - سال دهم بخدمت داروغه  
توپخانه از تغیر فدائی خان سر بلند گشته کله گوشه افتخار  
کچ نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه  
مامور گردیده اسب با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه  
فدائی خان (که با تمام گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری  
پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج ست نامیان در ناحیه  
میوات بعرضه ظهور آمده) نامبرده با فرج شایسته و سامان  
درست به تذبیه آن مردم تعیین گردید \*

ست نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند  
از ارادل و اجلاف و اصناف محترقه - در سال مذکور دران  
سرزمین در نواحی نازول پای طغیان دراز کرده دست  
بغارت قصبات و پرگنات کشادند - گویند خود را زنده جاوید

می دانستند - بعد رسیدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ  
پیش آمدند - و بعد زن و خورد جمع جان بکشتن دادند  
و بقیه راه قرار گزیده بیشتر در تعاقب بدار الجوار پیوستند  
نامبرده پس از رسیدن بحضور مورد تحسین و مخاطب  
بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و  
پانصدی در هزار سوار سرمایه شان کامی حاصل نمود - سال  
شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار  
و پانصد سوار و عنایت خلعت و جیقه پر خانه سنگ یشم  
مرصع و اسب عربی با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افغانه  
طغیان سرشت راه کابل رایت عزیمت برافراخت - سال  
هفدهم چون از گذر آب گذشته باراده عبور از کذل کهره لشکر  
آراست افغانه که در کمین بودند در تنگی کوه راه برو تنگ  
گرفتند - هر چند آرایش سخت در دهن و کوشش بهیار  
بتقدیم رسانید اما در اثنا زن و خورد مطابق سنه  
( ١٠٨٤ ) هزار و هشتاد و چهار هجری نقد جان در کار  
ولی نعمت در باخت \*

\* شرامت خان مید فاسم بارهه \*  
ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد  
قیام داشته بحکومت آنصوبه می پرداخت - در ایامی که  
دارا شکوه هزیمت یافته راه پنجاب پیش گرفت ( خلد مکان

خاندوران سید محمود را بدان موبه کسپیل نمود - که قلعه مذکور را بفهمایش یا باستیلا از بتصرف آورد - درین ضمن (که محمد شجاع حسب قرار داد خادمگان آمده موبه بهار را قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالکه پنجاب متوجه بود مقر خلافت را خالی دیده گام طمع پیش نهاد و چون قلعه داران رهتاس و چذاته (که از جانب دارا شکوه مقرر بودند) قلاع مذکوره را حسب ايمای او (که بعد فرار نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برون اراده او را مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آباد برآمده ملاقي گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس از مغرور شدن پیش از وی خود را باله آباد (که محمد شجاع بر او بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجاع از بخته کاری قاعه مزبور بار نشود - و چون خبر آمد آمد پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (که بتعاقب شجاع نامزد شده بودند) شدید توسل بخاندوران جسته دارا قلعه را وسیله استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسرواني سال اول جلاوس به پیشگاه سلطنت رسیده کسپ سعادت آستان بوس نمود - و بعنايت خاعمت و منصب سه هزارى هزار سوار و خطابت شهاامت خان چهره اعتبار برافروخت - و سال دوم جلاوس بتهانه دارى غزنين از تغير شمشير خان ترين مقرر گشت

و سال چهارم از انجا معزول شده در سلک کومکيان دارالملک کابل منتظم گردید - و سال ششم بحر است حصار شهر مذکور مامور شده بين الاقربان تفوق جست - و مدتها دران سرزمين گذرانید - گاه بحر است سر بلند میشد - و گاه در زمري تعييناتيان آنصوبه منتظم مي گردید - تا سال بیست و چهارم حیات او مستفاد مي شود - نصرت یار خان برادر زاده او در عهد فردرس آرامگاه به پیش منصبي نامه برآورد - اما هیچ حمله بر نداشت \*

(۲)

## \* شمشير خان تورين \*

اعظم شاهي - حسين خان نام داشت - آغاز حال نوکر دليير خان داور زني بوده پستور برفاقت داور خان تربشي پیوست - دران هنگام (که صوبه دارى برهانپور بخان مشار اليه نامزد گردید) او را بررائی مهمات آنجا تعیین کردند - صاحب ساز و سامان گشت - چون پیمانۀ حیات خان مذکور لبریز شد بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبه ملتان بود) اختصاص یافت - و پس از ان بقوحداری جمو محال قبول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق بر مشاق بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه خلافت بخطاب شمشير خان جبهه ناموری برافروخته از پایۀ

(۲) نسخه [ج] خان اعظم شاهي (۳) در [بعض نسخه] داور زني .

جماعه اري بدرجه امارت مرتقي شد . و در خدمت پادشاهزاده اعتبار تمام داشت . در وقت مرگ باجل طبعي درگذشت پسرانش محمد عمر و محمد عثمان . که تربيت یافته الثقات شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند . از جوش برزائي و جهالت سپاه<sup>(۲)</sup> پيشگي تقديم بعضی از استادهاي حضور بر طبع آنها خورده بر سرورانيد . ناخوشي پيدا نموده بوطن ( که سه كرده ) سرهند مشهور بآبادي ملك حيدر است ) شتافتند . روزه چند به بيكاري و عطالت گذرانیده عزيمت بارگاه پادشاهي ( که دران هنگام احمدنگر مضرب خيام سلطاني بود ) نمودند بر سر چوكي ( که در حوالی اردی معلی میباشد . و بدین پرانگي محبي و ذهاب متعذر است ) مدتی ماندند . بپاس خاطر شاهزاده ( که بتازگي از گجرات رسیده بود ) که بعضی نمي رسانيد . از پريشاني کار بيچارها بجان و كرد باستخوان رسيد . قضا را فوج غنيم بنواحي معسكر اداره گشت . و جمعی از امرای پادشاهي بمالش برآمدند . آن هنگامه جويان گردن بشمشير خارنده سبكديستي نمودند . و بتك تك پا اشقيدا را بفرار آوردند . و چون از هركارها بعرض پادشاهي رسيد برتو عاطفت بر احوال اينان تافته بملازمست استمعان يافتند . اما چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها كينه آما بود صرغه خود

در بودن ركاب ندیده بهمراهی شاهزاده ( که بجانب خجسته بنيان و برهانپور رخصت يافته بود ) برآمدند . با وصف اين هم پادشاهزاده بر سر توجه نيامد . دو سه منزل قطع نشده بود که خبر ارتحال خلد مكان رسيد . بمرحمت و خصوصيت برنواخته بروز جنگ با خلد منزل پيش روی فيل پادشاهزاده برادر خرد جانفشاني نموده دوش همت را از بار نمكخوارگي سبك گردانيد . پس ازان شاهزاده عظيم الشان عمرگان را باعزاز پيش خرد نگه داشت . در آغاز عهد محمد فرخ سير بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته بفوجداري سنگمير محال خالصه مقرري صوبه خجسته بنيان شتافته بمواخذه و كارش حيدر قلي خان ديوان دکن دل نهاد اقامت نگشته روانه حضور گرديد . و از پيشگاه خلافت بفوجداري كالا باغ ( که از اقطاع مفسده خيز صوبه مالوه است ) سرفرازي يافته بسياري از فتنه پورهان را پذيراي اطاعت گردانيد و اختی را ( که از صوب سدان و صواب انحراف درزوده طريق خطا و سرتابي مي پيموندند ) بگو عدم افگند . در زمان<sup>(۳)</sup> خاقان آفاق يعني محمد شاه پادشاه بقلعه داري و فوجداري دهار مامور شد . و چون در گذشت تعلقه بمسرانش مقرر

گشت - از آنجا (که موبق مالوه در بسمت بتصرف مرهقه درآمد)  
 نمی خواستند که احدی از منتسبان سلطنت دران ولایت تمکن  
 داشته باشد - ملهار هولکر بانترزاع حصار دهار (که از آثار راجه  
 بهوج مشهور است) کمر همت چسمت بست - و بمحاصره روزه  
 چند نقیها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسرور  
 دست و پای ممانعت و مقاومت بکرمک آردند - چون  
 کومک بدرون مفقود دیدند ناچار باشقیا قلعه سپرده براجه  
 جیسنکه سرائی پیوستند - آخر محبتها برار نیامد - برخاسته  
 بحضور رفتند - کس باحوال آنها نپرداخت \*

### \* شیخ محمدالعزیز خان \*

از متوسلان شیخ عبدالمطیف برهانپوری بود - چون  
 محمد اردنگ زیب بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال ملاح  
 و تقوی اوصاف داشت) ربط بسیار بل نوعی از اعتقاد متحقق  
 بود شیخ سفارش نامه برده نمود - ازین جهت در زمره نوکران  
 منسلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه جوهر  
 کار طلبی را بروی رز افکنده بیست و یک زخم برداشت  
 و بعزایت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در ایام  
 (که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبرآباد سمت شاهجهان آباد  
 توجه فرمود) از اصل و اضافه بنصب هزار و پانصدی  
 پانصد سوار و خطاب خانیه<sup>۱</sup> و تفویض<sup>۲</sup> قلعه دارئی (ایسین

مضاف مالوه گردن اعتبار برافراخت - سال هفتم حسب الحکم  
 بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از  
 انتقال میر باقر خان بغوجدارئی چکاء سپردند نامزد گردید  
 پستر بقلعه دارئی آسیر مضاف موبق خجسته بنیان قرار یافته  
 سال بیستم (که سیوا یهونسلم مردم خون را بکشد بالای قلعه  
 گذرانید) او خبردار شده در آمدها را بقتل رسانید - و مدت  
 بستقلال در آنجا ماند - سال بیست و نهم مطابق سنه  
 (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری از تنگنای هستی  
 برآمد - پس از خلفش ابوالخیر خان به تعلقه مزبور سفر باز  
 گردید - سال سی و سیوم بکراس قلعه<sup>(۲)</sup> راج گشته امتیاز  
 اندوخت - چون فوج مرهقه رفته پیغام خالی نمودن قلعه  
 فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیال  
 و اسباب ضروری برآمد - مرهقه قول و قرار پس پشت افکنده  
 هرچه یافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون این ماجرا  
 بعرض رسید از منصب بر طرف شده سزاول شدید تعین گردید  
 که روانه مکه سازد - هرچند مادرش سعی بسیار نمود و حکم  
 بازداشتن از عزیمت مزبور حاصل نموده روانه ساخت لیکن  
 تا رسیدن حکم به بندر سورت از سوار جهاز گشته بود - و پس  
 از معادرت از مکه مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

(۲) نسخه [ ج ] بحفاظت . و در [ بعضی نسخه ] بصحافت \*

بدر و تولیت مقبره شاه عبداللطیف ( که در دولت میدان  
دیده برهانده و رافع است ) کمر خدمت بست - پسرش  
محمد ناصر خان عرف میان مستی ست - که بنوکری دیگران  
می گذرانید - او هم با آخرت سرا شتافت \*

### \* شریف الملک هیدرآبادی \*

یزنه ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده  
بهادر شاه عالم با خانجها و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن  
( ۲ )  
( که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شنی لازم الاستیصال شده بود )  
تعین گردید و پس از آن در سال بیست و نهم مکرر  
جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابوالحسن اتفاق  
افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و بر داشته در تعاقب او  
روی عزیمت بجانب حیدرآباد آرد - چون بحوالی معمره  
پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزی ملحق  
گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل ( که  
در همان ایام بدستگیری معمار همت بلندش در کمال رفعت  
و زینت تاسیس یافته بود ) با مردم محل از جواهر و اشرفی  
و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعه گلکنده کشید  
و ستیزه عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند  
گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدیدن صبح

غلزنگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - گرز در کور  
نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب  
امرا دستخوش غارت گشت - عرض و فاموس و صبیح و شریف  
یک قام پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران از کام ناکام  
شاهزاده پیوسته بندقی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - در آن  
هنگام و بقوله در مبادی این سانه شریف الملک نیز  
بملازمت شاهی استسعاد یافت - و در سواد شولایر با هر دو  
پسر هدایت الله و عنایت الله نامیه ساسی عتبه خلافت گشته  
حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزار و انعام ده هزار  
روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام  
مخاصره گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان  
سنه ( ۱۰۹۸ ) یک هزار و نود و هشت هجری سقر وایسین  
گردید - پسرانش بعنایت خلع ماتمی تسلی پذیرفتند - و در  
همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او ( که همشیره زاده  
ابوالحسن بود ) باسلام سده سلطنت مفتخر گشته بمنصب  
سه هزار و سوار سرفرازی یافت - هدایت الله ( که  
به هدایت خان مخاطب گشته ) خالی از کمال و فراست ندون  
طبع مرزبان داشت - بخانه سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه  
اعتبار یافت - گردید نعمت خان میرزا محمد حاجی که

اکثر امرا و نوڀڏان زخمي ٿيڻ زبان او و تشنه خونس بودند  
و از دست از کفایت و هجو بر نبرد داشت حتا در حق خلد مکان  
گفته و بحق نمک و نمک کلام ادا نموده \*

\* پنجمه چنان قوي که برداشتند \*

\* کار دگر نیست خدا بر دارد \*

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای \* ع \*

\* کلوخ انداز را پاداش سنگ است \*

رباعیه گفت که بیت دوم اینست \*

\* بیت \*

\* فرزندان زن و قبیله آن کس کش \*

\* بر خوان جماع نعمت الوان است \*

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید \*

### \* شایسته خان امیر الامرا \*

خلف الصدق یمن الدوله آصف خان است - نامش <sup>(۳)</sup>

میرزا ابوطالب - در ایام تصاوت و تغلب مهابت خان او نیز

با پدر بقیهش در آمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بی باک را

از حضور آواره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روزی چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ ج ] هدایت الله خان (۳) در [ بعضی نسخه ] نامش  
ابوطالب \*

و از بر زمین بوس سده سلطنت رنگ رفته بر روی آرد

در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی

ناموری اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثانی همراه

پدر از لاهور باستان خلافت ناصیه سعادت افروخته از اصل

و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار بلند پایگی یافت

آنچه زبان زد مردم است ( که شایسته خان روز تولد بمنصب

پنجزاری سرفراز شده ) اهل شایسته ندانند - و جائی نظر

هم رسید - که برعایت پدر و جدش ارزا در امان مباد و طفلی

ارل رهله پانصدی منصب عزایت فرمودند - و بهمان ذریعه

اضافه متواتر یافته در حدائث سن بمنصب عمده اختصاص

گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداری و سرکردگی تعیین گشت

در سال سیوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگین باستیصال

خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید بسرداری یک

بنام وی نامزد شد - ازان ( که مهمات کل عساکر باعظم خان

موبه دار دکن مفوض بود ) صحبت خان مذکور با وی درنگرفت

طلب حضور گردید \*

چون سال نهم ناحیه قلعه دولت آباد مهبط ریاست

فردرس آشیانی شد مشار الیه با آذر دینی خان و غیره

امرا جهت استخلاص ولایت سنگمئیر و دیگر نواح متعلقه آن

( که در دست ساهو بهونسله بود ) دستوری یافت - خان مذکور

بسنکمنیر رسیده برگذات آن را از تصرف پسرش سیوا  
و دیگر مفسدان برآورده مقامی را آردار دشت قرار ساخت  
در شهر قلعه فوج تعیین نمود - پس از افتتاح اکثر حصون مشهوره  
و فراغ از بند و بستم آن آله بجانب جنیر گام سرعت  
برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام  
داده باسانی تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محاللات  
متعلق آن بضبط در آورده معارفت نمود - و در کم مایه فرصتی  
در سرکار عمده بجمع در کرد و شصت لک دام مشتمل بر  
هفده محال ضمیمه ممالک محروسه گردانید - در سال دهم  
خان زمان ( که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
بناظم بالاکهاک دکن می پرداخت ) ردیعت حیات سپرد  
از آنجا [ که تعیین یکی از اعظم امرا بجای خان زمان ( که در  
حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد  
بکار و خدمت قیام داشته باشد ) ناگزیر مصالح ملکی بود ]  
لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده  
( که بجبهه طری کتخدائی بحضور رسیده ) رخصت یافت  
که تا آمدن ایشان نیابة بنظم امور آندیار پردازد - و در سال  
دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتقه  
سر برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار  
پلارن ( که از عمده بومیان آندیار بود ) فوج کشیده یایمال

عجز و انکسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبه آله آباد  
از تغیر او در تیل دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه  
بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم فرمان  
طلب از احمد آباد گجرات بغام شاهزاده محمد اورنگ زیب  
بهادر بجبهه تفویض ولایت بلغ و بدخشان صدر یافت  
نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته  
خان ( که بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار در اسبه سینه  
میایی بود - و سواي آن مبلغ پنج لک رپی بهر سال بجبهه  
عارفه سه هزار سوار سبندی از خزانه عامره آنصوبه نقد  
یاو تنخواه میشد ) تنبیه و تادیب متمردان آن سر زمین  
چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکرر این معنی از  
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبه احمد آباد  
به تیل شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت  
مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم  
از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهم هر چهار صوبه دکن  
امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون  
سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن  
شایسته مراحم نامیه سالی عتیقه خلافت گشته سال بیست  
و هشتم بتازگی بصوبه داری مالوه دستوری یافت - چون سال  
بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبه

دکن حسب التماس مير جملة جهت استخلاص پسر و متعلقانش و مالش قطب شاه ببيع حيدرآباد وجهه همت ساخت شايسته خان با تعيينانين صربه مالوه بر وفق حکم پادشاهي بگومگ رفته در عين محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار اندرخت - و پس از انصرام آن مهم سال سيم رخصت شده بتعلقه رسيد - و بالتماس پادشاهزاده در صله حسن خدمت بمنصب والي شش هزاري شش هزار سوار در اسبه سه اسبه و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران گشت - و چون در همين سال محمد ادرنگ زيب بهادر با عساکر دکن به تنبيه عادلشاهيه مامور گرديد بخانجهان اشاره رفت - که خود را بر سبيل استعجال بدولت آباد رسانيده تا معارفت جناب شاهي اقامت نمايد - و چون در سال سي و یکم سنه ( ١٠٦٧ ) هزار و شصت و هفت هجري عارضه حبس بول باعالي حضرت طاري گشته امتداد گرفت امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد دارا شکوه باز گرديد - او از تبه رائي و بد سگالي امرای کومک دکن را ( که هنوز مقدمه بيجاپور بهين انجامه نگرفته بود ) طلب حضور نمود - شايسته خان نيز بمالوه برگشت - چون آن آلکه در جوار دکن رافع اسمت درين هنگام ( که مرکوز خاطر دارا شکوه کزهای ديگر بود ) بودن

خانجهان ( که اخلاص و ارادت او بشاهزاده ادرنگ زيب شهرت داشت ) مابين صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهاراجه را بصوبه دارى ارجين منصوب کرد - و پس از هزيمت مهاراجه از مقابله عالمگيري چون عزيبت آن شاهزاده فتح نصيب بسمت دار الخلافه مسموع اعلى حضرت گرديد وای (زن پادشاهي بران بود که خود برای مقابله برآيند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بيشتر نوکران پادشاهي اند - يکتمل که شمشير کشيدن بر روی ولي نعمت بخود توار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل انگاري ميخواست به تنهائي خود مباشر امر قتال شود ) اصرار و استبداد درزيده مرکوز بر آمدن آنحضرت نمي شد - درين باب مطارحه با خانجهان درميان آمد - او نيز بواس خاطر دارا شکوه يا بذابر اخلاص ( که با محمد ادرنگ زيب بهادر داشت - و نقش بهيود از صفحه احوالش مي خواند ) مانع آمد - و پس از هزيمت دارا شکوه ظاهر شد که اصلاح مملکت بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبير رافع شد - اعلی حضرت از روی غضب سر عصا بسينه خانجهان رسانيده بجهت خيانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشته دارا شکوه و اقوامي جمعه از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از در ( ٢ ) نسخه [ ١ ] مانع شد .

( باب الشين ) [ ۶۹۶ ] ( مائرا لمر )

از قید رهانیدند - و باز هوا بدید حال را که از دستار کردند  
 باز همان ممانعت را اعاده کرد - و ظاهر است که درین  
 وقت حرکت چه فائده می کرد - مبادا اعلی حضرت پیشخانه  
 بر آوردند - اما چون کار از دست رفته بود اگر خود هم بر می آمدند  
 سودمند نمی افتاد \*

بالجملة خانجهان در داغ نور منزل بتلذیم عتبه عالمگیری  
 چهره افروز طالع گردید - بعد از تکرار پیغام بواسطه  
 فاضل خان خانسارمان از جانب اعلی حضرت بپادشاهزاده  
 ظفر نصیب محمد اورنگ زیب و آمدن بیگم صاحبه نزد بوان  
 عزیز القدر و گزارش پیغام پدر بزرگوار [ که ولایت پنجاب  
 با مملکتی ( که بدان ضلع واقع شده ) بدارا شکوه و گجرات  
 بدستور سابق بمردان بخش اختصاص می یابد - و دکن بمسلطان  
 محمد نخستین خلف شما تعلق گیرد - و بمنصب والای  
 ولایت عهد و خطاب بلند اقبالی و اختیار کل ممالک محروسه  
 مادرای ولایت مقسومه مذکوره بشما ارزانی گردد - باید که احرار  
 سعادت ملازمت نموده در استوفای خاطر اقدس کوشید ]  
 جذاب عالمگیری از اقبال این معنی پهلوی تهی کرده  
 گفت - تا انفراف از مقدمه دارا شکوه رسیدن حضور متعذر  
 بیگم صاحبه قرین حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت  
 صاحبها بر ملاقات و سامت خاطر اعلی حضرت افزود - تا آنکه

( مائرا لمر ) [ ۶۹۷ ] ( باب الشين )

روز سیوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار  
 از خاطر عالمگیری سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ  
 دهره سوار شد - از آنجا ( که مشیت ازلی بخلاف آن متعلق  
 شده بود ) خانجهان و شیخ میر از پس رسیده معروض  
 داشتند - که تصمیم این اراده از تجویز عقل مصلحت بدین  
 بعید است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده  
 و اعلی حضرت را کل سز رشته از اختیار رفته بی باعث مزوری  
 در جایگاه مظنه خطر باشد رفتن چه ضرر \*

درین اثنا ( که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سالان  
 داشته مترون بود ) باهر دل چپاه رسید - و فرمانی که  
 اعلی حضرت بخط خود بدارا شکوه نوشته از روی اعتماد  
 پدر حواله نموده بود ( که خون یعنوان سبکروی بشاهجهان آباد  
 نزد دارا شکوه رسانیده جواب بیارد ) آورده گذرانید - مضمون  
 آنکه از لشکرها فراهم آورده در دهلی ثبات قدم ورزه - ما  
 در اینجا مهم را فیصل می فرمائیم - لهذا رای خانجهان  
 جایزه استحسان یافته عزیمت ملازمت سمت انقلاب پذیرفت  
 و باقتضای مصلحت الویه عالمگیری بتعاقب دارا شکوه از  
 آگره سمت دهلی باهتر از آمد - در منزلگاه متهر خانجهان را  
 ( که بمصیبت عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود )

( ۲ ) نسخه [ ج ] شیخ کبیر ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نهر دل \*

بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار در اسبه سه اسبه  
نوازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدند  
و محال (که دو کروز دام جمع آن بود) بوسم انعام مرحمت  
شد. و چون سليمان شکوه نخستين يوز دارا شکوه از ديار شرقيه  
برگشته باستماع شکست بدر ازان روى آب گنگ بسمت  
هردوار شتافته ميخواست سم از راه سهارن يوز بپنجاب رفته  
بيدر ملحق گردد اميرالامرا تعين شد - که بگفايت مهم از  
پردازد - آن حادثه زده روزگار از مولک لشکر منصوره سر  
آدارگي بکوهستان سري نگر کشيده برميذدار آنجا پناه برد  
اميرالامرا از گذار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر الخلافه  
اکبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان  
ينظم مهمات آن موبه قيام ورزید - و چون سلطان محمد  
بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لوى نهضت برافراخت تنظيم  
امور آن مرکز خلافت باميرالامرا باز گرديد - چون در جنگ  
شجاع راجه جسونت از بد سگالي و تيره باطني باراده برهمنزي  
(۲) و کار شگني آخر شيه (که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق  
افتاد) با ساير راجپوتيه از رکاب عالمگيري فرار گزيده راه آگوه  
پيش گرفت اين آشوب طوفان زای یک محشر تفرقه  
بر مردم ريخت - که پای ثبات کهنه سپاهيها (که بارها

در معارک هيچا شمشيرهاي نمايان زده بودند ) از جای  
رفت - و بسيار راه يورفايي و هزيمت ميبردند - و باظراف  
و جوانب اين خبر هشت افزا چنين شيوع يافت که شاه  
شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است  
و بمرتبه تواتر گرفت که اين اراجيف و اکاذيب را اميرالامرا  
بر راستي حمل کرده مضطرب گرديد - و دست و پا گم کرده  
بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدر زند - و از آسيبه سري  
بفائق خان خاناسمان ( که هنوز بخدمت گذاري اعلی حضرت  
قيام داشت ) حقوق آفجايي را بپادش داده ملتجي گشت  
که از جناب اعلی حضرت استشفاع جرائم از نمايد - آن خردمذ  
کار شناس بتسلي و تسکين کوشيده گفت - که تا ميع مير  
و سکون بايد ورزید - که شايد ازان طرف خبری ( که اعتماد را  
شايد ) برسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگير شاه کوه تحمل  
شير تهور با معدودے شجاع را رهگرای هزيمت ساخته علم  
فيروزي افراخت - و پس ازین فتح خدا داد ( که الويه  
عالمگيري بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمير بعزم  
مخاربه داراشکوه باهتزاز آمد ) اميرالامرا را ملتزم رکاب ساختند  
و بعد جلوس ثاني سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجري  
سال دوم عالمگيري بوالا امتياز نواختن نوبت در حضور ( که  
اين نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگيري مخصوص

(باب الشين)

[ ۷۰۰ ]

(مأثر الامرا)

پدر و جد او بود (بلند آوازه گردانیدند - و در همین ایام او تغیر پادشاه زاده محمد معظم بصوبه دارای دکن اختصاص یافتند - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد و هجری بدفع سیواحی مرزور محکال و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهیه اکثر بنادر و قلاع متصرف شده بر روی دریا سنگ راه مترددین بپوشیده شده - و در تاخت و تاراج مملکت پادشاهی دقیقه فرزند نمی گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بچنگ پیش می آمدند سزای واجبی داده جابجا محاللات متعلقه اش را تهانه نشین می ساخت - و این ابتدای مهم مرهقه است و چون برشکال رسیده بود چند روزی در قصبه پونا گذرانیده تسخیر قلع چاکنه را (که از قلاع متینة کوکن نظام شاهیه بود و بنا بر اغتلال احوال عادل شاهیه سیوا بران دست تملک یافته) ازان رد که متصل بولایت پادشاهی واقع شده انتزاعش از مقدمات ضروریة آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت \* و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحی را بنظر احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائے (که مناسب بساختن دمدمه و حفر نقب بود) همک برگماشت و پنجاه و شش روز با رمف درام بازش ابرهای طوفان باز

(مأثر الامرا)

[ ۷۰۱ ]

(باب الشين)

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگام جنگ و پیکار گرم بود - آخرالامر نقب را (که ببرج مقابل مورچال امیرالامرا رسیده بود) بیارت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رسیده بهوا اوج گرفت - عساکر فیروززی (که آماده یورش بودند) سپر حفظ آبی بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آریزش و ستیز روز بآخر رسید مجاهدان عار فرار بر خود نه بستند شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بهر بودند - و بدویدن صبح یورش دیگر نموده بشربند درآمده بقهر و صراحت هیزدم ذی الحجه سال سیوم مهنر ساختند - بقیة السیف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حیث قدرت خویش بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم پادشاهی باسلام آباد موسوم گردید \*

پس ازانکه ولایت سیوا بی سپر عساکر منصوبه گردید و آن نهرنگ ساز حیلہ گر بدرهای دشوار گذار خزید امیرالامرا بقصبه پونا طرح اقامت ریخته در حوبلی ساخت سیوا فرود آمد - درین ایام آن برفن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تفید بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پورانگی کسی را نمی گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

( باب الشين ) [ ۷۰۲ ] ( مآثر الامرا )

که مرهقه را بر اسب نگاه نمی داشتند قضا را در سر آغاز سال ششم جمع از پیاده های این طایفه بتقریب کتخدائی یکی از کوتوال دستک دو صد نفر مرهقه گرفته وقت شب بعنوان شادی دق زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر جوفی را بشهرت مردم غنیم ( که از آهانه دستگیر کرده ایم ) دستها بسته سیاهی زنان آوردند - شب دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو بهر شب عقب محل سرا که باروچیخانه بود خود را رسانیده هرکس بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده در بچه ( که بگل و خشت مسدود بود ) وا کردند - برخی خواصان محل از آواز بیل و کلنگ آگاه شده بامیر الامرا خبر رسانیدند - او گفت که چون ایام صیام است عمل و فعله باروچیخانه برای طعام شب خور برخاسته باشند - و چون این خبر سمع تکرار یافت امیر الامرا سراسیمه تیر و کمان و برجهی در دست گرفته برخاست یکی ازان شوریده سران شمشیر حواله کرد - بدست امیر الامرا رسید - و انگشت سیاه جدا شد - و ابو الفتح خان پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبوری کرده کشته گردید اهل محل امیر الامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا مردم بیرون دریده کار آن ناتمامان را باتمام رسانیدند - و چون این معنی ناشی از غفلت آن عمده الملک و محمول بر بی خبری او بود و در عالم عملداری در نظرها سبک و در

( مآثر الامرا ) [ ۷۰۳ ] ( باب الشين )

دلها بیرون می نمود معاتب پادشاهی گشته صوبه داری دکن بهادشاهزاده محمد معظم تقویض یافت - و از به بدو دست ولایت بنگاله ( که در همان ایام میر جمله ناظم آنجا در گذشته بود ) مامور گردید - و چون ضلالت منشان ولایت رخک ( که در افواه و السنه بقوم مکه مشهور اند ) از بدگوهری هنگام انتهاز فرصت بصرحد بنگاله آمده سکنه بعضی مواضع سر راه را عرضه انتهاب می ساختند امیر الامرا کشای قلع چانگام را ( که سرحد آن ولایت است ) موجب سد طریق دست اندازی آن گروه شقاوت پزوه دانسته کمر همت بتشمیت این مهم بر بست - و بزرگ امین خان خلف خویش را با فوجی رخصت نمود - و او پس از تلاش و کوشش نمایان در آخر سال هشتم آن حصن متین را بدست آورده باسلام آباد موسوم گردانید \*

امیر الامرا مدت مدید بضبط و ربط ممالک فسیحه بنگاله پرداخته در سال بیستم ( که نظم آنصوبه باعظم خان کوکه مقروض گردید ) آن عمده الملک احرام ملازمت بسته در سال بیست و یکم ادراک شرف ملازمت نموده پیشکش سی لک رپیقه نقد و چهار لک رپیقه جواهر با دیگر اجناس از نظر گذرانید - از جمله تحائف آن آئینه بوده که تبرز ( ۲ ) در [ انظر نسخه ] سده هشتم .

( باب الشیخین ) [ ۷-۴ ] ( مآثر الامرا )

مقابل آن می گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب از می چکید - و صندوق بود که از یک طرف آن فیل و یک طرف بز بسته بودند - فیل نتوانست کشید - بز آن صندوق را با فیل کشیده می برد - امیر الامرا بعطای عصای خامه سنگ یشم ( که در دست پادشاهی بود ) با دیگر عنایات خورانی نوازش یافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئیان و الامر تبیت تا در غسلخانه بالی سواره می آمده باشد و بعد نویت شاه عالم بهادر نویت بفرزند - و در همین سال بصوبه دارئی اکبر آباد دستوری یافت - و در آخر سال بیستم و دهم از تغیر شاهزاده محمد اعظم ( که حسب الحکم برسم ایلغار روانه حضور شده ) بصوبه دارئی بنگاله سرفراز گردید و پس از چند سال دیگر بصاحب موبکئی مستقر الخلافه آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعار به نیک نامی بهر برده در سر آغاز سی و هشتم سنه ( ۱۱۰۵ ) یک هزار و یکصد و پنجم هجری بدار بقا ارتحال نمود \*

امیر بدین محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئیان قریب العهد دیگر نگذشته - با این همه مواد مجد و بزرگی ( که در ذات او فراهم آمده و اگر عشره ازان در دیگره سر میزد کله گوشه نخوت بر فلک برین می سود ) از در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با رضيع

( مآثر الامرا ) [ ۷-۵ ] ( باب الشیخین )

و شریف بکار می برد - و گلبانگ چون راحه اش اتفاق را محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر ( که لکها بصراف آن رفته ) در چار دانگ هندوستان بهیار یادگار پیوسته به نوایان و عجز در دست از بذل و نوال اد بهره مند بودند - معینا اموال ( که پس از فوتش داخل سوکار پادشاهی شد ) از حیطة قیاس بیرون است - با آنکه مکرر جنس اعلی ازان ( از طلا آلات و نقره ) بصرف حوائج پادشاهی درآمده هنوز در قلعه آگره حجرها مقفل افتاده است \*

( ۳ )  
از کثرت اسباب و عروض کارخانهای او غریب حکایات مسموع شده - از معتبره استماع افتاده که هنگامی در شکار عالمگیری موم مطلوب شد - عمال خالصه و پرگنات نواج ( که فرمایش بنام آنها رفته بود ) بعد از موسم برشکال یک قلم ذیاب بقلم آوردند - خاتسامان بعرض رسانید - موم هیچ جا بهم نمی رسد - مگر در کارخانه امیر الامرا ( که در دهلی است ) ذخیره موم شنیده میشود - حکم شد که بقدر ضرورت عاریت بگیرند - چون بمقتضی امیر الامرا ابلاغ فرمان شد استیذان آقا که در بنگاه بود بدیر می کشید - و ایستادگی مقدور نبود - ناچار در صد من موم از جانب خود و هزار

( ۲ ) در [ مآثر نسخه ] بذل نوال او ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] عرض \*

( باب الشين ) [ ۷۰۶ ] ( مآثر الامرا )

یا در هزار اشیدی موم ( که هر یک دو منی و سه منی بوده )  
پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانه آقا ست - زیاده برین  
جرات نمی تواند شد - و معلوم شد که برای دختره این موم  
چاهها کنده نگاهداشته اند - و در تابستان آبی سر می دهند  
که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیغه  
شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری  
در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراری و غیره  
بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام که  
سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او  
بهر است دولت آباد اختصاص گرفت - و زرد درگذشت - دیگر  
ابوالفتح خان - که در شبخون سیوا بهوشله بکار آمد - و هرکه  
نام<sup>(۳)</sup> تحصیل نمود درین جراند مرقوم است - از دخترهایش  
یک باز دواج روح الله خان اول درآمده - و دیگر با ذوالفقار  
خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت \*

### \* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان \*

در جرگه منصبداران کوهی صوبه گجرات انسلاک داشت  
با سلطان مراد بخش در ایامی ( که بنظم صوبه مذکور  
مامور بود ) ساز موافقت کوفته بهایه ( روشناسی شاهزاده  
افتخار اندوخت - و چون شاهزاده مذکور حسب اشاره برادر

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] آسیای موم ( ۳ ) نسخه [ ج ] تحصیل نامی نمرد \*

( مآثر الامرا ) [ ۷۰۷ ] ( باب الشين )

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبه مذکور نبضت نموده  
بصوبه مالو آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ  
مهاراجه جسونت سنگه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگساری  
چرخ دراز محبوس گشت ناهجده بصوبه تعینانی خون  
شدافت - سال دوم جلوس خلد مکان ( که دارا شکوه بگجرات  
رسیده جمعیت فراهم آورد ) او را خطاب قزلباش خان داده  
همراه گرفت - از پس از فرار گردیدن دارا شکوه بملازمیت  
خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبه احمد آباد  
بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون  
کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب  
کار طلب خان و تفویض متصدی گری بندر سورت اعتبار  
برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بفوجداری  
احمد آباد سرمایه امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبه داری  
احمد آباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهارم  
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار درجه  
اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه ( ۱۱۱۲ )  
هزار و یکصد و دوازده هجری بعالم باقی خرامید - بانکر  
اخلاق کریمه متصف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم پایگی  
بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستی  
و درستی و سپاهگیری و عملداری او در خاطر پادشاهی

قسم درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسر نداشت  
 دمعان زاده را بفرز نگی بر گرفته - بخاطر داشت او بمنصب  
 عمده و خطاب نظر علي خان نامه بر آورد - و پس از  
 فوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کوه منبزم گردیده  
 سرمایه در باخت - مبيد شجاعت خان بدست معصوم بیگ  
 دور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه داری حیدر قلی خان  
 نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر  
 دوم او رستم عای خان - متصدی بغداد سورت شده - و برادر  
 سومین ابراهیم قلی خان خطاب داشت - هر سه در وقت  
 نظامت معز الدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند \*

### \* شجاعت خان بهادر \*

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقی سمت - نسبش  
 شیخ فرید الدین شکر گنج منتهی می شود - وطنش جونپور  
 صوبه آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد  
 فردرس آشیانی بمنصب و خطاب خانی سرفراز شده بفوج داری  
 حاجی نور مضاف بهار می پرداخت - و در جنگ شجاع  
 برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم  
 خان منصب یافته ابتدا بفوج داری متبره و پس از آن بفوج داری  
 گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کوه مانگپور صوبه آله آباد  
 گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامیده

در ایام ( که پادشاه بر کلمه دکن مقامات داشت ) بمنصب  
 چهار صدی و بخشگیری و داروغگی عدالت بندر سورت به قبول  
 در آن حدود افتخار اندوخت - و گاهی بفوج داری نیابوری  
 دهاتیا سرکار سورت و لختی بتعلقه داری بیرم گانو و چند  
 بفوج داری سرکار سورت گجرات مقتدر بوده از اصل و اضافه  
 بمنصب هفتصدی و خطاب شاه علی خان ناموری پذیرفت  
 و در وقت جهاندار شاه بجبهت آنکه نزد ~~محمد~~ فرخ سین  
 شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد  
 فرخ سیر به عالی منصب معزز شده بفوج داری مندرسر  
 مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک  
 آصف جاه از مالوه اراده دکن تصمیم نمود بدلدهی او  
 پرداخته با شیخ نور الله بهادر خردش در رفاعت خود  
 برگرفت - او بداروغگی توپ خانه سرکار آن نوین بلند قدر  
 و برادرش بداروغگی احشام سرمایه اعتبار اندر خند - و در  
 جنگ سید دلار علی خان و عالم علی خان مصدر ترداد  
 شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد  
 بوسم بهادران چانقشان پیاده پا گشته دقیقه از زد و خورد  
 مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله در آن نبرد مرد آزما بکار آمد  
 و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین  
 نامبرده بمنصب سه هزاری در هزار سوار و عطای علم

و نقاره بلند آوازه گردیده | بخطاب شجاعت خان بلند نامی  
اندوخت - و بتقرر برگشته کبیر و بر خ دیهات فتح آباد دهارور  
موبه خجسته بنیاد و حویلی باثیری موبه برار و سرکار بیجاگده  
کهرون موبه خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که  
بیر و غیره محالات جاگیر راجه سلطان جی قرار یافت) او  
جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب  
پنج هزاری و خطاب بهادری چهره عزت برافروخت - بعد  
فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه  
هجری به نیابت موبه داری برار لوی ترقی برافراخت - ضبط  
و ربط عملداری خوب داشت - مکاسداران مرهقه سر حساب بودند  
و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر  
بمنازعت برخاستند - رگهوجی بهونسله فوج فراهم آورده بر  
سر ایلیچپور آمد \*

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره ردوبدی  
خود داشته - و برای امور عظیمه بطریق تفاول کتاب مزبور را  
میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد \*

\* ع \*

\* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد \*

قرار داد که خود از شهر برآمده بر سر مقهوران باید رفت  
تا حاصل مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کرهیی بلده<sup>(۳)</sup>

(۲) نسخه [ ۱ ] سلفا جی (۳) نسخه [ ج ] حال مصراع \*

شتافته جنگ پیوست - و زن و خورن به بیان آمده نامبرده  
زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق  
سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلشن بقا  
خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصه خون  
خوانهای مقرری نوبت بذوبت بجماعه داران می فرستاد  
سوی آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاعت بودند)  
خوراک در رفته بضابطه اهل یورب (که عبارت از دیار شرقی  
شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محی الدین  
شجاعت خان - که برسر جنگ مخاطب است - و اشرف خان  
و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از برگنه بر محال  
ارث یافته بذوکری می بردارند \*

### \* شهداد خان خریشکی \*

عبد الرحیم نام - یزید شمس خان است - که در فوجداری<sup>(۲)</sup>  
در آیه گتیه با سکمان (که دران هنگام حرکت از سران و سرداران  
در چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات  
و مرات عرصه نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد  
و آخر سر در سر آن کرد - مشار این مرد بی مایه و کم رزگار  
بود - نام و نشان نداشت - در عهد خلد منزل منصب  
پانصدی و خطاب شهداد خانی یافته بهمراهی قطب الدین

(۲) نسخه [ ج ] در آیه بهته \*

خان عم شمس خان در فوجداري چمر مصدر کار بود  
چون خان مذکور بدست کزوي مقهور گشته شد او تا رسيدن  
حاکم ديگر دست و پای بحرکت آورده طرفه بر بست . و سرمايه  
اندوخت . و در آن وقت ( که عبد الصمد خان دليبر جنگ  
بصاحب موبگي لاهور تعين گردید ) بکم جمعيتي از عيسی  
خان منج ( که در عرض راه سر خود سري مي افراشت )  
توهمي داشت . او خود را از قصبه قصور باشاه ملهم غيبي  
و تيسير بخت بيدار با جوقه نمايان بر وقت رسانيد . و بموافق  
و همري لوازم خدمت و يکچيزي بتقدیم آورد . پس از آن  
بفوجداري لکهي جنگل پايه شهرت و نامرزي برآمد \*

و چون دليبر جنگ از جانب عيسی خان منج ( که در مابين  
دردبار ستلج و آب بده بانا و لاغيري مي گذرانيد ) و اطراف  
و جوانب آن را بقر و جبر فرود گرفته بود ) دل پري  
داشت بعد از مهم کزوي مخدول او را بفوجداري درآيه  
و مالش آن بيدادگر کسيل نمود . شهداد خان در فراهم آوردن  
سپاه تيز دستي بکار برده چون سپاهي فابز بهم آمد از پزري  
و کم مايگي ( که مبدا سنگ تفرقه دران جمعيت افند )  
گرم و گيرا شتافته متصل تهاره عرصه کارزار برآراست . و چون  
آن بومي بميدان نبرد درآمد رمي سهام و ضرب مصاصم را  
رونق ديگر بخشيد . زر بندهای نوگرد آمده شهداد خان

پاي فرار راه هزيمت سر کردند . عيسی خان از شتاب زدگي  
بدجلوي کرد . و تيز راند . هر دو سردار بيکديگر در افتادند  
اگرچه از شمشير آهومي ( که شهداد خان بدست گرفت )  
انگشتانش از کار رفت اما بتير جگر درز افغانان ( که در  
حواصی فيل زديف خان مذکور بودند ) آن نکوت کيش نقد جان  
در باخت . سرش بریدند . و لشکرش را تالان زدند . و چون شهداد  
خان بسبب جراحت خویش و تيمار زخم رسيدان تيز پائي  
نمودن پس از هفته بر کوته او ( که موطن و مسکن اين قوم  
بدین نام شهرت دارد ) شتافت . درين فرصت غارتگران اطراف  
( که هم از آن طایفه آند ) يواندوختهای او ريخته نقد را بردند  
جنس بدست مشار اليه افتاد . باره بلاهور فرستاد . و رتبه  
بوطن روانه کرد . دليبر جنگ بر آشفته جريده طلبداشت  
و پيرس و جوی اسوال مقتول درآورد . او بهانه تاراج  
از خود بی سپر مي کرد . کار بتعين محافظان کشيد . او هم  
در مضافات حويلی دارا شکوه فروکش کرد . از فاقه کشي  
و بچيزی بقالان هرکرا دستش رسيد بدستبرد بباد ميروفت  
هرچند دليبر جنگ کار تازيه نمود و زهرچشم نگارش کرد املا  
يازري همت از بستي نگرايد . و پای ثبانش از جای  
درنيامد . تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعی را از رطن

بر خوانده نقره نواخته راه قصر گرفت - نخست دلیبر جنگ مالش را بر سگالید - و بکستر بیدانجامی آن پی برده خود را باز داشت - و پیچ و تاب خورده بعرفان بدر بود \*

( ۲ )

اتفاقا میر جملة ( که پهای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه در آمده بلاهوز اخراج یافته بود ) بعد چندے طلب حضور گشت - چون بر جرأت و جهارت خان مزبور مطلع شده بود بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر آنچه بایست در باره او گفت اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز تیافت - فتح البابی بخان مذکور هم ردی نیاد - و پس ازان قطب الملک بنظر توجه تنقد فرمود - و بنوارش منصب معتبر برنواخته بآوردن خزانه بنگاله تعیین کرد - همان ایام حسین خان خورشیدی کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو التقات و رعایت بر حالش نداشت - کارش بفقیر و فاقه کشید دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد باز دیگر قطب الملک بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال ساخت - و بعد ازان ( که معامله او فزونی شد ) از خاندوران ( که کن زکین سلطنت گردیده ) بنا بر قتل عیسی خان منع ( که بتوسل او اشتبار داشت ) خائف بود - از شگرفی تأیید و رسائی

( ۲ ) نسخه [ ب ] بعرفان .

اقبال خاندوران بدستگیری برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانیان باغافه نمایان و فوجدارئ هانسی حصار ( که از قدیم ایام مقصده زر زر طلب است - و بانقلابات سلطنت غیر عملی محض شده بود ) کامرا گردانید - خان شهامت نشان در خستن و بستن متمردان - و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعی چسب بر بهشت - مشهور است که او تمام قصر را در حصار بکشتن داد - بهیارے از خویشان همقوم او در جنگ گدھی و زد و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسم نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوائف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولایت را پرداخت بحضور رسیده بیمن اعانت آن نوین جوانمرد بمنصب شش هزاری و بالکی چهاردار مرقعی والا پایت اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه بر قامت آن نام آور فاموس پوست مردانه جان بر افشاند - پسراش بمنصب عمده و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند \*

### \* شجاع الدوله بهادر \*

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین حیدر است - پس از فوت پدر بیحالی نظم مویه آورده و آله آباد امتیاز اندرخته بندر بست آنجا چنانچه باید نمود - و در سنه ( ۱۱۷۰ ) هزار و یکصد و هفتاد و هجری عماد الملک

۲۴ تفصیله ( که در احوالش نگارش یافته ) فوج بر سر تعلقه او  
 برد - و نامیده از لکنؤ (۲) برآمده تا میدان ساندی و بالی  
 (۲) که سرحد صوبه اوده است ) پیش آمد - و جنگ سهل  
 بمیان آمده بواسطه سعد الله خان ~~مصور~~ علی محمد خان  
 روهله بزینچ لک روپیه قدرے نقد و تلمه بوعده انفصال یافت  
 و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری حسب  
 استدعای نجیب خان روهله و دیگر افاغده ( که پرگنات صوبه  
 دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر  
 اشکال امور گنگا گذر نمی توانست نمود - و در سنه ( ۱۱۷۱ ) هزار  
 و یکصد و هفتاد و یک هجری دتا سغدیه بیدر بست نواحی  
 دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را  
 در سکر تال (۳) محصور نمود - و بعد انقضای برسات گویند پنذت  
 را با بیست هزار سوار از تهاکر دراره که متصل کوه است  
 از گنگا گذرانیده برای تالان تعین کرد ( رفته پنذت مزبور  
 را شکست فاحش داد سعد الله خان و درندگی خان و  
 حافظ رحمت خان ( که بذاور ~~ع~~ فوج مرهته بکوه کمایون  
 پناه برده بودند ) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از  
 معویت محاصره نجات اندوخت - از انجا ( که جمعیت مرهته  
 افزود بود ) از مال اندیشی حرف مصالحت بمیان آورد \*

(۲) در [ بعض نسخه ] مالی (۳) در [ بعض نسخه ] شکرتال \*

دربین ضمن ( که آمد آمد شاه درانی زبان زد شد - و دتا  
 سغدیه روپری دار کشته گردید - و شاه درانی در سکندره  
 چهارنی کرد ) نامیده باستصواب نجیب خان بعد استحکام  
 عهد و پیمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ  
 با سدا سیو بهار ترددات شایسته بتقدیم (سالفه) مورد تحسین  
 گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هندوستان  
 بنام سلطان عالی گهر ( که درین ایام مهند جهانپانی بوجند  
 فائض الجود از رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسنه  
 که روم مشهور ) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامیده  
 بصوبه اوده رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معارفت  
 به پیشگاه شاه عالم بهادر ( که بعد فوت پدر عالی قدر عزیز الدین  
 پادشاه عالمگیر ثانی در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و سه هجری مابین صوبه بهار و بنگاله دیبیم خلافت را  
 بجلوس خود آراسته بود ) ارسال داشت - و خود تا دریای  
 کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون  
 موکب خسروانی اواخر سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و چهار هجری در سوان جاجمیر رسیده چهارنی نموده  
 محاللات انتر بید ( که عبارت از اماکن واقع مابین دریای گنگا  
 و جمناست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود )

(۲) نسخه [ ج ] سدا شیو بهار \*

عمل نشين پادشاهي گرديد - و سال ( ۱۱۷۵ ) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري اليه ظفر طراز از دريای جمنا گذشته نواح كالبي و قلعه جهانسي از كسان مرهقه برآمد - درين سال نامبرده بعنايت خلعت وزارت و مالای مراديد و قلمدان مرمع علم بلند رنگي برافراشت - پستو همراه پادشاه عزيمت صوبه بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ ( كه دران نواح دست تسلط يافته بودند ) شكست يافت - و پادشاه با كلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله باله آباد رفته باجتماع جمعيت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بگسر بمقابله اهل فرنگ پرداخت - و اين بار هم شكست فاحش يافته اسباب بغارت دان - ناچار از پناه بكاظم رحمت خان برد از انواع خفت بحالش رسانيد - و نظر بمال باقي مانده داشت - آخر تا دريای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهی كرد - نوبت سيوم باتفاق عمان الملك بهادر و ملهار راز هولكر كه عزيمت بجدال آنها چست بسمت - آنها فوج قايله رو برد فرستادند جنگ سهله ببيان آمد - هولكر جانب كالبي و عمان الملك در تعلقه جات شتافتند - اينها با كلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت قانع بود - و سالي چند بامدان اهل فرنگ به بندر بسين موجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

آن صوبه شريك ساخت - سال ( ۱۱۸۸ ) يکهزار و يكصد و هشتاد و هشت هجري بمعارفت آنها برسر حافظ رحمت خان رهله ( كه از رفقای علي محمد خان رهله بود - و پس از فوت او پاره از محالات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداري مي افراخت ) رفته ته نيغ درآورد و همان سال بذابر عريض بيماريهای گوناگون از تماشاگاه هستي ديده درپوشيد - پسر او ( كه در اوان تحرير بچگی او در صوبه اردهه است ) ميرزا اماني نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شريك غالب اند \*

چون بتقريب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحرير پاره از احوال او ناگزير خامه حقائق نويس گرديد - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک يسارلان او منسلک - آخرها مذکباشي هم گشته - پس از شفقار شدن نادرشاه در تذهار و کابل علم اقتدار بر افراخت و سكه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه ( ۱۱۵۱ ) هزار و يكصد و پنجاه و يك هجري همراه نادرشاه - دوم سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و يكصد و شصت و يك هجري - كه احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت و دران نبرد قمر الدين خان بگونه اجل نقد هستي پرداخت

(باب الشين) [ ۷۲۰ ] (مأثر الامرا)

و شاه دراني راه قابل و قندهار گرفت - سيوم سنه (۱۱۶۲)

هزار و يكصد و شصت و در هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵)

هزار و يكصد و شصت و پنج هجري - هر دو بار با معين الملك

جنگ واقع شده - نوبت اخير معين الملك ملاقات کرده به نيابت

شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و يكصد و هفتاد

هجري - بشاه جهان آباد رسیده با عالم گير ثاني ملاقات نمود

و دختر عز الدين برادر عالم گير ثاني بعقد تيمور شاه پسر خود

در آرد - و به تنبيه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث

و با گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فرديوس آراگاه

را با خود در سلک نکاح کشيد - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار

و يكصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دقا سزدهيه را قتل

ساخت - و در سكدوره چهارمي كرد - و در سال ديگر سدا سيورار

عرف بهار را با فوج بسيار ته تيغ آرد - و بقندهار برگشت

هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري

دران بار قوم سكه را تنبيه بواقعي رسانيد - و نورالدين خان

دراني را ( كه از بني اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است )

بر سر سگجيون موبه دار كشمير تعيين كرد \*

سگجيون از قوم كشميري باشند كابل است - در ابتدا

مقصود اشرف الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود

يك مرتبه شاه دراني او را براي وصول زر از كابل نزد معين الملك

(باب الشين) [ ۷۲۱ ] (مأثر الامرا)

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هزار

و يكصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ايشك

اقاسي را از كابل براي تسخير كشمير روانه كرد و او كشمير را

از موبه دار جانب عالم گير ثاني انتزاع نموده عبد الله خان

عرف خواجه كيچك را با فوج از افانغه نائب گذاشت

ديواني را بسگجيون مقرر كرد - و خود برگشت - بعد از

چند سگجيون سردار افانغه را كشت - و خواجه كيچك را

اول قيد كرد - سپس از كشمير بر آرد - و از عالم گير ثاني

بوساطت عماد الملك وزير قدره زر فرستاده فرمان موبه داري

بغام خود طلبد - و خطبه و سكه بنام عالم گير ثاني كرد - و تمام

موبه را چه خالصه و چه جاگيرات منصبداران ضبط نمود

مشار اليه خوش روي متصف باوصاف شايسته قريب الاسلام بود

جديع مزارات بزرگان و باغات كشمير را ترميم نمود - و هر روز

بعد فراغ از ديوان در صد كس مسلمين را زير دري خود

الوان اطعمه مي خوراند - و در هر ماه دوازدهم و يازدهم

طعام نياز پخته ب مردم تقسيم مي نمود - و دارن و مادر را چه

در ديش و چه غير آن در خيال حال هر كس مراعاتي مي كرد

و در هر هفته يكبار مشاعره مقرر كرده بود - جميع شعراي

كشمير حاضر ميشدند - در آخر مجلس شيلان مي كشيد \*

(۲) در [ انفر نسخه ] كچك \*

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سکجیون فوج را فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمداغه قیام نمایند درانین بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلادت ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکجیون باجمع که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیارده هزیمت یافتند و سکجیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت \*

(۲)

## \* شجاع الملک امیر الامرا \*

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر محمد شریف - در دین حدیث پدر بخانی و خطاب بسالمت جنگ بهادر میبای گردید - و در عمل صلابت جنگ بصربه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندین پیش برادر خود صلابت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات خانگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بخابر علاقه ولیعهدی (که از سابق بقام او مقرر بود) از برابر اراده ملاقات

(۲) نسخه [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخه [ب ج] اصلی از محمد شریف \*

صلابت جنگ نموده نزدیک رسیدن او بودن خود را پیش صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها بهلوتی کرده کمر عزیمت - هزیمت صوبه متعلقه خود بریست - و هنگامی که آصف جاه مذکور بملاحظه حرکات غیر مربوط صلابت جنگ از جدائی گزیده بخابر اخذ پیشکشات جانب راج بندری مضاف حیدر آباد نهضت نمود (باز خود را نزد صلابت جنگ رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - از آنجا که آمدنی محالات بکمی گرانید - و طلب سپاه پیش از پیش افزود) رفقای غرض آلود (که هریک بفتح خود نظر می درخت) بندر بریست متعذر دانسته گزاره گرفتند - و پس از آن (که صوبه داری دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندی سر رشته ظاهرداری از کف رها کرده اندیشه های چند در چند بخاطر راه داد - چون کاره پیش نرفت و اکثر محالات صوبه بیجاپور بتصرف مرسته وحیدر عای خان نامی (که احوالش جداگانه بزبان قلم گذشته) در آمد در حالت تحریر بر بعضی محالات سرکار امتیاز گداه عرف ادوئی و فیروز گداه رایچور قناعت دارند بکچ دار و مویز می گذرانند \*

## \* حرف الصاد \*

## \* صادق محمد خان هرزي \*

پسر محمد باقر هرزي سمت - رزقر قرا خان ترکمان حاکم  
خراسان بود - که با شاه طهماسب بغی درزیده - در بدايت  
حال (که وارد هند گشت) نوکر بگرام خان شده خدمت  
راکبداري يافت - و از رشادتي که داشت در مدت که  
بمنصب پادشاهي افتخار اندرخت - پس از فوت بيروم خان  
توقی کرده بپايه امارت بر آمد - هنگامی (که بعد فتح بقره  
عروش آشياني کشتي سواره عام معارفت بچونپور افراخت)  
صادق خان مامور شد که اردو را از راه خشکي بگذرهای مناسب  
عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقاً لال خان نام فيل خاصه  
در گذر چوسا فرور رفت - و ظاهر شد که صادق خان احتیاط  
در گذراندن بجا نياورد - جاگيرش ضبط و از مجرا منوع  
بولایت تتهه بر آوردند - تا گزين فيله (که بدل آن فيل  
تواند شد) بيارد بکورش سرافراز نگرند - فی الحقیقت تعليم  
خدمت شناسي بود - که در کار پادشاهان خرد را از بزرگ

جدا نساخته بهمگي همت فرمان يذير گردن - از چذت تشيب  
و فراز روزگار پيموده سال بيستم بدرگاه پادشاهي (ز آردن - و مد  
فيل دوسم جرمانه گزرايده موزن عنايت شد - و بکرامت  
ولایت گدمه از تغير رای سرچن اختصاص گرفت \*

در سال بيستم و درم صادق محمد خان با امرای ديگر  
به تذيبه راجه مدھکر (که ثروت صوري و مکنک ظاهري  
و مستحکم جا و افزونگی گروه قهر گزين را سرمايه نخوت  
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بيرون مي گذاشت) تعيين شد  
چون از حدود نوردر گذشت داستان اندرز درميان نهان  
آن شوریده سر بسرانجام چنگل بري پراخته متصل اوندچيه  
با فوج گران بکارزار پيوست - جنگ عظيم بميان آمد - هول راد  
پسرش بعدم شتافته خون زخمي بدر زد - صادق محمد خان از  
دور کارواني رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزير  
بعجز گزرايده سال بيستم و سيوم باثاق خان مذکور بملازمت  
عروش آشياني رسيد - پس ازان اطاع صادق محمد خان  
بولایت شرقي قرار گرفت \*

چون مظفر خان را درزگار بدست اهل خلاف سپري گشت  
و بيشتر بنگاله و بهار را شورش پزوهان بر گرفتند صادق محمد  
خان بافزونگی اخلاص و نيروي همت درست آويزشها نموده

( باب الصاد ) [ ۷۲۶ ] ( مآثر الامرا )

برخی امکنه عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشت  
و در سال بیست و هفتم با خبیثه ( که از گم نامان الوس  
مغول در سپاه بدخشیان بسر می برد - و بهمراهی معصوم خان  
کابلی در شورش و فتنه افزایی کارهای نمایان کرده نام بمردانگی  
بر آورد - و از بنگاله بهار آمده بر عیث آزادی دست برکشاد )  
صادق محمد خان در بقیه جنگ کرده غالب آمد - و سرش  
بریده بحضور فرستاد - و چون وزیر خان در مقابل قتلوی کرانی  
( که بر اردیسه چیرگی یافته ) در حدود بردوان برنشست  
و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم  
صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند معامله دانی گردید<sup>(۲)</sup>  
قتل او را پای شکیب از جا شده باردیسه گام برگرفت - و امرا  
تکامشی نمودند - و او با سیمه سری در آمده پیغام مصالحه  
نمود - و برادرزاده خود را با فیلان گزیده روانه حضور ساخت  
امرا اردیسه بار باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع  
خود بقیه باز گردید - و چون شهباز خان بگامی از ملک  
بهائی برگشت - و تیواداران بهار بکومک تعیین بنگاله شدند  
میان او و شهباز خان صحبت در گرفت - از انجا ( که یک کار  
بدو مردار مخالف منتج برهمی ست ) خواجه سلیمان  
نامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت  
( ۲ ) با معامله رانی باشد \*

( مآثر الامرا ) [ ۷۲۷ ] ( باب الصاد )

بعده خود گردید دیگرے بهار برگردد - در سال سیف  
صادق محمد خان بر ذمه خود گرفت - و در همین سال بطلب  
برسم ایغار بحضور رسید - و باز نیافت - و چون شهباز خان بحکم  
والا از بهار به بنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده  
حکومت ملتان یافت - چون ( رشانیان تیوا را ) که کوهستان ست  
غربی پشاور سی و دو کرده طول و درازده عرض بنگاه افرویدی  
و از کرزی ( پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد  
خان در سال سی و سیوم بمالش آنها تعین گشت - و به نیروی  
شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرز نشین را نوعی ایل ساخت  
که متعهد ( زانی راه خیدر شده ملا ابراهیم را ) که جلاله او را  
بجای پدر می شمرند بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها  
نمانده آراة توران دیار گردید - چون زین خان کوکه ( که سواد  
و بجور را لخته انتظام داده ) بحضور شتافت صادق  
محمد خان در همین سال از تیوا به فرمان پذیر ساختن باقی  
سرکشان آن نواحی مامور گردید - و در سال سی و هشتم ( که  
شاهزاده سلطان مراد از مالوه بابالت گجرات نامزد گشت )  
چون از اسمعیل قلی خان امر رکالت شاهزاده بشایستگی  
سرانجام نمی گرفت صادق محمد خان با ثالیقی رخصت  
یافت - و در سال چهارم ( که شاهزاده بتسخیر دکن مامور  
شد - و شاهرخ میرزا با شهباز خان و خانخانان کومکی گشت )

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها (ردانه  
و از دیوین کینه بگوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه  
( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان  
از کم آذوقه و بی اتفاقی نیروی تحصن نداشتهاند اما از درونی  
و بی پروائی امرا چاند بی بی باستحکام کوشید - و آخر کار  
بسیست بمانها آشتی نموده ترخاستند - شاهزاده با امرا  
راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان با سبانی سرحد بر خود  
گرفته در مهر نگاه ساخت \*

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب پنجزاری سر برار آمد  
و در همین سال بر سر اوز خان ( که شورش افزائی داشت )  
فوجی فرستاده بوشکست - و غنیمت فراوان اندرخت - چون  
خداوند خان دکنی جمعی از امرای دکن با خود متفق ساخته  
نخوت می فروخت صادق محمد خان باهنگ بیکار برآمده  
چپقشاهی مردانه نمود - و از تاب نیارنده بسیاری را بکشتن  
داده هزینهت برزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار  
لخته را بوداخته شش کوهی بالا پور سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار  
هجری سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور  
موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند  
سپاه آرائی و ملک آبادی بی شرکت غیره بصادق  
محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج هجری در شاهپور باسهال مسافر ملک بقا  
گشت - دهل پور بیست کوهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت  
و مقبره عالی بنا نهاده بیبهات گرد و نواحی آن آباد ساخت  
پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر  
پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبری  
بمناسبت مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاهجهان که از اینها  
نماند - لیکن صادق محمد خان باثبیتی مدتها در دهل پور  
می بود - در گذشت \*

### \* صادق خان میر بخشی \*

پسر آقا طاهر دملی تخلص بن محمد شریف هروی  
و برادر زاده و خویش اعتماد الدوله طهرانی سم - چندی  
همراه پدر بفوجداری نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیری  
بمنصب درخور سر بلندی یافت - سال هشتم جلوس بخطاب  
خانی مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقه بخشگیری و از اصل  
و اضافه بمنصب هزاره یانصد سوار لوی ناموری افراشت  
و سال دهم باضافه دوصد سوار امتیاز اندرخت - و باضافهای  
متواتره بمنصب عمده مرتقی گشت - سال هیزدهم حکومت  
صوبه پنجاب نیز بنام او تراز گرفته بضبط کوهستان شمالی  
دستوری پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح  
با کوهکیان خود بملازمت پادشاهی پیوست - و جنگت سنگه را

( که چند سده غبار فتنه دران حدرد بلند کرده بود ) بعواطف  
سلطانی ایدوار ساخته بخصر آرد - و باستشفاع نور جهان  
بیگم صفح جرائم آر صورت بست - و چون در اران مراجعت  
از کشمیر رانعه ناگزیر جنت مکانی زر داد و یمین الدوله  
بمقتضای رقت دار بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت  
صادق خان ( که نسبت بشاه جهان نفاق می ورزید ) از مال کار  
خود خائف شده التماس یمین الدوله آرد - او هر سه شاهزاده را  
از نور جهان بیگم برگرفته شهرک صادق خان نمود - که خدمت  
اینها وسیله رستگاری خود اندیشد - و سال اول جلوس  
فردوس آشیانی همراه شاهزاده ها آمده درایت بار یافت - و بیکالی  
منصب سابق ( که چهار هزار و چهار هزار سوار و علم و نقاره  
بود ) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشگیری ارادت خان  
مقرر شده بود و باز بحسب التماس یمین الدوله ارادت خان  
بتعلق وزارت سر بلند شد صادق خان بیکالی تعلقه بخشگیری  
و عطای قلمدان مردم آب رفته بجو آرد - و سال ششم نهم  
ربیع الاول سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه هجری برحمت  
الزیدی بدوست - پادشاه از راه قدر شناسی شاهزاده محمد  
زرگ رغب را برای تسلی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت  
از شد آنها جعفر خان است - دومین روشن ضمیر صلابت خان  
که احوال هر دو علیحدہ ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الرودین

که بعد وفات پدر باضافه منصب کام دل اندوخت - و پس  
ازان ببخشگیری ایدوان مهابی شد - سال هشتم ازان معزول  
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاری ذات چهار صد سوار  
رایت اعتبار انراخت - و پستر بخطاب مرحمت خان چهارم  
افتخار افروخت - سال نوزدهم برای مهمانداری خسرو پور  
نذر محمد خان والی بلخ [ که عزیمت آمدن حضور در ادانے ( که  
کابل معسکر فیروزپری بود ) داشت ] تعیین یافت - سال بیستم  
باضافه پانصدی چهار صد سوار درجه اعلا پیمود - چهارمین  
بهرام - که احوالش در ترجمه بهره مند خان میر بخشی پسرش  
موقوف گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با  
همه کس آئین صالح می سپرد - حتا مهابت خان ( که دشمن  
این سلسله بود ) از مدارا شعاری او را از خود میدانست  
باسپ خوب خیل شوق داشت - و از جنس عراقی بسیار  
فراهم آورده بود - اما غیر حاضری سپاه بهر بهانه رضع می کرد

ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود \*

(۲)

### \* صلابت خان روشن ضمیر \*

(۲)

پسر دوم صادق خان میر بخشی است - سال پنجم جلوس  
فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری دريستم سوار  
(۲) نسخه [ ب ] صلابت خان پسر دوم (۳) نسخه [ ب ج ] پنجم  
فردوس آشیانی \*

( باب الصاد ) [ ۷۲۲ ] ( مائراامرا )

و خدمت قوربیگی از تغیر سردار خان سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بعالم بقا خرامید شاهزاده محمد اوزنگ زب بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطانی آورد - و بعد از آن خلعت و اضافه منصب نوازش یافت - سال هشتم باضافه بانصدي صد سوار بمنصب در هزاری هشتصد سوار افتخار اندرخت - و پستتر ب خطاب ملاحت خان بلند آوازه گردید سال یازدهم بانصدي در صد سوار بر پایه او افزوده در هزار و بانصدي هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم از خدمت قوربیگی معزول گردیده بتعلقه بخشیکری درم از تغیر تربیت خان در اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری در هزار سوار و عام و نقاره سرفرازی یافته رایت بلند رتبیگی بر افراخت \*

و در همین سال سلخ جمادی الاول مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار هجری بزخم جمده راز امر سنگه پسر راجه گچسنگه جهان فانی را پدرده نمود - مچلا حقیقتش اینکه راز مزبور چندس بنابر بیماری از بار یابی اعلی حضرت معزوم بود - پس از افاده چون بدر بار آمد ملاحت خان در خلوتخانه منزل سلطان داراشکوه ( که پادشاه درانجا تشریف داشت )

( مائراامرا ) [ ۷۲۳ ] ( باب الصاد )

بشرف آستان بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود رفته ایستاد - و ملاحت خان جانب دست راست - چون پس از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکی از نوئیان بدست خود می نوشت ملاحت خان برای کاره از ایوان فرود آمده با کس گرم سخن بود - او جمده کشیده دریده در حالت غفلت تحت سیئه او فرود بود - ازانجا که جانب دل بود بمجرد آن کارش باتمام گرائید - چون شایسته برنایه بود و بعین تربیت خاقان بنده پوزر مستعد خدمات بزرگ پادشاه برحسن خدمت و صدق ارادت و هدایت سن او تاسف بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب بانصدي صد سوار سر بلند یافت - و تا سال سیوم پایه هزاری صد سوار رسیده سال دوم عالمگیری ب خطاب التفات خان سرفراز گشته سال ششم بمنصب هزار و بانصدي صد و پنجاه سوار و سال نهم باضافه یکصد سوار لوی ترقی برانراخت \*

( ۲ )  
\* صفدر خان خواجه قائم \*

سید اتائی ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام شاهزادگی برکات شاهجهانی پیوسته در مدت فترات پیرام خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزنگ نشینی ( ۲ ) نسخه [ ب ] صفدر خان سید اتائی ست •

سال اول بمنصب در هزار و پانصدی هزار و در یست سوار  
و عطای خلعت و خنجر مرمع و اسب با زین نقره و فیل  
و انعام سی هزار روبه چهره امتیاز براراست - بستر بخطاب  
مقدر خان ( که در زمان جنّت مگانی میرزا لشکری پسر سید  
یوسف خان رضوی داشت - و درینوا بصف شکن خان مخاطب  
گردید ) ناموری اندوخت - و بغروداری و تیولداری <sup>(۲)</sup> سروتح  
اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول ججهار  
سنگه بهمرای خانجهان لودی بهم مرزور تعیین شد - و پس  
از آن بعد از علم رایست میاهات بر افراشت - و سال دهم همواه  
خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب خانجهان لودی نامزد گشت  
و سال سیم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آرازه  
گرفته باتفاق راو ( زن هادرا ) که با چند منصبداران دیگر  
جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم <sup>(۳)</sup> مضاف بالاگهات <sup>(۴)</sup>

موبه برار ملک تلنگانه مامور بود ) کمر همت بست - و بستر  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار لوی  
کامرانی عام ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه  
و میانت قاعه آن دامن رسوخ بر کمر عقیدت زد - سال  
پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

(۲) نسخه [ ب ] برواج (۳) نسخه [ ج ] بتوقف پرگنه باسم (۴)  
نسخه [ ا ] مضاف موبه برار

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت بار  
اندرخته بمقارن ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت  
رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار روبه بطریق مدد خرج  
و خلعت و جیفه و خنجر مرمع و اسب با زین طلا و فیل  
تفرق جسته با ارغوان بقیمت چهار لک روبه ( که از انجمله  
یک لک روبه مرمع آلات و سه لک روبه اقمشه نفیسه

هندرستان بود ) گام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از

وصول بدان نواهی چون والی ایران شاه صفی بمهمات ایران  
سرحد ملک رزم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید  
و بعد ملاقات شاه صفی از اداب دانی از خلی محظوظ  
شده بخانه از آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او  
پیشکش نمایان بشاه و سوغات بایان آنجا گذرانید - سال یازدهم  
معاودت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد

اسب عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آرد  
چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد  
عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری سه هزار  
سوار عرصه بلند رتبی بیمود - در همین سال ( که پادشاه  
از اکبر آباد متوجه لادور شد ) از اثنای راه او بتفویض موبه داری  
مستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرمع با بهرل نقاره  
فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم از انجا معزول

(باب الصاد) [ ۷۳۶ ] (مآثر الامرا)

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار  
پنجاه هزار سوار و مرحمت خلعت و اسب یا زین مطلق و فیل  
و تقرر صوبه دارى قندهار از تغیر قلم خاں لوائى عزت  
برافراشت . و سال هفدهم از آنجا عزلى پذیرفته بحضور آمد  
چون در قندهار بیماری بمزاج او عارض گردیده بود بملازم  
نتوانست کامیاب گردید . سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴)

هزار و پنجاه و چهار هجری رخت سفر از دار فانی برلست  
پسرانش بمنصب در خرد مشمول عزایت شدند . ارشد  
آنها خواجه عبد الهادی سم - که احوالش جداگانه زینت  
تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم  
بمنصب هشتصدی شش صد سوار کام دل می انداخت \*

### • صفی شكن خان ميرزا لشكري \*

پسر سید یوسف خان رضوی سم - که احوالش درین نامه  
علیهده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیانی  
به تهانه دارى بیر مضاف دکن می پرداخت - و اوائل عصر  
جنت مکانی مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیر داران صوبه  
بهر گردید . سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هفتصد سوار افتخار انداخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور  
قاسم خان میر بکر بصوبه دارى کشمیر امتیاز پذیرفت - سال  
هشتم از آنجا معزول گردیده سال بیستم و یکم چون مهابت خان

(باب الصاد) [ ۷۳۷ ] (مآثر الامرا)

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مسموع شد خوانه او  
( که از بنگاله می آوردند ) بنواهی دهلی رسیده . بنابراین  
او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت . و پس  
از رسیدن بر سر آن چون مردم او بمراء متحصن شده  
بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدراراه سرا بدر رفتند  
زرها بدست آمد . پس ازان که تخت سلطنت بجلوس

فردوس آشیانی رونق گرفت ( ببعائی منصب دو هزار و پانصدی  
دو هزار سوار ) که تا آخر عهد جنت مکانی داشت  
کام دل یافت . چون خطاب مفدر خان بخواجه قاسم سید  
آثانی مرحمت شد او خطاب صف شکن خان چهره عزت  
برافراخت - و در آن زمان ( که بیر از دست کسان نظام الملک  
دکنی برآمد ) بدستور قدیم تهانه دارى آنجا بدر تفویض  
پذیرفت . مدت آن در آنجا بسر برد - بتقریب بیایه متاب  
آمده از جاگیر و منصب افتاد . و دوازده هزار رزیمه سالیانه  
مقرر شده در لاهور می برد . سال نوزدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۵ )

هزار و پنجاه و پنج هجری بساط زندگی در نورید \*

گویند مرد منقلب الحال که پرا مزاج دهن دریده بود  
هرچه بخاطرش می آمد میبخت . چون معمر و از قدیمان  
این دولت بود صوبه داران دکن مراعات او می کردند - در ایام

( ۲ ) نسخه [ ج ] یافت ( ۳ ) نسخه [ ب ] لفظ ( گردید ) نیست \*

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایلیجی شده نزد  
راجا کشنوار رفت - مردم آنجا درازا شناخته مقید ساختند  
بسفارش مادر راجا رهائی یافت - و چندی تعینات کابل بود  
نصرتاران آنجا را بضایف طلبیده کباب خوش خوک بخورد  
همه کس داد - چون این معنی بعرض جنم مکانی رسید  
طالب حضور نموده از استفسار این امر فرمودند - گفت  
شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک  
مکروه طبعی است - لهذا چندی از نظر افکنده معاتب ساختند  
خانجهان باعانت مبلغان و سپردن تهاذه دارمی بفر دران وقت  
سایه تحرم گسترده اما شیوه قبیله پوروی داشت \*

**\* صف شکن خان محمد ظاهر \***

در اواخر عهد فردرس آشیانی بدادروغگی توپخانه دکن  
کامیاب گردید - پس از آن ( که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را  
وجهی هم ساختند از دکن روانه هندوستان شد ) بعد وصول  
بفرزده از خطاب صف شکن خان سرمایه ناموزی اندر خدمت  
و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه مصدر تروادات گشت - و سال  
اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوانی برای سد راه سلیمان شکوه  
بکنار دریای جون و ثانیاً بمحقق گردیدن با خلیل الله خان  
( که بتعانت دارا شکوه بصمت پنجاب می شتافت ) باتفاق

( ۲ ) نسخه [ ب ] کشنوار ( ۳ ) نسخه [ ج ] محمد ظاهر نام داشت .

میرزا راجه جیسنگه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان  
خود نامبرده با فوجی بتکاشی او تعین یافته - و تا قتیله از قطره  
و پویه نیاسوده - پس از آن ( که دارا شکوه داخل سرحد گجرات  
گشت - و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن بار رسید )  
معادرت نموده در ایامی ( که خلد مکان باران جنگ ثانی  
دارا شکوه عزیزمت جانب اجمیر داشت ) آمده درکت بار یافت

سال چهارم بتقصیر از منصب معزل گردیده بعد چندی  
قرین بخشایش و ببحالی منصب در هزاری سوار گشت  
سال پنجم باضافه در صد سوار سر برافراخته سال ششم ( که  
پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده ) او سوار گشت  
که در پای کتل بهنهر متوقف شده بتفاظن دهه آن کوهستان  
پردازد - آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوج بدکن نزد سلطان  
معظم دستوری پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال  
دهم باز همراه شاهزاده مذکور ( که بنابر بندوبست دکن  
مرخص گردیده ) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز  
سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفروجاری متعمر برای  
رشادت برافراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رعد انداز  
خان بدادروغگی توپخانه بر فراز اعتبار برآمد - سال هیزدهم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جنگ ثانی با دارا شکوه \*

مطابق سنه ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجری بيمانه  
ممات در کشيد \*

### • صفی خان •

پسر دوم اسلام خان مشهدي سم - سال نوزدهم جلوس  
فردرس آشياني ( که پدرش بنظم مروجيات دکن مامور گردید )  
از باضافه در خور مياهي گشته همراه پدر مروض شد - سال  
بيستم با پيشکش پدر بحضور رسیده دولت بار اندر خدمت  
سال بيست و یکم چون پدرش فوت نمود او از ازل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدي چهارم مد سوار ترقی پذيرفت - سال  
بيست و دوم همراه سلطان اورنگ زيب بمهم فندهار دامن همت  
برگمرزد - و سال بيست و سيوم بحجابيت يعجاپور نزد عادل  
خان دستوري يافت - سال بيست و پنجم با پيشکش خان مذکور  
( که جمله از نقد و جنس چهل لک ( ربيعه قيمت داشت )  
آمده فيض اندوز آستان بوس گردید - پس ازان در رکاب سلطان  
اورنگ زيب بيشاق فندهار شد داشت - سال بيست و ششم بعد  
معادرت ازانجا بتقرر خدمت بخشگيري و واقعه نوبين هر چهار  
مويه دکن کام دل برگرفت - سال بيست و هفتم بخطاب  
خاني سرمايه ناموري اندوخت - سال سيم بغابر تقصير  
بهاي عتاب در آمده بکمی منصب پانصدي مد سوار ازان  
خدمت معول و طلب حضور گردید - سال سي و یکم باضافه

دومد سوار و تقرر قلعه داری کانگه مشمول عاطفت گشت  
پس ازان ( که تخت سلطنت بجلوس عالمگيري رونق تازه  
يافت ) سال اول جلوس در ایامه ( که پادشاه باران جنگ  
دارا شکوه عزيمت امير داشت ) نامبرده بحضور رسیده  
بتفويض قلعه داری دارالخلانہ ( ايت خوشدلي افراخت - سال دوم  
بتملقه بخشگيري والا شاهيان ممتاز شد - سال پنجم از ازل  
و اضافه بمنصب سه هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال  
ششم بقلعه داری و نظم مهمات دارالخلانہ از تغير هوشدار خان  
به بلند رتبي گراييد - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم  
بجانب دکن تعين گردید - و سال دوازدهم از تغير تربيت خان  
بصوبه داری اوديسه نامور شد - و پستو بنظم اکبر آباد مقرر  
گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعين يافت - سال  
بيست و یکم همراه سلطان محمد اکبر ( که بنظامت ملتان  
دستوري پذيرفت ) تعينات گشت - و سال بيست و دوم ازان جا  
برگردیده بتفويض صوبه داری اکبر آباد چهار عزت بر افروخت  
سال بيست و هفتم بکراسم اورنگ آباد مانده سال بيست  
و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوی عزيمت افراشت - پسرش  
مير عبدالسلام است - که در عهد عالمگيري بمنصب هزار و  
سوار و خطاب برخوردار خان و داروغي تربخانه سلطان معظم  
سروراي داشت - چون شاهزاده مذکور بر تخت سلطنت

(باب الصاد) [ ۷۴۲ ] (مآثر الامرا)

نخست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب پانجهزاري و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزگی اول فایز شد - و در سلطنت محمد فرخ سیر چندس میرتوزک و چنده بخشی دوم بود - و در عهد فردرس آرامگاه بمنصب هفت هزاري درجه اعلا پیمود - گویند متین و موثر بود و بخوشخواری مشهور - قبولی اسلام خانی ( که رضع کرده خرد

ار سم ) در سرکار او خوب تیار میشد \*

### \* صلاحیت خان \*

خواجه میر خوافی - خودش هیدروستان زار سم - آبی او از آن مکان فراست بیدان بدین دیار رسیده - چون اکثر امزجه اهل خواب به نیکوئی و بکردگی مقرر و مجبول است خان مشارالیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی خداوند چابک و چست بود - از یاردهای نیک اختری منظور نظر تربیت عالمگیری شده بقرب و اعتبار خسروانی درجه اعزاز پیمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از تغیر بهره مند خان بداروغگی فیل خانه سرفرازی یافته باعتبار مهابت و صلاحیت ظاهری ( که مرد قوی هیکل بلند بالا بود ) بخطاب صلاحیت خان ناموزی یافت - و در سال بیست و سیوم از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبهه روزگار افروخت

( ۲ ) نسخه [ ب ] صلاحیت خان ناقوری \*

(مآثر الامرا) [ ۷۴۳ ] (باب الصاد)

و پس از آن بذکر مدور زلتی از نوکری برطرف شده در سال بیست و پنجم باز بجای منصب و خدمت میرآشی عز امتیاز یافت - پس از آن بالکته اوده تعیین شد - چون از آنجا آمده باستان یوس خلافت مستعد گردید بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمقتصدیگری بندر سورت شتافته

در سال سی و سیوم حمیدالتماس خودش طلب حضور گشته بمیرتوزگی اول کامیابی اندوخت - پس از آن بداروغگی چوکی خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و دوهزار رتبه برتری بدست آورد \*

گویند درازے در مقامات گوریگانوں سردیوان بر سر اهتمام چوب سده دینی سهراب خان میرتوزک دوم بر سویی از سران عملة توپخانه رسید - چنده از معتبران آن جماعه که حاضر بودند بحماییت او بسهراب خان در افتادند - صلاحیت خان باعتبار میرتوزگی اول خواست که بچشم نمائی آنها پندازد قضیه منعکس گردید - و بخفت میراهتمامان انجامید - و دفعه غلوی عملة آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان برخاست - و امرای ذی شان بفرزندان آن شورش تعیین شدند - و صلاحیت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند تا روز دیگر آشوب برپا بود - روح الله خان اول خود هوار شده

بتهديد و ترهيب آن فتنه جويان پرداخت - و ملايت خان را  
از خانه بدر بار آورد - و چنگ از منگ باشيان و يوز باشيان  
در شناس معائب و مغضوب شدند \*

خان مذکور در سال سي و ششم آخر سنه ( ۱۱۰۳ ) هزار  
و يكصد و سه از مقامات كلكله بسبب اشتداد بيماري و ازمان آن  
بر خصم داور الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید  
مرحله چند قطع کرده بود كه اجل موعود قطره زنان در رسيد  
درين مدت اكثر مي خواند \*

\* خود رفته ايم و كنج مزارع گرفته ايم \*

\* تا بار دوش كس نشود استخوان ما \*

مطاري اخبار پرتو وضوح داد - كه خان مذکور در مرتبه ميرآشي  
يافته - و در سال بيست و هشتم متصدي بذر سررت گردیده  
در سال سي و سيوم باستدعای خودش در حضور رسيد - حالانكه  
تذاقض دارد با آنكه در ايام محاربه قلعه گولكنده سال بيست  
و نهم جلوس چون صف شكن خان ميرآش از نفاق ورزي  
و كينه توزي با فيروز جنگ دست از كار كشيده استعفا نمود  
ملايت خان بجای او خلعت ميرآشي يافت - پس ازان  
( كه از هم - نتوانست كماحقه بتقدیم خدمت پرداخت )  
مستعفي شد - و سيد عزت خان بجای از كمر همت بر بست  
تا آنكه نيم شب از غفلت و خود داري سرداران كاركن غنيم

بر دمدمه ريخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چيله  
و جماعه را كه بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار ديگر  
ملايت خان بخدمت ميرآشي منصوب شد - چنانچه  
نعمت خان حاجي ( كه در طور خود يكتاست ) در وقائع  
حيدرآباد ( كه هزل آميز نوشته و داد استادي داد ) بر  
نفويض ميرآشي مرتبه ثاني بخان مذکور و سر بارزدن او ازان  
مضمونها تراشيده - و بساط ظرافت طرازي پهن تر ساخته - درين  
صورت ظاهر ميشود كه خان مشارايه در مرتبه بمتصديگری بگذر  
سررت رفته باشد - اما در مآثر عالمگيري نيارده \*

بالجملة ملايت خان مرحوم پسر رشيد داشت - كار طلب  
سپاهي نقش - در حيات پدر مكرر مصدر ترددات شده  
بخطاب تهر خان علم شهرت افراشت - و نقش جدكاري  
و پردليج آور و نجان نثار خان خواجه ابوالمكارم نوه در  
پيشگاه خلافت نشسته بود كه در جنب كار سرگردگي خانجهان  
بهادر نام آنها بر زبان پادشاهي مي گذشت - و بتحسين  
بهادري و جانفشاني آنها بر واسوختگي خانجهان بهادر  
مي افزودند - چاره هر دو به تذبذبه اشتيا مامور ميشدند در  
سال سي و هفتم در نزديكي سرحد كرناتك با سنثلی مشهور  
سروكار مقابل افغان - بعد زد و خورد شايد بنگاه و تويخانه  
بغارت داده زخمی بتكنك با جان بدر بردند - در سال چهارم

بفوجدارتی سواران پور تعین گشته از اینجا چون تغیر شده بحضور آمد داروغگی قورخانه یافت - در سال چهل و نهم بخطاب فدائی خان امتیاز حاصل کرد \*

\* صف شکن خان میر صدر الدین \*

بسر قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان وزیر ایران است سال هفدهم جلوس عالمگیری همراه پدر وارد هندوستان گشته ملازمت پادشاهی در یافت - و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز طلا و منصب هفتصدی یکصد سوار چهار عزت برافروخت چون پدرش سال بیست و سیوم فوت نمود بخلعت ماتمی معزز شده بعد چند سال بخطاب شجاعت خان و پستتر بتقویض خدمت میر آتشی بر فراز تقرب برآمد - سال بیست و پنجم بخطاب صف شکن خان و عنایت خلعت و جیفه مرموع و علم و توغ اعتبار پذیرفته سمت سری رنگ پتن مرخص گشت - سال بیست و نهم بتلثیم بساط سلطنت برداخته معا خنجر و فیل یافته رخصت معارفت به بیجاپور (که محمد اعظم شاه بمحاصره آن اشتغال داشت) پذیرفت پس از تسخیر آن سال سیم بعطای نقاره بلند آوازه گردیده همراه فیروز جنگ جهمت تسخیر قلعه ابراهیم گوده مضاف حیدر آباد شتافت - و در محاصره قلعه گلکنده اگرچه

دمدمه بلند ساخته بکنگره قلعه رسانید و نود توپ ایران بر آورد اما بنابر نفاق وزری با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود - بنابران ببرطریق منصب معاتب گشته زوایه نشین زندان ادب شد - و پس از چند روز مچلکا نوشته داد - که در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگره قلعه فرسازد - بدین تقویض از حبس رهائی یافته آنچه گفته بود از قوت بفعل آورد - سال سی و نهم باتفاق خانه زان خان بتادیب بصورت کهر پره مجاز گردید - و بمقتضای گردش علک کج رفتار بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائی از پیشگاه سلطنت بفوجدارتی دها مونی تعین یافت پسرش مخلص خان اسمت - که ترجمه اش علیحده زینت قسطیر پذیرفته \*

## \* حرف الضاد \*

( ۲ )

\* ضیاء الدوله محمد حقیظ \*

پهر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم  
 سلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوریبکی و عرض مکرر  
 سرفرازی داشت - تا آنکه شاهزاده مذکور در جنگ با برادران  
 کشته شد - پسر نامبرده رفاعت نظام الملک آصف جاه گزیده  
 خانسامانی سرکار آن نوین بلند مقدار سرانجام میداد - و در  
 جنگ سید دلار علی خان شریک ترددات بود - و پس از  
 جنگ عالم علی خان بمنصب سه هزار سوار و خطاب  
 بهادری و عطای نقاره خرسند گردید - و پس ازان ( که سلطنت  
 فرزند آرمگاه خلیف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت )  
 از آصف جاه ( خصمت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمین  
 پادشاهی پیوسته اول بدارنگی عرض مکرر و ثانیاً بخدمت  
 بیوقاتی چهره عزت بر افروخت - و آخرها میر آتشی نیز

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] ضیاء الدوله پسر خواجه سعد الدین .

ضمیمه گشت - چون در گذشت پهرش بخطاب پدر و تعلقه  
 ارثی و خانسامانی سرمایه ناموری اندوخت - و رفته رفته  
 بمنصب عمده و خطاب ضیاء الدوله تصاعد نمود - گویند  
 بعد برهم خوردگی مقدمه سلطنت در شاه جهان آباد نشست  
 مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگیه جات  
 همراهِ نجیب الدوله بود - مطابق سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد

و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود \*

## \* حرف الطاء \*

## \* طیب خواجه جویماری \*

پسر حسن خواجه <sup>میرین</sup> برادر عبد الرحیم خواجه بن کلان خواجه است - که عمه نذر محمد خان خواهر دین محمد خان هلیله ار بود - عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنم مکانی برسم رسالت از جانب امام قلی خان بهندوستان آمده عظمت از بعدے رسید که در مجلس جنم مکانی می نشست سال اول جلوس فردوس آشیانی جهان را پدرود نمود - افضل خان بموجب حکم پیش صدیق خواجه ولد خواجه مذکور رفته بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش در ربانے ( که پیش از تسخیر بلخ در انجا زر داده بود ) درگذشت - و یوسف خواجه عم دوم او جانشین نیاگان بود طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه در خانه داشت - سال بیستم شاهجهانی بعد از فتح بلخ روانه حضور شد - چون نزدیک رسید قاضی محمد اسلام و خواجه ابو الخیر میر عدل باستقبال شتافته بملازمت پادشاهی رسانیدند - و دو تقررز اسپ و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانید - و بعیای خلعت

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پستو بعنايت خنجر مرصع امتیاز یافت - سپس بانعام پانصد دهن ( که صد و پنجاه اشرفی باشد ) افتخار اندرخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک طلائی - که در وقت عرش آشیانی مخدوع گردیده - سال بیست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روبیه مفتخر گشت چون درین سال پادشاه از کابل بهندوستان معارفت فرمود او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش ( که از بلخ طلب داشته بود ) در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحیم خواجه آمده احوال سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعیای اسپ با زین مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس از چندنے معه پسران بانعام پنجهزار روبیه سرفرازی یافت سال بیست و ششم یکم هزار اشرفی از زر وزن بار مرحمت گشت - پستو چون یوسف خواجه برادر کلان او ( که جانشین بزرگان بود ) فوت نمود و غیر از کھے که قیام بآن نماید نماند در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم پادشاه نامه مشتفاد می شود که منصب چهار هزاره ذات چهار صد سوار داشت \*

## \* طاهر خان \*

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فردوس آشیانی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دو صد و پنجاه \*

از باغ آمده بتقبیل سده سلطنت پرداخت - و بغایت  
 خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد و بستر بعیای  
 شش ماهه با یاقوت طوقی ممتاز و منصب هشتصدی چهار صد سوار  
 میبای گردید - و پس ازان بمرحمت چیغه مرصع و از اصل  
 و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار و خطاب خانی و اسب  
 با زین نقره سرعت برافراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد  
 اورنگ زیب بهادر ببلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافه  
 پانصدی صد سوار ممتاز گردید - و پس از معارفت ازانجا  
 به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را بر آستانه عقیدت  
 گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب  
 در هزاره مقصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده  
 محمد اورنگ زیب بهادر ببشق قندهار تعین یافت  
 و پس از وصول بدانجا همراه تابعان بصبوب بسمت رفت  
 و بر قلعه خنسی<sup>(۲)</sup> (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان  
 غنائم آورد - و در جنگ قزلباش گردن نمایان بتقدیم رسانید  
 سال بیست و سیوم در جلدوری آن از اصل و اضافه بمنصب  
 در هزار و پانصدی هزار سوار گردن مباحات افراشت - پستور  
 بحضور رسیده بکار پردازان بیرونی حکم شد - که تا یک سال  
 پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

(۲) در [ بعضی نسخه ] خنسی \*

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزاده مذکور بهم قندهار  
 کمر عزیمت بخت - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده -  
 دارا شکوه بهم مصطور دامن همت بر کمر زد - و همراه  
 رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و ازانجا بانفاق  
 خان وزیر جانب بسمت رفت - سال بیست و هشتم باضافه  
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائی جملة الملکی سعد الله  
 خان بر سر قلعه چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموکده  
 همراه دارا شکوه بود - پس از فرار از چون موکب عالمگیری  
 در نواح مستقر الخلافه رسید موصی الیه احرار ملازمت نموده  
 بغایت خلعت مباحات پذیرفت - پستور همراه خلیل الله خان  
 بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه  
 بغایت ترکش مشمول عاطفت شده باجمعه بقراری گام  
 جلالت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داری ملتان سر فرازی  
 یافته - که مولف مآثر عالمگیری معارفت از بعد عزل از ملتان  
 سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از  
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط و طغش قرار یافت) او  
 بفرجداره جوده پور معین شد - و چون نوکران راجه مذکور  
 با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند  
 و از فرموده پادشاه سر پیچیده آغاز شرسنجی نمودند و با  
 فرجه (که بر سر آنها تعیین شده بود) بزد و خورد پرداخته

رخت فرار بجانب وطنش بردند از آنجا ( که طاهر خان  
بممانعت گریختن با قائم نکرد ) در همان سال از معزلیع  
خدمت و بطرفی خطاب خانی معائب گشت - و بوقت موعود  
در گذشت - بصرش مغل خان عرب شیخ اسم - که ترجمه اش  
جداگانه نوکریز خامه اخبار طراز گشته \*

## \* حرف الطاء \*

## \* ظفر خان \*

یسر زین خان کوکه اسم - غالباً نام از شکر الله <sup>(۲)</sup> است  
تا سال چهارم اکبری منصب دوزخی داشت - و پس از  
توت پدر هفتصدی گردیده - ظاهراً اواخر عهد عرش آشدانی  
خطاب ظفر خانی یافت - و پس از سرور آرائی جنم مکانی  
چون دختر زین خان کوکه در خانه پادشاه بود بیش از پیش  
مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون ریاست دولت  
از دار السلطنة لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئی <sup>(۳)</sup>  
قریب قلعه اتک منزلگاه شد و فریاد سکته آنجا از قوم کهنتر  
( که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریقی و هزنی  
می نمودند ) بعرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر  
نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل در آنجا  
بوده آنها را کوچانیده بلاهور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

( ۲ ) نسخه [ ج ] بود ( ۳ ) نسخه [ ج ] آهروئی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ]  
سکته آنجا که از قوم کهنتر دله زاک بودند - و در [ بعضی ] کهنتر دله زاک  
بودند - والله اعلم \*

و هرچه از کسی بظلم گرفته باشند معتد سازند . مشار الیه  
کاربند خدمت مأموره گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست  
و مورد تحسین شد . سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب در هزار  
ذات هزار سوار سرمایه نامرزی اندرخت . و پست در  
همین سال بعزایت علم و خلعت خامه و خنجر مرصع کامیاب  
گشت . سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار ذات  
دو هزار سوار مرقی گردیده بصاحب موگی بهار اوی کامرانی  
بر افراشت . سال دهم از آنجا معزل شده بحضور رسیده  
باضافه پانصدی ذات پانصد سوار نوازش یافته بهم بگش  
دستوری پذیرفت . تدمه احوالش بنظر نوییده . پسرش سعادت  
خان است . که ترجمه اش علیحده بزبان خامه در آمده \*

(۲)

## \* ظفر خان خواجه احسن الله \*

پسر خواجه ابو الحسن تربتی . ست . سال نوزدهم جلوس  
جنت مکانی چون صوبه داری کابل از تغیر مهابت خان  
بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بحراست آنجا تعیین شده  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار  
و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و قیل  
جبهه امتیاز بر افرخت . و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب  
دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار فائز گشت . سال اول

(۲) نسخه [ ج ] خواجه حسن \*

سلطنت فردرس آشیانی چون بعرض رسید [ که او عید القادر  
پسر احمد داد را در دره خرمانه از مضافات تیراه در قبل  
داشت . پس از آن ( که خبر فوت جنت مکانی شنفت ) جمع را  
بکابل فرستاده خود بهشار آمد . و پس از فراغ مقدمات آنجا  
برسم معمول ( که ناظم آنجا قشلاق در پشار کند . و ابلق  
در کابل ) عازم کابل گردید . و در سه نوزدی مراتب احتیاط  
از دست داد . و گروه ارک زنی و آفریدی ( که از شعب افانده  
کوهستان خبیث اند ) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسم  
پرداخته که از عنان همت از دست داده بچاره آن نتوانست  
قیام نمود [ بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور  
آمد . سال دوم با خواجه ابو الحسن بتعاقب چهار سنگه  
بغذیله مأمور گردیده سال سیوم هنگامی ( که ملک دکن مقرر  
صوبه داری بود ) همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک  
و تربنگ و سنگمیر دستوری یافت . و سال پنجم چون  
صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور پدرش مقروض  
گشت او به نیابت خلعت و اسب یافته بدان صوبه مرخص  
گردید . و سال ششم ( که پدرش بداد باقی شتافت ) پادشاه  
صوبه داری کشمیر امالة بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزار ذات در هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

(۲) در [ بعضی نسخه ] خرمانه \*

سال هفتم ( که پادشاه عزیمت کشمیر نمود ) او تا بهنبهر آمده درلست باز اندوخت - ( سال دهم در طبق حکم محکم بملک ثبت ( که از کشمیر در راه دارد - یک مسمی بگرج است و درمین بلار - ازلن اگرچه چهار منزل از درمین افزون است اما درمین بنابر کثرت و دزام برف و درمیان بودن در کتل متعمر العیور واقع شده ) براه ازل شتافت - و بحسن تدبیر ملک را مقذوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته بسرعت براه اخیر برگردید - عجالت از درین باب پادشاه مستحسن نیفتاد \*

ملک ثبت همگی بیست و یک پرگنه و سی و هفت قاعه دارد - از فوزنی کوه و تنگی میدان بسیار کم زراعت است و از حدوبات بیشتر جو و گندم در آنجا میرید - محصول سال کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح جوی آب است که بر یکطرف آن قراضهای طلا کم عیار ( که توله زیاده بر هفت روپیه نیززد ) بهم میرسد - قریب دو هزار توله ساله اجاره آنست - میوههای سردسیری چون زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یک موسمه می شود - سیب دارد که درون و بیرونش سرخ است \*

( ۲ ) سال یازدهم حسب الککم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] سال یازدهم از موبه کشمیر حسب الککم \*

بمحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از موبه کشمیر معزول شده با اتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه هزارجات کم عزیمت بر بستم - و سال سیزدهم همراه پادشاهزاده محمد مران بخش ( که بتوقف در بهیوه مامور گردیده بود ) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجه معائب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال

چهاردهم بیکالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد \*

و سال پانزدهم چون بعرض رسید [ که قریب خان موبه دار کشمیر باوصف مدبر تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین آنجا ( که دران سال فقط رد داده بود ) چنانچه باید ندی بردازد ]

مرتبه ثانی خان مرزبور بصوبه دارنج کشمیر دستوری یافت چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بگلگشت پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزه [ که باغ ظفر آباد ( که احداث کرده اوست ) بقدم پادشاهی رونق پذیرفت ] در جایزه

حسن سلو ( که رعایا و سکنه آنجا را از خود راضی داشته ) باضافه هزار سوار سرفراز گردید - و پس ازان باز بتوقع امری از درلست بزدگی چندی محروم گردیده در سال بیست و پنجم بیکالی منصب سه هزار و پانصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سردار خان

( ۲ ) در بعض نسخه [ بهره ]

بحکومت گتته باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزارى سه هزار  
سوار بابه برتر افراخت . و چون سال بیست و نهم حکومت  
آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور  
در سال سیم از گتته بدرگاه معلی آمده شرف اندرز ملازمت  
گشت . و در اولین محاربه دارا شکوه با پنج هزار سوار دلاور  
جانباز بسرداری میسر قول او انتظام داشت . ( از آنجا ) که  
خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت ) لهذا  
در عهد اعلیٰ حضرت ( که زمان قدر شناسی و خانه زاد پروری  
بود ) در مرتبه عزلت نشین گردید . چون نوبت سلطنت  
بخلد مکان رسید محنت طلبی و قلنجی گری را روز بازار شد<sup>(۲)</sup>  
ناز برداری و گرم خونی را خیوناد گفتند . در مبادی جلوس<sup>(۳)</sup>  
بمالیانه چهل هزار روپیه موظف گشت . و سال ششم سده  
( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجری در لاهور بمطاعت هستی  
در نوردد - در مقبره پدر مدفون شد \*

گوبند ظاهرش بسیار محقر و کوتاه قد بود . مشهور است  
که روزی در حضور اعلیٰ حضرت مذکور شد . که خواجه  
ابوالحسن در تمام روز یک مرتبه آب می خورد . ملا حفظی  
حاضر بود . عرض کرد که قد قصیر ظفر خان ازین سبب  
( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] قلنجی گری را ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ]  
گرم خردی را \*

تخم زده بی آبی ست . اما در رسائی دانش و درستی  
قدیر یکتائی داشت . در برهمزنی تسلط مهابت خان در  
کابل با نذر جهان بیگم شریک غالب بود . و ببه اندیشی او  
کار پیش رفت . و خالی از کمال نبود . در عهد جهانگیری  
زبانزد مردم بود که در آمو زاده چهار کس رشید تر از پدر اند  
جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم . و سعد الله خان خلف  
سعید خان چغتای . و ظفر خان وکن زین خان . چهارم این ظفر خان \*  
پسر خواجه ابو الحسن . با آنکه خواجه سنی بود اما ظفر خان  
در تشیع تعصب تمام داشت . زرها بمردم ایران میداد  
خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود . سخنوران  
صاحب استعداد دل از او طمان برداشته روی امید بدرگاهش  
می گذاشتند . و بهمنهای مکنّا میرسیدند . افصح انداختن  
میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم خوشی  
و دریا بخشی او دل بسته صحبتش گردیده مدتها بهمراهی  
خان مذکور در هندوستان بسر برد . چنانچه گویند \* بیت \*  
\* خانخانان را بجزم و رزم صایب دیده ام \*  
\* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست \*  
و او انتخاب اشعار شعرائی ( که باری رابطه اخلاص داشتند )  
بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

( باب الظاء ) [ ۷۶۲ ] ( مآثر الامرا )

مصور ساخت - خرد نیز شعر را بکمال رسانیده - از دست \* بیست \*

\* بتبع بی نیازی تا توانی قطع هستی کن \*

\* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستی کن \*

بزرگ خانم بنیت ملکه بانو همشیره کلان ممتاز محل زرجه  
سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن ارمیت میرزا  
محمد ظاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلیٰ حضرت بمنصب  
هزار و پانصدی سر برافراخته بخطاب عنایت خان امتیاز  
یافت - و بداررغیهای حضور ( که جز بخانه زادان معتبر نسزد )  
مأمور میشد - در اواخر آن عهد بداررغی کتاب خانه  
فایز گشته - گریزند اعلیٰ حضرت جهت ملاحظه اوضاع و اطوار  
هر مرد مجذوب ( که عریان می بود ) فرستاد - از آمده این  
بیست خواند

\* بر سر مرد برهنه کرامات تهمت است \*

\* کشفی که ظاهر است از کشف عورت است \*

چون پسر آن پدر بود که بمواج روزگار آشنائی نداشت در خطه  
کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار  
رویه سالیانه او معین شد - در سنه ( ۱۰۸۱ ) هزار و هشتاد  
و یک دامن از محبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بفرمانخانه  
قدم کشید - احوال سی ساله اعلیٰ حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

( مآثر الامرا ) [ ۷۶۳ ] ( باب الظاء )

نموده بملخص موصوم ساخته - در معنی بنذی و هضم منجی

استاد است - و صاحب مثنوی و دیوان - از دست \* بیست \*

\* در سبکباری سمت آسایش \*

\* سایه خوابیده قطع راه کند \*

## \* حرف العین \*

## \* ملی قلی خان اندرابی \*

از پیش آردهای جنت آشیانی ست - سَلَه (که آن پادشاه سخنان غیر واقع از مردم نسبت به پیرام خان شنیده از کابل عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفوض نموده در آنجا گذاشت. پس ازان در ظل عاطفت سلطانی بمقامت هذ آمد در ابتدای عهد عرش آشیانی باتفاق علی قلی خان زمان بمهم هیمو بقال و پستور همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد خان آنگه بمقابل پیرام خان شتافت - پس ازان احوالش بنظر نیامد \*

## \* عبد الله خان اوزبک \*

از امرای جنت آشیانی ست - در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلک داشت - در عهد عرش آشیانی بعد فتح هیمو بخطاب شجاعت خانی اختصاص یافته به تیولدارئی سرکار کاپی مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکئی

(۲) نسخه [ ج ] تفویض \*

پیرام خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نبرده فرزندت و باز بهادر بدعوی ارث بران دینار دسنت تصرف یافت) عرش آشیانی عبد الله خان را بپایه والای پنج هزاره بر آورده بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود و جمیع امور سیاست و دارد گیر آنجا من حیث الاستقلال برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته روی عزیمت بتسخیر مالوه نهان باز بهادر ثاب مقاومت از حوصله خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن ولایت یتازگی در قبضه تصرف در آمد - عبد الله خان بشهر مغدو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر رساده حکومت متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم نمود \*

و چون نشه برزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زده ببند هستی و بیراهه روی می آرد در اندک زمانی عبد الله خان کلاه نخوت کج نهاده خراسنت سر بشورش بردارد عرش آشیانی در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نرور و سپهری (که دران هنگام بیشه های فیل داشته) نهضت فرمود - و پس

(۲) در [ بعضی نسخه ] سپهری \*

ازان (که خاطر از شوق شکار و برداشت) جریده بصوب مذو  
(که مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد  
برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت  
گور مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر رهوران  
دشوار شده اسهان چون آسمان آبی شنا کرده می آمدند و شتران  
چون جهازهای عمان طرفان نوریدی می کردند و در طی  
این راه از کثرت رحل و خلاب جانوران را پای تا سینه  
فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو برجا ماند از گاکرون  
ایغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعیب ناک  
آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته  
که لشکر بمالوه که متعصر العبور است در آید) بغتة  
بر سرش باید شناخت - و اشرف خان و اعتماد خان را بیشتر  
فرستاد - که تا ادا از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است  
نوبد عنایت پادشاهی داده ببلایم آوردند - و نگذازند  
که ازاره صحرای بیدرلنی شود - و خود عرش آشیانی بیست  
و پنج کوزه مالوه (که از چهل کوزه معمول دهلی زیاده  
مهاضت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده  
بگذردن سارنگپور رسید - و چون بقصبه دهار درون نمود از  
فرستادهها بظهور پیوست که هر چند اینها گرم نفسی کردند  
بباطن وسوسه ناک از در نگرانی - بعضی ملتمحات راهی

گفته اینها را از سر خود را کرد - و خود با بنه و بار و براده  
گریز آورد - عرش آشیانی عذاب توجه از صوب مندر مصروف  
نموده جمع از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم  
شناخته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایغار شتابانتر گشت  
و چون فرج منقلا بدر پیوست عبد الله خان بگمان آنکه در چنین  
وقت (که از راه دور ایغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند  
برگشته بکنگ در آمد - و چون نایب بیکار اشتعال پذیرفت و کار  
بجائی رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت  
بالهام غیبی اشارت نمود که نفاذ فتح بلند آرازه سازند - و بنعم  
خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم  
باید تاخیر - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای  
یکه تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم  
عرش آشیانی خشم آورد در مقام تاخیر شد - اعتماد خان  
از قوط اخلاص جلوگرفت - پادشاه برز اعتراپی شده بیشتر  
توجه فرمود - چون تائید الهی قرین حال دلاهمتان می باشد  
غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته  
با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیانی  
از سه صد کس زیاده نبون مردم معتبر خود را بقتل داده  
از معرکه (در بر تافت) - و برای آبی موهان گجرات سو روانه

(باب العین) [ ۷۹۸ ] (مأثور الامرا)

گشت - عرش آشیانی جمع را بسرکردگی قاسم خان  
پیشاپیزی بتعاقب تعین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی  
درخواستهای نیز غمیتم لشکر گشته نزد یک گردید چنانکه  
بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را  
بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت  
امرا تمامی بنه و بار خصوصا حرما و فیلان ادرا گرد آورده  
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سرزمین  
در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود  
عبد الله خان ( که نیم جان ازان مهلکه بیرون برده ) خود را  
بسرحد گجرات انداخت - و چنگیز خان ( که درانولا در گجرات  
سر ببرزگی برداشته بود ) پیوست - عرش آشیانی حکیم  
عین الملک را نزد چنگیز خان کسبیل نمود - تا آن مدبر  
منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک اداره سازد - او عرض  
داشت که از فرمان پذیري گذر ندارم - اگر درین مرتبه  
گناه ادرا بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم  
و اگر این التماس پایه قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر  
خواهم گرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان  
او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر  
بشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان ( که پیشتر ازان  
بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود )

در سال یازدهم لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت  
غزیک بود که سید الله خان دستگیر گردد - هزار کلفت  
و مشقت خون را بعلی قلی خان خان زمان و سکندر خان اوزبک  
رسانید - و در انجا باجل طبعی در گذشت \*

### \* عهد المطلب خان \*

پسر شاه بداخ خان - از امرای در هزار و پانصد  
بکری سم - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر  
میرقمه تعیین گردیده مصدر تردد شد - پستتر از ملزمان رکاب  
قبض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الماک بمالش  
سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیبانی دستوری یافت - چون  
فوج پادشاهی هزیمت یافته پراکنده شد او نیز راه خویش  
گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلی خان برلاس بر سر سکندر  
خان ( که در آورده مصدر حرکات ناشایسته بود ) رخصت  
پذیرفته - بعد آن مدتی در قبول خود که در موبه مالوه داشت  
گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه  
نامزد شدند او نیز بکجرات شتافته در جنگ محمد حسین  
میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهره ناموری افروخت  
و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگام ( که پادشاه محاصر  
قلعه سرت داشت ) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته  
برخصت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم ( که

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن  
به پیشگاه خلافت می بردند ( او بنابر مزید احتیاط با برخه  
سپاه مالوه چستی بکار برده پیوست . و بحضور رسانید - سال  
بیستم و پنجم همراه اسمعیل قلی خان بنابر تذبیه نیابت خان  
عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشانی علم اعتبار افراشت  
سال بیستم و ششم بتهمت خون ریزی فتح دهرت پور  
علی در سمت باربگی بنایه عتاب در آمده پس از چندس مطرح  
انظار توجه پادشاهی گردید - در ایلغار کابل باشلیقی جرائغار  
بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم ( که عرش آشیانی  
توجه بشرتی دیار فرمود ) چون نزدیک کالپی ( که باقطاع  
عبدالمطلب خان مقرر بود ) مورد لشکر شد باستدعای خان  
هرزبور منزل او را بهایه اقبال آراستگی بخشید - سال سییم در  
کومکیان خان اعظم کوکه بدیار جنوبی کمر خدمت بصمت  
و سال سی و دوم با جمعی کثیر بسرا دادن جلالت تاریکی مقرر شده  
هرمایه مباحثات اندرخت - روزه ( که جلالت تاریکی بر مردم  
چندادلی جنگ انداخت ) اگرچه عبدالمطلب خان سوار نهد  
اما امرای دیگر پیهم شتافته هنگامه مخالف را درهم شکستند  
هر کرده آن گروه شقاوت پوره بسیاری را بکشتن داده راه  
ادبار سپرد - عبدالمطلب خان از رفور فکر و کثرت اوهام  
هودائی شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

به نیستی سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری  
بمنصب پانصدی دیوحت سوار سرازای داشت \*

### • عرب بهادر •

در عهد عرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم  
مراسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی بر آورد - برگشته سهرارن  
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه را به  
بغی بر افراشتند او نیز خاک به حقیقتی بر فرق خود  
پیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم ( که مظفر  
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلی را روانه بارگاه  
خلافت نمود - و بسیاری از بازارگانان و سپاهی همراهی آن  
بودند ) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان  
نامی را با فرجه از همراهیان خود بنابر حزم اندوزی  
بدرق ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام قراخ  
بر زد - چون از گذر چوسا گذشته بودند قلی چند که عقب  
مانده بود بدست آورد - پستو بوسر رای بر کپوت دیوان  
صوبه مذکور ( که در حوالی خطه بکسر باجتماع سپاه آنولایت  
تکابو داشت - و روزه بر ساحل دریای گنگ پیرشتش  
معبروده می پرداخت ) ناگهانی ریخت - از گرم بیکار شده  
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود  
محب علی خان ازین آگهی بان بدشرفت رسیده هنگامه

فبرد آراست - بعد از خورده عرب غبار آلود وادی فرار شد و پس ازان ( که شهناز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار مرخص گردید - و در قلعه دلمت اچینه رسیده بعد تادیب او سعادت علی خان را در قلعه کنت از مضافات رهناس جهت پامپانی گذاشت ) عرب باتفاق دلمت قابو یافته بر قلعه مذکور دزدید - و شگرت آرایش زد داد - سعادت علی خان بهایستکی کشته شد - عرب از بد نهادی قدری خون از بیاشامید و لخته بر پیشانی مالید - پستور همراهی معصوم خان فرزندوی گزید - و در در جنگ ( که به شهناز خان صورت گرفت ) شریک در بود - پس از شکست یافتن او جدائی اختیار کرده در حدود سنبلی گرد فتنه بلند کرد - از انجا ( که جاگیرداران آن نواح یکجا شده هنگام نبرد آراستند ) او عرمه پیمای رادی هریمت گردید - پستور بهار ربه شتافته با فوجی ( که خان اعظم نوکه روانه نموده بود ) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب جونپور گام شتاب برداشت - چون گوردن پور راجه تودرمل بفرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسروان زده در تلنگای جبال در شد - پستور در کوهستان بهراچ بنگاه ساخته قلعه بغیان کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت ( روزه بهمان کار شتافته بود - که هرک رای بومی پور خود

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگشته مانع نشدند - مردم زمیندار اندوختها برگرفتند - و در باز گشت او در کمین گاه بود - ( سیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای ( که عقب مانده بود ) ملحق شده او را بر شکمت - عرب با درکس بجانب افتاده بود - بومی در پی او رفته کار آن بد سرشت را با تمام رسانید - این مقدمه در سال سی و یکم مطابق سنه ( ۹۹۴ ) فصد و نوزد و چهار هجری ( ز داده ) شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پیش ازن ۵۰ روز عرب نامی میر شکار در آب بهت فروفت - پادشاه ( که در حق افزای در آب چنمت بود ) در زبان آورد - که بدل بر تو می افکند - ( روزگار عرب باخر رسیده باشد ) \*

### \* علی مردان بهادر \*

از امرای عهد عرش آشیانی ست - تا سال چهارم منصب مد و پنجاهی داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم بهم تقه تعیین گردیده مصدر تودرات شد - سال سی و هشتم باتفاق نوئین مذکور بهارگاه سلطنت رسیده بحصول ملازمت شاهمانی اندرخت - پس ازان بهم دکن تعیین شده در جنگی ( که سال چهارم و یکم بهریداری میرزا شاهرخ و خانخانان با سیران دکن ( ز داد ) او در التمش جا داشت - پستور سرداری

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم از کار طلبی  
بیادری شیر خواجه نزدیک باقهری رسید - درین ضمن  
شکست بهادر خان گیلانی ( که ادرا با اندک مردم در تلنگانه  
گذاشته بود ) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف  
در چار شده هر چند بیشتر از همراهان پهلوی تپی کردند  
او پای ثبات افشوده داد مردانگی داد - و بدست مخالفان  
گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابوالفضل باقتضای  
مصاحبت ملکی با سران دکن در آشتی زد از باین تقریب  
رهائی یافته به سرداران پادشاهی ملحق گشت - سال چهل  
و هفتم در جنگی ( که به سرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک  
عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید )  
سرداری جرانغار بار تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری  
همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم مدد  
یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن  
در آیند - و از فرج دوم ( که به سرداری خانجهان لودی  
تعین شده ) خبر گیران بوده بانفاق در کار پادشاهی بذل  
جهد نمایند - چون عبدالله خان بذابر خود هری بملک غنیم  
در آمد و پس از آنکه اثری از فوج دیگر ندید گجرات رویه  
برگشت از قرار بر کشتن خود داده با فوج غنیم ( که دنبال  
گرفته می آمد ) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

برگیان عنبر برداشته بودند - هر چند چراغ برای معالجه  
برگماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست  
و یک هجری چراغ همتیش خاموش گردید - این حرف از  
زبان زد است - شخصه بتقریب گفت که فتح آسمانی است  
بهادر جواب داد - الحق فتح آسمانی است - اما میدان  
از ما است - کرم الله پسرش در عهد فردوس آشیانی بمنصب  
هزاری هزار سوار رسیده چنده قلدار او دیگر مضان دکن  
بود - سال بیست و یکم در گذشت \*

### \* عزت خان خواجه بابا \*

ظاهرا از قرباتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در  
عهد جهانگیری بمنصب هزاری هفتصد سوار رسیده - و پس  
از سرپر آرائی فردوس آشیانی همراه یمن الدوله از لاهور آمده  
بملازمت و بحالی منصب سابق رانت امتیاز بر افراخت  
و سال سیوم بهایه هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گشته  
همراه عبدالله خان بهادر ( که بتعاقب خانجهان لودی  
بعد قرار او از دکن بجانب مالوه تعین گردیده ) دستوری  
پذیرفت - و سال چهارم از اصل و عنایت علم و قیل و تقویض  
فرجدارت بهکر سرمایه شادکامی اندوخت - و سال ششم مطابق  
(۲) در [ بعضی نسخه اردگر - یا ارد گدمه باشد ]

سنه ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو هجری در بهار برحمت حق پیوست \*

### \* عرض خان قافشال \*

عوض بیگ نام - از تمینانیان مریه کابل بود - چون سال دوم جلوس فردرس آشیانی تهانه ضحاک مضاف کابل از دست اوزبکان استخلاص یافت از بمنصب هزاره شش صد سوار و تهانه داری آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافه در صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهار مباحث برافروخت و سال دهم باضافه درصمت سوار و سال یازدهم بفروزی صد سوار کامیاب گشت - و در هنگامه ( که علی مردان خان سپردن قلعه قندهار بارایی دولت قرار داد ) او ( که از سابق در غزنین منتظر بود ) باشاره سعید خان ناظم کابل با یک هزار سوار روانه آنصوبه شده بقلعه مزبور درآمد - و در جنگ ( که سعید خان را با سیارش و فوج قزلباش دست داد ) مصدر تردد شده بعذایت خلعت و خنجر مرمع و از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای نقاره و اسب و فیل فرق عزت باسمان رسانید - و همراه راجه جگمت سنگه بتسخیر قلعه زمین داور شتافته در گرفتن قلعه هاربان و محاصره زمین داور نیکو خدمتیهها بتقدیم رسانید

و چندت بحراست قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر خانهازان خان حارس غزنین نیز گردید - و بغایر عرض مرض چون ضعف و ناتوانی از روز بروز می افزون معزول شد و سال چهاردهم مطابق سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری یا بعالم عقین کشید \*

### \* عبد الله خان فیروز جنگ \*

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین اصرار است ( قدس سره ) و خواهر زاده خواجه حسن نقشبندی - اواخر عهد مرش آشیانی از ولایت بهندوستان آمده روزه چند با شیر خواجه در دکن بهربرد - و هرجا کاره و ترونده پیش آمد جوهر شمشیر زنی و زان مردی نمایان ساخته یستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور یشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده بحسن خدمات ترقی کرد - در ایام ( که شاهزاده در آله آباد <sup>(۲)</sup> از خودسری و خون رانی شروع بتقصیم مناصب و خطاب و تنخواه قبول و جاگیر بملازمان نمود ) او بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف خان ( که مختار سرکار شاهزاده بود ) نقش او خوب نشست سال چهار و هشتم بعینه خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

(۲) نسخه [ ب ج ] از خودرانی \*

اصالت و شجاعت از سیمای<sup>(۲)</sup> حال او دریافتند بمنصب هزاره  
و خطاب مقدر خانی بنواختند - و برادرانش خواجه یارکار  
و خواجه برخوردار بمناسب مقام و فرق عزت برافراختند  
و بس از سربر آرائی صاحب طبل و علم گشت \*

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشی نشد  
او در سال چهارم به سرداری آن عساکر نامزد گردید - در آن مهم  
بتحصیل نام آوری علم شهرت افراخت - مهر پور را ( که  
پناه جای رانا امر سنگه بود ) قاخته فیل عالم گمان ( که  
مثلش دیگر نشان نمی دادند ) بدست آورد - و در  
کونپامیر تمانه نشاند (۳) بیرم دیو سولنگهی را ( که از راجپوتان  
عمده بود ) بزمپ و غارت داد - سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار  
و بیست هجری بصوبه دارجی گجرات اختصاص گرفت - و فوج  
کوهی از حضور نیز بار تعین شد - بقرار آنکه با لشکر  
گجرات از راه ناسک و تربنگ بدکن درآید - و خانجهان  
با راجه مانسنگه و امیر الامرا و میروا رستم از راه بوار  
و هرود فوج از یکدیگر خبر گرفته روز معین غنیم را ( در میان گیرند  
انگلیکه استیصال واقعی مقادیر صورت پذیرد \*

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسبی آراسته  
( ۲ ) نسخه [ ج ] از نامه حال او ( ۳ ) در [ بعضی جا ] کونپامیر - و در  
[ بعضی نسخه ] کونپامیر \*

از غایت غرور و نخوت ( بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد )  
بدلک غنیم در آمد - ملک عذیر ( که از توهم عظیم داشت )  
مردم چیده خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر در  
لشکرش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند  
هر چند بدولت آباد نزدیکتر میشد اندوهی مخالف بیشتر  
می گشت - چون بحوالی دولت آباد رسید اثری از فوج دوم  
ظاهر نگردید - ملاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمد آباد  
برگشت - درین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آرایش  
می نمود - علی مردان بهادر عار فرار بر خون نپسندیده مردانه  
نبرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد ( که ملک عذیر  
بخانخان در ساخت - و از خانجهان را بطائف الحیل  
متوقف کرد ) املی ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن  
بحضور رسیده بودند - خانجهان در برابر این خبر موخش شنیده  
عود کرده در عادل آباد بدست شاهزاده پرویز بدوست \*

گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرای  
همراهی از کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست  
گرفته چیزی می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت  
که امروز در حسب و نمب شما هیچ کس نمی رسد  
باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

لایق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب شماست - و چون در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخشی را ( که دافعه نگار احمد آباد بود ) بنابر تحریر واقعی پیداده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت خان از حضور تعیین شده که عبد الله خان را پیداده بحضور بیارد - از پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاح شاهزاده سلطان خرم صفح جرائم گردید - و چون مرتبه ثانی شاهزاده ولی عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله خان بهر اراضی موکب شاهی مامور گشته بے رخصت از دکن به تیل خود شتافت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته اعتماد رای بسزائی تعیین شد - که او را بخدمت شاهزاده رساند - و چون شاهزاده بجهت مهم قندهار از دکن طایب حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماندن اقامت گزید و مزاج پادشاهی بنابر درائی برانگیخته اهل عمان از چنین بهر سه منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهی نمود - چون شاهزاده از مقابل پدر رالقدر گزاره گزیده فوجی بسرکردگی راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهی گذاشت ( که اگر جمعی بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه (۲) نسخه [ ب ج ] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخه [ ج ] اهل نساہ

بتحریر از باب نفاق خواجه ابوالحسن بهر اولی عبد الله خان تعیین شد ) بمجرد تلافی فریقین عبد الله خان جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر در فوج از ترک افتاده بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات بر راجه تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرمود او وفا نام خواجه سرائی را با معدوم به نیابت آنجا تعیین کرد - میرزا صفی سیف خان دولتمخواهی پادشاه با خود مصمم ساخته باتفاق متعینه آنصوبه آن خواجه سرا را دستگیر نموده شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماندن از شاهزاده رخصت گرفته و ملتفت کومک نگشته گرم و گدرا بدان طرف شتافت - چون فیما بین عومۀ مبارزت آراسته گشت شکست بر عبد الله خان افتاد - ناچار بهر رده آمده به بددر سورت رفت - و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید پس از ان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهی بود \* چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معاودت بدکن نمود و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهی را همراه گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه بران بلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التناهی

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده از آن همه عنایت چشم پوشیده مفارقت ورزید - و بملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش نبرد اذیت بوسیله خانجهان در سلک بادهای پادشاهی انتظام گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان <sup>۱</sup> باغ زمین آباد استقبال کرده با عزاز و احترام آردن - او بلاه و چاپلوسی زده فرجی پوش مثل درویشان اوزک محاسن تا بناف رسیده بے سلاح یک گهروی شب مانده در دیوان خانه خانجهان آمده می نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهی شد همراهی گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت بر سر خانجهان میریزی تابوست - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعه آسیر زندانی گشت - اکرام خان فتحپوری قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود و بتحریرک مهابت خان در ایام استیلای او مکرر احکام رسید که او را کور نمایند - خانجهان مجبور نشد - در جواب نوشت که بقرول من آمده - بحضور می آرم \*

چون سربر خلافت بجلوس صاحبقران ثانی مزین گردید بالتماس سلاله سلسله نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف خواجه کلان خواجه جویداری ست [ که بسی واسطه بهید علی عریض بن امام همام جعفر صادق ( علیه السلام ) میروند و از اجله سادات و امراء اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

خوانین اوزبکيه باين خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جغتو مکانی از قبل امام تلي خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرفراز گشت - و بعنایت نشستن بهلولی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدر جلوس اعلیٰ حضرت از لاهور باگرو آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت [ چون عبد الله خان را بسلسله نقشبندیه تراثت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والای پنجبزاری پنجبزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار تنج به تیول او مرحمت شد \*

چون در همین سال اول چهار سنگه بندیده از حضور قرار نموده بموطن خود اوندچمه شتافت فوجی بصحرکردگی مهابت خان از حضور تمین گشت - خانجهان لودی از مالیه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلالت بر کشوندند - چون کار بران نابکار به تنگی گرانند بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادر خان و جمیع دیگر امرا ( که نه هزار سوار بود ) بقلعه ایرج شاهزاده کردهی اوندچمه ( که مشرق ریة آن ملک و در تصرف

چهار سنگه بون (رسیده بچستی و چیره دهنی مفتوح ساخت - و چون اعلیٰ حضرت بعض استیصال خانجهان لودی ببرهانپور گرج اتامت انداخت عبدالله خان از کالپی محال تیل خود بدکن رفته بهوداری فوج (که بهر شایسته خان تعیین شده بود) دستوری یافت - و بنابر درم (که بر شکم بهم رسانیده بود) پس از بهی بحضور رسیده بگوشمال دریا خان رهله (که در نواح چالیس گانو شورش افزا بود) نامزد گردید و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان و دریا خان از دولت آباد راهی شوند) بلا اهمال و توقف بتعاقب پردازند \*

چون در سال چهارم خانجهان بانفاق دریا خان از دولت آباد براه خاندیس آواره مالوه گشت از پاشنه کوب شتافته هیچ جا مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات افشوده کشته گردید - در جلدوی این کار سترگ بمنصب شهزاري شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مقتدر و مباهي گشت در سال پنجم بصوبه دارای بهار مامور گردید - عبدالله خان تنذیه زمیندار رتن پور پیشناه همت ساخته بدان سر زمین در آمد - بابو لچه می زمیندار آنجا خایف شده بوساطت راجه امر سنگه مرزبان باندهو زینباري گشته سال هشتم با پیشکش همراة خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهی اندرخت

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشته چهار بنبدیله باز بغی ورزید - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش ادر پرداخت - خاندوران از مالوه وسین خانجهان باره نیز پیوسته چون یک گروهی ازندچه معسکر ساختند آن نیرو بخت اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و بختی از سرخ و سفید از حصار برآمده بصوب قلعه دهامونی (که پدر از بکمال استحکام بنا نموده) ره نوردن فرار گشت - عساکر پادشاهی پس از برکشان ارنده به بتعاقب از سه گروهی دهامونی رسیده آگهی یافتند - که او با اسباب و خواسته بتلقه چورا گده شتافته انتظار نوشته زمیندار دیوگده دارد - اگر بملک خود راه دهد بدکن بدر زند - افواج پادشاهی دهامونی برگرفته سین خانجهان بجهت تفصیق ولایت مقتدره توقف گزید و عبدالله خان بهراولی خاندوران بهادر بدان سمت راهی گردید (۲) چهار از راه لانی (که داخل ملک زمیندار دیوگده است) گریخت - عبدالله خان هر روز ده کوره گوندی و گاه بیست کوره (که قریب مضاعف کوره رسمی است) می پیمود در سرحد چاندا بار رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر راه گلگنده گرفت - پس از ره نوردی بسیار بار پیوست آن پدر و پسر از خوف جان بچکل در شده بدست طایفه

گرفته آن ناحیه جان بهیودند - فیروز جنگ سر هر در بوده  
در آن حضور ساخت \*

چون سال دهم راجه پرتاب آجینه [ که بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار سر افزای یافته بحکومت سر زمین خود  
( که از دیر باز آرزوی او بود ) دستوری گرفته ] از فتنه سرشتی  
سر از انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حمیم  
فرمان از بهار بمالش آن بد کردار ( و آرد - نخست حصار  
بهیودور را ) ( که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن  
بود ) محاصره نمود - از بعد زن و خوردن بی در پی هراسان  
شده بهیج گرائید - و لگبی بر بسته دست زن خود گرفته  
بوساطت یکی از خواجه سربانان فیروز جنگ حاضر شد - خان  
اورا با زنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن  
مخدول را بیاسا رسانیده زن اورا با اموالش خود متصرف شود  
فیروز جنگ لخته از غنائم بگنداوران وا گذاشته زنش را مصلحان  
ساخت - و بفکاح نبیره خود در آرد - و در سال سیزدهم بمالش  
پرتیجراج پسر ججبار سنگه و جنیت بندیله ( که در نواح  
اوندچه سر بشورش بر داشته بودند ) تعین شد - اگرچه بسعی  
باقی خان ( که عبد الله خان ادرافوستاده بود ) پرتیجراج اسیر  
گردید لیکن جنیت ( که محرک سلسله فساد بود ) بکنک با جان  
( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بنک پا - و نسخه [ ۲ ] بنک پا

بدر بود - و این حرکت محمول بر تعاضل و فراغت درستی  
فیروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در  
سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب ضربکی آله آباد  
مقرر گردید - و پس از چندی اعلیٰ حضرت اورا از منصب  
باز داشته لک در پید بطریق مساعد قرار یافت - و در همان ایام  
مجدداً بر سر عاقبت شده بمنصب سابق مباحی فرمود  
عمرش قریب بیستاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم

سنه ( ۱۰۵۴ ) یک هزار و پنجاه و چهار در گذشت \*

باسفاهی و ظلم که داشت مردم دعوی مشاهده خوارق از  
هی کردند - و نذر و فتوح می گذرانیدند - پنجاه سال در امارت  
گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت  
دیدار میشد - نوکری او ایمانی داشتن ( ۲ )  
ملازمانش پنجهزاری و چهار هزاری شدند - گردید سپاه  
پیش قرار نگاه می داشت - اما در سال جزو دو سه ماه  
مطلب نمی یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه  
طلب یکساله بود - و کمی قدرت نداشت که خود عرض احوال  
خود نماید - بدیوان و بخشی بگویند - اگر آنها در عرض توقف  
میکردند صفای پیش می بخشید - و ضابطه او در یورش و سوزی  
چنان بود که در یروز شخص هفتاد کوره می نوردید - چندانی

( ۳ ) یا پنه باشد \*

و معتبر مقرر میگردد - هرکه عقب می ماند مرش بویده می آرد  
 پنجاه مغول ( که بصادل میر توزک بودند ) بلباس و سلاح و طره  
 و عصاهای مرمع اهتمام می کردند - گویند در مهم رانا سه صد  
 سوار زرین پوش مرمع سلاح و در بهشت پیاده از خدمتگار و جلوسار  
 و چویدار بهمین وضع یا او می بودند - و بچهره زخمی رسیده  
 بسیار خوش نما بود - و مهابته تمام داشت - در آخر ایام  
 یکپاس شب مانده دیوان می کرد - از سفاکی هم دست  
 کشیده بود \*

شیخ فرید بهکری در ذخیره الکوانین آورده - هنگامی ( که  
 عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود ) ده هزار رزیه  
 جهت خرج او مصحوب من فرستاد - بعد الله خان عرض کرد  
 که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران  
 بریده باشند - گفت در لک سر خواهد بود - که از آگه تا پتقه  
 در رزیه صزار کله آنها است - گفتم البته درین مردم مسلمانی  
 بگناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد  
 اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها  
 تا قیامت کردنها میشود - پیغمبر خدا بخانه نداف میفرست  
 و معجزات می نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم  
 مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

بر می آیند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجیب ازین مرد  
 که با افعال نکوهیده فخر می کند - و ندامت ندارد - اولادش  
 رنده نکرند - میرزا عبد الرسول تعینات دکن بود \*

### عزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان پور یحسین خان نکرده  
 است - که احوال هر دو بزبان خامه و قانع طراز گذشته - نامبرده  
 از تعیناتیان صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جدت مکانی  
 بمنصب دو هزار و سوار فایز گردید - پس از مصدق نشینی  
 فردوس آشیانی ببحالغ منصب وزیر افتخار اندوخته سال هفتم  
 بخطاب عزت خان و عطای عام رایت ناموری بر افراخت - سال  
 یازدهم از اصل و اضافه پدایه دو هزار و پانصد سوار  
 آفوق جسمت - و در همین سال چون بهمراهی سعید خان بهادر  
 بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزیمت  
 یافت باضافه پانصدی صد سوار سر رشته اعتبار بدست آورد  
 و از نوعی قندهار با پرتل خان جهت تسخیر قلعه بست  
 بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعزایت نقاره بلند آوازه گشته  
 بهکراسه قلعه بست و گرشک ( که مفتوح شده بود ) مامور گردید  
 سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار  
 سوار و خطاب عزیز الله خان درجه اعتلا پیمود - سال

هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار هجری  
بدار آخرت خروید \*

### عادل خان صنایع الله

پروان و متبنای افضل خان ملا شکر الله است  
نام پدرش عبد الحق - که در عهد فردوس آشیانی بمناصب  
هزاری دویست سوار رسیده - و بامانتخانی ممتاز گردیده  
خط نسخ بسیار خوب می نوشت - سال پانزدهم در جایزه  
کتابه ( که در گنبد ممتاز الزمانی نگاشته ) بعیای فیل  
سرافرازی یافت - سال شانزدهم رخت از دنیا برهست - خان  
مذکور سال دوازدهم بتفویض خدمت عرض مکرر مباحث اندوخت  
یستر ب خطاب عادل خان و تقرر دیوانی بیوتات از تغییر  
ملکتم خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه  
بمنصب در هزاری پانصد سوار و خدمت میر سامانی  
سر بلند شده پایه عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسری  
خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع موبجات و رساله  
انعام ( که بار متعلق بود ) نیز بنامبرده مفروض شد - سال  
هیزدهم باضافه دویست سوار رایت افتخار بر افراخت  
و عرض وقائع موبجات از تغیر او بملا علاء الماک مقرر گردید  
سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] خوب داشت \*

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و یستر چون خاتسامانی  
از عزل او بملا علاء الماک تونی مقرر شد از باضافه دویست سوار  
و خدمت بخشگیری درم و عرض وقائع موبجات فرق عزت  
بر افراخت - سال بیستم باجمع برای رسانیدن مبلغ بیست  
و پنج لک روپیه بغوری نزد شاه بیک خان تهنه دار آنجا  
دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزاری هزار سوار و مرهمت علم لوی کامرانی بر افراخت  
و آخر سال بیست و درم مطابق سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه  
و نه هجری در ایامی ( که پلده کابل مطرح الویه ظفر طراز  
بود ) بمرگ مفاجات بباط زندگی در نبردید - از نظم  
و سیاق بهره در بود - مبیعه پرورش کرده سنی خانم ( که  
رائق و فائق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود ) در حبابه  
نکاح داشتم \*

خانم مذکوره از ارلان اهلای مارندران است - و خواهر  
طالب آملی - که در عهد جذت مکانی ب خطاب ملک الشعرائی  
سوفرازی یافته - پس از فوت شوهر خون نصیرا برادر حکیم  
( کهای کشی بامداد طالع بخدمتکاری ممتاز الزمانی امتیاز  
اندوخت - از آنجا ( که بشیرا زبانی و ادب شناسی متعلی دره  
و از مراسم خانه داری و علم طب ناخبر ) از سایر خدمتگاران  
قدیم گذرانیده بپایه مهرباری رسید - و چون از علم قرأت

و سواد فارسی نامها آگهی داشت بتعلیم بیگم صاحب مقرر  
 شده سر بادج کیوان رسانید پس از فوت ممتاز الزمانی  
 پادشاه از راه تدر دانی صدارت محلی بار تقویض فرمود  
 و فرزند که فرزندی نداشت پس از فوت طالب در دختر ارزا  
 بفرزندی برگرفته بود - کلان را بعقد از دراج عاقل خان و خرد را  
 بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب برحمت خان پسر حکیم قطبا  
 برادر حکیم ( کنا در آورده بود - سال بیستم در ایام ) که بلده  
 لاهور مقر سلطنت بود ( کوچک ) که با وی خانم را آنست  
 بسیار بود ( بعارضه وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز  
 بسوگاری او بخانه خود رفته نشست - پس از آن پادشاه ارزا  
 در مکانه ( که میان محل پادشاهی داشت ) از خانه طلب  
 داشته خود بتسلع او متوجه شده در آن مکان تشریف فرمود  
 و بدوامت خانه همراه آورد - او بعد از فراغ کارهای حضور  
 بمنزل مهربان رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار روپیه  
 برای تجهیز و تکفین او از سرکار داده حکم نمود - که جائی  
 بامانت بپارند - پس از یک سال و کسریه با کبر آباد برده  
 در مقبره ( که غربی روضه مهد علیا متصل بچوک جلرخانه  
 بمیان سی هزار روپیه از سرکار پادشاهی ترتیب یافته ) مدفون  
 گردید - و ده هزار ( که حاصلش سی هزار روپیه است ) جهت  
 اخراجات آنجا مرحمت شد \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] پادشاه هزار روپیه \*

\* عبد الرحیم بیگ اوزبک \*

فرزند عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان پسر  
 نذر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس  
 خرد درس آشنایی از بلخ آمده بدولت آستاندوس شرف امتیاز  
 حاصل نمود - پادشاه ارزا بعفایت خلعت و خنجر مربع  
 و شمشیر با یراق طلائی میناگر و منصب هزاره شش صد  
 سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد توازش فرمود  
 و پسترا اضافه پانصدی دو صد سوار و قبول در صوبه بهار یافت  
 بیدان صوبه مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر  
 درشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او  
 و خان مذکور ناسازگاری بود داد او این معنی را باعث ضرر  
 خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر  
 ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بریست  
 حتا که زبان او آگهی نیافتند - چون این مقدمه بهمع  
 پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال  
 سیزدهم بحضور آمده بعرف در آمد - و سبب گنگی بعرض  
 بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال  
 پادشاه بکشمیر متوجه شد ارزا از اصل و اضافه بمتصب  
 در هزاره هزار سوار برخواسته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود  
 سال بیست و دوم همراه سلطان اوزبک زیست بهادر بصوب

(باب العین) [ ۷۹۴ ] (مائراامرا)

قندهار نامزد شد - و از آنجا همراه قلیچ خان جانب بهمت شدافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتی گردید لهذا سال بیست و سیوم بنیاید دو هزار و پانصدی هزار سوار افوق بر همگان جهت - سال بیست و چهارم همراه جعفر خان مویه دار بهار بدانصوب رزانه گشت - سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر عزیمت بست - و از آنجا با رستم خان بتسخیر بست کام جلالت برداشت \*

### \* عرب خان \*

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیانی منصب یافته سال سیوم [ که بلده برهانپور معسکر فیروززی بود - و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تنبیه خانجهان لردی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی (که او را در پناه خود داشته بود) تعین گردید ] از بهمراهی اعظم خان نامزد شد - و پس از آن بتعیفاتی دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع بتسخیر پویندا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی بطریق مغلا پیشتر رزانه ساخت ) چون بنابر احتیاط راه در تصبات سر راه تهاجمات قرار یافت او را با پانصد سوار در ظفرنگر گذاشت - اواخر سال مذکور ب خطاب عرب خان هر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد

(باب العین) [ ۷۹۵ ] (مائراامرا)

سوار کامیابی اندوخت - سال نهم ( که ملک مکن درم بار مطرح الویة ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساغو بهوصله و پامال هاختن ملک عادل خان (رزانه شد) از بهمراهی خاندوران اختصاص پذیرفته در تنبیه مودم عادل خان گردن واقعی نمود سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار از آن جمله پانصد سوار در اسبه سه اسبه سر بلذ شده بقلعه دارق فتح آباد دهار در از اقران افوق جهت - و یستر باضافه پانصد سوار درجه اعتلا پیمون - سال بیست و چهارم بعزایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس از آن ( که هفده سال و کسرے زیاده در حراست فتح آباد دهار در بعزت و آبرو بسر برد ) سال بیست و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۶۳ ) هزار و شصت و سه هجری روح بر فتوحش بررضه رضوان پرواز نمود پسرش قلعه دار خان است - که احوالش علیحده درین نامه بگذارش آمده \*

### \* علی مردان خان امیرالامرا \*

پدرش گنج علی خان زیگ - که از عشائر اکراد است ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در اوان طفولیت شاه و ایام اقامت هرات بشکوف پرستاری قیام داشت - در زمان فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای ( که در فتور

(۲) نسخه [ ج ] نگارش یافته

از بکمة خراسان و محاربات آن گزیده مددو یافت ( بهرانب  
علیای خانی و لقب ازجند بابا ترقي نموده قریب سی سال  
من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت  
و عدل و برتری بظهور می آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی  
قلعه قندهار را بمحاصره چهل و پنج روز از عهد الغریز خان  
نقشبندی برگرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شمس  
در سنه (۱۰۳۴) هزار و سی و چهار بالای ایوان ارک  
قندهار بر سر بری ( که بمحضر ایوان تکیه داشت ) خوابیده بود  
محضر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد  
و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانه برخی خدمتگاران آگاهی  
یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان  
بیگ را بخطاب خانی و ریاست قندهار سوگراز کرده بپادشاهی  
ثانی ملقب فرمود \*

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایوان بشاه صفی  
پسرزاده از رسید بمظنهای بی اصل و احتیاطهای دود از کار  
اکثر عمدهای دولت عباس شاهی را از پا در آورد - علی  
مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل  
بدروک فردوس آشیانی دانسته نوشتم و خواند به سعید خان  
صوبه دار کابل در میان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته  
قلعه بالای کوه لکه ( که بر حصار قندهار مشرف است )

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون ابن اخوار  
بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر گلانش را طایب داشت  
علی مردان خان اگرچه باقتضای وقت از را روانه نمود اما  
بعد از آن بهرکه گمان درونگی داشت بقتل آورده پسر  
از روی کار بر داشت - شاه سیاحش قلندر آتشی را ( که بمشهد  
مقدس فرستاده بود ) بر سر او تعیین کرد - علی مردان خان  
باملی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاد  
یکه از عمدها تعیین شود که قلعه دار سپرده روانه درگاه شوم \*

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت  
سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم  
غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانه قندهار گشتند - چون  
سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که  
تا سیاحش در حوالی قندهار است و مایا چنانچه باید اطاعت  
نخواهند کرد - با اتفاق علی مردان خان ( که همگی هشت هزار  
سوار بود ) بیک فرسخی قاعه با سیاحش ( که پنج شش هزار  
سوار داشت ) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد  
قزلباشیه رو بفرار آورده تا معسکر خود ( که آنروی آب اندراب<sup>(۲)</sup>  
بود ) عنان باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه  
آن سمت گشت - آنها احمال و اثقال بر جا گذاشته بدر زدند

(۲) در [ بعضی نسخه ] قزلباشیان (۲) در [ اکثر نسخه ] اندراب \*

یہاں ان نصرت مند شب در خیمہای تزیینات گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندھار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان (که بحکومت قندھار مقرر شده بود) علی مردان خان روانه حضور شد - در سال دوازدهم سنہ مذکور در لاهور شرف آستاندوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجہزاری ذات و سوار و غلام و نقارہ اختصاص یافته بود درین روز شش ہزاری ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتدال الدواہ (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمدہ او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از دفرور عاطفت علی مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان ہندوستان نداشت) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتماض الویۃ پادشاہی بکابل خان مزبور دستوری تعلقہ (۲) یافت - و چون مبادی سال سیزدہم سنہ (۱۰۴۹) ہزار و چہل و نہ ہجری لاهور مہبط اعلام خلافت گردید علی مردان خان حسب الطام از کشمیر رسیده بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار بلند رتہ گشتہ باوصف صوبہ داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق تابستان و زمستان را بآسودگی و فراغت بسر برد - و در سال

چہاردهم سنہ (۱۰۵۰) ہزار و پنجاہ از تغیر سعید خان بنظم صوبہ کابل مورد مراحم گشت - و سال شانزدهم (که دار الخلافہ اکبر آباد بقرنزل پادشاہی رونق گرفت) علی مردان خان برطبق طام بملازمت رسیده بخطاب عمدہ امیر الامرا و انعام یک کور دہ و عذایمت حویلی اعتقاد خان کہ بہترین منازل ست (کہ امرای ذیشان در آگرہ بر کنار جون اسام گذاشتہ اند - و خان مذکور بخراش پادشاہی پیشکش کردہ بود) مطرح انتظار عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبہ کابل یافت \*

و در سال ہیژدہم تردی علی قطغان اتالیق سبحان قلی خان پسر نذر محمد خان (کہ بضبط کھمرد و مضافات آن از تغیر یلمگتوش از جانب نذر محمد خان تعین شدہ بود) از نا عاقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین دار قاضی برخہ الوس ہزارہ را (کہ بر کنار دریای ہیرمند اقامت دارند) غارت نمود - و بیست کورہی بامیان توقف کرد تا قابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون و فرہاد را (کہ از غلامان معتبر او بودند) با فرجہ بر ہرار فرستاد - اینہا باستعجال شناختہ بمخیم اوزبکیہ ریختند - قطغان دست و پای زدہ در ہرار گذاشت - زوجہ از با چندہ از اقاربش با تمام اسباب و اشیاء بدست درآمد - و در همین سال

امیرالامرا بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان  
( که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده ) دستوری  
یافت به اصالت خان میر بخشی بهمراهی مامور گشت  
علی مردان خان در سال نوزدهم فوجی از کابل برگزیده  
فرستاد - چون مردم که در حصار بودند بے استعمال سیف  
و سخاوت قرار نموده تلع بصره در آمد - ازین خبر امیرالامرا  
بفوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد ( که محافظان  
قلعه کهورد از بیجگوری و آمدن فوج اوزبک قلعه را سپرده  
عزت زده الوسات و اربامانات سر راه گشتند - و درین طریق از  
تایابی آذوقه و گاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است ) تسخیر  
( ۲ ) آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته بشایش بدخشان زد آرد - چون  
بکابل رسید تهاغه دار پنجشیر ( که از حقیقت راه واقف بود )  
آگهی داد - که گذشتن چذبن لشکر از کتلبا و تنگنای این راه  
ضعیف المردر دشوار - معبدا یازده جا از آب پنجشیر ( که بے بل  
نمی توان گذشت ) عبور باید نمود - بغالبران امیرالامرا اصالت  
خان را بتاخت خنجان کسبل نمود - که در شازده روز رفت  
و در پی کرده برگشت - و بانفاق عازم کابل گردید - و این  
رفتن و آمدن در چنین هنگامه ( که در توران هر چه  
واقع شده ) ملائم طبع اعلی حضرت نیتاد

( ۲ ) نسخه [ ج ] بر سر کهورد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] موقوف داشته .

و در همین سال میادی سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه  
و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و تنبیه اوزبک و المان  
شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده  
با پنجاه هزار سوار پوزار تعیین فرمود - و چون درین ایام  
جان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهذیب جاوس  
شاه عباس ثانی بهفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار  
بطلب پسر کلان امیرالامرا ( که برهم یرغمال نزد شاه بود )

رقم پذیرفت - شاه از قریب مرود سلهله دیوبن موالات نگسیخته  
آردا روانه فرمود - و امیرالامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش  
براه کتل طول راهی گشت - چون بحوالی سراب رسید سلطان  
خورد پسر دوم نذر محمد خان ( که حکومت قندز داشت ) از  
چیرگی المانان نتوانست ثبات ورزید - بشاهزاده پیوست  
و پس از آن ( که شاهزاده بحوالی خلم سه منزلی بلخ رسید )  
نذر محمد خان را با سال فرمان پادشاهی متضمن تسلیه و دلدهی  
و رسیدن خود بطریق کوک مستطهر گردانید - او در جواب گفت  
که همه ملک تعلق بپسرکار والا دارد - من ادراک ملازمت  
نموده روانه حجاز میروم - اما از شوخی و خیره سرچی اوزبک  
احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف  
شوند - امیرالامرا با شاهزاده سوخت بکار برده بآستانه امام  
رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیل و خدعه

دفع الوقت می گذه - در عمره بلخ رفته دایره گردید - شامگاه  
 بهرام سلطان و میخان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر  
 آن بلده بملازمین رسیده رخصت معارفت یافتند - صبح بعزم  
 ملاقات او ببلخ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان پنهانی  
 ضیافت در شده بلخ مراد رفت - و لختی جواهر و اشرفی گرفته  
 فرار نمود - و در شرخان بقصر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر  
 خان رهله و امانت خان تعاقب نموده بجنگ پیوستند - خان  
 از مشاهده استیلاي آنها جلو گردانیده باند خود شتافته روانه  
 ایران دیار گشت - در سو آغاز بیستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه  
 و سکه مامی قران ثانی پیرایه ظهور گرفته همگی درازده لک  
 رزیه از صومع آلات و غیره با در هزار و پانصد اسب و سه صد  
 شتر ضبط در آمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد  
 که از نقد و جنس هفتاد لک رزیه بود - قدری عبد العزیز  
 بخان متصرف گشت - و بسیاری از بکایان بغارت بردند - و قلیله  
 خود همراه برد - سواي خسرو ( که سابق راننده حضور گشته بود )  
 بهرام و عبد الرحمن در پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل  
 بکلیاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این  
 فتح است \*

۱۰۵۹

\* شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان \*

\* زر و قبيله و املاك را گذاشتن دران \*

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان ( که ولایات تازه گرفته  
 از قزاق رانع مضبوط گردید ) اراده مراجعت نمود و بارصاف  
 متاع حضور منوع نشده معاملات رو براه آوردند آن دیار مجددا  
 بهم خورده هرج و مرج تازه پدید آید اعلی حضرت شاهزاده را  
 بعزل جاگیر و منصب تائب فرموده جهت بغداد بعثت  
 آن مملکت سعد الله خان مامور گشت - بامیر الامرا حکم شد  
 که متمردان قندز را مالش بسزا دانه بعد از رسیدن حاکم  
 بدخشان بصوبه داری کابل ( که بدر متعلق است ) باز گردد \*

و در همین سال سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده  
 محمد اوزنگ زینب بهادر بعلای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص  
 یافته مرخص گردید - امیر الامرا نیز با شاهزاده همراه گشتند  
 چون بنواهی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسر کلان  
 نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کفار جیحون شده  
 بیگ ارغلی را با لشکر توران پیش از خون فرستاده - از او  
 آب آمیزه گذشته در حوالی آنچه مجتمع گشته - و قتل محمد  
 سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار پیوسته - شاهزاده  
 بلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و در تیمور آباد  
 هنگامه نبرد آراستگی یافت - امیر الامرا حریف خود را برداشته  
 تا منزل قتل محمد سلطان ( که از دایره ارغلی دور بود )  
 رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و درایی او را همراهانش

قاراج کرده سالم و غنم برگردید - روز دیگر بیگ اوغلی با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - ای پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده یکومک رسید - جمعی از اعیان اوزبک به بر خاک هلاک افتاد و متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خلی و سبغان قلی (۲) سلطان برادرش ( که بخان خرد موسوم بود ) با اوزبک بسیار پیوسته بتفریق اسپان بزبون و خوش اسبه پرداختند - و هرکه اسب خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار نگریه (۳) با فوجی از یک تازان بر امیرالامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهده آن تیغ از غلاف کشیده مهمیزه بر اسب زد - دیگران با او در آریخته نایره جدال ملتحم ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر او خورد و اسبش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان امیرالامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید \*

بالجمعه هفت روز جنگ قیامت آشوب در میان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کزان بباخ رسیده خواست از در شهر گذشته چریده (۵)

(۲) نسخه [ ج ] سبغان قلی برادرش (۳) در [ اکثر نسخه ] اسپان بزبون و خوش اسبه (۴) در [ اکثر نسخه ] مکریه (۵) در [ بعضی نسخه ] چریده به تعاقب آنها \*

بعبارت و تعاقب آنها پردازد - عبد العزیز خان عطف عثمان نموده در یکروز از جیخون گذشت - و بسیاری را غریق گرداب اجل ساخت - و پس از آن ( که باخ و بدخشان بذر محمد خان را گذاشتند ) امیرالامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا می پرداخت - در سال بیست و سیم از کابل بعزیز رسید به تولداری صوبه لاهور مامور گردید - پس از چند روز به کشمیر ( که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود ) خوش دلی اندرخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار تعیین گشت اگرچه صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مهین پسرش مقرر بود امیرالامرا بحراست آن ملک دستوری یافت - و باز بصوبه داری کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلبی ملازمت رسیده اسهال بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سی و یکم سنه ( ۱۰۹۷ ) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر گرفت - در منزل ماضیهواره رهگرای عقبن گردید - نعلش او را بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - مترکات او از نقد و جنس یک کرور ریبه ضبط در آمد - هرچند در ایران خلاف طریقه ملازمان خاندان صفویه در زنده بکوز نمکی و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسب اخلاص و شگرفی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی پایه اعتبار از جمیع امرا برتر افراخته بمرتبه در مزاج پادشاهی جایز گردید \*

اعلیٰ حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود \*

از کارهای یا برجای او ( که بمرد دهر و اعوام بر مفعله ایام خواهد بود ) آردن آب نهر است در بلد دار السلطنه لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصی ( که در کندن نهر مهارت دارد ) تعهد میکند که نهری بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآوردن اخراجات مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای راری ( که بکوهستان شمالی سمت بمسافت پنجاه کوهه جریبی از لاهور و بوزمین هموار جریان دارد ) شروع بکفر نموده در عرض یک سال و کسر انجام گرفت - سال چهاردهم بنگار آن نهر در حوالی شهر مذکور در مکانه ( که بلندی و پستی داشت ) باغی ( که مشهور بشاله مار است ) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه به مرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغی در هندستان نیست \* \* بیت \*

\* اگر فردرس بر روی زمین است \*

\* همین است و همین است و همین است \*

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیه دیگر حواله کار گذاران شد - اتفاقا مبرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه

بقرمیم آن بیجا خرج نمودند - آخر بتجویز جمعی ( که در ترازوی آب شناسا بودند ) پنج کوهه راه از نهر سابق بحال داشته سی و دو کوهه نو کردند - آب را در بے قنور بداغ \* رسید \*

علی مردان خان در صوبه دارن لاهور فقرا تارک ملو و صوم را ( که خود را بے قید نامند - و مرکب اقسام فسق و فجور می شوند ) مقید نموده بکابل فرستاد - دولت و مکنت و ساز و سرانجام او در هندوستان شهرت تمام دارد - گویند در ضیافت پادشاهی صد لنگری طلا مع سرورش و سه صد لنگری نقره در مجلس کشید - از پسرانش احوال ابراهیم خان ( که توفی نمایان کرده ) و عبدالله بیگ ( که در عهد عالمگیری بختاب گنج علی خان مخاطب گردیده ) علیحده ارتسام پذیرفته - و دو پسر دیگر اسحق بیگ و اسمعیل بیگ ( که بعد فویش هر یک بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار امتیاز انداخته ) هر دو در جنگ سموکده همراه داراشکوه بودند - بکار پادشاهی درآمدند \*

### \* عهد الله خان سعید خان \*

چهارمین پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ است - چون بمدد بخت و حسن خدمت کار پدرش همواره در ترقی بود از بمنصب در خور سرفراز شده سال سیزدهم جلوس فردرس آشیانی

بمحظ بنش و این نوازش نمود گردید - و سال هفدهم از اصل  
و اضافه بمنصب هزاری ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته  
بقدوها و آورد بدر دستوری یافت - چون پدرش را در سال  
بیست و پنجم (۲) روزگار سپری شد از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزاری هزار و پانصد سوار لوی افتخار برافراخت - و آخر  
همین سال بخطاب خانی و عطای اسپ با زن نقره ناموری  
پذیرفته با سلطان محمد ازنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق  
قدهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستو مدت با بهراست  
شهر کابل معین بود - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزاری دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و پستو باضافه  
پانصدی طبل شان کامی نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه  
(که بر سر سلطان شجاع تعیین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر  
همیت زد - پس از آن (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه  
بعد از جنگ سموگده بهای فرار بلاهور شتافت) از از  
شاهزاده مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت  
و بعطای خلعت و خطاب سعید خانی و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزاری در هزار و پانصد سوار بکام دل رسید  
تتمه احوالش بنظر نرسیده \*

\* مسکر خان نجم ثانی \*

نامش عبد الله بیگ است - در عهد قوروس آشیانی سال  
هزاردهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داری کالنجر چهره  
عزت بر افروخته پستو توسل با محمد دارا شکوه جسته  
میر بخشی سرکار شاهزاده مزبور گردید - سال سییم بخطاب  
مسکر خان مامور گشت - و چون پس از انبازام مبارجه جهونم  
سنگه آمد آمد محمد ازنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد  
شهرت گرفت از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله  
خان جهت بهتن معبر دهراپور و رزجنگ در مثل هراپی  
تعیین یافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل گده پتلی  
بود - چون دارا شکوه اسامیها و اسباب ضروری همراه گرفته  
به خبر گجرات رده شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه  
مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبیده نزد او آمد  
و بحصول ملازمت و عنایت خلعت و بحالی نوکری کامیابی  
اندوخت - پستو در کوه میان خانخانان معظ خان قرار یافته  
بصوبه بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگیری با اتفاق بزرگ امید  
خان جهت تسخیر چاتگام کمر همت بست - بعد از آن احوالش  
بگوش نرسیده \*

\* عبد الرحمن سلطان \*

ششمین پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

فردوس آشفانی چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فرج  
کثیر رفته پس از آن (که نذر محمد خان با سبکسای قلی  
و قتل محمد در پسر خود راه فرار گزید) بلغ را بتصرف  
در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و ستم ولد خسرو  
نبیرا خان مذکور را طلب داشته حواله لهراسپ خان نمود  
سال بیستم سعد الله خان (که بعد استغفای شاهزاده  
به بندر بست آنجا تعیین شده بود) حسب حکم هر سه کس  
مذکور را با سایر متعلقات همراه راجه بیتلداست و غیره روانه  
حضور ساخت - بعد رسیدن اینها بعتبه خلافت صدر الصدور  
سید جلال تا خیابان پذیرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را  
بعطای خلعت با چارتاب زر دوزی و جیغه و خنجر مرصع  
با بهول کتاره و منصب پنجزاری هزار سوار و در اسب  
با زین طلا و ده تقوز پارچه و یک لک شاهمی (که  
بیست و پنج هزار روپیه باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت  
خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسب با ساز طلا و پنج تقوز  
پارچه و ستم را بخلعت و اسب بر نواخت - و عبد الرحمن را  
(که خردترین برادران بود) صد روپیه روزانه مقرر کرده  
پادشاهزاده داراشکوه سپردند - و مستورات خان مذکور را  
بیگم صاحب اندرون طلبیده باقسام دلجوئی تسلی خاطر

بخشیدند - پس از آن همواره بکرات بانعام اسب و قیل و نقد  
مشمول عواطف بود - بعد از آن (که بلغ بآذر محمد خان  
مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه اوزبک  
(۲) و المان و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب  
روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک  
شد) از آنجا (که خسرو پیش از تسخیر بلغ و بدخشان از پدر  
آزاده شده به پیشگاه خسروی آمده بود) نه پدر طلب نمود  
و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مسئولیات اینجا  
برنگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سوم عبد الرحمن  
بعفایت خلعت و جیغه مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق  
مرصع و در اسب با زین طلا و مطلا و سی هزار روپیه نقد  
کامیاب گشته همراه یارانار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش  
خان مذکور مرخص گردید - چون نزد رسیدن خان ادرا  
ولایت غوری داد - سبکسای قلی پسر چهارمین خان ازین امر  
آزاده شده با هزار سوار بر سر بلغ آمده خان را تنگ ساخت  
ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته  
خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلمقان  
(که با سبکسای قلی موافقت داشتند) همراه گرفتند - و دستگیر  
مناخته پیش سبکسای قلی بردند - از مقید ساخت - عبد الرحمن

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بعد از سلطنت رسیده و بعضای خلعت و جیفه موع با پهل نگاره و منصب چهارهزاری پانصد سوار و اسب با زین مظل و شیل و بیست هزار رویه نقد فرق عزت برافراخت. سال بیست و پنجم چون خبر فوت قدر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان مذکور بخلعت تعزیم مخاع گردیدند. سال بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده از ظاهر گشت پادشاه بیدماغ شده او را تعینات بنگاله فرمود. پس از آن ( که عالمگیر پادشاه بر تخت سلطنت نشست ) در جنگی که با شجاع و داد او در فرج قول بود. بعد از فرار شجاع بملازم پادشاه پیوست. تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود گاه گاه از بیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسب و فیل سر بلندی می انداخت \*

### \* عبد الرحیم خان \*

پنجمین پسر اسلام خان مشهیدی ست. بعد فوت پدر بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فودوس آشیانی بداد زنگی خواصان مامور شد. و سال دوم جلوس خلد مکان بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشی بداد زنگی غسلخانه چهره عزت برافراخت. سال بیست و سیوم

( ۲ ) نسخه [ ج ] سال نهم \*

از تغیر چهره مند خان بخدمت آخته بیگی کامیابی اندوخت سال بیست و چهارم از آن تعلقه عزل پذیرفته بتقریض بخشگیری سیوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر دایه عزت بر افزود سال بیست و پنجم مطابق سنه ( ۱۰۹۳ ) هزار رنود و در هجری رخت زندگانی بر بست \*

### \* عزایت خان \*

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهی ( ۲ ) نیست. نه از اسلاف او خبری و نه از اخلاقی اثری در میان غیر از اینکه گویند خوانی بود. در آخر سال دهم عالمگیری بدیوانی خالصه سرافرازی یافت. مشارالیه در سال سیزدهم افزونی مدد خرج از عهد الملک حضرت چهارده لک رویه بردخل معروض داشت. حکم شد چهار کرور رویه خالصه مقرر دارند. و همین قدر خرج. و کاغذ اخراجات ملاحظه فرموده اکثری ابواب خرج از سرکار پادشاهی و پادشاه زاده و بیگمات کم نمودند. ازینجا اندک بمظمت و پهنائی سلطنت هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان پی توان برد. که موسوم السلطنت سلاطین دیگر بیافتم توکریم امرای اینجا نمی رسد. ماحصل امای نای خان و نذر محمد خان ( که سراسر ولایت ماروا انهر و ترکستان بلکه تا بلخ

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نشد \*

و بدخشان در تصرف داشتند ) از مال و <sup>(۲)</sup> مآثر نقدی و غله و ارتفاع و زکات بیک کرور و بیست لک خانی ( که سی لک رپیبه باشد ) می رسید - که تلخواه هر هفت هزاری <sup>هفت هزار</sup> هزار سوار در اسب سه اسب یک کرور دام انعام است - فکیف یمین الدوله آصف خان که هرسال پنجاه لک رپیبه حامل قبول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها بمنصب شصت هزار و سه کرور دام رسیده بقرار درازده ماهه در کرور و هفت لک و پنجاه هزار رپیبه تلخواه یافت \*

بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیانی ( که بانی مبانعی خلافت و جهانبانی و موسس قواعد جهان ستانی ست ) بمابقیه استمرار و پیشین معمول اخراجات آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیه بر ناحیه و مملکتی بر مملکت می افزود و وسعت و فسحت در ملک پدید آمد هرچند بقدر ضروری آن خرج افزایش گرفت اما مداخل از یک بصد کشید - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت سلطنت جنم مکانی ( که آن پادشاه لا ابالی اصلا بمباهات ملکی و مالی گیرا نبود - و مزاج مجبول بپیرروائی و عالیجاهی داشت ) متصدیان خیانت آلود از زر اندرزی و (شوت ستانی

(۲) در [ بعضی نسخه ] صادر و نقدی \*

در کارسازی و معامله پودازی مرد هر کار و کار هر مرد موعی قداشتند - ویرانی ملک و کمی مداخل بجائی رسانیدند که محصول محالات خالصه به پنجاه لک رپیبه عاید گردید و مخارج بیک کرور و پنجاه لک رپیبه رسید - و زرهای گرانمند از خزانه عامه بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهد اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض بار یابان پادشاهی گردید آن خافان هوشیار دقیقه رس محالات یک کرور و پنجاه لک رپیبه ( که از قرار درازده ماهه پانزدهم حصه ممالک محروسه است ) در خالصه ضبط فرموده کرور رپیبه را اخراجات مقرری بحال داشته تنه را برای خرج ور داد نگاهداشت - و فته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توفیر یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرور دام ممالک یکصد و بیست کرور دام خالصه مقرر گرد که موافق درازده ماهه سه کرور رپیبه می شود - و آخرها قریب بچهار انجامید - چنانکه گذشت \*

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول جلوس یک کرور و هشتاد لک رپیبه نقد و جنس و چهار لک

بیکه زمین و یکصد و بیست موضع در بیست به بیگمان  
و شاهزاده‌ها و نوئیان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ  
و تا آخر سال بیستم نه کور و شصت یک رویه در وجه  
انعام محسوب شد - و بر یساق بلغ و بدخشان سوای دو کور  
رویه وجه علوفه و مواجب دو کور رویه نقد بر سرانجام  
ضروریات صرف شده - و دو کور و پنجاه یک رویه بر ابنیه  
والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه یک رویه بر روضه  
ممتاز محل - و پنجاه و دو یک رویه بر عمارات دیگر آگره  
و پنجاه یک رویه بر قلعه شاهجهان آباد - و ده بر مسجد جامع  
آنجاء - و پنجاه یک رویه بر حدائق و عمارات لاهور - و درازده  
بر کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار  
و ده یک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما - معینا  
گذرینهای ( که در سلطنت پنجاه و یکساله اکبری دم پری  
میزد - و مفتی لالا و لالا بهم رسانیده بود ) نعره هل من مزید  
کشید - خلد مکان که حزم و احتیاط داشت مدتی در تسویه  
دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها  
رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از  
هندوستان باز شده بدکن آمده بتقاضای در آمد - و دیوانی

(۲) نسخه [ ب ج ] درو بست (۳) در [ بعضی نسخه ] شاهزاده (۴) نسخه

[ ب ] و غیره \*

و کم حاصلی ملک سر باری گشت - معینا تا اختتام ایام  
حیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کور رویه تخمینا  
موجود بود - قدری در زمان خلد مذل ( که دخلها مفقود  
شده همه خرج بود ) تلف گردید - و پستمر محمد معز الدین  
برباد داد - آنچه ماند در هنگامه نیکو سیر - سادات باره  
گرفتند - در ذوقت ( که مداخل سلطنت منحصر بر موبه  
بنگاه بود ) مرهقه از دو سه سال خلل انداز آن دیار شمر  
لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن  
کجا بود بکجا رسید \*

بالجمله عفايت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه  
( که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود )  
تغیر گشته بفوجداری چکله بریلی تعیین گردید - و در سال  
هیزدهم بفوجداری خیر آباد از تغیر مجاهد خان کامیابی  
اندوخت - و پس ازان ( که امانت خان مرحوم از دیوانی  
خالصه استعفا نمود ) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر  
خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض  
پیشدستی خالصه بمناصب هزاری مد سوار فوق عزت  
برافراخت - در سال بیست و چهارم در خطه اجمیر بعد  
ازان [ که خویش او آهور خان مخاطب پادشاه قلی خان

(۲) نسخه [ ب ج ] و پستمر معز الدین \*

( که به بیراهروی رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده ) خواه باران فاسد و آهنگ غدر و خواه <sup>نوشته</sup> خسر خود باز گشت به بندگی و عقیدت نموده بدر دولتخانه پادشاهی حاضر شد و روزگار سزای گور نمکی در کنارش گذاشت [ از دیوانی خالصه تغیر شده به بیوتائی سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری اجمیر در مالش راجپوتنه دستبردهای سترگ نموده التماس فوجداری مذکور و ادعای صرف مساعی در تنبیه راجپوران مقهور کرده بهیذرائی خواهش اسب شادکامی دواند - در سال بیست و ششم سنه ( ۱۰۹۳ ) هزار و نود و سه هجری باجل طبعی در گذشت \*

### \* عبدالرزاق خان لاری \*

( ۲ )

ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود - و مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست و نهم جلوس رفته قلعه گواکنده را ( که ابوالحسن درانجا متحصن شده بود ) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن بمقتضای وقت رجوع بدرگاه سلطانی آورده بمناصب شایان و خطابهایی عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک منظور داشته همواره از قلعه برآمده بر مرزچالها میریخت

( ۲ ) نسخه [ ب ] ابوالحسن والی \*

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی متضمن امیداریها ( که بنابر تالیف او صدر یافت ) از وفا کیشی دست رد بران زده باقیع رجوع پاره ساخت <sup>شده</sup> ( که امرای پادشاهی بساخت بعضی اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد ) او فرصت کمر بستن نیافته باشمشیر و سپر بر اسب چار جامه باثفاق ده درازده کس از رفقا جانب درازا درید - ازانجا ( که مردم پادشاهی بندر بهمن درازا شهر پناه نموده چون سیل بلا راه قلعه <sup>(۲)</sup> ارک پیش گرفته بودند ) نامبرده دو چار شده بهر که میرسید شمشیر می انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتها می برداشت دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانیش چشمها را پوشید - و مرکب او را برده متصل ارک زیر درخت رسانید - کشته شدلخته مردمی کرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه رسوخ او با والی نعمتش پسندیده بمقتضای قدرانی جراح برای معالجه او تعیین فرمود \*

گویند چون امید روز بهی از بعرض رسید پادشاه پیغام کرد - که پسران خود را - برای ملازمت بفرستند - که از جانب او هم تسلیفات منصب نمایند - از بعد ادای شکر

( ۲ ) نسخه [ ج ] راه ارک \*

تدر شناسی گفت - که هر چند این جان سخت قاتل  
بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد  
بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکری متعذر - و اگر  
نوکری هم توانم کسی (که گوشت و پوست او بنمک ابو الحسن  
پرویش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود  
ازین جواب بر چهره پادشاه اثر هلال ظاهر گردید - اما از  
انصاف بزردهی حکم شد که بعد محبت تمام احوال از بعرض  
رسانند - و پس از مکتب شدن از بصورت دار حیدر آباد حکم  
رفت - که باستمالت از پرداخته رانده حضور سازد - چون باز  
زبان بابا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستد - خان  
فیروز جنگ شجاع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود  
داشته هوار کرد - سال سی و ششم بمنصب چهار هزار  
سه هزار سوار در زمره ملازمان انسلک یافت - و بخطاب خان  
برنام و عطای اسم - و قبل و تقروض خدمت فوجداری<sup>(۲)</sup>  
نواحی راهبری سر بلندی اندوخت - و سال چهارم بتعلقه فوجداری  
کوکن عادل شاهیه (که کنار دریای شور متصل کوده بندر  
واقع است) بلند آذانه گشت - و پستری بایرام (خصمت بیست الله  
گرفته رانده گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزوی  
شد - پادشاهه باستماع احوال از عبد الکریم نام پسرش را

(۲) در [ بعضی نسخه ] فوجداری راهبری \*

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت  
درین ضمن خبر رسید - که از حسب الطلب والی ایران  
از وطن راهی شده در عرض راه مقیم ملک جاویدانی گردیده  
در پسرش یک زاق قلی خان و دومین محمد خلیل در  
اورنگ آباد بودند - و بجایگزینی گذرانیدند - در گذشته  
دومین با محرر اوراق شناسا بود \*

### \* عاقل خان میر عسکری \*

خوافی الاصل است - و از والا شاهیان عالمگیری - در عهد  
شاهزادگی ببخشیکری درم مامور بود - در ارانی (که  
پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر از دکن  
عزیمت هندوستان نمود) او را بحراست شهر در اورنگ آباد  
گذاشت - و پس از جلوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده  
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداری میان در آب  
سر بلندی اندوخت - و سال چهارم از آن تعلقه معزل شده بذابر  
عوارض جسمانی گوشه انزوا گزیده بتقرر سالیانه ده هزار رزیه  
رخصت لاهور یافت - سال ششم در ارانی (که مراجعت  
پادشاهی از کشمیر بلاهور رافع شد) فرغ التفات سلطانی  
بحال او قافله از لباس گوشه گزینی بیرون آورد - و بعدایت  
خلعت و منصب دو هزاره هفتصد سوار دیگر باره کامیاب  
گشت - پستری بدارنگی غصاخانه چهره عزت بر اندوخت

سال نهم باضافه پانصدی ذات لوی بلند مرتبگی برافراشت  
سال دوازدهم باز عزت اختیار کرده بسالیانه دوازده هزار  
روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسروانی شده سال  
بیست و دوم بیکشیکری قن از تغیر صغی خان <sup>(۴)</sup> بارج اعتبار  
گرفتید - سال بیست و چهارم بتفویض نظام موبه دارالخلافه بر  
چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال  
چهارم مطابق سنه ( ۱۱۰۷ ) هزار و یکصد و هفت هجری  
زادیه نشین عدم سرا گردید - با فقر و آزادی استقامت مزاج  
جمع داشت - نوکری به تبختر می کرد - و با هم چشمان  
تکبر می درزید \*

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصلوبه دارن <sup>(۵)</sup> لاهور  
مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتمخانه استدعای  
پزدانگی نمود - و عرض او پزدانگی یافته فرمان بنام خان  
مذکور درین باب صدر یافت - در جواب نگاشت - که او را  
بسیب بعضی موانع نخواهم طلبید - اذل حیدر آبادی قابل  
آن نیست که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا بیفتد  
دیگر ابواب اماکن بغایر احتیاط مسدود میدانند - و امکان  
غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فروش  
باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک ( که از من متوقع

باشد ) بوتوع نخواهد آمد - باز ندان او بجمیع رجوه رجحان  
دارد - و بعد رسیدنش بدارالخلافه و پیام نمودن بحرف و صورت  
از سر را کرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدبیر و اخلاص  
از خود رانی و خود آرائی او اغماض می فرمود - و تمشیت تعلقات  
عمده بار می سپرد - خالی از کمال ظاهر نبود - چون بخند خدمت  
شاه برهان الدین راز آلهی ( رحمه الله علیه ) اعتقاد بسیار  
داشت رازی تخلص میکرد : دیوان و مثنوی از مشهور است  
در حل تدقیقات مثنوی مولانای روم خود را یگانه میداند است  
مخیر موفق و کریم الصفات بود - این بیت از دست - که در سوار  
روز فوت زین آبادی پیش شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر  
خوانده بود \*

\* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود \*

\* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت \*

پادشاهزاده یک در بار حکم اعاده فرمود - و پرسید که این  
بیت از کیست - گفت از کسبست که نمی خواهد بخند خدمت  
نقدارند نعمت خود را بشاعری موسوم سازد \*

\* عزیز الله خان \*

پسر سیوم خلیل الله خان یزدی است - پس از فوت پدر  
بمقتضی درخور و خطاب خانیه سر بلند گردیده سال بیست

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدمت میر توزکی  
چهارم عزت بر افروخت - سال سییم چون برادرش (روح الله)  
خان بنظم موافق بپایان امور گردید از بقعه داری آنجا  
اختصاص گرفت - سال سی و ششم بعد فوت (روح الله) خان  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه  
اعتبار اندرخت - بستر بخدمت قوربگی نامزد شده سال چهل  
و ششم از تغیر سردار خان بقعه داری قندهار و از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گردید - باقی کیفیت  
حالش دریاقت نشده \*

### \* علی مردان خان حیدر آبادی \*

میر حسینی نام داشت - از نوکران عمده ابو الحسن والی  
حیدر آباد بود - سال سییم جلوس عالمگیری بعد فتح گلکنده  
ملازم پادشاهی گشته بمنصب شش هزاری و خطاب علیمردان  
خان بلند آزاره گردید - و بتعلقه داری کنچی مضاف کرناک  
حیدر آباد سرفرازی یافت - سال سی و پنجم (که سنناجی  
که هر پره بکومک چنچی (که در محاصره فوج پادشاهی  
بود) رسید نامبرده بدفع از کمر بسته برآمد - و بعد مقابله  
و روان زن و خورون دستگیر شد - و اقیال و غیره اسباب  
بغارت مفاہیر در آمد - بعد در سال مبلغ معتدبه داده  
مستاصی حاصل نمود - و غایبان بمنصب پنج هزار سوار

رنگت رفته بر در آورد - بستر چند صد موافق داری برار بنام آد  
تزار گرفت - و برخه ایام به نیابت محمد بیدار بخت در  
پوهانپور ماند - سال چهل و نهم درگذشت - محمد رضا  
پسرش از انتقال از بقعه داری وام گدشه و از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و چهار صد سوار تمامت قابلیت آراشت \*

### \* عیسی خان مبین \*

و منیع نیز گویند - طایفه ایست مذشعب از قوم رنگبر که  
خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکل سرهند و درآبه  
پتقه بیومی گری و زمینداری بسر برند - رهنی و قطاع الطریق  
را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاگان مشارالیه مرزبان  
معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده ناه  
پیدا کرد - اما چون او بعرضه کردن تلاش خرامید دزدی  
و دست اندازی آغاز نهاد سرمایه مردم آزاری بهم رسانید  
و حرامی قافله گشت - پس از آن جمعیت فراهم آورد و هر جا  
دستش میرسید بغارت و تاراج می برداشت - و رفته رفته  
از اطراف و جوانب زمینداری و اربان مردم بتعدی گرفته  
صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی  
محمد معز الدین کردن نمایان نموده نامر برداشتی و بهاری

(۲) نسخه [ب ج] ششم (۳) نسخه [ب ج] مبین (۴) در [اکثر نسخه]

تله (۵) نسخه [ج] چون او (۶) نسخه [ج] لردن نموده \*

بر آورد - و بمنصب پادشاهی فرق افتخار بر افراخت - و در  
قتال و جدال ( که شاهزاده‌ها را در لاهور واقع شد ) با فوج  
شایسته جرار ملنزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج  
و مرج از یادری طالع غنیمت سترگ ( که همگی عربهای  
خرانه بود ) بدستش در آمد - و هیچ کس بداز پرس نیفتاد  
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاری و  
فرجداری درآید پنه و لکمی جنگل علم اعتبار افراشت  
(۲) و از حقیض زمینداری به بلند پایه امارت و ایالت مرتقی  
گشته کله گوشه پندار بارج فلک رسانید - و چون قابو طلبی  
و راتمه پژوهی تمنای زمینداری ست مخصوص متمردان ( که  
سر زیاده شری بذخن فتنه و فساد می‌خارند ) همین که  
انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندار شاه از سرور فرمانروایی  
غافلید یکبار سر از رفته اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب  
بنواحی و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفه معهوده  
بر قوافل دهلی و لاهور می‌تاخت - و مکرر با فوجداران قرب  
و جوار ساخت جنگ و پیگار پیموده چهره غرور و نخوت  
افروخت - و مال و امباب بسیار بحرام‌توشگی اندوخت -  
از راه هیله و رزی و بهانه سازی بوسیله ارسال رسل و اهدای  
تحف با ضمام الدوله خاندوران (بطی و توسل به هم رسانید  
(۲) نسخه [ ب ] نلله و آکمی جنگل (۳) نسخه [ ا ] حبله روی •

و بزم آنکه با رئیس بسازد و بوریه بنارزد بیش از پیش  
بتن و سرکشی افزود - و دامه از مال واجب بجاگیرداران  
آن ناحیه عاید نمی‌نمود - و از کنار رودبار بیاه ( که قلعه  
موصوم بادریسا اساس گذاشته بود ) تا قصبه تهاره مضاف  
سرهزد ( که بر لب دریای سلتج است ) در تصرف داشت  
و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که  
دران حوالی دست از آستین برآورد \*  
چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور از سرمنجی  
(۴) و پیراهن روی او خار خار غم در دل می‌شکست پس از هم  
گرو شهدان خان خوشگمی را ( که از ابطال رجال بود ) بفردجاری  
آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود  
اگرچه حسین خان ( که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان  
وقت بود ) راضی بپرداختن عیسی خان نمیشد - که تا  
او هست که بما نمی‌پردازد ( واقع درست اندیشیده بود  
چنانچه احوالش برگوید ) شهدان خان کار بند حکم ناظم شده -  
چون در میانه سال پنجم فرخ سیر تقارب فلتین بهم پیوست  
آن بومی بی باک ( که پشت گرمی از بکثرت مواد و بهیاری  
استعداد بود ) متصل قصبه تهاره ( که منشا و مولد آن خود سر  
همان نواحی است ) با سه هزار سوار جرار بزد و خورود مردانه درآمده  
(۴) نسخه [ ب ] بادرمن [ ج ] باری (۳) نسخه [ ج ] موبه لاهور •

(۲) [ کش و کوش (۳) ]  
 بازار کوش و کش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت -  
 شهداد خان تاب مقاومت نیاوردند و به هزیمت گذاشت -  
 قضا را درین اثنا تفکیم بپدر آن ستمگر دولت خان نام  
 (که بدولت پسر دم آسایش می زد) رسیده به نیستی سر  
 در شد - آن بدمست پندار (که نشئه باده در بالا داشت)  
 برخود پیچید - و قیل را تندی زانده یکسر بر سر شهداد خان  
 (که بر ماده فیله کوچک سوار بود) رسید و دوسه ضرب تیغ  
 خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده  
 بهاداش اعمال خهران مال پیوست - سر بریده او بحکم  
 ناظم بدار الخلافه ارسال یافت - و پس ازان زمینداری بر  
 پسرش مقرر گشت - براه و (سم معمول زمیندارانه می بردان -  
 هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آذر نگردید \*

### • عنایت الله خان •

نسبش بسید جمال نیشابوری میرسد - حسب اتفاق وارد  
 کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکر الله  
 نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عقیقه مالک بود) در عهد  
 خلد مکان بتعلیم زیب النساء بیگم صبیغه پادشاه خواهر حقیقه  
 محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم یش او بحفظ کلام الهی  
 و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

(۲) نسخه [ ج کش و کوش (۳) نسخه ] ج نگهداشت \*

پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشرف  
 جواهر خانه سربلندی اندوخت - و سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سی و دوم  
 بخانسانامانی سرکار بیگم چهره عزت برافروخت - و سال  
 سی و پنجم (چون رشید خان بدیع الزمان دفتر دار خالصه برای  
 تشخیص جمع بعضی محالات خالصه موبه حیدرآباد رخصت  
 یافت) او به نیابت خان مزبور - و از اصل و اضافه بمنصب  
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانی امتیاز برگرفت  
 و سال سی و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی  
 تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد  
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار  
 امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت مدارت نیز تا تقرر  
 دیگرے متعلق بار شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار  
 گردن کامیابی برافروخت - و سال چهل و پنجم از انتقال  
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از  
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجه  
 ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعزایت قیل بلندمرتبه گشت  
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد  
 و پنجاه سوار بر فراز بلندرتبگی برآمد - ساز محبت او  
 با پادشاه قسمی کرک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

که چون اسد خان بسبب پیروی و عیاش مزاحی در دستخط کواغذ وزارت تهران می کرد حکم میشد - که عنایت الله خان نیابة دستخط می نموده باشد - و از غرائب عنایات بادشاهی نسبت به حال او ( که صاحب متأثر عالمگیری نوشته ) از ذیل احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت \*

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته - ( چون محاللات کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد ) او نیز باتفاق اسد خان در آنجا ماند - و در عهد خلد منزل به بحالی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان بدار الخلافه مرخص گردید - و پسرش هدایت الله خان نیابة در حضور خدمات مأموره را سرانجام میداد - پس از وصول بدکن چون مختار خان ( که بتعلقه خانسامانی مقرر شده بود ) در گذشت - تعلقه مذکور بدام او قرار یافته حسب الطلب بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان بنظم موبه کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد فرخ سیر ( که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان بقتل رسید ) عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیعت الله نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره در هزار سوار فایز شد - و خدمت دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام موبه داری کشمیر بار

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه بفرستد - و در عهد فردرس آرامگاه پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بمنصب هفت هزاره جبین بخت روشن ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و امالة میرسامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه ( ۱۱۳۹ ) هزار و یکصد و سی و نه هجری بمطاعت همتی در نوردید \*

گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع متین و متدین بود و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط جهانداري و هر رشته دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان انشا و املا می پسنیدید - احکامی ( که بواسطه او بدام پادشاه زاده ها و امرا صدر یافت ) فراهم کرده با حکام عالمگیری موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده کلمات طیبیات نام گذاشته - هر دو نسخه متداول است - خان مزبور شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که احوال او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطیعت الله خان - که بعد پدر مخاطب بعنایت الله خان و هاکم کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

که در دارالخلافة بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله  
مرفرازی دارد \*

### \* عضدالدوله عرض خان بهادر قسوره جنگ \*

خواجه کمال نام نبه همشیره میر بهاء الدین سمرقندیست  
پدرش میر عرض نام از سادات حیدری بود - و نامبرده  
خدیجه بیگم صبیغه قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان  
خال حقیقی از ( که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار  
و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده  
و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر  
بیجاپور رفت او بانتظار تحقق خبر چندی تعویق بمیان  
آورد - پستری ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعه برخاسته  
نزد اعظم شاه شتافت ( سید نیاز خان دوم پسر او بود ) که  
صبیغه اعتماد الدوله قمرالدین خان (زوجه او میشد ) در  
هنگامه نادر شاه بنابر مدد گستاخی از شکمش را چاک  
کردند - نامبرده در عهد عالمگیری از توران بهندوستان رسیده  
بتوسط خان فیروز جنگ خطاب عرض خان یافته همراه خان  
مزبور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانه او  
بود - پس از فوتش بدربار پادشاهی (فته ابتدا بواسطت  
میر جمله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

گوریده - پستری به نیابت امیر الامرا حسین علی خان بنظم  
صوبه مزبور می پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش  
دلیری و دلاری او دران صوبه درست نشست - سال دوم  
جلوس فردوس آرامگاه ( که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه  
راه دکن پیش گرفت ) او از مضمون نوشتها بما فی الضمیر  
پی برده فرج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور  
در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلار علی  
خان ( که جرب معب بر افتاد و مردم بسیار از همراهانش  
بکار آمدند ) هر چند فیل او قدری بر گشته بود اما سرشته  
همه از دست نداده در جانفشانی کوتاهی ننمود - و در  
جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد  
فتح ( که وصول بخجسته بنیاد صورت بست ) او از اصل و  
اضافه بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار و خطاب عضدالدوله  
بهادر قسوره جنگ چهار اعتبار بر فروخت - و اسات بصوبه داری  
برار تعیین پذیرفت - و (فته رفته بمنصب هفت هزار و هفت  
هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم ( که آصف جاه عزیزت  
بندوبست صوبه بیجاپور نمود ) او بنیابت در خجسته بنیاد  
هاند - و پستری ( که آصف جاه حسین الطلیب فردوس آرامگاه  
راه دارالخلافة پیش گرفت ) دوائر دیوانی و بخشگیری پیش  
او گذاشته او را نائب معتقل ساخت - و پس از رفتن

بعضر چون به تنذیه حیدر تلی خان ناصر جنگ ( که در صوبه  
احمد آباد سر شورش داشت ) مامور گشت عضد الدوله  
حسب الطلب از مع جمعیت رسیده چندست همراه بود  
و از منزل چهاربا مضاف مالوه بتعلقه خود (۲) رخصت  
یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکو خدمتی  
بظهور رسانید - پستو در سال (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه  
هجری بموضع در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین  
غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در  
عمل می کوشید - با علما خیل بتعظیم پیش می آمد - و  
با فقرا و ملها طریق خوش خلقی می پیمود - در بر انداختن  
زبردستان و تقویت زبردستان سعی بلیغ می نمود - و در  
حفظ قانون عدالت و اجرای سیاسات سریع الغضب بود -  
مسجد شاه گنج راقعه بلد خجسته بنیان ساخته اوست  
که خجسته بنیان تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد  
مزبور اگرچه حسین علی خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر  
گردانیده - و حویلی و باره درئی او واقع بلد مزبور مشهور  
عالم است - طعام خوب وافر داشت - بهرانش کلان توین  
آنها سید جمال خان است ( که در حین حیات پدر بریعیان شایب  
رسیده در معرکه نامریشجامت و دلاری بر آورد - پس از  
( ۲ ) نسخه [ ب ] چهار ( ۳ ) نسخه [ ب ] چهل و شش

جنگ مبارز خان به نصب پنج هزار سوار ممتاز گردیده  
به نیابت پدر بصوبه دارئی برار می پرداخت - بعد فوت  
پدر معزول شد - و در ایام ( که آصف جاه بدار الخلافه عازم  
شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا  
هنگام مرهقه بیش از بیش بمیان آمد ) او بصوبه دارئی  
برار تعین پذیرفته بخطاب قسره جنگ مامور گشت - و  
پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضه شاه  
برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با  
پدر شریک بود - آصف جاه بصقع تقصیراتش پرداخته طلب  
داشت و ببحالی جاگیر نوازش نمود - در سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یک  
صد و پنجاه و نه هجری سفر عقبی گزید - بهران بسیار گذاشت -  
درمین خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت  
صوبه دارئی حیدر آباد و متصدی گری آنجا نامزد شده - و بتذیه  
علی خان قرارل ( که نوکر رگه و بهمنسله بود ) مورد استحضار  
گشت - و لختی بنظم برهانپور مامور شده در عمل ملاقات جنگ  
بخطاب عضد الدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه دارئی ناندیو  
سر بلند گردید - آخرها بجاکیر دارئی پوکنه پانور شیخ بابو مضاف  
برار قانع بود - ساله چند تبدیل ازین منزل دار واقعی اختیار  
( ۲ ) نسخه [ ا ] هزار و پنجاه و نه ( ۳ ) نسخه [ ج ] مادیر ( ۴ ) نسخه  
[ ب ] پانور شیخ مالوه

کرد - کثیر الخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادی خان است که مدتی بقلعه دارچی ماهور می پرداخت - ابتدای عمل ملائمت جنگ تغییر شده باز بحالی اندرخت - و بخطاب فیروزالدوله فسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با مکرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبدالشهید خان بهادر همت جنگ - هر دو در زکارس در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند \*

## \* مجد العزیز خان بهادر \*

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره است - موطن نیاکانش موضع اسبی متصل قصبه بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابوالقاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبدالعظیم و سید عبدالقادر از بطن زوجة که از اهل فراغت بود - و از زنی دیگر سید بدرالدین ( که در موضع اسبی کنخدائی نمود - چون فرزندی بوجود نیامد منکوحه از پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه (۲) نسخه [ ب ] شکر گنج (۳) نسخه [ ج ] اسبی (۴) نسخه [ ج ] جان محمد (۵) نسخه [ پ ج ] نهذه .

بفرزندی بر گرفت - در ایامی ( که سید فاضل ولد سید عبدالعظیم در دولت آباد دکن بدیوانی یک از امرا می پرداخت ) شیخ مذکور همراه او بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او خوانده بوکالت خود بازدری معالی فرستاد - از آنجا که شیخ الهدیه در امور معاش سابقه درست داشت رفته رفته جمعیت معقول بهم رسانید - او را سه پسر بود - سیومین عبدالرسول خان که پدر صاحب ترجمه است \*

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلد مکان بهلازمیت بادشاهی و پایه دشناسی رسانید - پستر بمنصب در خور و خطاب خانی سرفرازی یافته رفته رفته بخدمت طلب خان مخاطب گردید - و بقلعه دارچی نادرک صوبه بیجاپور و ارسا صوبه محمد آباد بیدر می پرداخت - پس از و نامبرده ( شدی بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفجاه بقلعه دارچی جنایر کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای آن نوکین بامدمرتبه بود - در ایامی ( که نظام الملک آصفجاه ناصر جنگ شهید را بدکن گذاشته خود پیش فردرس آرامگاه نهضت نمود - و باجی را سردار مرهقه سرافسان برداشته بساط مغازمت بپن گسترد ) ناصر جنگ بفکر تالیف مردم افتاده نامبرده را ( که بجرأت متصف بود و برریه مرهقه آشنا ) از جنایر طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

جنگ مرهتّه به نیابت صوبه دار (۱) خجسته بنیان فرق افتکار  
برافراخت. و چون بعد معارفت نظام الماک آصف جاه از هندوستان  
میان پندر و پسر برهمی صحبت انجامید. و ناصر جنگ در  
خلد آباد (۲) روزه ( که در کوهی قلعه دولت آباد است ) رفته  
انرا گزید عبد العزیز خان از روزه مرخص شده پیش  
نظام الماک آصف جاه رفت. و بملاحظه کمی عنایت بقرب  
در اورنگ آباد آمده بنامه و پیام مزاج ناصر جنگ را بر سر  
بر آمدن از روزه آورد. تا آنکه از روزه بملهیر شتافته جمعیت و  
سامان فراهم کرده بیرون اورنگ آباد بر روی پدر آمد. و شد آنچه  
شد. چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنمیر رسانید  
پس از آن وسائل برانگیخته ( که عمده آن گذشت ) و بر تدریج  
آصف جاه بود ( صفح جرائم حاصل نمود. و خفیه نوشت  
و خواند بدربار فردوس آرامگاه نموده سند صوبه گجرات ( که  
بقصر مرهتّه رفته بود ) بذام خود طلب داشت. و در ایام  
( که آصف جاه متصل ترچناپالی چهارنی داشت ) مردم  
بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد. مرهتّه در اثنای راه  
سد گردیده نوبت بجنگ رسید. و حسب تقدیر نامبرده  
سال ( ۱۱۵۶ ) هزار و یک مد و پنجاه و شش هجری بدرجه  
شهادت پیوست. صاحب جرات بود. بکار کرد عملداری شناسا.  
(۲) نسخه [ ب ] بکار کرد و عملداری \*

در گرفت و گیر (۳) از حساب و ب حساب پروائی نداشت.  
از پسروانش یکی محمود عالم خان است. که پس از پدر  
بقعه دارى جنیر معین گشته مدتها بدان می پرداخت.  
چون مرهتّه بهیار غالب شد و امید کوک نماند محاله از  
مرهتّه گرفته ثلعه بآنها سپرد. در حالت تحریر بقید حیات  
است. دوم خدمت طلب خان که آخرها بقاعداری نلدک  
ممتاز گشته در گذشت \*

### \* عمده الملک امیر خان میر اسحق \*

پسر امیر خان میر میران است. ابتدا عزیز الله خان  
خطاب داشت. برفاق محمد فرخ سیر بجنگ جهاندار شاه  
مصدر خدمت شده. پس از فیروزی بخدمت قوربکی  
و داروغگی قوشخانه مترقی گردید. و سال دوم فردوس آرامگاه  
چون حسین علی خان بهمراهی پادشاه عازم دکن گشت از  
باتفاق قطب الملک راه شاه جهان آباد پیش گرفت. و بستر  
( که قطب الملک سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطانی  
بمقابله پیوست ) خان مزبور در هراتی جا داشت. و بعد  
گرفتاری قطب الملک پناه باغ نشست. درین ضمن باستماع  
این ( که سلطان ابراهیم یحالت تپه سرگردان این وادی  
سمت ) نامبرده را بیاف آوردن بپادشاه عرضی نوشت. و سلطان

(۲) نسخه [ ب ج ] محمود علی خان (۳) نسخه [ ب ] نوشته \*

مربور را همراه برده مورد مزاحم بیکران گردید - در عهد مزبور مدتی بخشیکری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعه رنگینی بود خوشگاه مزاج سلطانی گشته قسم ساز صحبت او کول گردیده که همه وقت از بارابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمده الملک تصاعد نموده محسود همگان گشت - از آنجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محسود بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بنظم آله آباد مامور گردید - سال ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه ( ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از بیش مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او مقدر جنگ ناظم ارده ( که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود ) طلب حضور شده بداروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردرس آراگاه را بر سر علی محمد خان روهیله ( که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته ) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت بار میشود - بیست و سیوم

ذی حجه سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری حسب الطلب بدربار می رفت - چون بدرارزه دیوان خاص رسید یکی از نوکران نوملزمش او را بزخم جمدهر کشت - او بکافر جوابی و مطابقه گوئی متصف بود - و از پس مصاحبت پادشاه بهیچ یک سرگرد نمی آرد - در فنون بسیار مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود - از دست \*

\* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم \*

\* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالین \*

( ۲ )

\* علی محمد خان روهیله \*

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی بایک ازین قوم بسربرد و او مالدار و لوارث فوت نمود در حین حیات نامبرده را قابض گردانید - مومی الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله و بفکر ( که از پرگنات شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع شده ) سکونت ورزید - چندی بنوکری زمینداران و فوجداران آن نواحی ساخت - پستتر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمرالدین خان را ویران نمود - بنابراین اعتماد الدوله هیروند نامی متصدی را جهت بندوبست مکالات خود تعیین نمود - او بجنگ پیش آمده متصدی مزبور را

( ۲ ) نسخه [ ج ] علی محمد خان ( ۳ ) نسخه [ ب - ج ] که در ...

شکست فاحش داده غنائم بسیار و توبخانه عظیم بدست آورد -  
و از اعتماد الدوله تدارک بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوه  
بغی اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افغانه است طلب  
داشته باز از ملک پادشاهی و باز از حدود راجه گمانون  
متصرف شد - و خیمها را بدایب سلاطین هندوستان بزرگ  
سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لجهای  
لشکر فیروزی بیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بواسطت  
وزیر ( که باوصف غارت نمودن هیزند متصدی او بر رزم  
عمده الملک و مقدر جنگ مصروف طرفدار او بود ) بذای  
ملع گذاشته آمده - لازمست نمود - در عوض اماکن این  
ضلع فوجداری سرکار سپرد یافت - در آمد آمد شاه درانی  
سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و یکصد و شصت و یک هجری از سپرد  
برآمده بانوله و بنکر محاللات قدیم خود شتافته همان سال  
بدار باقی شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان  
و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - در همین همراه  
حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رام گدھے تا  
حالت تحریر زنده است - و از همراہیان حافظ رحمت  
خان و درندی خان [ که باهم بنی عم بودند - و اولین  
قزلبت قریب با افغانے ( که خاندن علی محمد خان بود )

داشت [ بتصرف ملک متعلقه او پرداخته نام بهری  
بر آوردند - در همین بمرض در گذشت - و نخستین مدتی  
در قید حیات بود - تا آنکه شجاع الدوله بهر مقدر جنگ ابوالمنصور  
خان در سنه ( ۱۱۸۸ ) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری  
فرجه برو کشیده - بعد جنگ نه تیغ در آمد - ازان بعد  
ازین قوم که شهرت ننموده \*

(۲)

### \* ملی وردی خان میرزا بندی \*

گویند او و حاجی احمد برادرش هر دو بهران حاجی محمد  
اند ( که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقه بکاولی مامور  
بود ) خان وزیر در عالم کمزور گاریها با شجاع الدوله ناظم بنگاله  
آشنائی داشت - در عهد قوروس آرامگاه ایام حکومت او باتفاق  
حاجی احمد بدان صوبه شتافته پائینه غریب کشان - شجاع الدوله  
بگرمی پیش آمده مدد خرج برای هر دو مقرر ساخت - و  
جلس و انیس خود ساخته هیچ کار بے مشورت اینها نمیکرد -  
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب علی وردی  
خانی برای خان وزیر طلب داشت - و چون صوبه پتقه  
ضمیمه بنگاله بنام او تقرر یافت علی وردی خان را به نیابت  
آنجا تعیین کرد - او در زندگنج شجاع الدوله در پتقه بدر  
خودسوی زده از حضور پادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه دارین

پخته اصاله گزشت - شجاع الدوله موبه داری را طوعاً و کرهاً باو گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله ( چون موبه داری بنگاله پیشتر از علاء الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بهمنیم بغل طبعیمت که منافعی ریاست اسمت اکثر سپاه را برطرف کرد ) علی وردی خان سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری هجری هجری گرفتن بنگاله در سرخورد جا داد - و با فرج سنگین بتقریب حصول ملاقات سرفراز عازم مرشدآباد شد - و بهرادر خود حاجی احمد ( که در کارهای سرفراز خان دخیل بود ) از مافی الضمیر خود اطلاع داد - حاجی مزبور در مدد فریب بود - مهابیت جنگ چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از مرشدآباد برآمد - و حرکت مذبحی کرده سنه ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بقتل رسید - مرشد قلی خان مخمور تخاص داماد شجاع الدوله درانوقت ناظم ادریسه بود - فوج فراهم آورده بمحاربه علی وردی خان شتافت - و مکرر شکست یافته خود را بدکن پیش آصف جاه رسانید - میرحبیب اردستانی ( که بخشی مرشد قلی خان بود ) نزد رگهو بهونسله مکسدار موبه برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگهو فوج سنگین بهرداری بهاسکر بندخت دیوان خود و علی قراول که ( سردار عمده از رفقای او بود ) همراه میرحبیب کرده برسر علی وردی خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

و قتال طول کشید - علی وردی خان سلسله صلح جنایانند - و بهاسکر باندت و علی قراول را با بیعت و دو سردار بتقریب ضیانت در خیمه خود طلبیده همه را علف تیغ بی دریغ ساخت - فوج بغات النعش شده رو بفراز نهاد - رگهو و میرحبیب خائب و خاسر برگشتند - اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علی وردی خان هر سال زره برای رگهو مقرر کرده در عوض آن موبه ادریسه حواله نمود - و ملک را از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فووش نبسته اش ( که بخطاب سراج الدوله مخاطب بوده ) ده ماه حکومت کرد - درانمیان بذکر کلکته را غارت نمود - و پستتر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتی سواره (ه سپهر دادی فرار گشت - و پس از وصول براچ محل یکی از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میرجعفر بخشی او ( که خواهر مهابیت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت ) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میرجعفر بخطاب شمس الدوله جعفر علی خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری ( که موبک سلطان عالی گوهر متصل پخته رسیده محاصره نمود ) صادقعلی خان عرف میون بهرادر (۲) نسخه [ ۱ ب ] خامتر گذشته

مکرر بکومک پتله عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمی گشت - و چون شاهزاده عدنان رخس ازیمت را جانب مرشد آباد گردانید از زرد رفته با پدر ملحق شد - و پستور جانب پورنیه ( که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت می زد ) شتافته بعد رمل در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری قضا را شش برق بر افتاده خرمن هستیش بسوخت \*

\* بناگاه برق افتاده بمیرن \*

تاریخ این سازه اسم - پس از وقوع این حادثه قاسم علی خان نام داماد جعفر علی خان خسرو را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علی خان بملکته رفت - آخر صحبت قاسم علی خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علی خان بار دوم در حکومت دسمت یافت - قاسم علی خان از آنجا برآمد - و پادشاه رفت و شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتی متماد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چند به بیرونجات گذرانید - مال حالش معلوم نیست - اما جعفر علی خان در سنه ( ۱۱۷۸ ) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری فوت نمود - پس از پسرش نجم الدوله بر مسند حکم رانی نشست - و در سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری عالم را پدر در کرد - بعد از ساله چند سیف الدوله نامی و ماه چند

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه ( ۱۱۸۵ ) هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری صوبه بنگاله و بهار بالکلیه بتصرف کلاه پوشان درآمد \*

### \* عماد الملک \*

پسر امیر الامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آصف جاه اسم - و دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدین خان - نام اصلی او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده بدان حدود شتافت او را به نیابت میر بخشگیری در حضور احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر سپرد - سپس ( ۲ ) که خبر فوتش از دکن رسید ) او یاس وقت از دسمت نداده با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بددی صورت میر بخشگیری بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان ( که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکرار یافته ) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شاهجهان آباد درآمد موسوی خان را ( که به نیابت صفدر جنگ با چهار صد کس بکار میر آتشی می پرداخت ) از قلعه بیرون کرد - و تعلقه مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشی نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقه دیگر

( ۲ ) نسخه [ با ] و پستور \*

بخورید - او میر بخشگیری از تغییر عمادالملک به سادات خان  
ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با مقدر جنگ سرگرانی  
رو داد عمادالملک خواست که مقدر جنگ را برهم زند -  
شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور مله‌ار (او)  
هولکر را از مالوه و چایا را از ناگور بکومک خود طلبید -  
اما پیش از رسیدن اینها با مقدر جنگ مصالحه درمیان  
آمد - عمادالملک و هولکر و چایا مرهه با اتفاق بر سر سرچمل  
جنگ رفتند - بهرت پور و کمبلیز و دیک را (۲) که هر سه  
از قلاع حصینه ملک جات است ( محاصره نمودند - و چون عمده  
اسباب قلعه‌گیری اضراب توپ است عمادالملک بالتماس سرداران  
غنیم عریضه بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ  
مصحوب عاقبت محمود خان کشمیری ( که مدارالمهام او بود )  
اوسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین  
خان مرحوم بضد عمادالملک پادشاه را از فرستادن اضراب  
توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان انثرے از منصب داران  
پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این ( که اگر در عمادالملک  
شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید )  
با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و  
روزه قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه

دار و کیر گوم ساخت - و همان روز کاره نساخته روی گریز بجانب  
داسنه نهاد - و از در قطاع الطریق (۲) درآمده بتاخت و تاراج  
محالات خالصه پادشاهی و جاگیر مقصوداران ( که در نواحی  
دار الخلافه بود ) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سرچمل  
جات ( که از دسمت اهل محاصره بحالت تباه رسیده بود )  
از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار  
و نظم و نسق انترید و در باطن برای کومک جات از دهلی  
برآمده در سکندره مضروب خیام ساخت - و عاقبت محمود  
خان را ( که دران نواحی هنگامه پرداز بود ) استمالت نموده  
بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده  
ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت \*

از مقدارت آلهی اینکه هولکر بخاطر آردن که احمد شاه در  
دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون برآمده است  
رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهی بند باید کرد - و قافیه  
را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این  
کار را بے سهیم و شریک بر کرسی نشاند - عمادالملک و  
چایا را خبر ناگرفته شکیب نمود - و از گذر متعز عبور درونی  
چون کرده شبیر ( که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

(۲) نسخه [ ب ] داشته (۳) نسخه [ ا - ب ] برون (۴) نسخه [ ب ] قافیه

تنگ نموده \*

بخورجه برگشت (هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب  
چند بان سردار - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان  
از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر  
سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نمودند -  
و الا خرابیها پیش نمی آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر  
آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعداد  
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او  
و مصمص الدوله میر آتش بصر امیر الامر خاندوزان ناموس  
و احمال و اطفال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه  
برگرفتند - و از نانچریگی چشم زخم عظیم رسید - هولکر  
آمده بی مزارعت تمام ائانه سلطنت را غارت کرد - و ملکه  
زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردرس آرامگاه  
بود) و دیگر پرورگیان سرادقات پادشاهی باسر درآمدند -  
هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت - عمادالملک این خبر شنیده  
محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - چه ایا چون دیده  
که این هر دو سردار برخاسته رفتند و نذا عهده برای محاصره  
نمی توان شد او هم دست از محاصره برداشته بفارنول رفت -  
و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره برآمد - و عمادالملک  
بزرر هولکر و سازش امرای حضور خصوص مصمص الدوله میر آتش

(۲) نسخه [ب] داشته (۳) نسخه [ج] بایری \*

وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامراتی  
بمصمص الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت  
پوشید - و وقت استرا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین  
خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه  
(۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت  
سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد  
یک هفته از تید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که  
تمام فتنها از زائیده بود) مکهول گشت - بعد ایامی برای  
انتظام صوبه پنجاب (که پس از فوت معینالملک از جانب  
شاه درانی بتصرف اهلیه معینالملک بود) قصد لاهور کرد -  
عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاعرزاده عالی گهر را بتوزکی  
برداشته از راه هانسی و حصار (۲) درانه لاهور گردید - و قریب دریای  
ستلج رسیده حسب الطلب ادیان بیگ خان فوج را بصر کردگی  
سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عید الله خان کشمیری  
مدارالمهام خود را (که بمنصب شش هزاری و خطاب بهاءالدوله  
سرافراز بود) شبان شب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعمال  
تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سوادان را در حرم  
فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

(۳) نسخه [ب] چکار و [ج] دریه لاهور کرد - (۴) نسخه [ب ج] چون  
قریب دریای ستلج رسید \*

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت بر آورده در خیمه جا دادند  
مصفاة مسطوره زن تغاچی عماد الملک است - و نیز دختر او  
بعماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور بآدینه  
پیشکش در بدل پیشکش سی لک (۲) رپیّه مقرر کرد و دهلی معاودت  
نمود - و چون این اخبار بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق  
آمد - و از قندهار پادشاه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه  
بیگ خان از لاهور بصحرای هانسی و حصار فرار نمود - شاه  
درانی بر جناح استعجال بیعت کرده دهلی علم افراز شد -  
عماد الملک که سروسامانی نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمین  
شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بمغارش مصفاة مذکوره  
و سعی اشرف الکرزا شاه ولی خان محفوظ ماند - و وزارت  
هم بقرار پیشکش بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خان  
را به تسخیر قلعات سورجمل جات تعیین کرد عماد الملک  
همراه جهان خان تردبات نمایان بعرضه ظهور آورد - و مورد  
آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت  
درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که نرزه از نسل  
تیموریه و قوچه از درانیان همراه من شود - که از افتربید  
( و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و  
جون ) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰) (۱۰۱) (۱۰۲) (۱۰۳) (۱۰۴) (۱۰۵) (۱۰۶) (۱۰۷) (۱۰۸) (۱۰۹) (۱۱۰) (۱۱۱) (۱۱۲) (۱۱۳) (۱۱۴) (۱۱۵) (۱۱۶) (۱۱۷) (۱۱۸) (۱۱۹) (۱۲۰) (۱۲۱) (۱۲۲) (۱۲۳) (۱۲۴) (۱۲۵) (۱۲۶) (۱۲۷) (۱۲۸) (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۳۱) (۱۳۲) (۱۳۳) (۱۳۴) (۱۳۵) (۱۳۶) (۱۳۷) (۱۳۸) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۴۱) (۱۴۲) (۱۴۳) (۱۴۴) (۱۴۵) (۱۴۶) (۱۴۷) (۱۴۸) (۱۴۹) (۱۵۰) (۱۵۱) (۱۵۲) (۱۵۳) (۱۵۴) (۱۵۵) (۱۵۶) (۱۵۷) (۱۵۸) (۱۵۹) (۱۶۰) (۱۶۱) (۱۶۲) (۱۶۳) (۱۶۴) (۱۶۵) (۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) (۱۶۹) (۱۷۰) (۱۷۱) (۱۷۲) (۱۷۳) (۱۷۴) (۱۷۵) (۱۷۶) (۱۷۷) (۱۷۸) (۱۷۹) (۱۸۰) (۱۸۱) (۱۸۲) (۱۸۳) (۱۸۴) (۱۸۵) (۱۸۶) (۱۸۷) (۱۸۸) (۱۸۹) (۱۹۰) (۱۹۱) (۱۹۲) (۱۹۳) (۱۹۴) (۱۹۵) (۱۹۶) (۱۹۷) (۱۹۸) (۱۹۹) (۲۰۰) (۲۰۱) (۲۰۲) (۲۰۳) (۲۰۴) (۲۰۵) (۲۰۶) (۲۰۷) (۲۰۸) (۲۰۹) (۲۱۰) (۲۱۱) (۲۱۲) (۲۱۳) (۲۱۴) (۲۱۵) (۲۱۶) (۲۱۷) (۲۱۸) (۲۱۹) (۲۲۰) (۲۲۱) (۲۲۲) (۲۲۳) (۲۲۴) (۲۲۵) (۲۲۶) (۲۲۷) (۲۲۸) (۲۲۹) (۲۳۰) (۲۳۱) (۲۳۲) (۲۳۳) (۲۳۴) (۲۳۵) (۲۳۶) (۲۳۷) (۲۳۸) (۲۳۹) (۲۴۰) (۲۴۱) (۲۴۲) (۲۴۳) (۲۴۴) (۲۴۵) (۲۴۶) (۲۴۷) (۲۴۸) (۲۴۹) (۲۵۰) (۲۵۱) (۲۵۲) (۲۵۳) (۲۵۴) (۲۵۵) (۲۵۶) (۲۵۷) (۲۵۸) (۲۵۹) (۲۶۰) (۲۶۱) (۲۶۲) (۲۶۳) (۲۶۴) (۲۶۵) (۲۶۶) (۲۶۷) (۲۶۸) (۲۶۹) (۲۷۰) (۲۷۱) (۲۷۲) (۲۷۳) (۲۷۴) (۲۷۵) (۲۷۶) (۲۷۷) (۲۷۸) (۲۷۹) (۲۸۰) (۲۸۱) (۲۸۲) (۲۸۳) (۲۸۴) (۲۸۵) (۲۸۶) (۲۸۷) (۲۸۸) (۲۸۹) (۲۹۰) (۲۹۱) (۲۹۲) (۲۹۳) (۲۹۴) (۲۹۵) (۲۹۶) (۲۹۷) (۲۹۸) (۲۹۹) (۳۰۰) (۳۰۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴) (۳۰۵) (۳۰۶) (۳۰۷) (۳۰۸) (۳۰۹) (۳۱۰) (۳۱۱) (۳۱۲) (۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۵) (۳۱۶) (۳۱۷) (۳۱۸) (۳۱۹) (۳۲۰) (۳۲۱) (۳۲۲) (۳۲۳) (۳۲۴) (۳۲۵) (۳۲۶) (۳۲۷) (۳۲۸) (۳۲۹) (۳۳۰) (۳۳۱) (۳۳۲) (۳۳۳) (۳۳۴) (۳۳۵) (۳۳۶) (۳۳۷) (۳۳۸) (۳۳۹) (۳۴۰) (۳۴۱) (۳۴۲) (۳۴۳) (۳۴۴) (۳۴۵) (۳۴۶) (۳۴۷) (۳۴۸) (۳۴۹) (۳۵۰) (۳۵۱) (۳۵۲) (۳۵۳) (۳۵۴) (۳۵۵) (۳۵۶) (۳۵۷) (۳۵۸) (۳۵۹) (۳۶۰) (۳۶۱) (۳۶۲) (۳۶۳) (۳۶۴) (۳۶۵) (۳۶۶) (۳۶۷) (۳۶۸) (۳۶۹) (۳۷۰) (۳۷۱) (۳۷۲) (۳۷۳) (۳۷۴) (۳۷۵) (۳۷۶) (۳۷۷) (۳۷۸) (۳۷۹) (۳۸۰) (۳۸۱) (۳۸۲) (۳۸۳) (۳۸۴) (۳۸۵) (۳۸۶) (۳۸۷) (۳۸۸) (۳۸۹) (۳۹۰) (۳۹۱) (۳۹۲) (۳۹۳) (۳۹۴) (۳۹۵) (۳۹۶) (۳۹۷) (۳۹۸) (۳۹۹) (۴۰۰) (۴۰۱) (۴۰۲) (۴۰۳) (۴۰۴) (۴۰۵) (۴۰۶) (۴۰۷) (۴۰۸) (۴۰۹) (۴۱۰) (۴۱۱) (۴۱۲) (۴۱۳) (۴۱۴) (۴۱۵) (۴۱۶) (۴۱۷) (۴۱۸) (۴۱۹) (۴۲۰) (۴۲۱) (۴۲۲) (۴۲۳) (۴۲۴) (۴۲۵) (۴۲۶) (۴۲۷) (۴۲۸) (۴۲۹) (۴۳۰) (۴۳۱) (۴۳۲) (۴۳۳) (۴۳۴) (۴۳۵) (۴۳۶) (۴۳۷) (۴۳۸) (۴۳۹) (۴۴۰) (۴۴۱) (۴۴۲) (۴۴۳) (۴۴۴) (۴۴۵) (۴۴۶) (۴۴۷) (۴۴۸) (۴۴۹) (۴۵۰) (۴۵۱) (۴۵۲) (۴۵۳) (۴۵۴) (۴۵۵) (۴۵۶) (۴۵۷) (۴۵۸) (۴۵۹) (۴۶۰) (۴۶۱) (۴۶۲) (۴۶۳) (۴۶۴) (۴۶۵) (۴۶۶) (۴۶۷) (۴۶۸) (۴۶۹) (۴۷۰) (۴۷۱) (۴۷۲) (۴۷۳) (۴۷۴) (۴۷۵) (۴۷۶) (۴۷۷) (۴۷۸) (۴۷۹) (۴۸۰) (۴۸۱) (۴۸۲) (۴۸۳) (۴۸۴) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۷) (۴۸۸) (۴۸۹) (۴۹۰) (۴۹۱) (۴۹۲) (۴۹۳) (۴۹۴) (۴۹۵) (۴۹۶) (۴۹۷) (۴۹۸) (۴۹۹) (۵۰۰) (۵۰۱) (۵۰۲) (۵۰۳) (۵۰۴) (۵۰۵) (۵۰۶) (۵۰۷) (۵۰۸) (۵۰۹) (۵۱۰) (۵۱۱) (۵۱۲) (۵۱۳) (۵۱۴) (۵۱۵) (۵۱۶) (۵۱۷) (۵۱۸) (۵۱۹) (۵۲۰) (۵۲۱) (۵۲۲) (۵۲۳) (۵۲۴) (۵۲۵) (۵۲۶) (۵۲۷) (۵۲۸) (۵۲۹) (۵۳۰) (۵۳۱) (۵۳۲) (۵۳۳) (۵۳۴) (۵۳۵) (۵۳۶) (۵۳۷) (۵۳۸) (۵۳۹) (۵۴۰) (۵۴۱) (۵۴۲) (۵۴۳) (۵۴۴) (۵۴۵) (۵۴۶) (۵۴۷) (۵۴۸) (۵۴۹) (۵۵۰) (۵۵۱) (۵۵۲) (۵۵۳) (۵۵۴) (۵۵۵) (۵۵۶) (۵۵۷) (۵۵۸) (۵۵۹) (۵۶۰) (۵۶۱) (۵۶۲) (۵۶۳) (۵۶۴) (۵۶۵) (۵۶۶) (۵۶۷) (۵۶۸) (۵۶۹) (۵۷۰) (۵۷۱) (۵۷۲) (۵۷۳) (۵۷۴) (۵۷۵) (۵۷۶) (۵۷۷) (۵۷۸) (۵۷۹) (۵۸۰) (۵۸۱) (۵۸۲) (۵۸۳) (۵۸۴) (۵۸۵) (۵۸۶) (۵۸۷) (۵۸۸) (۵۸۹) (۵۹۰) (۵۹۱) (۵۹۲) (۵۹۳) (۵۹۴) (۵۹۵) (۵۹۶) (۵۹۷) (۵۹۸) (۵۹۹) (۶۰۰) (۶۰۱) (۶۰۲) (۶۰۳) (۶۰۴) (۶۰۵) (۶۰۶) (۶۰۷) (۶۰۸) (۶۰۹) (۶۱۰) (۶۱۱) (۶۱۲) (۶۱۳) (۶۱۴) (۶۱۵) (۶۱۶) (۶۱۷) (۶۱۸) (۶۱۹) (۶۲۰) (۶۲۱) (۶۲۲) (۶۲۳) (۶۲۴) (۶۲۵) (۶۲۶) (۶۲۷) (۶۲۸) (۶۲۹) (۶۳۰) (۶۳۱) (۶۳۲) (۶۳۳) (۶۳۴) (۶۳۵) (۶۳۶) (۶۳۷) (۶۳۸) (۶۳۹) (۶۴۰) (۶۴۱) (۶۴۲) (۶۴۳) (۶۴۴) (۶۴۵) (۶۴۶) (۶۴۷) (۶۴۸) (۶۴۹) (۶۵۰) (۶۵۱) (۶۵۲) (۶۵۳) (۶۵۴) (۶۵۵) (۶۵۶) (۶۵۷) (۶۵۸) (۶۵۹) (۶۶۰) (۶۶۱) (۶۶۲) (۶۶۳) (۶۶۴) (۶۶۵) (۶۶۶) (۶۶۷) (۶۶۸) (۶۶۹) (۶۷۰) (۶۷۱) (۶۷۲) (۶۷۳) (۶۷۴) (۶۷۵) (۶۷۶) (۶۷۷) (۶۷۸) (۶۷۹) (۶۸۰) (۶۸۱) (۶۸۲) (۶۸۳) (۶۸۴) (۶۸۵) (۶۸۶) (۶۸۷) (۶۸۸) (۶۸۹) (۶۹۰) (۶۹۱) (۶۹۲) (۶۹۳) (۶۹۴) (۶۹۵) (۶۹۶) (۶۹۷) (۶۹۸) (۶۹۹) (۷۰۰) (۷۰۱) (۷۰۲) (۷۰۳) (۷۰۴) (۷۰۵) (۷۰۶) (۷۰۷) (۷۰۸) (۷۰۹) (۷۱۰) (۷۱۱) (۷۱۲) (۷۱۳) (۷۱۴) (۷۱۵) (۷۱۶) (۷۱۷) (۷۱۸) (۷۱۹) (۷۲۰) (۷۲۱) (۷۲۲) (۷۲۳) (۷۲۴) (۷۲۵) (۷۲۶) (۷۲۷) (۷۲۸) (۷۲۹) (۷۳۰) (۷۳۱) (۷۳۲) (۷۳۳) (۷۳۴) (۷۳۵) (۷۳۶) (۷۳۷) (۷۳۸) (۷۳۹) (۷۴۰) (۷۴۱) (۷۴۲) (۷۴۳) (۷۴۴) (۷۴۵) (۷۴۶) (۷۴۷) (۷۴۸) (۷۴۹) (۷۵۰) (۷۵۱) (۷۵۲) (۷۵۳) (۷۵۴) (۷۵۵) (۷۵۶) (۷۵۷) (۷۵۸) (۷۵۹) (۷۶۰) (۷۶۱) (۷۶۲) (۷۶۳) (۷۶۴) (۷۶۵) (۷۶۶) (۷۶۷) (۷۶۸) (۷۶۹) (۷۷۰) (۷۷۱) (۷۷۲) (۷۷۳) (۷۷۴) (۷۷۵) (۷۷۶) (۷۷۷) (۷۷۸) (۷۷۹) (۷۸۰) (۷۸۱) (۷۸۲) (۷۸۳) (۷۸۴) (۷۸۵) (۷۸۶) (۷۸۷) (۷۸۸) (۷۸۹) (۷۹۰) (۷۹۱) (۷۹۲) (۷۹۳) (۷۹۴) (۷۹۵) (۷۹۶) (۷۹۷) (۷۹۸) (۷۹۹) (۸۰۰) (۸۰۱) (۸۰۲) (۸۰۳) (۸۰۴) (۸۰۵) (۸۰۶) (۸۰۷) (۸۰۸) (۸۰۹) (۸۱۰) (۸۱۱) (۸۱۲) (۸۱۳) (۸۱۴) (۸۱۵) (۸۱۶) (۸۱۷) (۸۱۸) (۸۱۹) (۸۲۰) (۸۲۱) (۸۲۲) (۸۲۳) (۸۲۴) (۸۲۵) (۸۲۶) (۸۲۷) (۸۲۸) (۸۲۹) (۸۳۰) (۸۳۱) (۸۳۲) (۸۳۳) (۸۳۴) (۸۳۵) (۸۳۶) (۸۳۷) (۸۳۸) (۸۳۹) (۸۴۰) (۸۴۱) (۸۴۲) (۸۴۳) (۸۴۴) (۸۴۵) (۸۴۶) (۸۴۷) (۸۴۸) (۸۴۹) (۸۵۰) (۸۵۱) (۸۵۲) (۸۵۳) (۸۵۴) (۸۵۵) (۸۵۶) (۸۵۷) (۸۵۸) (۸۵۹) (۸۶۰) (۸۶۱) (۸۶۲) (۸۶۳) (۸۶۴) (۸۶۵) (۸۶۶) (۸۶۷) (۸۶۸) (۸۶۹) (۸۷۰) (۸۷۱) (۸۷۲) (۸۷۳) (۸۷۴) (۸۷۵) (۸۷۶) (۸۷۷) (۸۷۸) (۸۷۹) (۸۸۰) (۸۸۱) (۸۸۲) (۸۸۳) (۸۸۴) (۸۸۵) (۸۸۶) (۸۸۷) (۸۸۸) (۸۸۹) (۸۹۰) (۸۹۱) (۸۹۲) (۸۹۳) (۸۹۴) (۸۹۵) (۸۹۶) (۸۹۷) (۸۹۸) (۸۹۹) (۹۰۰) (۹۰۱) (۹۰۲) (۹۰۳) (۹۰۴) (۹۰۵) (۹۰۶) (۹۰۷) (۹۰۸) (۹۰۹) (۹۱۰) (۹۱۱) (۹۱۲) (۹۱۳) (۹۱۴) (۹۱۵) (۹۱۶) (۹۱۷) (۹۱۸) (۹۱۹) (۹۲۰) (۹۲۱) (۹۲۲) (۹۲۳) (۹۲۴) (۹۲۵) (۹۲۶) (۹۲۷) (۹۲۸) (۹۲۹) (۹۳۰) (۹۳۱) (۹۳۲) (۹۳۳) (۹۳۴) (۹۳۵) (۹۳۶) (۹۳۷) (۹۳۸) (۹۳۹) (۹۴۰) (۹۴۱) (۹۴۲) (۹۴۳) (۹۴۴) (۹۴۵) (۹۴۶) (۹۴۷) (۹۴۸) (۹۴۹) (۹۵۰) (۹۵۱) (۹۵۲) (۹۵۳) (۹۵۴) (۹۵۵) (۹۵۶) (۹۵۷) (۹۵۸) (۹۵۹) (۹۶۰) (۹۶۱) (۹۶۲) (۹۶۳) (۹۶۴) (۹۶۵) (۹۶۶) (۹۶۷) (۹۶۸) (۹۶۹) (۹۷۰) (۹۷۱) (۹۷۲) (۹۷۳) (۹۷۴) (۹۷۵) (۹۷۶) (۹۷۷) (۹۷۸) (۹۷۹) (۹۸۰) (۹۸۱) (۹۸۲) (۹۸۳) (۹۸۴) (۹۸۵) (۹۸۶) (۹۸۷) (۹۸۸) (۹۸۹) (۹۹۰) (۹۹۱) (۹۹۲) (۹۹۳) (۹۹۴) (۹۹۵) (۹۹۶) (۹۹۷) (۹۹۸) (۹۹۹) (۱۰۰۰)

شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی  
دوم میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از  
دهلی طلبیده با جانباز خان ( که یکی از سرداران رکاب شاه  
بود ) همراه عماد الملک [ کرد ] - عماد الملک با هر دو شاهزاده  
و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور چون نموده عازم  
فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنکش گردید -  
احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اخیال و اشپان و غیره  
پیشکش شاهزاده و عماد الملک نمود - از انجا پیشتر رفته از  
آب گنگ گذشته در صوبه اوده ارد - شجاع الدوله ناظم  
اوده با استعداد جنگ از لکنؤ برآمده خود را در میدان  
ساندی و پالی ( که سرحد صوبه اوده است ) رسانید -  
دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت  
سعد الله خان رهیل بر پنج لک رپیّه قدری نقد و باتی  
بوعده صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده سنه ( ۱۱۷۰ )  
هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از  
دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه درانی  
( که بنا بر حدیث ویا در لشکر او ) از حوالی اکبرآباد بزم  
ولایت کام سرعت برگرفت - روزیکه معانی دار الخلافه رسید  
عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر قلاب مقصود آباد آمده  
با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -

لهذا شاه نجیب الدوله را مخضب امیر الادرانی همدستان داده  
 روانه لاهور گردید - عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد  
 عازم دهلی گشت - و (کفایت) <sup>(۲)</sup> زاد برادر اعدائی بالاجی زاد  
 و هوکر را بمبالغه تمام از دکن طلبیده <sup>(۳)</sup> اتفاق دهلی را  
 محاصره نمود - عالمگیر ثانی و نجیب الدوله محصور شدند -  
 چهل و پنج روز جنگ توب و رهکله در میان ماند - آخر هوکر  
 رشوت سنگینه از نجیب الدوله گرفته بغای صلح گذاشت - و  
 نجیب الدوله را با آب و مال و اقبال از قلعه برآورده متصل  
 خیمه خود جا داد - و بتعلقه او آن طرف آب چون (که  
 عبارت از سهارنپور و بریا و چاندپور و تمام قصبات باره باشد)  
 رخصت نمود - عماد الملک بتقویت غنیم رتق و رتق مهمات  
 سلطنت بتمامها بدست آورد - و چون دنا سردار غنیم  
 نجیب الدوله را در شکر تال محاصره کرد - و عماد الملک  
 را از دهلی بکومک خود طلبید و عماد الملک با خانخانان  
 انتظام الدوله خال خود ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی  
 هم مفا نداشت - و می دانست (که اینها با شاه درانی  
 مخفی سلسله رسل و مسائل دارند - و نیز غلبه نجیب الدوله  
 بر دنا میخواستند) بنا بران خانخانان (که از سابق مکیوس

(۲) نسخه [ب - ج] و کهنانه راو - (۳) نسخه [ب ج] بنا بر صلح -

(۴) نسخه (ب) دنا - (۵) نسخه [ا ب] عماد الملک که

بود) مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه  
 سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری عالمگیر  
 ثانی هم بدرجه شهادت پیوست - در تاریخ مذکور محیی المله  
 یسر محیی السنه بن کام بخش بن خالد مکن را بر تخت  
 نشاندند بشاهجهان ثانی مقلب ساخت - و بعد فوت  
 عالمگیر ثانی و خانخانان بر طبق طلب دنا بکومک او شتافت -  
 در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند  
 دنا از نواحی شکر تال برخاسته باره مقابله با شاه درانی  
 جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان آباد آمد -  
 و چون خبر مقابله دنا با قراران شاه درانی شنید غالبیت  
 درانیان بر غنیم استنباط نمود - بذاوران پادشاه تازه را در دهلی  
 گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتی نشست - و پستر  
 (که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله  
 سلطان جوان بخت پور عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را  
 بتوزکی بر گرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد) او بفرخ آباد  
 نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع الدوله بچنگ اهل  
 فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقه جات پناه جست -  
 و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدکن  
 آمده - مرهقه محالی چند برای اغراجات از در صوبه مالوه

(۲) نسخه [ج] پادشاهزاده را \*

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر ندارند چندی دارد  
بندر سورت گردیده با کلاه پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد -  
درینوقت سوار جهاز شده عازم بیت الله گردیده - با حفظ کلام الهی  
و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و  
شجاعت را بهم بر آمیخته - شعر می گوید - از دست \* \* \* بیت \*  
مرا بکنک فلاخن کجاست همسنگی  
که دورم افکنی و گرد سر نگردانی

کثیر الاولاد است - یک پسر او در سوکار نظام الدوله آصف جاه  
آمده در رعایت قزاقان بمنصب پانجهزای و خطاب حمید الدوله  
و مدد خرج نقدی سرفراز گردیده \*

## \* حرف الغین \*

( ۲ )

### \* فازی خان بدخشی \*

قاضی نظام نام داشت - علوم مکتبه را نزد ملا عظام  
تلذذ نمود - و در دانش عقلی و نقلی یتدای روزگار گردید -  
و نصیحت مروتی بشیخ حسین خوارزمی پیدا کرد - و تالیف  
مربطه منافیة مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رشاد  
و فکر بلند نظری او بود بقرط کردانی و رشادت ناموری  
اندوخته بپایه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی  
بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمره عمدگان  
او منتظم گشت - و بخطاب قاضی خان اختصاص گرفت - و  
در سال ( که همایون پادشاه لواء سفر آخرت برادر داشت -  
و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود ) منعم  
خان ( که سردار کاردینه بود ) حصار گشت - و باستدعای  
کرمک مسروان را به بندرستان گسیل نمود - چون محاصره  
بامتداد کشید میرزا قاضی خان را نزد منعم خان فرستاد \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] هفت امیر \*

( ۱۰۸ )

سخنان نزدیک امیر بیغام کرد - خان قاضی را چند روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار ( که بوقت سقه و آسودگی در حوضه بدخشیان ننگجد ) در مجلس می کشید - قاضی را یقین شد که فتح قلعه از مقوله ممنوعات است - بیزر آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعی در تسخیر قلعه آهن سرد کوفتن است - ناگزیر میرزا در آشتی زده بددخشان برگشت - و پس از آنکه قاضی از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم با احترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانه هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الویله پادشاهی از جونیپور شرف ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره و انعام پنج هزار روبیه و تفویض منصب پیرانجی گری چهره کامیابی برافروخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیبه فرادران داشت در کمتر فرصت محفوف عواطف پادشاهی گشته اعتباری تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاری سر برافروخت - و پس از تردد در معارک و مغازی ( که مکرر بهری و سرداری لوی چدرگی افراشت ) مخاطب بغازی خان گردید - و در سال بیستم و یکم بهمراهی راجه مانسنگه در جنگ رانا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیم بنیروی کند آردی این فوج

( ۲ ) نسخه [ ج ] پیرانجی گری .

را برداشتند بهیار از بهادران را پای ثبات لغزید - غازی خان از کار طلبی برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار نمود - و پس از آن در قبولداری اوده در مالش امرای سرتاب صوبه بهار ( که از تباخردی و کوه اندیشی غبار فساد دران دیار برانگیخته بودند ) بهمراهی عساکر حضور جوهر مردانگی او فروغ دیگر بخشید - و بکانونه اخلاص و یکجبهی چهره حالش آراسته تر گردید - و سال بیست و نهم سنه ( ۹۹۰ ) نصد و نود هجری در سن هفتاد سالگی بقصبة اوده سفر راهپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره است -

( ۲ )

شیخ علامی در احوال او نوشته که کند آردی چهره افروز دانائی داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با فرد رفتگی در علم زار رسمی با صوفیان صافی نیایش گری نموده - و با پابستگی موری وارستگی اندوخته - و همواره چشم گریان و دل تقسیده داشته - گویند اول کسبکه اختراع سجدی پیش عرش آشیانی کرده از بود - طریقه ایذنه ملا عالم کابلی ( که از فضایی وقت بود ) همواره بصحرت میگفت - که دریغا من مخترع این امر نشدم \*

بر متصفحات مختلف اخبار ظاهر است که در ملل سابقه و امم سالقه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین

بطریق تحجیت و فردائی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین  
می گذاشتند - سجده <sup>(۱)</sup> لایکه آدم را و پدر و برادران یوسف  
از را ازین قبیل بود - و این تحجیت در زمان پیشین بویافته  
سلام راج داشت - چون بفرغ خورشید اسلام چراغ ادیان  
خالیه انظار پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت -  
عرش آشیانی ( که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر  
قواعد و رسوم است ) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه بر ساخت -  
روی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا  
کوشش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول  
بدرست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده  
میسازد - و روی دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگی بردارند  
و راست ایستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم  
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر  
و عنایت خلعت و فیل و اسب سه تسلیم قرار یافت - و  
در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیمه اکتفا  
فرموده - پس از آنکه بتجوز دنیایستان خوشامدگو اینین سجده  
در میان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و  
آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در  
خاوت بنشینن امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

و در عهد جنت مکانی از بی تاملی و ناپروائی این طریق  
نکوهیده همه وقت معقول گردید - چون سرور فرمان رانی  
بجلوس فرودس آشیانی ( شکر الله سعیه ) <sup>(۲)</sup> مزین گشت اول  
حکمه ( که از قهرمان خلافت پیرویه صدر یافت ) منع سجده  
بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست  
مهابت خان سه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسی  
آن است که تحیه پادشاهی مغائر تحیات مشترکه میان سایر  
بندگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هرآینه  
سر رشته خادم و مخدوم و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -  
لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت  
دست را استلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده  
داشت آن را نیز پادشاه حق آئین در سال دهم جلوس  
برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر  
عنایتی ( که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت بر تو ظهور  
دهد ) تسلیمات چهارگانه بجا آرند - و برای سادات و  
علما و معانف وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام رواج فاتحه  
مزمین گشت \*

خلف ارشد اغر غازی خان میو حسام الدین - مشهور  
است که از معانف وقت بود - در عهد اکبری بمنصب

هزاره رسیده تعیین دکن گردید - درانجا با خانخانان ساز  
محببتش کوچک شد - که ناگاه در بمبئی ریعان شباب محبت  
الهی رلوله برانگیخت - و جذبۀ ازان طرف در رسید -  
بخانخانان گفت ترک روزگار سربایای خاطرم فرود گرفته -  
بدخواسمت نه خواهند گذاشت - بدر جئون میزنم - شما  
بحضور نوشته روانۀ دهلی نمایند - که بقیۀ عمر بر مزار  
سلطان المشایخ بیاسایم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود  
( که ازان فرزانی دیوانگی نما بگذرد ) ممنوع نشد - روز  
دیگر مردان گشته گل و لای ببدن مالید - و در کچه و  
بازار میگشمت - چون بعرض پادشاهی رسید - رخصت انزوای  
دهلی حاصل شد - مدت سی سال در کمال توزع و تشوع  
بسر برد - با آنکه از علم بهره تمام داشت همه را بآب  
فراموشی شسته - بتلاوت قرآن شریف و باشغال صوفیۀ مافیہ  
قیام می نمود - و از خواجه باقی بالله سموندی الاصل  
کابلی المولد ( که در دهلی آسوده است ) اجازت ارشاد  
سالکان داشت - در سنه ( ۱۰۴۳ ) یک هزار و چهل و سه هجری  
رحلت نمود - زوجۀ او همشیرۀ علامی شیخ ابوالفضل بود - بفرمود  
شوهر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان داده دامن از لوث  
علائق برچید - گویند هر سال در زده هزار روپیہ جهت خرج  
خانقاه شاه حسام الدین می فرستاد \*

## \* غیوث خان \*

خواجه کامگار برادرزادۀ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ  
است - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمنصب  
هزار و چار صد سوار سرفروزی یافت - و چون ( سال چهارم  
خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افزائی سرے  
بهندرسقان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو  
از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که یکدنامی  
از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهرادی سید مظفر  
خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هرجا می رفت  
خود را بار می رسانید - ناچار هنگامۀ کارزار گرم کرده برخ  
از خودشان و اترا را بکشتن داده راه فرار می سپرد (   
خواجه کامگار بهمراہی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت -  
چون خانجهان از حوالی کالنجر سرچنگ خورده بیست کردہ دیگر  
شتافته برگذار سپیدہ فرود آمد - ازانجا ( که امید رستگاری  
منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود ) همانجا غرق  
رجب سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری در مقابل هراول  
لشکر فیروزی از اسپ فرود آمده با معدودے ( که برافانت  
او پای ثبات افشردہ بودند ) بدن و خورد درآمد - پیش  
ازآنکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوق از بدلان  
لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رقیقتش باره ساختند -

بستر عبد الله خان از عقب <sup>مسجد</sup> سر خانجهان و عزیز نام  
پسرش <sup>بر</sup> ایل خان را مصحوب <sup>مسجد</sup> خواجه کامگار بدرگاه پادشاهی  
فرستاد. <sup>مسجد</sup> مشارالیه هفتم ماه مذکور در انکس آن ( که صاحب قراں  
ثانی در آب تپتی کشتی سوار عشرت اندوز میدان مرغابی  
بود ) با سرهای آن نگونسار رسید - اعلی حضرت زبان بشکر  
افضال الهی گشاده حکم بنواختن کوس شادمانی فرمود -  
خواجه کامگار بعدایم خلعت و اسب و باضافه پانصدی در  
مد سوار و خطاب غیرت خانی سر برافراخت - و چون مشارالیه  
خالی از قهید و گردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد  
نوازش گشته بافرزنی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در  
سال دهم باضافه هزاری هزار و دریست سوار بمنصب دو هزار  
و پانصدی ذات دو هزار سوار و خدمت نظام موبه دارالملک  
دهلی از تقرر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در  
سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او منقوض  
گشته - بهسرکاری و صاحب اعتباری مشارالیه پنجم ذی الحجه  
سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل و هشت هجری موافق طرح  
( که قرار یافته بود ) بحفر بنیان پرداختند - <sup>نهم</sup> محرم سنه  
( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری اساس نوآیین گذاشتند -  
تا چار ماه دیگر بصرف جد کاری خان مذکور برخی مصالح  
موجود شده لغتم جا اسس برآمده بود ( که بتفویض

موبه داری تپه چهاره بختوری افروخته عازم آن سمت گردیدن -  
و در سیال چهاردهم سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری همانجا  
پدمانه زندگیش پر شد - جهانگیر نامه ( غیر از اقبالنامه تالیف  
معمد خان ) از مولفات اوست - و مشارالیه نسبت به معمد  
خان ( که بهزاج کوئی ناچار و گرفتار است ) اکثر مقدمات را بے  
کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنت مکانی که  
بتفصیل مرقوم ساخته \*

( ۲ )

## \* غالب خان بیجاپوری \*

ابددا نوکر عادل خان راجی بیجاپور بود - و بقلع داری حصن  
پریندا مضاف موبه خجسته بنیان ( که دران ایام تعلق بوالی  
مذکور داشت ) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان  
از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا موبه دار  
دکن ملتجی گشته قلعه مذکور را بهسرکار پادشاهی گذاشت - و در  
جلد ری آن بمنصب چار هزاری چهار هزار سوار و خطاب خانی سر  
برافراخته در زمره تعییناتیان دکن منسلک گشت - سال نهم  
همراه میرزا راجه جے سنگه بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در  
تسخیر کدهی موضع دهونکی از اعمال بیجاپور و نلکه مصدر  
گردادات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده \*

( ۲ ) در نسخه [ ج ] ذکر این امیر نیست - ( ۳ ) نسخه [ ب ] نیلکه .

## غضنفر خان \*

بهر آله و ردی خان است - از دیر باز از خدمت پدر جدائی  
گرفته در حضور اعلیٰ حضرت شرف‌اندوز پستاری بود - و  
نهیست بسائر اخوان ( غیر از مهین برادر میرزا جعفر ) بمؤید  
روشناسی و اعتبار و عزت امتیاز داشت - و از کار طلبیها  
در تقدیم خدمات پادشاهی چسب و چالاک بود - اولاً از  
پیشگاه خلافت بخدمت ترک سرفرازی یافت - و در سال  
سازدهم بداروغی تربخانه و کوتوالی لشکر سربلند گردید - و  
در یساق بلخ شاهزاده مراد بخش خلیل الله خان را ( که  
بصردای طرح دست چپ معین شده بود ) از چاری کار  
بانقاج حصار که مرود و غوری دستوری داد - خان مذکور غضنفر خان  
را با جمعی بطریق متغلا بر سر قلعه غوری فرستاد - مشار الیه  
با قباد خان میر آخور باشی ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده  
او را بقاعه در آورد - و از ناموس جوئی و نام طلبی از اسبان  
پداده شده دست و بازو بقلعه ستانی برگشاد - درین اثنا  
فوج عقب نیز رسید قلعه دار را غیر از تسلیم چاره نماند - و در  
سال بیست و دوم بداروغی فیلخانه و منصب هزاری پانصد  
سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خانی نیز مفتخر  
گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاری  
هشتصد سوار خدمت فوجداری میان درآب سربلند گردید -  
ناگاه فیل کلان دندان دار از کوه دامان شمالی بپروگنه چوراسی  
مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود -  
قوادلان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعین گشتند -  
خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم  
گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام  
عمارت مخلص پور از تغیرش بکسین بیگ خان تفویض یافت -  
اتفاقاً در سال سیام محمد ابراهیم پسر امالت خان بدیدن  
عمارت مخلص پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که  
کار عمارت بآئین سابق جاری نیست - لهذا مجدداً خان مذکور  
را بفوجداری میان درآب و اضافه در مد سوار بر نواخته -  
بر سبیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه  
دلخواه باتمام رساند \*

مخفی نماند که کنار چون متصل دامان کوه شمالی که بکوه  
سرور نزدیک است چهل و هفت کوه دهلوی موضع ست معروف  
بمخلص پور از مضافات سهارنپور - بخوش هرائی و چندین صفات  
شگرف موصوف - از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان  
آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع اصدار  
یافته بود - در سال سی ام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید -

و بقدم پادشاهی مورد سعادت گردیده بقیض آباد موسوم گشت -  
و مواضع برگزیده نواح بهم جمع سی لکروا جدا ساخته بدر متعالی  
نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در توج برافراش بود -  
پس از آن ( که الویه عالمگیری بفتح و فیروزی ارتفاع آسمانی  
گرفت و زمام سلطنت بقیضه اندازش در آمد ) اکثر پسران  
اله دردی خان باندازا رشادت و کار طلبی یا بعلمت تالیف پدر آنها  
( که همراه شجاع بود ) مورد عاطفت خسروانی گشتند - مشار الیه  
در آغاز جلوس نیز بقوجدرائی میان در آب اختصاص گرفت -  
و در آخر سال دوم از تغیر مکرر خان صفوی بقوجدرائی جویندر  
عزت اندوخت - و در سال هفتم بصوبه دارائی تهاه از تغیر<sup>(۲)</sup>  
فدان خان منصوب شد - و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب  
سه هزاری سه هزار سوار ( از انجمله هزار سوار در اسپه سه  
اسپه ) مدهی گشت - در سال دهم آخر سده ( ۱۰۷۷ ) هزار  
و هفتاد و هفت هجری در تهته باجل طبیعی بساط زندگی  
در نوشت - حسن علی خان برادرش ( که فوجدار مراد آباد  
بود ) و اسلام خان برادر خودش ( که فوجدار سیوستان  
داشت ) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بار سال خلعت  
مورد عاطفت گشتند \*

## \* غیرت خان محمد ابراهیم \*

پسر نجابت خان است - در خدمت فردیس آشیانی پایه  
رشدایی داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرتقی  
گشته در ایامی ( که محمد اوزنگ زب بهادر از دکن عزیمت  
رفت ) پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفعت شاهزاده  
مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست ( از باضافهای  
متواتره از اصل و اضافه بهایه<sup>(۳)</sup> در هزاری هزار سوار و خطاب  
شجاعت خان سر بلندی اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه  
جسوانت سنگه و محاربه اول دارا شکوه از اصل و اضافه  
بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز  
گشته بر چار بالش بلند رنگی تکیه زد - و چون [ پادشاه  
بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معارفت فرمود - و نظم  
صوبه مذکور بزم لشکر خان ( که در کشمیر بود ) قرار یافت ] تا  
رسیدن او بذایر خبر دارئی بلده مذکور در انجا ماند - بستر  
از انجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهی  
بود - پس از آن بوجهی از منصب معزول شده از آخر سال دوم  
جلوس بمنصب سه هزاری در هزار سوار مشمول عاطفت  
گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب  
رفته بجو آورد - سال نهم بهمرای سلطنت محمد معظم ( که  
( ۲ ) در نسخه [ ج ] ذکر این امیر نیست - ( ۳ ) نسخه [ ب ] بمنصب پایه .

بذابر شهرت حرکت والی ایران باین طرف بدارالملک کابل  
(خصمت یافته بود) معین گشته باضافه بانصد سوار سرمایه  
کامرانی اندوخت. سال دهم با شاهزاده مذکور بملازمت  
پیوسته [ چون شاهزاده بمکان صوبه داری خود ( که عبارت از  
دکن باشد ) (خصمت یافت) از نیز بهمرکابی مامور شد -  
پستر بفوجداری جوهر سر بلند شده سال بیست و سیوم از  
آنجا معزل گردیده بحضور رسید - و بهمراهی سلطان محمد اکبر  
بر سر قوم سیسودی و راتهور ( که دران سال مصدر فساد شده  
بودند ) نامزد گشت \*

و چون شاهزاده باغرای راجپوتان بغی ورزیده بمقابله  
با پدر پیش آمد نامبرده با از درین مقدمه شریک بود -  
پس از فرار نمودن شاهزاده - زور او خود را نزد شاه عالم  
رسانید - شاه عالم بحضور فرستاد - ازین جهت مغضوب  
گردیده حواله اهتمام خان شد - که در محلات اکبری نظر بند  
دارد - مدتها در آنجا محبوس بود - سال چهل و سیوم  
غائبانه رهائی یافته بمنصب سه هزار سوار و تعلقه  
فوجداری جوهر امتیاز یافت - و یک برادر او محمد قلی  
نام سال بیست و ششم جالوس فردوس آشنایی از اصل  
و اضافه بمنصب هزار و چهار صد سوار امتیاز گرفته  
با سلطان دارا شکوه بهم فدهار شناخته - و سال بیست و هشتم

بدارغنجی فیل خانه مباحی گردیده - و سال سی ام بتعلقه  
میرتوزکی و خطاب معتقد خان سربو افرخته - سال سی و یکم  
از اصل و اضافه بمنصب ده هزار سوار ( از انجمله  
هشت صد سوار در اسپه سه اسپه ) و تعلقه فوجداری و  
تبولداری بهرانج مضاف اوده طبل شانگامی نواخته - و سال  
دوم جلوس خلد مکان بفوجداری سلطان پور مله ری فرق  
اعتبار بلند کرده - پستر بوجه معاتب گشته از منصب بر افتاد -  
و سال درازدهم ببکالی در هزار سوار و خدمت  
دارغنجی بندهای جلو مطرح انتظار مرحمت گردید - برادر دیگرش  
محمد اسمعیل خان است که پیش از جلوس خلد مکان بمنصب  
هزار و بانصد سوار سرفراز شده - و سال دوم بخطاب خانی نامور  
گشته - و یکی از نمایر نجابت خان بهره ور خان است - سال  
بیست و نهم جلوس خلد مکان از انتقال رای رایان ملوک چند  
بنیابیت محمد اعظم شاه بصوبه مالوه رفته - و پستر بخطاب نجابت  
خان سربو افرشته ناظم پوهانپور و فوجدار بگلانه بود - سال چهل  
و هفتم بمنصب دو هزار و بانصد سوار راییت اعتبار افرخت -  
و در ایام اقتدار اعظم شاه صوبه داری مالوه بار متعلق گردیده -  
در عهد محمد فرخ سربو نامبرده را حسین علی خان امیر الامرا  
بر سر دافن عمل در قلعه مله ری ( که بار مقرر بود ) نظر بند  
( ۲ ) نسخه [ ب ] بله ری \*

نمود - از در پسر باقی ماندند - یکم فتح باب خان ( که مدتها  
بقعه داری میزبانی از رنگ گدازه عرف میبرد اخیست - سته  
( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری و اتفاق عبدالعزیز  
خان بهادر ( که سده صوبه داری گجرات از حضور فردوس آرامگا  
بار رسیده بود ) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثنای راه با غنیم  
جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بختاب بدر  
مخاطب گشته چذده بآئین جاگیرداری گذرانید - در حالت  
تحریر بنوکرگی این و آن پسر می برد - درمین فیض باب خان  
مرد یارباش بود - در گذشت \*

### \* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ \*

میر شهاب الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در  
سال دوازدهم از توران بملازمت خدمتگاه رسیده بمنصب سید صبی  
هنگام سوار سرافراز گردید - گویند ( روزی سبحان قلی خان  
والی آنجا بسیر فالیز رفته بود - میر شهاب الدین بخواجه یعقوب  
جوبداری و رستم پسر اتابلق ظاهر کرد که پدرم بهزد می طلبد -  
و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو  
عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان  
طالبیده فاتحه خواند - گرفت تو بهندوستان میروی مرد عمده  
خواهی شد - اتفاقاً بدولت رسید که ثروت و مکنات سلاطین  
بلغ و بخارا را در جذب آن چه نسبت در سال بیست و سیوم

( که بعزم گوشمال زانا اردیپور مرکز ریاست پادشاهی بود ) از  
حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی ( که بتعاقب زانا  
بکوهستان در آمده ) خبر واقعی ندید رسید - خاقان زمان  
نیم شبیه میر شهاب الدین را ( که با مر کشک قیام داشت طلبیده  
بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع  
بر کیفیت ملک بیگانه و نشیمن و فراز راه و تعدد طرق و بعد  
مصافحت و خوف راهگیران بے توقف بهای استعجال شتافت -  
و بعد در روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانید -  
و این حسن خدمت باعث پیش آمد او شده بختاب خانی  
و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس  
( ۲ ) و سونک و دیگر شورش گرایان راهپور با فوج شایسته بطرف  
سروهی تعیین شد - و چون آن فتنه پورهان بشاهزاده محمد اکبر  
پیوسته رهبر پیراهن روی و تپاهی گشتند شاهزاده میرک خان  
را ( که از نوکران روشناس پادشاهی بود ) نزد خان فرستاد -  
و بوعدهای مکرر و رعایت درخواست وفات نمود - خان  
قدومت نهان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی با میرک  
خان شخصت کرده مصافحت در در روز پیموده در حضور رسیده  
مورد تحسین گشت - و بداروغی عرض مکرر اختصاص گرفت -

( ۲ ) نسخه [ چ ] سونک ( ۳ ) نسخه [ ب ] سبقت کرده ( ۴ ) نسخه [ ب ]

بمحرور رسیده مورد فرادان تحسین گشت \*

و پس از تقدم پادشاهی بدیار دکن سال بیست و ششم بتذکیه متمردان نواح جیدر تعیین گشت - و داروغگی گرز برداران از تغیر مکرم خان غائبانه بنام او تقرر یافته سید اعلان به نیابت دخیل کار گردید - و چون مکرر بآویزشهای سخت و تاختهای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب ساخت سال بیست و هفتم بقطاب غازی الدین خان بهادر بلخ نامی یافت - و سال بیست و هشتم بتسخیر قلعه راهبری ( که مامن و مسکن سنها بود ) رخصت یافت - او باره آنرا آتش زد و بسیاری از سرکردهای کفار را بقتل آورده مصدر فتح نمایان شد - و بقطاب فیروز جنگ و عطای نقاره سر برافراخت - و چون در محاصره بیجاپور در لشکر شاهزاده محمد اعظم شاه تحط و غلای تمام بهم رسید ( که اقامت متعذر بل متعسر شد ) خان فیروز جنگ بعنایت ماهی امتیاز یافته با رسد فرزندان تعیین گشت - ناکاه بر سرشش هزار پیاده جنگی ( که پیدبا نایک زمیندار سکویا رسد و سربراری بکومک بیجاپور مخفی فرستاده بود ) تاخته همه را علف تیغ سیاست گردانید - و زفاه بلشکر پادشاهزاده (د آوردن - خاد مکان فتح بیجاپور را ( که سد سکندر گرفت قاریخ است ) بنام او مقرر فرمود - و بدستخط خاص فقره بواقعه نگار کل نوشته فرستادند که داخل وقائع نماید -

نسخه [ ج ] سد سکندر گروت ( ۱۰۹۸ ) تاریخ است

و بدستگیری فرزند بی (بو و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح شد - و بعد از آنکه قلعه ابراهیم گدده عرف ایکور را ( که بفیروز گدده موسوم شده ) جبراً و قهراً گرفت - و در محاصره هیدرآباد مشاعی جیدله و بهادرچی نمایان بر روی کار آورده زخمها برداشت بعد فتح بمنصب والی هفت هزارگی هفت هزار سوار لوی بلذرتیگی برافراشت - و پس از آن قلعه حصین ادنی ( که موسوم بامتیاز گدده گردید ) به ستیزهای نمایان و آویزشهای سترگ از دست سیدی مشعود بیجاپوری ( که از عمدهای عادل شاعیه بود ) انتزاع نموده در سال سی و دوم با مضافات آن ضمیمه ملک پادشاهی ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال سنها دستوری یافت - و چون وبا و طاعون شائع گشت و بسیاری را ( که از دست اجل بدر جستند ) ماده دماغی ریخته چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ نیز چشم زخم رسید - و مکفوف البصر گردید - اگرچه بغابر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداری و فوج کشی تفاوتی رو ندان - و در سال چهل و دوم سفتای شقی ( که فوجهای عمده اسلام دستخوش تاراج از گشت - و امرای نامی و پادشاهی را قتل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

(۲) نسخه [ ب - ج ] ایکور (۳) نسخه [ ج ] ادنی

شدن قلعه چنجی فرار نمود ( باراده مضامین دیرینه دهنه جادر سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - و بحال تبه اداره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامی مرهقه بغدر سرش ~~هنگام کود...~~ می خواست نزد دهنه جادر بیزد راه بدست لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه بابای قرزانی ( که در جائزه این موده بخوشخبر خان مخاطب گردید ) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین اندرخت - و در سال چهل و سیوم بهم اسلام گدھے عرف دیوگدھے تعین گشته بتصرف در آرد - و پس ازان بمحافظت بنگاه اسلام پوری مامور شد - و در وقت مراجعت رایات ظفر سمات پادشاهی از تسخیر کهیلنا <sup>(۲)</sup> بیپادر گدھے مچلای فوج او ( که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بود ) تا چهار کوره جویبی بنظر پادشاهی گذشت \*

گویند باین شان و تورک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در هیچ وقت مچلا نداده - و از هر جنس بیدکش فرادان گذرانید پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما باضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ در خانه خود توپ و گجنال و شترنال و کهورنال

و همه چیز آن قدر که باید بل نیاید دارد - و در سال هشتم بتعاقب پاشنه کوب بنما سیندھیا تا مالوه عمان را نکشید - و سرچنگی مستوفی رسانید - و بخطاب سده سالاری مامور گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت خلد مکان بصوبه دارای برار در ایلیچپور اقامت داشت - هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده بغاوری غرورے ( که فطری و جبلی او بود ) بمراءات بایست وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت \*

گویند وقتی ( که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر روانه شد در الفقار خان در نواح ( خجسته بنیان ملازمین نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بے سرانجام اند - در ماهه از خزانه اندرون محل نفخواه باید داد - که اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فردا پور نشود از دیوالکھیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ ملحق گردد - پادشاهزاده ( که محبت نخوت و دیوانه غرور بود ) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی سم که مثل دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارک و سلامت کارے

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزند  
در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلظت عظیم و نهایت سعی تدبیر  
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت  
را رفیق نکرد - و الا طرئه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -  
خصوص مغلیه توران که همه بریاست و فرمان برداری او  
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت  
بخوان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده  
بنشینید - و پس از سربر آرائی خلد منزل بصوبه داری  
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل  
طبیعی در گذشت - نعش او را بدلهلی برده متصل دروازه  
اجمیری در مقبره و خانقاه ( که ساخته اوست ) مدفون  
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -  
با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونق داشت -  
در عهد ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکر را در حالت  
نا بینائی بسری و سرداری فوج کشی و کار فرمانی در عرصه  
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود  
که پیوسته به تمشیت کارهای عمده پرداخته در سواری  
و دیوان همان ترزه و نابطه مرعی میداشت - و آنچه شهرت  
دارد ( که بادشاه بر بعضی مکاسن ارادهای او مطلع شده در  
آشوب چشم ( که عارض شده بود ) باطبا اشارت کردند

که باعدم بصارت او بداندند اصلا فروغی از راستی ندارند -  
عالمگیر پادشاه بهیاری غضوب و کینه در بود اگر ازین قبیل  
چیزه در می یافت این آب و رنگ نمیکذاشت - خبر سنگالی  
و نیک اندیشی او نقش پذیر خاطر بادشاهی بود - حقا  
آخرها ( که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن  
اغماض و مدافعه کرد ) روزه ازین قسم مقوله از راه عناد کسی  
بهادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که بر  
خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان  
کفران نعمت که دو کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر  
جلیل القدر بادشاهی خان فیروز جنگ صبیغه علامی سعد الله خان  
در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عقیقه با دو دختر  
برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف میان خان مره بعد  
ادای کره بعد آخری توزیع نمود - ازین هر دو اولاد نماند \*

( ۲ )

## \* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ \*

مشهور بکوسه احمد بیگ نام کوکه سلطان معز الدین است  
موطن نیاگانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود -  
چون اختیار مالی و ملکی آن سرکار به علی مراد ( که از هم  
کوکه سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر  
گردیده ) تعلق داشت این معنی بر طبعش خورده از نوکری

( ۲ ) در نسخه [ ج ] ذکر امیر نیست \*

دست برداشت - و ملازم هرکار سلطان عظیم الشان گشته  
بتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر  
( که به نیابت پدر در بنگاله بود ) رخصت آنصوب یافت -  
و چون ( پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز  
گشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیه سلطنت پیش نهاد  
خاطر شد ) از را بمنصب شایان و خطاب غازی الدین خان  
برنواخته سرگرم گرد آردی سپاه و دلدن مودم ساخت -  
درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علی خان ( که از  
اهم تدابیر بود ) صورت بهمت - بادشاه برای تسلی خاطر  
آنها نامبرده را از منسب و خطاب و مجرا بازداشت - و پس  
ازان ( که بر عم خود جهاندار شاه فیروزی مذگشت - و  
همراهیان بغایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند ) از  
نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و  
خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشیکوی  
سوم سر بلندی اندرخت و بعد ازان ( که میان پادشاه و  
سادات باره گرد فتنه بلندی گرفت ) از بطرف داری  
پادشاه بر زبانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور  
قطب الملک قدر دانی نموده او را رفیق خود ساخت - و  
پس ازآنکه حسین علی خان عزیمت دکن نمود با فردوس آرامگاه  
از اکبر آباد رانده گردید - قطب الملک ( که معارفت بهادر الخلافه

نمود ) او را همراه بود - و پستر ( که زمانه طرح دیگر ریخت  
و چرخ نیلگون توطئه تازه بر انگیخت - و خبر گشته شدن  
حسین علی خان بقطب الملک رسید ) تألیف او اهم تدابیر  
دانسته بخانه او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش  
سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان ( که بتوزکی بر داشته  
بود ) آرد و بخطاب امیر الامرا و خدمت مبر بخشیکری  
سر بلندی یافت - و رز جنگ در هوارلی اوجا داشت -  
پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دار الخلافه پیش گرفت -  
و چون موکب معالی فردوس آرامگاه بهدار الخلافه رسید امیر الامرا  
خاندوران را بخانه اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور  
طلب داشته بهحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -  
بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهی نقش  
غیر بود - هندوستان را بازه رضع داشت - با عمدهای رقت  
سلوک مسامی می نمود \*

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب  
او بامیر الامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق  
خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شدراکن خان بخطاب  
عزت الدوا بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب فهم  
که حکم شود - بادشاه فرمود که ایشان را مفدر جنگ باید  
کرد - غازی الدین خان ( که همان روز ملازمت کرده بود ) بعرض

( باب الغین ) [ ۸۸۲ ] ( مآثر الامرا )

رسانید که پیر غلام بحضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب -  
 حکم شود که هر دو بشمشیر باهم بجنگند - هر که غالب  
 آید همان غالب جنگ باشد - پادشاه متبسم شده او را  
 بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را صفدر جنگ  
 مقرر ساخت \*

\* تمام شد \*

\* جلد دوم از مآثر الامرا \*